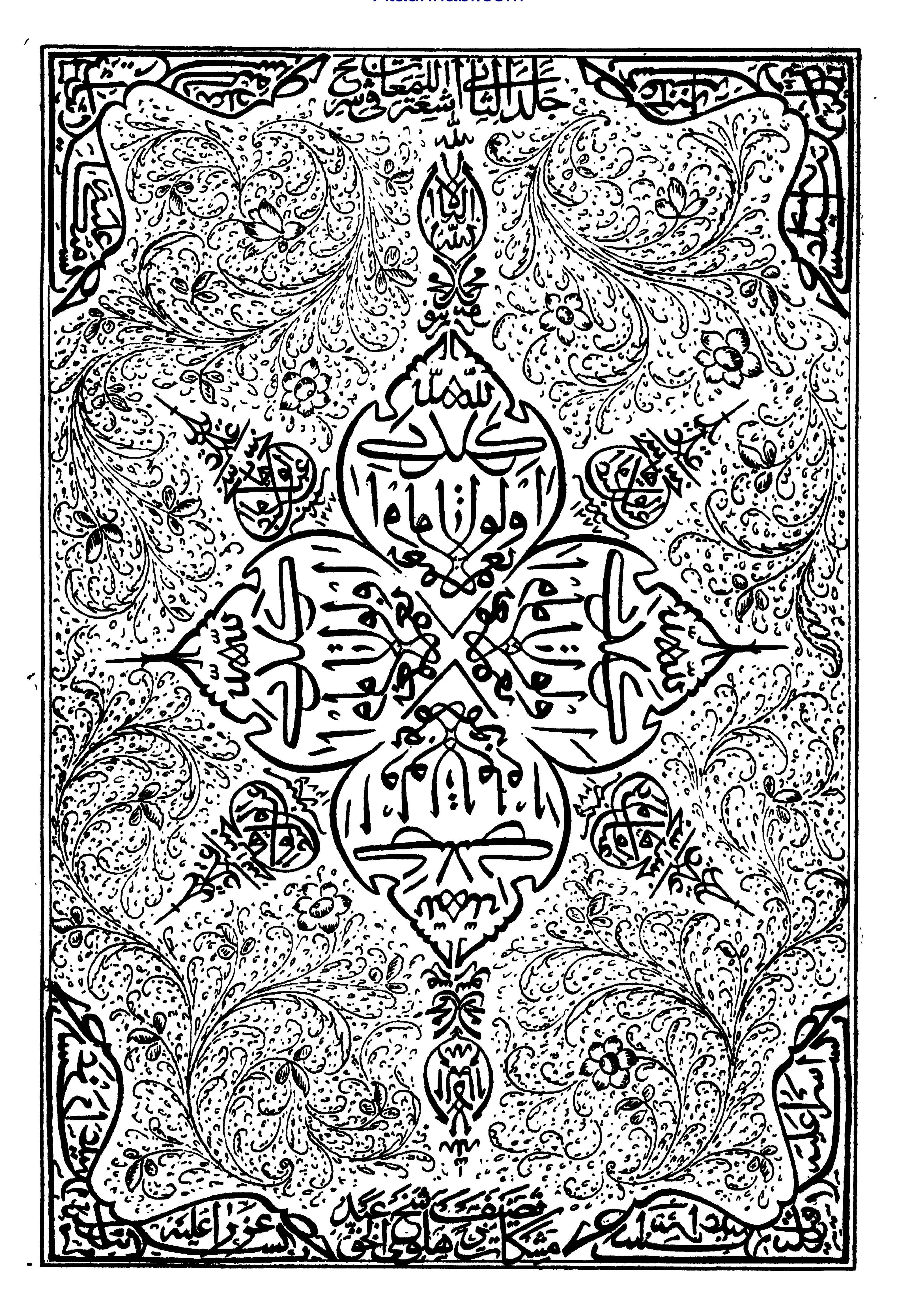
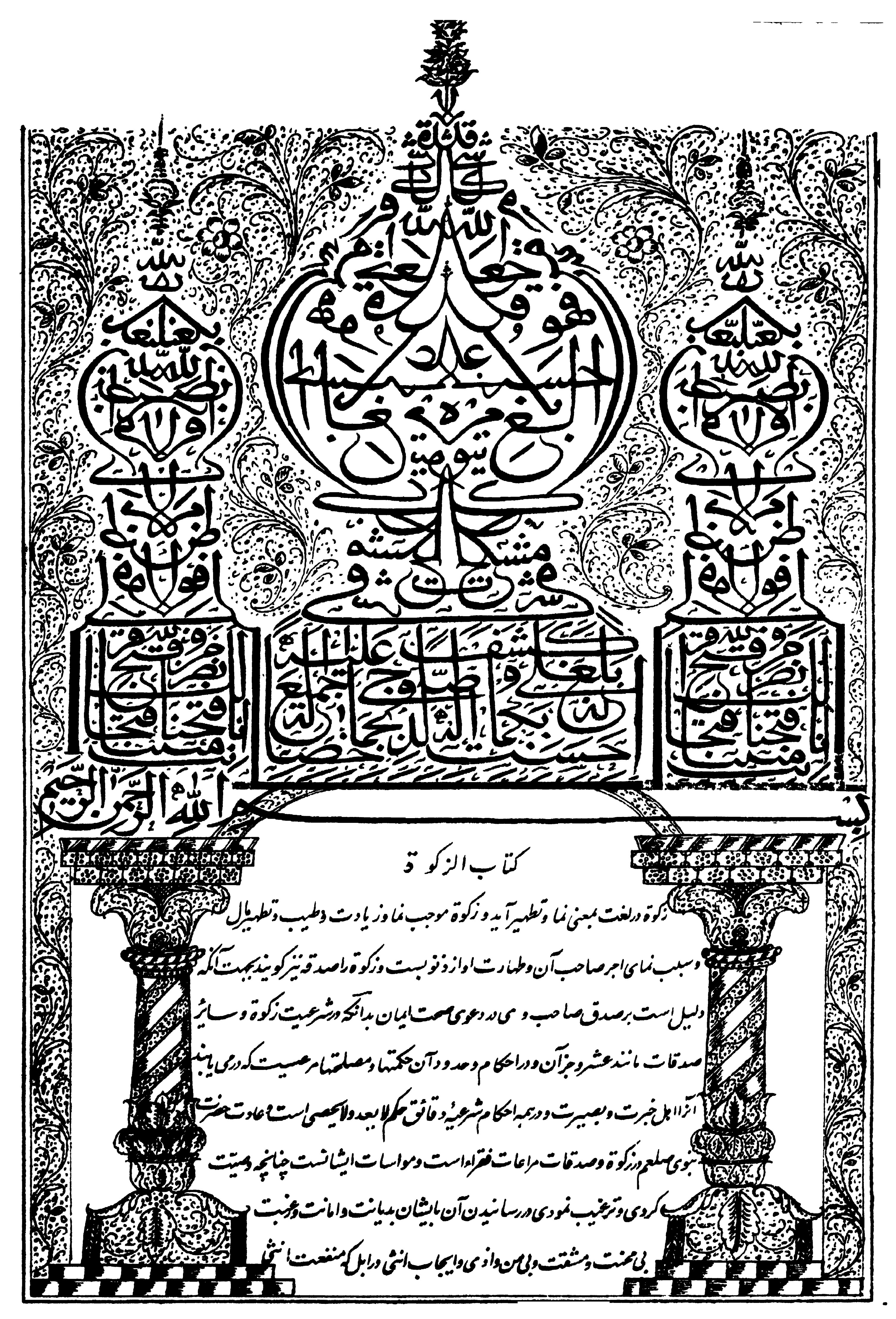




بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان بدانکه در شرعیت زکوة و سائر صدقات مانند عشر و جز آن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیست که در می یابند آنرا اہل خبرت و بصیرت و در ہمه احکام شرعیه دقائق حکم لا یعد و لا یحصی است و عادت حضرت نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انثی در ابل که منفعت انثی

دوی

در وی بیشتر از مذکور است و نیز از این باب است مراعات باصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند
و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نماء و حولان حول که ناظر در تیسیر و رفق است
و اعدل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
کسان بآن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانچه
دانه خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند بشرائطی و به تفصیلی
که در فقه مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت
و مشقت وی در مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب گردد در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو گنجی که بیابد از کان
یا از دفینه و آمدن سال دران اعتبار نکرد و ملکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لاحق است
نیمه آن که ده را یکی باشد واجب کرد چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست را یکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی
محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از چاهی بگاو و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل را یکی است واجب شود در آنچه محتاج است
بعمل و تعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و ترقب و انتظار قیمتها و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت
حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانکه در نقره دویست درم و در زر بیست مثقال و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که
در کمتر از این نصابها چیزی واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال روایت است
از ابن عباس رض که آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد
پیاده و معاذ سوار بود و گفت شاید که باز در نیابی مرا تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آنحضرت معاذ را انک تاتی قوما اهل کتاب بدرستیکه
تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال ایشانست و گرنه درآنجا مشرکان هم غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی
شهادة پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلك پس اگر فرمان برداری کنند
ایشان ترا برای آن یعنی اداء شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پس بیاگاهان
ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا لذلك فاعلمهم ان الله قد فرض

علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمان برداری کنند بر نماز پنجگانه پس بدان ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام
بزکوة بجهت اهتمام و فضل اوست بر سائر اعمال نه که شرط آن باشد تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان پس آن صدقه توانگری را درین باب نهاده اند پس
بازگردانیده شود بر درویشان ایشان فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند مر صدقه را و بدهند آنرا فایاک وکرائم اموالهم پس دور دار خود را از نفائس اموال ایشان که چیده
چیده بگیری چنانکه شکم دار و فربه وجز آن بلکه هرچه که مالک بدهد بشرط سلامت از عیب و نقصان که در شرع جائز نیست واتق دعوة المظلوم و بپرهیز کن دعای ستم کرده شده را فانه لیس
بینها وبین الله حجاب پس بدرستیکه نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا پرده والبته بجناب صمدیت وی میرسد و مستجاب میگردد اگرچه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مامن صاحب ذهب ولافضة لایؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زر و سیم که نمی دهد
از آن حق آنرا که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت صفحت له بتشدید کوفته شود و ساخته شود برای وی صفائح من نار صفیحه از آتش و صفیحه آنچه نرم شود
از کوفتن مانند آهن و مس و صفائح الباب تختهای در و صفیحه شمشیر پهنا و روی سنگ پهن را نیز گویند و صفحة الوجه بشره پوست روی و صفائح از زر و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن
گفت که گویا از بس گرم کرده اند و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرمود فاحمی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بران صفائح در آتش دوزخ فیکوی بها جنبه پس داغ کرده
میشود بآن صفائح پهلو آنکس وجبینه و پیشانی او را وظهره و پشت او را و تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و امساک وی برای طلب برتری و جاه و بغناء
تنعم بمطاعم شهیه وملابس بهیه بود و از جهت آنکه روی گردانیدن از سائلان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن بایشان و اینها اشرف اعضای ظاهر اند و مشتمل اند بر اعضای رئیسه
که دماغ و دل و جگر است کلما ردت اعیدت له هرگاه که بر آورده شوند آن صفائح باز گردانیده شوند برای آنکس برای داغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کوره آهنگری در آورده
میشود و بر آورده میشود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که باشد اندازه وی پنجاه هزار سال که عبارتست از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی
و سختی وی بر گناهکاران و این روز بر نیکوکاران چنان کند که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود و در خود بپیچد و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان
راه نبود والحمد لله حتی یقضی بین العباد تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار پس دیده شود راه وی یا به بیند وی راه خود را یا بسوی
بهشت و یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن وسبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت است قیل گفتند صحابه یا رسول الله فالابل پس حکم شتر که حق آنرا ادا نکرده باشند چیست و
عذاب تارک زکوة در وی چگونه بود قال گفت آن حضرت صلعم ولا صاحب ابل لایؤدی منها حقها و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمی کند از آن حق آنرا ومن حقها حلبها
یوم وردها و حق واجب شتران اگرچه همان زکوة است ولیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن شتران است روز ورد بکسر
واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم دران فراهم می آیند و تشنه بسر می باشند و ظاهر حدیث دالست که ترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران
که ادا نمی کند حق آنرا الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت بطح لها بروی انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بروی بکنند و پامال کنند بقاع قرقر بصحرای فراخ هموار که در
وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون رای نخستین نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشفه اوست اوفر ما کانت در حال بودن شتران فربه تر و تمام نیست تر یا گران تر و تنومند تر باشد
لایفقد منها فصیلا واحدا در حالی که گم نمی کند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر یعنی بچه نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین شتران باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن
باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و مؤید اینست عبارتی که در بقر و غنم میاید تطأه باخفافها پامال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند
ظلف چنانکه بیاید و تعضه بافواهها و میگزند آنکس را این شتران بدندانهای خود کلما مر علیه اولها رد علیه اخرها هرگاه که بگذرد برین طائفه نخستین شتران باز گردانیده شود
بروی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر از سر گیرند یعنی مکرر و دائم پامال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخرها
رد علیه اولها زیرا که رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم همین نسق واقع است و در حدیث ابی ذر غیر همچنین است و توربشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهو
است از بعضی رواة و واقع شده صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و از مرور مرور لغوی ارند نه رجوع فلا اشکال فتامل فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی
یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولاغنم لایؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة
بطح لها بقاع قرقر ترجمه این عبارت معلوم شد لایفقد منها شیا در حالتیکه گم نمیکند از آن گاوان و گوسفندان چیزی را لیس فیها عقصاء در حالتیکه نیست در آن بقر و غنم
پیچیده شاخها که زور آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف ولا جلحاء و نیست در میان آن جلحاء بفتح بتقدیم جیم بر حای مهمله آنکه شاخ ندارد ولا عضباء و نه
شکسته شاخ تنطحه بقرونها میزند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود وتطاه باظلافها و پی سپر میکنند او را بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظای معجمه
سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن و سم شتر را خف می گویند و اسپ را حافر کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل گفته شد یا رسول الله فالخیل پس اسپان حکم آنها چیست قال گفت آن حضرت صلعم الخیل ثلثة
پس اسپان سه قسم اند هر یک حکمی دارد هی لرجل وزر اسپان مر مردی را بزه و بار گناه اند و وزر بکسر واو و سکون زا گرانی بزه وهی لرجل ستر و اسپان مر مردی را پرده و موجب ستر حال
تا مردم ندانند که فقیر و محتاج است و محجاب که باز میدارند او را از اظهار حاجت بر مردم وهی لرجل اجر و اسپان مر مردی را اجر و ثواب اند فاما التی هی له وزر پس اسپان که آن

۱۲م۵

مرمرد را سبب بزه و بار گناه‌اند فرجل ربطها ریاء پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا بجهت نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازیست و در واقع نیت وی غزا و بسته است آنهارا برای نازیدن و بزرگی کردن و فخراً یا فخر خواست چه ریا در طاعت میباشد و فخر در مردم و نواء بکسر نون علی اهل الاسلام و بسته است برای عداوت کردن بر مسلمانان تا برایشان بغی کند و بجنگ برآید فهی له وزر پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزه و بار گناه‌اند واما التی له هی ستر واما اسپان که آن برای مرد پرده‌اند فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان مردیست که بسته است آنهارا در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بیفرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشروعه سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است ربطها تغنیا یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری ثم لم ینس حق الله فی ظهورها پس فراموش نکرده است حق خدا را در طلب ثواب از وی در پشتهای اسپان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن ولا رقابها و نه فراموش کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که ادامی کند حق آنرا در زکوة و مشائخ حنفیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که تخواهی آنها بکند بکاه و دانه و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنها و مبنای اختلاف در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که پس هر اسپی را دیناری بدهد یا قیمت کند آنهارا و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوة نیست زیراکه در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمانان در عبد وی و نه در فرس وی صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در سر هر اسپ که بیرون بچرد یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول است که سواری میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و بتقویم فرس هر دویست از عمر رض و سخن درینجا دراز است و در شرح سفر السعادت پارهٔ از آن مذکور است فهی له ستر پس این اسپان مر او را پرده و ستر حال اند واما التی له هی اجر واما آنکه آن مرمرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس اسپان مردیست که بسته است آنهارا در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کنند و سوار گردانند تا جهاد کنند فی مرج بفتح میم و سکون را و بجیم در چراگاه فراخ و روضة و زمینیکه آب و گیاه دارد فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات مگر آنکه نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده‌اند اسپان نیکیها و ثوابها وکتب له عدد اروائها وابوالها حسنات و نوشته میشود او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای اسپان نیکیها ولا تقطع طولها و نبرند رسنهای خود را طول بکسر طاء و فتح واو ریسمان که بندند یک طرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد فاستنت شرفا او شرفین پس برآید یک زمین بلند یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات مگر آنکه می نویسد خدا تعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را بشمار گامهائیکه اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها ولا مرت بها صاحبها علی نهر فشربت منه و نمیگذرد بآن اسپان صاحب آن از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی ولا یرید ان یسقیها و نمیخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپانرا یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت و قصد و ارادهٔ آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه می نویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده‌اند اسپان نیکیها و ازینجا معلوم میشود که کسی کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده است قیل فالحمر یا رسول الله گفته شد یا رسول الله پس خران حکم آن چیست و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است قال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحمر شیء فرو فرستاده نشده است بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فانه بفاء و تشدید ذال معجمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و می یابد جزای آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه بکند مقدار ذرهٔ بدی می بیند جزای آنرا پس اگر چیزی کند جزای آن می یابد اما چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و وارد نشده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته کسی که بدهد او را خدای تعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا مثل له ماله یوم القیمة شجاعا اقرع مصور گردانیده شود برای وی مال وی روز قیامت بصورت مار و شجاع بضم شین و کسر آن مار نر یا تنین نر یا مطلق مار نر یا ماده اقرع مار کل که موی بر سر ندارد و این نشان از زهر و درازی عمر اوست له زبیبتان بزای و دو بای موحده میان آنها تحتیه و بعضی گفته مر آن مار را دو نقطهٔ سیاه است بالای دو چشم او یا در دو چشم او و بعضی گفته اند کرد دهن وی یطوقه یوم القیمة گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت ثم یاخذ بلهزمتیه پس میگیرد آن مار بهر دو طرف لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی بهر دو کنج دهن خود لهزمتین بفتح لام و سکون ها و فتح زاء و استخوان برآینده زیر نرمهٔ گوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحیتیه دو استخوان دهان که ریش بر آن بر آید و چون نزدیک نهشتین بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر لهزمتیه راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مالدار باشد و یا زائده بود و چنین میگزد آن مار بهر دو کنج آنکس را ثم یقول انا مالک پس میگوید آن مار بزبان حال یا قال من مال تو ام که زکوة آن ندادی انا کنزک من کنج تو ام که زکوة جدا کرده نهادی ثم تلا و پس خواند آن حضرت صلعم این آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر آیه که این است بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة رواه البخاری وعن ابی ذر عن النبی روایتست از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مراد اشتران یا گاوان یا گوسفندان که ادا نکند حق آنها را الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه مگر آنکه آورده میشود آن شتران وگاوان وگوسفندان
در حال بودن آنها بزرگتر وفربه تر تطأه باخفافها پی سپر میکنند آنرا در اشتران بپایهای خود وتنطحه بقرونها ومیزنند گاوان وگوسفندان اورا بشاخهای خود کلما
جازت اخرٰها ردت علیه اولٰها هر بار که بگذرد طائفهٔ پسین آنها باز گردانیده شود نخستین آنها این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه وعن جریر بن عبد الله روایت است از جریر بن
عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه است وبسیار جمیل وجلیل وبزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم
المصدق چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی وعامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرندهٔ
صدقه ومتصدق تا دهنده صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما وحال آنکه وی از شما راضی وخوشنود است بانیطرق که
خوب پیش آئید بوی وادا کنید صدقه بتمام وکمال رواه مسلم وعن عبد الله بن ابی اوفیٰ پدر وپسر هردو صحابی اند واین عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات وزکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف مینمود وبود آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقهٔ خود را دعا میکرد ایشان را ومیگفت اللهم صل علی آل فلان خدایا درود بفرست
ورحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی وبر کسان وی فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفیٰ است صدقهٔ خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفیٰ وحکم الٰهی نیز همچنین بود که بگیر صدقهٔ ایشان را وصلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه وفی
روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقهٔ خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه ازین
روایت معلوم شد که مراد از آل فلان همان فلانست وآل مقحم است چنانکه آل فرعون وآل داؤد ومراد ذوات آنهاست واتباع نیز بتبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت
کردیم وعن ابی هریرة قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم فقیل
منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند بآنحضرت صلعم که منع کرد ونداد زکوة را ابن جمیل که منافق بود وفقیر بود وخدای تعالی او را غنی گردانیده در فتح الباری گفته که واقف
نشدم بر نام وی در کتب حدیث وبعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید وگفته اند جمیل منافق بود وبعد از آن توبه کرد از نفاق وقاضی حسین گفته که در وی
نازل شده است قول حق سبحانه تعالی ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن الایة الی آخر وخالد بن الولید که صحابی مشهور بود او نیز نداد والعباس وعباس بن عبد
المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم او نیز نداد ودیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل نقم بمعنی اشد
کراهت است که بحد سخط برسد وموجب کفران نعمت گردد وانتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکروه نمی پندارد ابن جمیل وکفران نعمت نمی ورزد الا
انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود وهیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا ورسول وی واین توانگری سبب بغی وطغیان وی
شد وبکفران نعمت کشید وغنا بحقیقت از خداست وذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات ووصول نعما از جناب حق در تفسیر گرفته ومنهم من
عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم دعا کرد او را بغنا وثروت بالتماس وی وعهد وی که شکرگذاری نعمت کند و
اما خالد فانکم تظلمون خالدا واما خالد بن ولید که میگوئید وی نیز نداد زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را وحال وی اینست که وی قد احتبس ادراعه و
اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زرههای خود وهمه سازهای جنگ خود را از سلاحها وچارپایها در راه خدا بر غازیان وهر که حالش این باشد که چنین
خیرات نفل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بر وی وشجاع بر ظلم صبر نتواند کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد وهر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ وساز آن همه را در راه خدا وقف کرده وفقیر شده نشسته است واعتد بفتح همزه وسکون عین وضم تا جمع
عتاد بفتح بمعنی ساخت وآمادگی والله اعلم واما العباس فهی علی واما عباس پس زکوة وی بر من است ومن ضامن آنم وسببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر
گرفته بود دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود ومثلها معها ومانند زکوة این سال ماننده آنست که
زکوة سال آینده است وبعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده وتاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس را بالتماس وی بجهت ضرورتی واحتیاجی که داشت وامام را
جائز است که مهلت دهد وتاخیر کند بر وجه نظر ومصلحت وبعد از آن بگیرد یا آن از خصایص آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه
ای عمر ندانستی ونفهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر او ست پس عباس را بجای پدر من دان وتعظیم وی نگاهدار وایذا مکن والصنو بکسر صاد وسکون نون آنست که دو تنه
درخت خرما از یک بیخ بر آید وهر یکی را صنو گویند وهر دو را صنوان فی الصراح بکسر یکی از چند تنهٔ درخت که همه از یک بیخ رسته باشند وبرادر پدر متفق علیه وعن ابی حمید
بضم حا وفتح میم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت قال استعمل
النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه وسکون زا که از بلاد یمن است وآنرا ازد شنوه نیز گویند یقال له گفته

میشد و نام برده میشد آن مرد را ابن اللتبیه بضم لام و فتح آن و فتح مثناة و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لتب
بسکون تاء قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیه عبدالله است علی الصدقة عامل گردانید بر گرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت
مسلمانان این مقدار مال برای شما است که صدقه اموال است و هذا اهدی لی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن بآنحضرت رسید
ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس بخطبه بر آمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه میباشد
ثم قال پس تر گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور مما ولانی الله و ستایش بدرستی که من عامل میگردانم مردان را از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله آن کارها که
ولایت داده و حاکم گردانیده است مرا خدای تعالی فیأتی احدهم فیقول پس می آید یکی از شما از عاملان پس میگوید هذا لکم و هذه هدیة اهدیت لی این مر شما
راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا افلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست این مرد در خانه پدر خود او بیت امه یا در خانه مادر خود و شک راویست
یا تنویع است فینظر ایهدی له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری اوست
اگر عملدار نمی بود و در خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند والذی نفسی بیده لایأخذ احد منه شیئا بخدا سوگند که نگیرد
هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه بر می آرد آن مال را روز قیامت بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آن مال از
جنس شتر می باشد مر او را رغا بضم را و غین معجمه ممدوده آواز شتر و گرگ و کفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریختن او او بقرا له خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو
میباشد مر او را آواز گاو و خوار بضم خا آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو او شاة تیعر یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند که آواز میکند تیعر بکسر عین و
فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یاء آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس تر برداشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی رأینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم
ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفره بر وزن حمره و صفره بیاض و اعفر ابیض چنانکه احمر و ابیض ثم قال پس تر گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرر دو
بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا متفق علیه قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس فی بیت امه و ابیه فلینظر ایهدی
الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بسوی امری حرام پس
وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هرچه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است و از اینجهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است و کل
دخیل فی العقود و این نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود
و تامل نموده شود که آیا هست حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از دخل در عقد کحکمه عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران و اجتماع و در آمدن وی در عقد ام لا یا
نیست هکذا فی شرح السنة و این کلیه ثانی لائق مذهب کسی است که از حیله منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیله را جائز
میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ وعن عدی بن عمیرة بفتح عین و کسر میم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
استعملناه منکم علی عمل هر کسیکه عامل گردانیم ما او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا پس پوشید وی از ما سوزنی را المخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا فما فوقه پس پوشید چیزی را
که بالای سوزن است در کلی یا زیادتی فکان غلولا میباشد این کتمان خیانت و غلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده یاتی به یوم القیمة
می آید آنکس باین غل روز قیامت و عقاب کرده شود او را رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الایة گفت ابن عباس
چون نازل شد این آیت که والذین یکنزون الذهب والفضة مجمل مضمون آیت آنکه آنکسانیکه گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا گرم کرده
میشود آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را چنانکه در فصل اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ و گران
آمد این بر مسلمانان فقال عمر انا افرج عنکم پس گفت عمر من بگشایم بستگی این اشکال را از شما تفریج بجیم و تشدید گشادن از فرج بمعنی گشایش فانطلق عمر پس رفت عمر
فقال پس گفت یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الایة بدرستیکه گران آمد بر یاران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
لیطیب ما بقی من اموالکم بدرستیکه خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالها
شما پس چون زکوة مال ادا کردند مال باقی شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بسازید باکی ندارد و در آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرود آمده است بر تقدیریست که
منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نهند داخل وعید نیست و انما فرض المواریث و فرض نگردانید وی تعالی میراثها و ذکر کلمة و ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول
راویست یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حقتعالی که مواریث فرض کرده است
برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم تا باشد اموال مر کسانی را که بعد از شما اند که وارثان اند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود
و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت راوی فکبر عمر پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب از منیح و حمد و ثنای حق بر گشاده شدن گره این اشکال واما جت

شارع بر جمیع اموال ثم قال پس گفت آنحضرت الا اخبرکم بخیر ما یکنز المرء آیا خبر دهم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالحه که
بفرسوده حق عمل کند و در فرمان برداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهده حسن
صورت و سیرت و روش وی و اذا امرها اطاعته و چون کار فرماید مرد او را فرمانبرداری کند او را و اذا غاب عنها حفظته و چون غائب گردد مرد از آن زن
نگاه دارد حق او را و نفس و مال رواه ابو داؤد وعن جابر بن عتیك بفتح عین وکسر تاء وسکون یاء انصاری صحابی بزرگست و در شهود وی بدر را اختلاف است
و بعد از بدر تمامه مشاهد را حاضر شده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیاتیکم رکیب تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشند که بیایند شما را
سوارکان مبغوضون که دشمن داشته شده اند و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی مینمایند مراد
مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را جای فراخ کنید برایشان و مرحبا گوئید برایشان وخلوا بینهم وبین ما
یبتغون و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا میان ایشان و آن چیز حائلی و مانعی نباشد فان عدلوا فلانفسهم پس
اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند وان ظلموا فعلیهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس برایشان است بزه و زیان
آن و مراد آنست که اگر چه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر است مبالغة والا اگر بحقیقت ظلم کنند رضای ظالم چه صورت دارد وارضوهم فان تمام
زکوتکم رضاهم و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خوشنودی ایشانست یعنی اگرچه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود و لیکن اگر مصدقان راضی
و خوشنود روند اتم و اکمل است ولیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد رواه ابو داؤد
وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت قال جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقین یاتونا فیظلمونا پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را فقال
پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا راضی گردانیم ما ایشان را
اگرچه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم وان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگرچه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد رواه
ابو داؤد وعن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه ابن الخصاصیة بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است و مولای
آنحضرت قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت بشیر گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقات ما می آیند تجاوز مینمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند برما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم ما از اموال های خود باندازه آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر
آنچه میکنند رواه ابو داؤد وعن رافع بن خدیج بفتح خا وکسر دال انصاری صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل علی الصدقة
بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آن تا حتی یرجع
الی بیته تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود رواه ابو داؤد والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا جلب ولا جنب روایت است از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون
مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جائی دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جای که فرود آمده است و جنب آنکه خداوند
ماشیه دور برود از جای خود و ساعی را تکلف کند که بجانب او آورد هر دو منهی عنه است از جهت حصول تعب مشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق و
لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود صدقهای مردم مگر در سراها و جای ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت جلب و جنب است
هر دو رواه ابو داؤد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسیکه بیابد مالی را
پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی یکسال رواه الترمذی وذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از رواة را
که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند علم
اما این چنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایت است از امیر المؤمنین علی رض که عباس رض سؤال کرد در شتاب دادن زکوة خود را پیش از
آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاء است از حلول دین یا حلول در مکان بکسر و ضم هر دو است کذا قالوا فرخص له ذلک پس رخصت کرد
آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت است
که واما العباس فهی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة والدارمی وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت

آگاه باشید هرکه والی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند در و **ولا یترکه حتی تأکله الصدقة** و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم کرداند و فانی گرداند اداء زکوٰة **رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال** روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است **لان المثنی بن الصباح ضعیف** زیرا که مثنی بن صباح بتشدید یا که یکی از راویان این حدیث است اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی است اما در حدیث وی نرمی دارد مات سنه تسع واربعین ومائة **الفصل الثالث عن ابی هریرة قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابوبکر بعده** گفت ابوهریره چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد از وی **وکفر من کفر من العرب** و کافر شد کسیکه کافر شد از عرب با نکار زکوٰة و لحوق بمسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوٰة قطعی است پس انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آورده اند از دادن زکوٰة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوٰة متعمدا فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شده اند و بعضی امتناع آورده اند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان متأمل بوده در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد با ابی بکر و اعتراف کرد که حق همانست که ابوبکر بدان است چنانکه میفرماید **قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله** چگونه کشش میکنی مردمان را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا** امر کرده شدم که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان **لا اله الا الله فمن قال** پس کسی که بگوید **لا اله الا الله عصم منی ماله ونفسه** نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را **الا بحقه** مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است **الا بحق الاسلام** چنانکه دیت و قصاص و جزاء آن **وحسابه علی الله** و حساب وی بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع این است و حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق **فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوٰة والزکوٰة** پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهند میان نماز و زکوٰة که بوجوب نماز قائل باشند و وجوب زکوٰة را منکر گردند یا اول عمل کنند و از ثانی امتناع آرد **فان الزکوٰة حق المال** زیرا که زکوٰة حق واجب در مال است چنانکه نماز حق واجب در نفس است و موجب عصمت و اسلام است **والله لو منعونی عناقا** بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله و عناق بفتح عین انثی و لد معز که بیک سال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را و این مبالغه است در طلب حق واجب و در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوٰة یکساله از شتر و گوسفند **کانوا یؤدونها الی رسول الله** بودند که ادا میکردند بسوی رسول خدا **صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها** هر آینه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا برای حفظ شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار بخافهم **قال عمر فوالله ما هو الا ان رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال** گفت عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من در دین محاجت مگر آنکه دانستم من و روشن و هویدا شد بر من که خدای تعالی کشاده سینه ابوبکر صدیق را برای قتال **فعرفت انه الحق** پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است که صحابه دیگر نیز حتی علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتوری در کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لایق می نماید ابوبکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یکجانب شوند و من تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر رض **متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز احدکم یوم القیٰمة شجاعا اقرع** میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت **یفر منه صاحبه** میگریزد از آن مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد **وهو یطلبه** و حال آنکه آن مار میجوید او را **حتی یلقمه اصابعه** تا آنکه لقمه میکرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود در چنانکه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و نیز اثر اعطاء و منع در دست و انگشتان ظاهر میکرد **رواه احمد وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوٰة ماله الا جعل الله یوم القیٰمة فی عنقه شجاعا** نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوٰة مال خود را مگر آنکه میکرداند خدای تعالی روز قیامت در گردن وی ماری را **ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله** پس تر خواندن حضرت بر ما دلیل این سخن را که تصدیق میکند آنرا و موافق است با آن از کتاب خدا این آیت را **ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتٰهم الله من فضله الایة** تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت **رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول** گفت عائشه شنیدم آن حضرت را که میگفت **ما خالطت الزکوٰة مالا قط الا اهلکته** نیامیخت زکوٰة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوٰة بجهت بیرون نیامدن وی از آن مال آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود بآن در حکم هالک و ضایع است **رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه** روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری در تاریخ خود نه در صحیح خود **والحمیدی** و روایت کرده است حمیدی **وزاد** و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود مراد بمخالطت زکوٰة مهلکه **قال** گفت آن حضرت **یکون قد وجب علیک صدقة** میباشد اینکه بتحقیق واجب شده است بر تو زکوٰة **فلا تخرجها** پس بیرون نمی آری تو زکوٰة را **فیهلک الحرام الحلال** پس هلاک میکرداند حرام حلال را بمخالطت و می داری بعدم انتفاع بهلاک و ضیاع **وقد احتج به من یری تعلق الزکوٰة بالعین** و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده تعلق زکوٰة را بعین مال چنانکه شافعی و ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمی کنند دفع قیمت در زکوٰة زیرا که این قربتی است که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نباید بغیر آن چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوٰة بمال نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منصوص علیه شاة است مثلا پس شارع محصوص واجب کردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش ندارد و بر تقدیر تعلق زکوٰة بمال در ذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوٰة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر تعلق زکوٰة بذمه آنست که امر باداء زکوٰة بسوی فقیر ایصال است مر رزق موعود را که مشا...

الیه است بقول حق تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت است از چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد از ان
واجب کردانید مال مسمی را غنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد با نجاز ان مواعید از ان مسمی و مال مسمی احتمال ندارد و بکفایت آن حوائج و انجاز مواعید سبب اختلاف آن
حوائج و مواعید پس متضمن کرد امر با نجاز مواعید اذن با ستبدال را و بطلان تقید شاة بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را با آلات حرب بر بعضی و کلاهی خود از مال
معین که بوی سپرده پس این اذن است از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از ان جهت درست نیست اما در حکم مخالطت است و در معنی آن است فافهم هکذا
فی المنتقی ایخنین و منتقی است که تصنیف ابن عبد البر است و روی البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشه و روایت
کرده است بیهقی در شعب الایمان از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عایشه این معنی را که و قال احمد فی خالطت و گفته است احمد در قول وی خالطت الزکوة
تفسیره ان الرجل یاخذ الزکوة وهو موسر او غنی تفسیر وی این است که مردی بگیرد زکوة را و حال آنکه موسر است یا غنی شک راوی است و اگر در میان موسر
و غنی فرقی بنهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود و انما هی للفقراء و نیست این
زکوة مگر برای فقیران مخالطت زکوة بمال و اهلاک آن بخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس در ینمعنی مراد بمخالطت زکوة بمال گرفتن آن است با وجود یسار و غنا و در
معنی اول مراد منع زکوة است و ندادن ان بفقرا و هر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور مبنی بر معنی اول است باب ما یجب فیه الزکوة اتفاق
وارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در زره ها و سبزیها و میوه ها که دیرپا نباشد و سال تمام نایستد نزد ائمه
واجب نیست در ان زکوة و در تمر و رطب واجب است وقتیکه برسد به پنج وسق نه در کمتر از ان و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابو حنیفه واجب است
عشر در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر در نی و هیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و تفاصیل این باب
از کتب فقه باید جست الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة اوسق
من التمر صدقة نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن به
اوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است فلینظر ثمه ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و نیست در چیزی که کم
از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسره قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد
و ورق بفتح واو و کسر را فضه ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از
سه تا ده را گویند درین حدیث خبر ذکر زکوة تمر و نقره و شتر کرده متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی
المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و نه در اسب وی مراد بنده خدمت و اسب سواری است وفی روایة
لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست در عبد وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه وعن انس ان ابا بکر رض کتب له هذا
الکتاب لما وجهه الی البحرین روایت است از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه کردانید ویرا بسوی بحرین کتاب این است
بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة التی فرض رسول الله این فریضه زکوة است که فرض کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المسلمین بر مسلمانان والتی امر الله بها رسوله و ان صدقه که امر کرده است خدای تعالی بان پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمین علی وجهها فلیعطها پس
کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه راست باید که بدهد آنرا ومن سئل فوقها فلا یعط و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر
وجه مشروع پس باید که ندهد بعد از ان بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع وعشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة
در بیست و چهار از شتران و آنچه پایان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاة است برای تاکید فاذا بلغت خمسا وعشرین الی خمس و
ثلثین پس چون برسند شتران به بیست و پنج شتر تا سی و پنج شتر ففیها بنت مخاض انثی پس واجب در ان بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یکسال بروی
گذشته باشد زیراکه مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقهای حامل را گویند جمع است که او را واحد نیست فاذا بلغت ستا وثلثین الی خمس واربعین ففیها بنت لبون
انثی پس چون برسند سی و شش را تا چهل و پنج پس در ان بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بروی گذشته باشد زیراکه مادر وی شیر میدهد
بچه دیگر راکه زائیده است فاذا بلغت ستا واربعین الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس در ان حقه است بکسر حا و تشدید قاف
طروقة الجمل که کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن شده است که شتر نر بروی جهد و آن آنست که بچهار سال رسیده فاذا بلغت واحدة وستین الی
خمس وسبعین ففیها جذعة پس وقتیکه رسد شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتر در سنه خامسه فاذا بلغت ستا وسبعین الی
تسعین ففیها بنتا لبون و چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی وتسعین الی عشرین ومائة ففیها حقتان
طروقتا الجمل پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقه است کوفته شده شتر فاذا زادت علی عشرین ومائة ففی کل اربعین بنت لبون

کرده شد آنچه از اوقیه دو درم است و در وقتا بیرون سده جامع صحیح است بر تقدیر تعلق بود اگرچه بصورت خط لطیف نیست

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است **وفی کل خمسین حقة** و در هر پنجاه حقه است **ومن لم یکن معه الا اربع من الابل** ویک
نباشد با وی مگر چهار شتر **فلیس فیها صدقة** پس نیست واجب در وی صدقه **الا ان یشاء ربها** مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطوع چیزی
بکند **فاذا بلغت خمسا** پس چون برسد پنج شتر را **ففیها شاة** پس در وی یک گوسپند است **ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة** وکسی که
برسد نزد وی از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است **ولیست عنده جذعة** و حال آنکه نیست نزد وی جذعه **وعنده**
حقة و نزد وی حقه است **فانها تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین** پس قبول کرده میشود از آن کس حقه و میسگرداند با وی دو گوسفند **ان استیسرتا له**
اگر آسان شوند آن دو گوسپند مر او را **او عشرین درهما** یا بگرداند بیست درهم را **ومن بلغت عنده صدقة الحقة** وکسیکه برسد نزد وی صدقه حقه
ولیست عنده الحقة وعنده الجذعة و نیست نزد آن حقه و نزد او جذعه است که فوق حقه است **فانها تقبل منه الجذعة** پس بدرستیکه قبول کرده میشود
از وی جذعه **ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین** و میدهد او را صدقه ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه مصدق میداد در قسم سابق **ومن**
بلغت عنده صدقة الحقة ولیست عنده الا ابنة لبون وکسیکه رسیده نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون **فانها تقبل منه بنت لبون**
ویعطی معها شاتین او عشرین درهما پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدهد همراه آن دو شاة یا بیست درهم **ومن بلغت صدقة بنت**
لبون وعنده حقة کسیکه برسد صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است **فانها تقبل منه الحقة ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین** پس
بدرستیکه قبول کرده میشود از وی حقه و میدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسپند بر عکس آنکه او مصدق میداد **ومن بلغت صدقته بنت لبون ولیست عنده**
وعنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض ویعطی معها عشرین درهما او شاتین ومن بلغت صدقته بنت مخاض ولیست عنده وعنده
بنت لبون فانها تقبل منه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ترجمه این عبارت نظر بما سبق ظاهر است و حاصل آنست که اگر مصدق را
کمتر از واجب دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد **فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها وعنده ابن لبون** پس اگر نباشد
نزد وی بنت مخاض بر طریق وی و نزد وی ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده **فانه یقبل منه ولیس معه شیء** پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی همان
ابن لبون و نیست با وی چیزی دیگر ابن لبیل است که فضیلت آنوثت منجبر میگردد بفضل سن **وفی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة**
شاة و در صدقه گوسفندان در بیرون چرندگان این قید بجهت آن کرد که در علوفه که در خانه علف میخورند زکوٰة نیست اوقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک گوسپند است
فاذا زادت علی عشرین ومائة الی مائتین ففیها شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو گوسفند بز **فاذا زادت علی ثلثمائة ففی**
کل مائة شاة پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گوسفند است **فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة** پس
چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انها زکوٰة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چه یک گوسفند هم کم باشد از چهل **فلیس فیها صدقة الا ان یشاء**
ربها پس واجب نیست در ان صدقه مگر آنکه خواهد صاحب ان بطریق نفل چیزی بدهد **ولا تخرج فی الصدقة هرمة** و بیرون آورده نشود و داده نشود در
صدقه در ابل و غنم و بقر پیر کلان سال **ولا ذات عوار** و نه خداوند عیب و نقصان عوار بفتح عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که
موجب نقصان قیمت گردد **ولا تیس** و نه بیرون آورده شود تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله بز نر که آن را نکه گویند **الا ما شاء المصدق** مگر وقت
خواستن صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی این استثنا است از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند **ولا یجمع بین متفرق** و جمع کرده نشود میان متفرق **ولا**
یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و مر ساعی را مثال اول مردیست که مالک است چهل گوسفند را و
واجب در وی یکشاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگیرد صدقه از او نصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط با بیست شاة دیگری پس
تفریق کرد تا نگیرد نصاب نبود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب گردد در وی زکوٰة یا مردیست که بود مر او را بیست و صد
شاة و واجب در وی یکشاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد **خشیة الصدقة** این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که
تقلیل و اسقاط یا تکثیر ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد **وما کان من الخلیطین** و نصابی که باشد میان دو شریک **فانهما یتراجعان بینهما**
بالسویة پس بدرستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دو بیست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری را صد و
شصت پس واجب گردد بر اول یکشاة و بر دیگری نیز یکشاة که واجب گردد بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی **وفی الرقة ربع العشر** و واجب گردد در نقره چهل
یک **ورقة** بکسر را و تخفیف قاف و هم چنین ورق سیم سکه زده که آنرا درهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است **فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها**
شیء الا ان یشاء ربها پس اگر نباشد مگر صد و نود یعنی کمتر از دو بیست اگر چه یک درهم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه بخواهد صاحب مال که بطریق نفل بدهد **رواه البخاری**
وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون در چیزیکه آب داده است آسمان و چشمها **او کان عثریا** یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثای

مثلہ در قاموس گفتہ کہ عشری آنچہ آب دادہ است آنرا آسمان و بریں تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست کہ بعضی شراح ذکر کردہ اند کہ عشری آنست کہ آب دادہ
شدہ بجاثور و ماند آن کذلیت کہ کندہ میشود و بزمین مانند جوئی و آب میرسد از وی بسبزہا و تر یا درخت خرما و کشت کا۔ و عشری نیز بمعنی را میگویند کہ فارغ است از دنیا و
آخرت و کار نمیکند برای ہیچ یکی ازینہا و در حدیث آمدہ است کہ دشمن داشتہ ترین مردم نزد خدای عشری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل ہمکہ در آب دادن آن بدلو
و مانند آن تعب نمیکشند عشری میگویند لاجہت حصول فراغ و آسایش در ان و یا تحلیہ در آنچہ آب باران و چشمہ و کندن جوی بی آنکہ بکشند بدلو و مانند آن حاصل شدہ العشر
دہ را یکی واجب است وما سقی بالنضح و آنچہ آب دادہ شدہ است بکشیدن آب از چاہ و مانند آن بشتر و گاو و جز آن نصف العشر بست را یکی است رواہ البخاری
وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العجماء جرحہا جبار عجماء بر وزن حمراء یعنی بہیمہ چنانکہ اسب و ستور و مانند آن و جرح بضم جیم خستگی
و بفتح خستہ کردن و روایت اینجا بضم است و جبار بضم جیم و تخفیف با ہدر و باطل شدن و مراد آنست کہ بہیمہ چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کشندہ
یا رانندہ و در روز باشد جراحت و تلف او ہدر و باطل است و ہیچ چیزی بران لازم نمی آید اما اگر با وی سائق یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا کہ جرح و اتلاف بتقصیر اوست و ہمچنین
اگر در شب باشد زیرا کہ مالک تقصیر کردہ در بستن و نگاہداشتن دواب و بہایم است و اگرچہ لفظ حدیث عام است و لیکن انرا مقید و مخصوص ساختہ اند بدلائل و احادیث
دیگر والبئر جبار یعنی اگر کسی را باجارہ گرفت تا برای او چاہی بکند ناگاہ در وی افتاد بران شخص مستاجر ضمانی نباشد و ہمچنین اگر در زمینی کہ ملک اوست بکند یا در صحرائی کہ
در راہ گذر مردم است و شخصی در ان افتد ضمانی نباشد والمعدن بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت جبار و اگر کسی را برای کان کندن باجارہ گرفت و وی در کان افتاد
و دست و پای او شکست یا ہلاک شد چیزی لازم نیاید وفی الرکاز الخمس و در رکاز پنج یک است و رکاز در اول و نزد اہل عراق و مراد بآن نزد حنفیہ معدن است و
نزد اہل حجاز دفینہ اہل جاہلیت معنی اول انسب است بسیاق حدیث و در حدیث آمدہ است کہ از آنحضرت صلعم پرسیدند کہ رکاز چیست فرمود ذہب و فضہ کہ پروردگار
تعالی پیدا کردہ است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکوۃ نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکہ مستخرج ذہب و فضہ باشد و نزد ما در وی
خمس است بی اشتراط حولان حول متفق علیہ الفصل الثانی عن علی رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق
عفو کردم من از زکوۃ اسب و بندہ مراد اسب سواری و بندہ خدمت است و در عبارت عفو اشارت است کہ در امساک مال و ترک انفاق آن برای خدا گناہی ہست و لیکن
شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کردہ فہاتوا صدقۃ الرقۃ من کل اربعین درہما درہما پس بدہید صدقہ نقرہ از ہر چہل درہم یک درہم بعد ازانکہ بحد نصاب
برسد کہ دویست درہم است ولیس فی تسعین ومائۃ شیء و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی فاذا بلغت مائتین ففیہا خمسۃ دراہم بحساب
مذکور کہ از چہل یک درہم رواہ الترمذی وابوداود وفی روایۃ لابی داود عن الحارث الاعور عن علی و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور کہ تابعی است
مشہور بصحبت علی و تکلم کردہ اند در وی از علی رض اینچنین آمدہ قال زہیر احسبہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت زہیر کہ راوی است از حارث اعور کہ گمان میبرم کہ حارث
این حدیث را کہ از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرد با آنحضرت و موقوف بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نہ حدیث پیغمبر صلعم انہ قال ہاتوا
است کہ آنحضرت گفت ہاتوا ربع العشر من اربعین درہما درہم بدہید چہار یک دہ یک کہ از چہل درہم یک درہم است ولیس علیکم شیء حتی تتم مائتی
درہم و واجب نیست بر شما ہیچ چیز تا آنکہ تمام شود دو بجز دو رقہ دویست درہم پس در وی پنج درہم است فاذا کانت مائتی درہم ففیہا خمسۃ دراہم پس
چون بود دویست درہم پس در وی پنج درہم است فما زاد فعلی حساب ذلک پس آنچہ بر نصاب زیادہ شود بر حساب آنست ہر چہ باشد اندک یا بیش و در مذہب ما
چنین است کہ آنچہ بر نصاب زیادہ شود تا بحد معین چیزی نباشد چنانکہ در شتر و گوسفند گذشت و میگوید وفی الغنم فی کل اربعین شاۃ شاۃ و در گوسفندان در ہر
چہل گوسپند یک گوسپند است و در آنچہ زیادہ کردد بر چہل ہیچ نیست الی عشرین ومائۃ تا صد و بیست فان زادت واحدۃ فشاتان پس اگر زیادہ شود بر
صد و بیست یک شاۃ واجب میشود دو شاۃ الی مائتین تا دویست شاۃ ہمین دو شاۃ است فان زادت فثلث شیاہ پس اگر زیادہ شود بر دویست اگرچہ یک
شاۃ ہم باشد واجب میشود سہ شاۃ الی ثلثمائۃ تا سیصد شاۃ و شاۃ و شیاہ است و اصل شاۃ شوہۃ بدلیل تصغیر وی بر شویہۃ و جمع بر شیاہ چنانکہ جمع شفہ شفاہ
می آید فان زادت علی ثلثمائۃ پس اگر زیادہ شود بر سیصد یعنی چہار صد شود نہ آنکہ ہر چہ زیادہ شود ففی کل مائۃ شاۃ شاۃ پس در ہر صد شاۃ یک شاۃ است در چہار
صد چہار و در پنج صد پنج و ہکذا و در میان ہیچ نیست فان لم تکن الا تسع وثلثون پس اگر نباشد مگر سی و نہ فلیس علیک فیہا شیء پس واجب نیست بر تو چیزی
وفی البقر فی کل ثلثین تبیع و در گاوان در ہر سی گاو تبیع است کہ یکسال تمام کردہ و در سال دوم در آمدہ و ذکر و انثی در اینجا برابر است وفی الاربعین مسنۃ
و در چہل گاو مسن است کہ دو سال تمام کردہ و در سال سیوم در آمدہ است و در حدیث ذکر صدقہ ابل نیست چنانکہ در حدیث سابق در فصل اول گذشت ظاہر الجماعت کہ مورد
حدیث بودہ اند اموال ایشان ازین قبیل نبود ولیس علی العوامل شیء و نیست بر شتران و گاوانیکہ کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن چیزی چنانکہ در اسبان
سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این نزد ائمہ ثلثہ است و نزد امام مالک در اینہا نیز زکوۃ است وعن معاذ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما وجہہ الی الیمن روایت است
از معاذ کہ چون آنحضرت متوجہ کرد اینرا و فرستاد او را بجانب یمن امرہ ان یاخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعۃ امر کرد آنحضرت معاذ را کہ بگیرد از گاوان از ہر

۴ و یا مجروح یا درست در زمین پیدا شدہ باشد

گاو یکساله که در سال دوم درآمده باشد ومن کل اربعین مسنة دیگر از هر چهل گاو دو ساله در تبیع مذکر و مونث هر دو ذکر کرده و در مسنه مونث ذکر کرده اکتفا کرده باول و در تبیع نر و ماده هر دو
برابر است و در مسن ماده معین است والله اعلم و نر و ماده در هر دو و نر و ماده برابر است و هر دو جایز است رواه ابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها معتدی ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند در بزه و گناه همچو متصدق است که منع زکوة
میکند یعنی گناه وی مانند آنست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر مستحق دهد و بر وجه مامور نمیدهد حکم آن دارد که منع میکند زکوة را و نمیدهد آنرا رواه ابو داود والترمذی
وعن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی حب ولا تمر صدقة حتی یبلغ خمسة اوسق نیست در دانه و نه در خرما زکوة تا آنکه
برسد به پنج وسق و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشر است مطلقا کم باشد یا بیش چنانکه گذشت رواه النسائی وعن موسی بن طلحة روایت
از موسی بن طلحه بن عبیدالله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شده و آنحضرت او را این نام نهاد قال عندنا کتاب معاذ بن جبل گفت نزد ما کتاب معاذ بن
جبل است عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال گفت موسی بن طلحه انما امره ان یاخذ الصدقة من الحنطة والشعیر والزبیب والتمر امر کرد
آنحضرت معاذ را که بگیرد صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما ظاهر امر چیز در ان جا یا کثیر الوقوع همین اشیا بوده نه که زکوة منحصر درینها باشد مرسل رواه فی شرح
السنة این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی آنرا در شرح السنه و در بودن او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است وعن عتاب بفتح عین مهمله و تشدید
مثناة بن اسید بفتح همزه و کسر سین قرشی اموی است اسلام آورد در روز فتح عامل کرده بود او را آنحضرت صلعم بر مکه و همبران مقرر داشت او را ابوبکر و وفات یافت در روز وفات ابی بکر
و عمر او بیست و پنج سال بود و از سادات قریش بود و خیر و صالح رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی زکوة الکروم انها تخرص کما تخرص النخل گفت آنحضرت در
زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که انگور است که اندازه کرده شود بر درخت چنانکه اندازه کرده میشود خرما بر درخت ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی زکوة النخل تمرا
پس ادا کرده شود زکوة کرم در حالتی که زبیب است چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در حالتی که تمر است یعنی وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی اندازه کنند شخصی که ماهر است
در ان که انگور در وی چون مویز شود یعنی خشک کرده یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب برسد زکوة آن بدهد رواه الترمذی
وابو داود وعن سهل بن ابی حثمة بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی است صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت است که او حدیث کرد که رسول الله حدیث کرد که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
از ان مراد آنست که تعین کنید مقدار زکوة را و از ان میان دو ثلث را بگیرید و ثلث را بمالک بگذارید و احسان کنید بوی تا آنرا به همسایه خود بخوراند و بگذاران و هر که بر سر وقت
وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسعه است بر متصدقان در فواکه و ثمار که محل صرف و بذل اند وان لم تدعوا الثلث
فدعوا الربع اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث عبدالله بن رواحة الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبدالله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود و شاعر
بود و در غزوه موته شهید شده بسوی یهود یعنی یهود خیبر فیخرص النخل حین تطیب پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت هنگامیکه خوش میگشت خرما یعنی ظاهر میشد
در وی شیرینی قبل ان یوکل منه پیشتر از آنکه خورده میشد ازان این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است
مر شافعی را و لیکن فقها میگویند که این معنی میسر و ربوا و میگویند که ورود این احادیث پیش از تحریم ربوا است کذا قیل پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقات
و شارع در ان مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است
مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق
روایت است از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال و گفت ترمذی در اسناد این حدیث
سخن است و بعضی راویان وی مطعون اند ولا یصح عن النبی و بصحت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر
شیء بسیار چیزی و علما را اختلاف دارند نزد امام شافعی در عسل زکوة نیست و بیهقی از امیر المومنین علی رضی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابی حنیفه در ان
عشر است اگر در ارض عشر است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از خضروات و فواکه و حجت امام ابی حنیفه قول حضرت رسول است صلعم [illegible]
ففیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگر ده قربه است چنانکه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما عسلی که بیرون می آید
از جبال در وی عشر است نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسل که در جبال بریه و ارض موات یافته شود اگر گرد کرده شده پس در وی
[illegible] والله اعلم وعن زینب امراة عبدالله روایت است از زینب زن عبدالله بن مسعود که از صحابیات است و صحابه از وی روایت میکنند
قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید
ولو من حلیکن و اگر چه از زیور شما باشد حلی بضم حا و کسر لام و تشدید یا و در بعضی حلیتکن بکسر حا و سکون لام و بتای فوقانیه بعد تحتانیه فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة

زیراکه بدرستیکه شما بیشترین دوزخیانید روز قیامت رواه الترمذی واختلاف کرده اند در زکوة حلی زنان پس نزد امام ابو حنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة
نیست در حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را دو قول است و اظهر همین است و همین مختار در مذهب احمد و آنچه برای پوشیدن نبود یا برای اجاره و تجارت باشد یا حرام بود
پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة است باتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لآلی در هر حال
و حجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون
الذهب والفضة الآیة و عموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صحابه و تابعین و من بعدهم اختلاف داشتند و بعضی
بعضی گفته اند که مراد بزکوة حلیه عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این از سعید بن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب است والله اعلم
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان امرأتین اتتا رسول الله دو زن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وفی ایدیهما سواران من
ذهب و در دستهای هر یک از این دو زن یاره بود از طلا فقال لهما اتؤدیان زکوته پس گفت آن حضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة آن را قالتا لا گفتند ادا
نمیکنیم زکوة آنرا فقال لهما رسول الله صلعم پس گفت آن حضرت آن دو زن را اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار آیا دوست میدارید شما که بپوشاند
شما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قال فادیا زکوته گفت آن
حضرت پس ادا کنید زکوة آن را رواه الترمذی وقال هذا حدیث قد روی المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه و گفته است ترمذی این
حدیثی است که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن والمثنی بن الصباح وابن لهیعة یضعفان فی الحدیث و مثنی بن صباح
و ابن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث است بضعف داشته میشوند در حدیث ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شیء و صحیح نشده است در باب زکوة حلی
از آن حضرت چیزی وعن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا من ذهب گفت ام سلمه بودم من می پوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بفتح ضاد معجمه و حای مهمله
نوعی از زیور است و اصل وی از فضه است و از ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضوح بجهت سفیدی و روشنی اوست
در صراح گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید فقلت پس گفتم من یا رسول الله اکنز هو آیا کنز است اینکه بر آن
وعید واقع شده فقال ما بلغ ان یؤدی زکوته گفت آن حضرت چیزی که برسد مقداری را که ادا کرده میشود زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد فزکی فلیس
بکنز پس داده شد زکوة آن پس نیست کنز که بر آن وعید است و همچنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطه وعید خارج است رواه مالک وابو داود وعن
سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع
بود آن حضرت امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خدمت و سواری
میبود بر آن زکوة نبود رواه ابو داود وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد ربیعه که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علما و ربیعة
الرای میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی جاگیر داد
و علوم بلال بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آن حضرت در وفد مزینه آمده بود و اقطاع جدا کردانیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعه زمین تا
از حاصل آن رزق خود سازد و اقطاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بغیر تملیک معادن القبلیة کانهای قبلیه بفتح قاف و با نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان
مدینه پنج روزه راه است وهی من ناحیة الفرع و این قبلیه از جانب فرع است بضم فا و سکون را موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین فتلک
المعادن لا یوخذ منها الا الزکوة الی الیوم پس این کانها گرفته نمی شود از آنها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادنست و این مذهب
امام مالک و شافعی است علی قول و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در آن خمس است و قول دیگر مر شافعی را آنست که اگر یافته است از بتعب و مؤنت چهل یک
و بدون آن خمس رواه ابو داود الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضراوات صدقة گفت
آن حضرت که نیست در سبزیها و ترها زکات و این مذهب ائمه ثلثه است و میوها که دیر نپایند و سال تمام باستند همین حکم دارند و نزد امام ابو حنیفه در هر چه انداز زمین بروید کم
یا بیش ده یک است مگر کاه و نی و هیزم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجت الارض ففیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت ولا فی العرایا صدقة
و نه در عرایا صدقه است و عرایا جمع عریه است و آن فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگرچه از بیع میوه تر
بمیوه خشک که آنرا مزابنه گویند نهی آمده و تقدیم یافته بود نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما بجهت مفلسان و محتاجان که میخواهند
رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و نخلی هم ندارند که از آن رطب بعیال خود بخورانند تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال [illegible]
[illegible] مانده است صاحب نخل میدهد و اندکی رطبی که بوی بفروخت دارد و بخرما میخرند و این بجهت شفقت و رفع احتیاج ایشان رخصت [illegible]
داده اند و چون [illegible] ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی العوامل صدقة [illegible]

ونه برای تجارت نه صدقه چنانکه گذشت ولا فی الجبهة صدقة ونیست در جبهه صدقه قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید گفته است صقر معاف که از رواة این حدیث است که مراد بجبهه اسبان و استران و غلامانند که پیشانی دارند رواه الدارقطنی وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر روایتست از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین است آورده شد بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند فقال لم یأمرنی فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء گفت معاذ امر نکرده مرا در وی آنحضرت بچیزی از زکوة رواه الدارقطنی والشافعی وقال الوقص ما لم یبلغ الفریضة و گفته است شافعی که وقص چیزیست که بحد نصاب که در وی زکوة واجب گردد نرسیده است خواه ابتدا خواه در میان دو فریضه و گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود والله اعلم و وقص در لغت بمعنی شکست و نقصان آید باب صدقة الفطر صدقه فطر فرض است نزد شافعی و هم چنین نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر حمل میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد ما ملک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نما و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه خود [illegible] بر وی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقه فطر و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع است از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی و گفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تطوع بوده نه وجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم و زبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از امیر المؤمنین علی رضی که در زمان خلافت خود فرموده که واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه کرد پروردگار تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر و غیره و از اینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر در این حدیث ذکر بر نیست و از اینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود و از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر در این حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن چیز کیا رنبود علی العبد والحر والذکر والانثی والصغیر والکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی و هم چنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود والا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة وامر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث در این است که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن ائمه اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت ابو سعید خدری بودیم که می بر آوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است که متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بضم ذال معجمه و تشدید را که متعارف در آن وقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من شعیر یا بیرون می آوردیم صاعی از جو او صاعا من تمر یا صاعی از خرمای خشک او صاعا من اقط بفتح همزه و کسر قاف و بطای حطی یا صاعی از قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت این صدقه صوم است که صوم بی ادای آن معلق می باشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او شعیر واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو او نصف صاع من قمح بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم علی کل حر او مملوک ذکر او انثی صغیر او کبیر بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ رواه ابو داؤد والنسائی وعنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر و هم از ابن عباس مرویست گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را طهرة للصیام از جهت پاک گردانیدن روزه را و در بعضی نسخ طهرة الصیام من اللغو والرفث از سخن بیهوده و لا یعنی گفتن و از رفث که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن [illegible] و آنچه خطاب کنند مردان زنان از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح [illegible] باشد وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن مساکین [illegible] از سؤال [illegible] چنانکه در حدیث آمده است رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة آنحضرت [illegible] الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح صدقه

فطر و مد است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه یا جز گندم که زبیب باشد چنانکه مذہب امام ابوحنیفه است او صاع من طعام اگر مراد بطعام گندم باشد او برای شک راوی است و اگر جز آن باشد برای تنویع رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر بضم صاد و فتح عین مهمله عن ابیه ایچنین است در نسخ مشکوة و صواب عبد الله بن ثعلبه بن صعیر او بن ابی صعیر و ثعلبه صحابی است مراو را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر و کا شغری گفته ثعلبة بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر مراو را صحبت است روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من بر او قمح شک راوی است و بر و قمح هر دو بمعنی گندم است یعنی باید صاع از گندم است عن کل اثنین از هر دو کس نصف صاع از هر کس صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم فیزکیه الله اما توانگر شما پس پاک میکرداند او را و تمامی بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن واما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه واما فقیر شما پس میدهد و میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکرداند او را ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی در غنی بیشتر خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب اوست رواه ابو داؤد باب من لا تحل له الصدقة باب در بیان کسیکه حلال نیست مراو را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب این چنین میسازند باب من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مراو را و مال معنی هر دو عبارت یکیست اما در ماده کافر تفاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة بسوی کافر جایز نیست در مسغطا و منه بحث کرده نمی شود از عدم حل آن بروی بود در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و بالجملة زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است در این زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض و جائز نیست دادن زکوة بکسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعلما که حوائج ایشان در جمع کتب ایشان. در کار است بسیار است و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل است صله با صدقه جمع میشود و بکسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب خود و مدبر و ام ولد خود نیز ندهد الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطریق گذشت آنحضرت بیک خرما یعنی خرما در راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد فقال لولا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها پس گفت آنحضرت اگر نمی بود که میترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آئینه میخوردم من آن را ولیکن نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلعم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلعم مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه در روایت است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگرچه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر بخورند نیز جائز است و در این کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگرچه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمر الصدقة گفت ابو هریره گرفت امام حسن ابن علی رض خرما را از خرماهای صدقه فجعلها فی فیه پس گردانید حسن رض آن خرما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و باز داشته میشود از آنچه میکند و نیز در اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته می شود لیطرحها گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد حسن رض آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه عجمیه است و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیة آورده ثم قال پس گفت آنحضرت بحسن رض اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نخوریم صدقه را ظاهر این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن رض باین حکم و بعید نیست زیرا که وی رض صغیر عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام اجل احادیث رسول الله صلعم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبد المطلب بن حارث بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت بسن رجولیت رسیده بود گفت گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس بدرستیکه این صدقه ها نیست مگر چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکرداند وانها لا تحل لمحمد ولا لال محمد و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه مر آل محمد را و مراد از آل اینجا بنی هاشم اند که حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بطعام سأل عنه اهدیة ام صدقة گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه است یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه چیزیست که انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری مدیونی است از آنکه داده میشود و صدقه بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد اغنیا و مکافات کرده میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است قال لاصحابه کلوا میگفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما ولم یاکل و خود نمی خورد وان قیل هدیة و اگر گفته میشد که هدیه است ضرب بیده میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا فاکل معهم پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در راه رفتن و بمعنی رفتن بطلب رزق آید و از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه را و نمیخورد از او هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد آن را متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة ثلث سنن گفت عایشه بود در بریره بفتح با و کسر را

اولی

او لی مولاة عایشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد وثابت گشت احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها یکی از آن سه سنت آنست که بریره آزاد
شد پس مخیر کردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد واگر خواهد جدا شود از وی واین خیار عتق است که علما اثبات کرده اند از در زنی که داده بود
چون آزاد کرده مخیر است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد ونزد ما خواه بنده بود خواه آزاد واین مغیث شوهر بریره بود وبریره
را دوست میداشت مغیث در عشق او وفراق او واله وحیران میگشت وفریاد میکرد ومیگریست وقال رسول الله وگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء
لمن اعتق ولا مرکسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بریره بود وبیانش آنست که بریره داه یهودی بود که او را مکاتب ساخته بود وچون آزادی بدل
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد عرض کرد تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند وآزاد کرده عایشه فرمود اگر بصاحبان خود بگوئی که ترا بدست من بفروشند میخرم پس
وی رفت وبصاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروشیم اما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه بآنحضرت صلعم عرض کرد که یهود چنین
میگویند آن حضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعتق ولا برای کسی است که آنرا آزاد کرده وتو ای عایشه بخر وآزاد کن ولای وی ترا خواهد بود وشرط ایشان باطل و
سنت سیوم اینست که میفرماید ودخل رسول الله ودر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در آمد در خانه عایشه والبرمة تفور بلحم وحال آنکه دیگ میجوشید بگوشت برمه بضم با
وسکون را دیگ از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز ویمن والآن در حرمین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خبز وادم من ادم البیت پس نزدیک کردانیده شد بسوی آنحضرت
نان ونان خورش از نان خورش که در خانه بود وادم بضم همزه وسکون دال وضم آن مفرد جمع هر دو آمده چنانکه فلک وبعضی گفته اند که بسکون مفرد وبضم جمع است فقال الم ار
برمة فیها لحم پس گفت آن حضرت آیا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست دیگی که میجوشد در وی گوشت است ولکن ذلک لحم تصدق
به علی بریرة ولیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره وانت لا تاکل الصدقة وتو نمیخوری صدقه را قال هو علیها صدقة ولنا هدیة
گفت آن حضرت این گوشت بر بریره صدقه است وبرای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد وآن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جایز نیست
آن چیز بر آن کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بعد که بدهد روا است متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقبل الهدیة ویثیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را وجزا میداد ومکافات میکرد بر آن رواه البخاری وعن ابی هریرة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شیء حقیر است قبول میکنم دعوت را و
بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه ومدینه که آنرا کراع الغمیم میگویند ومعنی اول اظهر است وانسب بقول وی ولو اهدی الی ذراع القبلت
واگر هدیه فرستاده شود بسوی من یک دست گوسفند هر آینه قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع وشفقت ومهربانی بر خلق خدا رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین کسی که طواف میکند مردم
وگرد ایشان میگردد ترده اللقمة واللقمتان وباز میگرداند او را یک لقمه یا دو لقمه والتمرة والتمرتان ویک خرما ودو خرما ولکن
المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه ولیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد توانگری را که بی نیاز گرداند او را ولا یفطن به فیتصدق علیه ودریافته
نمیشود ودر رسیده نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی ولا یقوم فیسأل الناس وبر نمیخیزد از کنج خانه وزاویه غربت خود تا سؤال
کند مردم را ودر ذکر فطانت که بمعنی زیرکی وجودت فهم است اشارت است بخفا وکتمان حال وی بجهت تعفف وتستر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روایت است از ابی رافع که مولای حضرت
بود که آنحضرت فرستاد وبرگماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت
دار با من وبیا همراه من تا برسی از صدقه نصیب خود را وبدهم ترا از آن چیزی فقال لا پس گفت ابو رافع مصاحب نمیشوم ترا ونمی آیم همراه تو حتی اتی رسول الله
تا می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاسأله پس سؤال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وآمد نزد وی فسأله پس پرسید آن حضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تحل لنا پس گفت آن حضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشمیم وان موالی القوم من انفسهم وبدرستیکه موالی قوم از ذوات های ایشان اند وحکم ایشان دارند وچنانکه ما را صدقه حلال نیست موالی ما را نیز نباشد رواه
الترمذی وابو داود والنسائی وعن عبد الله بن عمرو رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی یعنی حلال نیست زکوة
مر غنی را ولا لذی مرة سوی ونه حلال است مر خداوند قوت درست اعضا را که کسب روزی میتواند کرد ومره بکسر میم وتشدید را بجهت معنی آمد قوت وشدت
وعقل را استحکام وطاقت جسد واگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل وسلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر او را زکوة واخذ کرده است باین حدیث امام شافعی
وقائل شده است بعدم حل زکوة مر قومی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آن حضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود واگر چه قوی وتندرست میبودند وآن
بود که امر نا آنحضرت صلعم باین حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست که نمی باید ونه مر کسی را که او را قوت مقدرت باشد بر کسب که راضی شود باین منزلت ودنائت رواه الترمذی

وابو داود والدارمی ورواه احمد والنسائی وابن ماجه عن ابی هریرة وعن عبد الله بن عدی بن الخیار بکسر خای معجمه و تخفیف تحتانیه از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی گفت خبر داد مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو فی حجة الوداع و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که عبارت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده و تودیع حیات نمود وهو یقسم الصدقة و آنحضرت قسمت میکرد صدقه را فسألاه منها پس سؤال کردند آن دو مرد آنحضرت را از ان صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فینا النظر وخفضه پس چون سؤال کردیم ما بر داشت و بلند کرد و انید آن حضرت در ما نظر خود را و پست کردانید نظر یعنی بالا و پایان ما را از سر تا پا دید و نگاه کرد فرأنا جلدین پس دید و دانست ما را چابک و توانا فقال ان شئتما اعطیتکما پس گفت آن حضرت اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فیها لغنی و حال آنکه نیست نصیب در صدقه مر توانگر را ولا لقوی مکتسب و نه مر توانا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث بر مذهب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شما راضی میشوید بر خوردن حرام میدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع است نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوتست و اگر در واقع همچنین اید که توانگر اید حلال نیست شما را و الا بدهم شما را و در مذهب ما آنست که در صدقه خوردن خواری و رذالت است اگر با این صفت راضی آید بدهم شما را و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ است رواه ابو داود والنسائی وعن عطاء بن یسار مرسلا از علمای تابعین و کبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست زکوة مر غنی را مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند میتوان داد لغاز فی سبیل الله یکی مر غزا کننده را در راه خدا او لعامل علیها دوم مر کسی را که عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحصیل آن او لغارم سیوم مر کسی را که مدیون است و دینی بر ذمه وی نشسته که غنای وی با دای دین وی وفا نمیکند او لرجل اشتراها بماله چهارم مردی را که خریده است صدقه را بمال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود و غنی آنرا از وی بخرید حلال است او را و نسبت بوی صدقه نیست او لرجل کان له جار مسکین پنجم مردی را که هست مر او را همسایه مسکین فتصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد بر مسکین فاهدی المسکین للغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین مر آن غنی را از ان صدقه چنانکه در حدیث بریره معلوم شد و استحقاق غازی غنی زکوة را مذهب شافعی است و نزد ما عامل و غارم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا و فقر در ان برابر است و غارم بسبب استحقاق وی این است اگر چه دین وی او را باید در دست است نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آنحضرت فرمود که از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و جهت حدیث آن حضرت صلعم حلال نیست صدقه مر غنی را رواه مالک و ابو داود وفی روایة لابی داود عن ابی سعید او ابن السبیل و در روایتی مر ابی داود را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی بر آمده و وی حکم فقیر دارد با شارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله و تخفیف دال منسوب بشخصی که نام وی صدا است صحابی است مبایعت کرد با آن حضرت و اذان گفت در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فبایعته پس مبایعت کردم و بعهد مسلمانی دست بوی دادم فذکر حدیثا طویلا پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را فاتاه رجل پس آمد نزد آن حضرت مردی فقال اعطنی من الصدقة پس گفت آن مرد با آنحضرت بده مرا از صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات بدرستیکه خدای تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر و نه بحکم جزوی از علما و مجتهدین در تقسیم صدقها که بکه باید داد حتی حکم فیها هو تا آنکه حکم کرده در صدقات وی تعالی خود در قران فجزأها ثمانیة اجزاء پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده آنرا هشت پاره یعنی قسمت کرده آنرا بر هشت طائفه که غیر ایشان را نباید داد چنانکه کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین متکفل بیان آن است و در کتب فقه سبع طوائف واقع شده بگردانیدن فقرا و مساکین یکی باعتبار فرق میان ایشان فان کنت من تلک الاجزاء اعطیتک پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام میدهم ترا ظاهرا حال وی معلوم نبود و نزد وی مشتباهی بود در آن رواه ابو داود

الفصل الثالث

عن زید بن اسلم فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب رض ثقه عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر رض شیر را پس خوش آمد آن شیر او را فسأل الذی سقاه من این هذا اللبن پس پرسید عمر آنکس را که شیر نوشانید او را که از کجا بود این شیر فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه پس خبر داد آنکس عمر را که وی فرود آمده بود بر آبی که بتحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب از آنجا فرود آمده بود فاذا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة آنجا حاضر بودند وهم یسقون و ایشان آب میدادند شتران را فحلبوا من البانها پس دوشیدند قدری از شیرهای آن شتران فجعلته فی سقائی پس کردانیدم و انداختم آن شیر را در مشک خود و سقا بکسر و مد مشک شیر و آب فهو هذا پس این شیر که خوردی این شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یده پس در آورد عمر انگشتان دست خود را در دهان خود فاستقاءه پس قی کرد و تکلف قی کرد و شیری که خورده بود از شکم بر آورد و این غایت تقوی و تورع بود و الا اگر فقیر هبه کند یا هدیه آرد از صدقه خوردن روا نیست خوردن آن آنچه آنحضرت فرموده و حدیث بریره خصوصیت بود که از برای بیان جواز فرمود کذا قیل رواه مالک والبیهقی فی شعب الایمان باب من لا تحل له


المسئلة

المسئلة ومن تحل له   باب در بیان کسی که حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی نمودن و کسیکه حلال است او را سؤال کردن و گفته اند که نمی باید که سؤال کند هر که
نزد وی قوت یوم است زیرا که سؤال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سؤال کند و فقیری که
او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مر او را حرام است سؤال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب
حلال حلال است مر او را سؤال و اتفاق دارند علما بر نهی از سؤال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراهت بسه شرط اول آنکه خوار
نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایذا نکند مسئول عنه را و اگر یکی ازین سه شرط مفقود گردد حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش
نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس است چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس
داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب نمیگردد بر مسئول عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت با اظهار حاجت بدروغ مالک نمیگردد
و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهة صلاح بدهد وی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند آنرا معطی ندهد نیز مالک نمیگردد و حرام است بروی
و واجب است رد وی بر مالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهة بدزبانی وی یا شر سعایت وی حرام است بر وی و اگر فقیری بیاید برای سؤال و خواهد که دست
مسئول عنه ببوسد تا چیزی بوی بدهد مکروه است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر و نباید داد سائلی را که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که
از همه افحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده و نقل از کتب و الله اعلم   الفصل الاول عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد
مهمله بن مخارق بضم میم و خای معجمه و کسر را و قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم من یعنی را
از جهت دیت و حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیون میکرد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در
میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که برایشان لازم می آید بر خود میگیرد و ضامن میگردد و بجهت آن دینی بر
ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مدیون یکی از مصارف زکوة است این مرد نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله
پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اساله فیها در حالیکه سوال میکنم آنحضرت را در حماله یعنی در ادای این حماله فقال اقم پس گفت آنحضرت باش
و آرام کن نزد ما حتی تاتینا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة فنامر لك بها پس بفرمائیم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمائیم که از آن بتو چیزی بدهند که بدان
از دین خلاصی یابی ثم قال پس تر گفت آنحضرت یا قبیصة ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی از سه مرد را تحمل
حمالة یکی از آن سه مردی است که بر داشته است حماله را یعنی مال را که ادا کند از آنچه ضامن شده است بدان فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال
شده است مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را ثم یمسك پس تر باز دارد خود را از سؤال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل اصابته
جائحة اجتاحت ماله دوم مردیکه رسید او را حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از بیخ بر کند مال او را و جوح هلاک گردانیدن و از بیخ بر کندن و جائحه شدت
و سختی که هلاک کند مال را از قحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سؤال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی
چیزی را که بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی او قال سدادا من عیش یا گفت سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی
چیزی که به بندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شیء یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن
نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام بفتح قاف بمعنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرموده و کان بین ذلك قواما و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت
و هر چیزی که به بندد چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره و جز آن و سداد بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سداد مبالغه است در باز
آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت
یوم و دان کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال فقیر این است که میفرماید و رجل اصابته فاقة و سیوم مردیکه رسید او را حاجت و درویشی فاقه
حاجت و افتیاق حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند سه کس از خداوندان عقل و فراست از قوم
وی که بحقیقت حال میرسند و سخن به تخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر مهمله و فتح معجمه عقل لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر مراد
از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود یقول آمده و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین
خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از
سوال و مسألت و ما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این سه صورت است از صورتهای سؤال کردن ای قبیصه حرام است که میخورد خداوند
وی حرام او را و سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال است رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم من سأل الناس اموالهم تکثرا کسیکہ سؤال کند از مردم مالہای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نہ بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسأل جمرا پس سؤال نمیکند مگر
اخگر را فلیستقل او لیستکثر پس کو کم طلب یا بسیار بر ہر تقدیر سؤال کردن ضرر دارد کم باشد یا بیش رواہ مسلم وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یأتی یوم القیمۃ ہمیشہ است کہ سؤال میکند مرد از مردمان تا آنکہ می آید روز قیامت لیس فی وجہہ مزعۃ لحم
در حالیکہ نیست در روی وی گوشت کنایت است از خواری وی بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت است و صورت در آخرت تابع معانی امدہ است و مزعہ بضم میم و سکون زاء
عین مہملہ پارۂ از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کردہ اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون است متفق علیہ وعن معاویۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم لا تلحفوا فی المسئلۃ الحاح مکنید در سؤال کردن و بسیار مچسبید مسئول عنہ را فواللہ لا یسألنی احد منکم شیئا پس بخدا سوگند کہ سؤال نمیکند از من ہیچ یکی ہیچ
چیزی را فتخرج لہ مسئلتہ منی شیئا پس بیرون می آرد برای وی سؤال کردن وی از من چیزی را وانا لہ کارہ در حالیکہ من مر آن سؤال را ناخوش دارندہ ام فیبارک لہ فیما
اعطیتہ پس برکت کردہ شود اورا در آن چیزی کہ دادہ ام اورا رواہ مسلم وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشہور از عشرہ مبشرہ ابن عمہ رسول اللہ
صلعم بود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان یأخذ احدکم حبلہ ہر آئینہ بگیرد یکی از شما رسن خود را فیأتی بحزمۃ حطب علی ظہرہ پس بیاید و پشتہ
ہیزم را بر پشت خود حزمہ بضم مہملہ و سکون زای بند ہیزم فیبیعہا پس بفروشد آن پشتہ ہیزم را فیکف اللہ بہا وجہہ پس باز دارد حق تعالی بآن پشتہ ہیزم آبرو و جاہ اورا
و درین عبارت اشارتست باآنچہ نگاہداشتن آبروی بندہ از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بروی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سؤال
خیر لہ من ان یسأل الناس بہتر است مر اورا ازین کہ سؤال کند مردم را اعطوہ او منعوہ بدہند مردم اورا یا ندہند اگر ندہند خود آبرو میبرد و محروم میماند و اگر
بدہند بدتر از آن کہ زیر بند منت ایشان می افتد و در ربقہ عبودیت و احسان ایشان می درآید و بطمع و سؤال عادت میکند رواہ البخاری وعن حکیم بن حزام بکسر حاء و
بزای صحابی است برادرزادہ ام المؤمنین خدیجہ رض تولد او در کعبہ بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاہلیت گذرانید و شصت در اسلام قال سألت رسول اللہ
گفت حکیم سؤال کردم از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاعطانی پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچہ سؤال کردہ بودم ثم سألتہ فاعطانی پستر سؤال کردم ان حضرت را
پس داد مرا ثم قال لی پس گفت مرا یا حکیم ان ہذا المال خضر حلو بفتح خا و کسر ضاد معجمتین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین است
یعنی خوش نما و زیبا در نظر خوش آیندہ و لذیذ در دل فمن اخذہ بسخاوۃ نفس بورک لہ فیہ پس کسیکہ بگیرد آنرا بسخاوت نفس یعنی بی تطلع و اشراف و الحاح برکت کردہ
میشود مر اورا در آن مال ومن اخذہ باشراف نفس لم یبارک لہ فیہ و کسیکہ بگیرد آنرا بمطلع شدن بر آن و انتظار داشتن آن را و طمع کردن و دل بستن در آن برکت
کردہ نمیشود مر اورا در آن مال فی الصراح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزیر نگریستن وکان کالذی یأکل ولا یشبع و باشد وی ہمچو کسیکہ میخورد و سیر نمیشود
والید العلیا خیر من الید السفلی و دست بالا بہتر است از دست پائین مراد بدست بالا آنکہ میدہد و بدست پائین آنکہ می ستاند یا دست بالا آنکہ نمی ستاند
و سؤال نمی کند از کسی چنانکہ در حدیث آیندہ معلوم گردد بر ہر تقدیر بر وی نہی است از سؤال و بیان فضیلت ترک سؤال است و لہذا متفرع گردانید حکیم بروی قول
خود را فقلت پس گفتم من یا رسول اللہ والذی بعثک بالحق سوگند بکسیکہ فرستادہ است ترا بحق براستی لا ارزأ احدا بعدک شیئا سؤال نکنم بعد
از تو یا بعد ازین سؤال کہ از تو کردم و بعضی گویند کہ بعد بمعنی غیر است ہیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی حتی افارق الدنیا تا آنکہ جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت
موت ورزء بتقدیم را بر زای مفتوحہ بزای ساکن مہموز بمعنی رسیدن چیز از کسی و بمعنی نقص نیز آمدہ و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست بر آن اطلاق کردند
متفق علیہ وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال وہو علی المنبر روایت است از ابن عمر کہ آنحضرت گفت و حال آنکہ وی بر منبر بود وہو
یذکر الصدقۃ والتعفف عن المسئلۃ و آنحضرت ذکر میکرد صدقہ را و باز ایستادن از سؤال الید العلیا خیر من الید السفلی و باز ید علیا را تفسیر کرد بقول
خود و فرمود والید العلیا ہی المنفقۃ بنون و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی ہی السائلۃ و دست پائین دستی است کہ سؤال کنندہ است
ایچنین واقع شدہ است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی نیز گفت و ہمچنین ذکر کردہ ابو داود و ہمچنین آمدہ است روایت از اکثر و در روایتی از ابو داود در الید العلیا ہی المتعففۃ
بتا و عین و فا از عفت بمعنی باز ایستادن از سؤال و از حرام و این معنی انسب تر است بسیاق حدیث کہ گفتہ وہو یذکر الصدقۃ والتعفف عن المسئلۃ و ہر دو معنی صحیح
و نقل کردہ شدہ است از نووی کہ صحیح روایت اولی است متفق علیہ وعن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول اللہ گفت کہ بعضی
مردمان از انصار سؤال کردند رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فاعطاہم پس داد آنحضرت ایشان را آنچہ طلبیدند ثم سألوا فاعطاہم باز سؤال کردند پس داد
ایشان را حتی نفد ما عندہ تا آنکہ تمام شد چیزی کہ نزد آنحضرت بود یعنی از آن چیزی کہ داد ایشان را فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخرہ عنکم پس گفت آنحضرت
آنچہ میباشد نزد من از خیر یعنی مال پس ذخیرہ نمی نہم آن را از شما ومن یستعفف یعفہ اللہ و کسیکہ باز ایستد از سؤال نگاہ دارد خود را از آن نگاہ میدارد او را خدای تعالی و محتاج
نمیگرداند بمردم ومن یستغن یغنہ اللہ و کسیکہ استغنا ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سؤال مردم غنی میگرداند و بی نیاز میسازد او را خدای تعالی ومن یتصبر یصبرہ اللہ و کسیکہ تکلف کند
زور آرد در صبر کردن صبر می بخشد او را خدای تعالی وما اعطی احد عطاء ہو خیر واوسع من الصبر و دادہ نشد ہیچ یکی را ہیچ دادنی کہ آن بہتر است و فراخ تر است از صبر یعنی صبر عطای است

از باری تعالی

از باری تعالیٰ که بهترین عطایا است متفق علیه وعن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی العطأ گفت عمر رض بود آنحضرت میداد
مرا بخشش فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم آن حضرت را بده آنرا محتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله وتصدق به پس میگفت آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا
و تصدق کن بآن فما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا از این مال و حال آنکه تو اشراف نکننده و انتظار نبرنده و طمع
نکننده و نه سؤال کننده آنرا فخذه پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك و چیزی که نه این چنین است پس بپرمگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع مکن و
انتظار مبر چنانچه درمیان مردم مشهور است که لا رد ولا کد متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود و از حفاظ اکثر
الحدیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند ازوی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل
کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها خراشها و جراحتهاست که مجروح میکرداند بآنها مرد روی خود را فمن شاء ابقی علی وجهه پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش
و سؤال نکند و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی ابقی علی وجه او من شاء ترك و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی نگاه ندارد آبروی خود را و سوال کند اختیار بدست
اوست و این تهدید است برارتکاب سؤال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل ذا سلطان مگر آنکه سؤال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است او فی
امر لا یجد منه بدا یا سؤال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج و گرسنگی و نایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
والترمذی والنسائی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه کسیکه سؤال کند مردم را و حال
آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز کرداند او را جاء یوم القیمة ومسألته فی وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی وی بود خموش او خدوش او
کدوح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش کندن بناخن و کدح
بدندان اشارتست به تفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط قیل گفته شد یا رسول الله وما یغنیه و چه چیز بی نیاز میکرداند او را یعنی حد غنا که سوال
با آن حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود والترمذی والنسائی
ابن ماجه والدارمی وعن سهل بن الحنظلة بفتح حاء و سکون نون و فتح ظای معجمه نام مادر سهل است یا یکی از مادران اوست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه کسیکه سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز کرداند او را از سوال فانما یستکثر من النار پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیار
از آتش قال النفیلی گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون و فتح فا که شیخ ابو داود سجستانی است وهو احد رواته و نفیلی یکی از راویان این حدیث است
فی موضع آخر گفته است درجای دیگر نه درمیان این حدیث وما الغنی الذی لا ینبغی معه المسألة و چیست غنا که روا نیست با وی سؤال کردن قال قدر ما
یغدیه ویعشیه گفت آن غنا که روا نیست با وجود وی سؤال مقدار چیزی است که آن را قوت بامداد کرداند و قوت شبانگاه کرداند یعنی هر کرا قوت یکروز و شب حاصل باشد که
بدان قوام بدن شود و کفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد وقال فی موضع آخر و گفته است نفیلی در موضع دیگر ان یکون له
شبع یوم او لیلة ویوم حد غنا که با آن سوال حرام است این است که باشد مر او را چیزی که سیر کرداند او را در روز یا در شب و روز و شبع بفتحتین سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی
سیری شود رواه ابو داود بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سؤال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آینده از عطا که
اوقیه است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق بثالث و بعضی علما بثانی و اخذ کرده ابو حنیفه
و اصحاب وی بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد وی را پنج اوقیه
الحدیث و پنج اوقیه دویست درهم است و طیبی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ است مر احادیث دیگر را و الله اعلم پوشیده نماند که اینجا
دو چیز است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار مائتی درهم نزد ابی حنیفه در اول است و در ثانی قدر تغدی و تعشی است والله اعلم وعن عطاء بن یسار
عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم است یا
مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا یسئلون الناس الحافا
رواه مالك وابو داود والنسائی وعن حبشی بضم حای مهمله و سکون موحده و شین معجمه بن جنادة بضم جیم و تخفیف نون قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسألة لا تحل لغنی ولا لذی مرة سوی بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را و نه مر خداوند قوت سلیم الاعضا را
الا لذی فقر مدقع ولیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک دقعاء بفتح دال و سکون قاف خاک و دقع بر خاک چسپیدن مدقع بضم میم و
سکون دال و کسر قاف بخاک چسپانیده و کنایت است از شدت حاجت و فقر که او را بخاک افکنده است و میتواند بر خواست و مسکین نیز ازین است و گویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در
قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة او غرم مفظع یا حلال است مر خداوند وام که در فظاعت و شناعت افکنده است غرم بضم غین معجمه وام و تاوان فظاعت رسوائی ومن سأل الناس لیثری

بضم یای وسکون شلثه وکسر را به ماله وکسیکه سؤال کند مردم را تا بسیار کند بان مال خود را کان خموشا فی وجهه یوم القیٰمة میباشد آن سؤال زخمها و خراشها در روی او روز قیامت و رضفا یاکله من جهنم وسنگ گرم که میخورد آن را از دوزخ رضف بفتح را وسکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند رضفه یکی فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر پس هر که خواهد کم کند و هر که خواهد زیاده کند رواه الترمذی وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی صلی الله علیه وسلم یساله روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یساله در حالی که سوال میکند آمده آنحضرت را و میخواهد از آنحضرت چیزی فقال پس گفت آنحضرت اما فی بیتك شئ ایا نیست در خانه تو چیزی فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت آن مرد آری در خانه من کلیم سطبر است که بپوشیم پاره را از وی و میگستر انیم پاره را از وی حلس بکسر حا کلیمی که بر پشت شتر زیر برده می اندازند و در خانه ها در زیر فرشهای فاخر میکشند وقعب بفتح قاف وسکون عین قدح چوبین خورد و سطبر است نشرب فیه من الماء که مینوشیم در وی از آب قال ائتنی بهما گفت آنحضرت بیار پیش من آن کلیم و قدح را فاتاه بهما پس آورد آن مرد پیش آنحضرت آن کلیم و قدح را فاخذهما رسول الله پس گرفت آن کلیم و قدح را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست شریف خود وقال من یشتری هذین وگفت آنحضرت کیست که بخرد این هر دو را قال رجل انا اخذهما بدرهم گفت مردی که من میگیرم این هر دو را بیک درهم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این سخن را دو بار یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام قال رجل انا اخذهما بدرهمین گفت مردی من میگیرم آنها را بدو درهم فاعطاهما ایاه پس داد آن قدح و کلیم آن مرد را فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری پس گرفت آنحضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را وقال اشتر باحدهما طعاما وگفت بخر بیکی از آن دو درهم طعامی را فانبذه الی اهلك پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند واشتر بالاخر قدوما و بخر بدیگر درهم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف وضم دال مخفف یا مشدد و تیشه در دو کرد و آنکه در حدیث ابراهیم صلعم واقع شده که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی ست از شام فأتنی به پس بیار نزد من آن تیشه را فاتاه به پس آورد آن مرد نزد آنحضرت تیشه را فشد فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم کرد آنحضرت در آن تیشه دسته بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب وبع پس گفت آنحضرت برو پس هیزم بکش و بفروش ولا ارینك خمسة عشر یوما و باید که نه بینم ترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب ویبیع پس رفت آن مرد در حالی که هیزم میکشید و میفروخت فجاء وقد اصاب عشرة دراهم پس آمد آن مرد نزد آنحضرت صلعم در حالی که بتحقیق رسیده و یافته است ده درهم را فاشتری ببعضها ثوبا وببعضها طعاما پس خرید آن مرد بپاره از آن دراهم جامه را و بپاره از آن طعام را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذا خیر لك من ان تجئ المسئلة نکتة فی وجهك یوم القیٰمة این هیزم کشیدن و قوت از آن ساختن اگرچه مشقتی و محنتی دارد بهتر است مر ترا از آمدن سوال و گشتن او نقطه سیاه و تحک در روی تو روز قیامت ان المسئلة لا تصح الا لثلثة بدرستیکه سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع ولذی غرم مفظع ترجمه این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد اولذی دم موجع یا مر خداوند خون را که دردمند کننده است مراد بدان دیت است که در بدل خون داده از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد رواه ابو داود وروی ابن ماجة الی قوله یوم القیٰمة وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة کسیکه رسید او را حاجت و درویشی فانزلها بالناس پس فرود آورد او را بمردمان در روی آورد بایشان لم تسد فاقته بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت او ومن انزلها بالله و کسیکه فرود آورد حاجت را بخدا اوشك الله له بالغنا شتابی کند و برساند او را غنا بفتح غین معجمه بمعنی فایده و کفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری و مالداری زیرا که فرمود اما بموت عاجل او غنی اجل یا بمرگ که زود بیاید یا بتوانگری که دیر حاصل کرد و توانگری بموت حاصل نمیگردد پس این تفصیل وی نشود و اما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین مهمله است و گفته اند که اینچنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنا آجل بهمزه ممدوده است و این اصح است روایة و درایة کذا قال الطیبی رواه ابو داود والترمذی الفصل الثالث عن ابن الفراسی بکسر فا و تخفیف ر نسبت است بفراس بن غنم ان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اسال یا رسول الله آیا سوال کنم من یا رسول الله از مردم چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا وان کنت لابد فاسال الصالحین سوال مکن و اگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را زیرا که کرم ایشان و حلال بودن رزق ایشان رواه ابو داود والنسائی وعن ابن الساعدی وابن السعدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسین قال استعملنی عمر علی الصدقة گفت عامل گردانید مرا عمر ابن الخطاب رض بر گرفتن زکوٰة فلما فرغت منها وادیتها الیه پس هرگاه پرداختم من از مهم صدقه و رسانیدم صدقه را بسوی عمر امرلی بعمالة امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عمالة بضم عین و تخفیف میم مزد کار کن فقلت انما عملت لله واجری علی الله پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خداست قال خذ ما اعطیت گفت عمر بگیر چیزی که داده میشوی فانی قد عملت علی عهد رسول الله پس بدرستیکه بتحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی بتشدید میم والجرت عمل مرا



تحمیل عماله دادن فقلت مثل قولك پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم مزد من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تساله فکل و تصدق چون داده شوی تو چیزی را بی آنکه سوال کنی تو و طلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن
رواه ابوداود وعن علی رض انه سمع یوم عرفة رجلا یسال الناس روایت است از امیرالمؤمنین علی رض که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند از مردم فقال
پس گفت علی رض افی هذا الیوم وفی هذا المکان آیا درین روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت و عبادت و دعا است و درین مکان که عرفات است و محل ورود آثار
مغفرت و نزول انوار رحمت است تسال من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا فخفقه بالدرة پس زد علی رض آن مرد را بدره بکسر دال و تشدید را آلت زدن و خفق بخای معجمه و فا
و قاف بدره زدن کسی را فخفقه دره و به پهنا شمشیر زدن کذا فی الصراح و گفت طیبی خفق بچیزی پهنا زدن رواه رزین وعن عمر رض قال تعلمن ایها الناس ان الطمع فقر
گفت امیرالمؤمنین عمر رضی میدانید یا بدانید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است وان الایاس بکسر همزه غنی و بدانید که ناامید بودن از مردم
توانگری و بی نیازیست وان المرء اذا ایس عن شیء استغنی عنه و بدانید که مرد وقتی که ناامید شود از چیزی بی نیاز میشود از آن و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر
داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهد یا نمیدهد اما اگر یکی را حقی یا ادراری بر کسی لازم است یا بحکم محبت و کرم یقین دارد بدادن اینجا معنی طمع متحقق نیست قید
رواه رزین وعن ثوبان مولای آن حضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یکفل
لی ان لا یسال الناس شیئا گفت آنحضرت کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی فاتکفل له بالجنة پس ضامن شوم من و عهد کنم مر
او را به بهشت غایت تاکید است بوقوع آن بجهت امر الهی بدان و وعده صادق وی در آن و انبیا صلوات الله علیهم گاهی ضامن میشوند بثواب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی و ذو الکفل
که نام یکی از انبیاست هم بهمین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کذا قیل فقال ثوبان پس گفت ثوبان انا من ضامن میشوم و عهد
میکنم که سوال نکنم فکان لا یسال احدا شیئا پس بود ثوبان که سوال نمیکرد هیچ یکی را چیزی رواه ابوداود والنسائی وعن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یشترط علی ان لا تسال الناس شیئا گفت ابوذر خواند مرا آنحضرت در حالیکه وی طلب شرط میکند بر من که سوال نکنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم من آری شرط
کردم که سوال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت ولا سوطك اذا سقط منك و گفت آنحضرت و نه طلبی از کسی تازیانه خود را وقتی که بیفتد تازیانه از دست تو حتی تنزل
الیه فتاخذه تا آنکه فرود آئی تو از اسپ و بروی بسوی تازیانه پس بگیری از او این کمال مبالغه است در ترک طلب و سوال رواه احمد باب الانفاق وکراهیة الامساك
انفاق بسری کردن مال و خرج کردن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بان و ممسک بخیل را گویند و ظاهر آنست که مراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد و لهذا لفظ کراهیت
ذکر کرد و بیان زکوة و احکام آن سابقا ذکر کرد و احتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق و ذم بخل و امساک باشد مطلقا خواه از فرض یا نفل و سوق احادیث مذکوره در باب اکثر ناظر در
مدح سخا و انفاق مال و باقی نگذاشتن چیزی از آن است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی
ان لا یمر علی ثلث لیال وعندی منه شیء فرمود اگر میبود مرا مانند کوه احد طلا هر آینه شاد میکرد مرا اینکه نگذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من چیزی از آن باقی است
الا شیء ارصده لدین مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم آن را برای وام دین بیان نهایت سخاوت آن حضرت صلعم و ترغیب و تحریص امت است بر آن رواه البخاری وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان فیقول
احدهما پس میگوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق کننده را خلف یعنی چیزی بجای مالی که انفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال ویقول الاخر
اللهم اعط ممسکا تلفا و میگوید فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رض زوجه زبیر بن العوام که از صحابیات است و مناقب او بسیار است گفت آنحضرت انفقی ولا تحصی انفاق کن و شمار مکن که چند دهم و چه دهم
فیحصی الله علیك پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد باحصای خدای تعالی قطع ماده برکت و سبب مزید است یا مراد حساب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است
ولا توعی فیوعی الله علیك و نگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا است یعنی ظرف و مراد اینجا امساک و ترک انفاق است ارضخی ما استطعت
بده آنچه میتوانی و رضخ بضاد و خای معجمه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگرچه چیزی اندک باشد و آنحضرت حالت و قدرت اسماء را نیز تصور کرده و دانسته که تصرف در مال زوج جز در
شیء یسیر نخواهد بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی این حدیث قدسی است که آنحضرت از رب العزة جل
جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی انفق یا ابن آدم انفق علیك انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه و انعام کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است و شکر
سبب مزید نعمت متفق علیه وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لك ظاهر آنست که این
نیز حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث صریح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن میتواند گوید ای آدمی بذل کردن تو
زیاده از قدر حاجت بهتر است مر ترا بذل در باختن و نگاه داشتن چیزی را وان تمسکه شر لك و نگاه داشتن تو آن را و بخیلی کردن بآن بدتر است ترا ولا تلام علی کفاف و نکوهیده نمیشوی
تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر بقدر کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جوع و سوال و این مختلف میشود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال وابدأ بمن تعول و آغاز کن به بذل زائد

از کفاف بعیال خود و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق قصه و حال بخیل و آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید همچو قصه و حال دو مرد است که
بر ان دو مرد جنه است از آهن بضم جیم و تشدید نون بمعنی زره و روایت کرده شده است جبتان بموحده و بنون اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست قد
اضطرت ایدیهما الی ثدیهما و تراقیهما بتحقیق چسپانیده شده است دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهة تنگی اندرون زره و اضطرار در اصل
بمعنی احتیاج و بی اختیاری است و مراد اینجا اتصال و التصاق است و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع او است و روایت
بلفظ جمع و افراد هر دو آمده و جمع اکثر و اظهر است و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب
و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه پس در استاد صدقه کننده هر گاه که تصدق میکند فراخ میگردد زره از وی
وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت و در استاد بخیل هر گاه که قصد میکند بصدقه تنگ میگردد و گرد می آید واخذت کل حلقة بمکانها و میگیرد هر حلقه جای خود را و می چسپد
بآن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه میکند فراخ و کشاده میگردد سینه وی بدان و فرمان برداری میکند او را دستهای او و دراز شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد سینه وی بدان و فرمان
برداری میکند او را دستهای او و دراز شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد سینه او و منقبض میگردد دست وی و طیبی گفته که تخصیص کرده شد مشبه به بلبس جنه از حدید اشارت بآنکه امساک
و شح از جبلت انسان و خلقت اوست فافهم متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم پرهیز کنید ظلم را و بکسر شوید از ان و ظلم شامل انواع
معاصی است و جمع وی در قول وی فان الظلم ظلمات یوم القیمة باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکمه متعدده از احوال قیامت و شدائد آن میگردد و
اصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله و غالب استعمال او در ستم کردن بر خلق واتقوا الشح و پرهیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست زیرا که نتیجه حب
دنیا و شهوات اوست فان الشح اهلک من کان قبلکم زیرا که شح هلاک گردانیده است کسانیرا که پیش از شما بوده اند حملهم علی ان سفکوا دماءهم برداشت و برانگیخت
ایشانرا بر آنکه ریختند خون یکدیگر را واستحلوا محارمهم و حلال گردانیدند چیزهایرا که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک
دما و استحلال معاصی آن است که بذل اموال و مواسات اخوان سبب تحاب و تواصل است و امساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این مفضی بمعادات است که مودی بتشاجر و تقاتل است رواه مسلم
بدانکه تفسیر کرده اند شح را باشد بخل و بعضی گفته اند شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل در افراد امور و آحاد آن میباشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که بخل
در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول است بر وی آدمی را در ان حکم وصف لازم دارد و مرکوز وی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و
احضرت الانفس الشح و منهی غلبه و سلطنت او است تا مستولی گردد بر عرش قلب و منع کند از احکام ایمان زیرا که برین تقدیر شح میکند بطاعت و مساحت میکند بدان و بذل میکند انقیاد ابرای امر خدا شح
در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست که مستولی گردد سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شح مطاع
اینست خلاصه آنچه ذکر کرده است توربشتی وعن حارثة بن وهب صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معدود است در کوفیین روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المومنین قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید وجود آن و ثواب آن را فانه یأتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته زیرا که خواهد آمد بر شما زمانیکه میرود مرد صدقه
خود را یعنی پیش مردم فلا یجد من یقبلها پس نمییابد که قبول کند آنرا یقول الرجل میگوید مردیکه می آرند نزد وی صدقه لو جئت بها بالامس اگر می آوردی تو این صدقه را دی روز
یعنی پیش ازین لقبلتها هر آینه قبول میکردم من آنرا فاما الیوم فلا حاجة لی بها اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی و این حالت در آخر زمان خود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در باب
اشراط الساعة بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر
و ثواب قال ان تصدق بفتح تا و دال اصل وی تتصدق وانت صحیح شحیح گفت آنحضرت بزرگترین صدقه آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو تندرستی و بخیلی تخشی الفقر و تأمل
الغنی در حالتیکه میترسی از درویشی و امید میداری توانگری را یعنی تصدق کنی در حالتیکه بجهت صحت امید حیات و درازی عمر داری و محل این هست که بخل کرده شود و اگر بدهد
شاید که فقیر گردد ولا تمهل بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف مکن یا تاخیر و توقف نکنی حتی اذا بلغت الحلقوم تا آنکه چون برسد روح در گلو قلت لفلان
کذا ولفلان کذا بگوئی مر فلان را چنین و مر فلان را چنین وقد کان لفلان و حال آنکه مال هست مر فلان را و گفته اند مراد بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده
مر انها را و بفلان اخیر وارث زیرا که وارث را وصیت نیست در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکنی تا آنکه مشرف میگردی بر موت بعد از ان
تصدق میکنی از آنچه متعلق شده و بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد بهمه موصی له باشد و در آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر شده است برای
وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی از وصیت باشد و بعضی اقرار متفق علیه وعن ابی ذر قال انتهیت الی النبی رسیدم و آمدم بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة و حال آنکه آنحضرت نشسته است در سایه کعبه فلما رأنی قال هم الاخسرون ورب الکعبة پس چون دید آنحضرت
مرا گفت ایشانند زیانکارتر از همه سوگند به پروردگار کعبه فقلت فداک ابی و امی من هم پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدام مردند و کیانند آنها که ایشان را زیانکارتر
از همه گفتی قال هم الاکثرون اموالا الا من قال گفت ایشان جماعت اند که بیشتر است مال ایشان الا من قال مگر کسیکه بکند هکذا و هکذا و هکذا سه بار یعنی بذل کند و بدهد مال را این

چنین

چنین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله از پیش خود و از پس خود و از راست و از چپ خود وقلیل ماهم و اندک اند این جماعت که این چنین میدهند و میکنند وقال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت و قال برجله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید در آن قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم بمحبت بعید من النار چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی و درین حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخا و بخل در ادای زکوٰة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا ولجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل و بتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابله اینست که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوب تر است از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یکیست باختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیوته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة عند موته گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت هر آینه تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهتر است مر او را از تصدق کردن وی بصد درهم نزد مردن چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد می کند بنده را یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی است که هدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد و احتیاج بطعام نماند رواه احمد والنسائی والدارمی والترمذی وصححه وحکم کرد ترمذی بصحت این حدیث وعن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یجتمعان فی مومن البخل وسوء الخلق دو خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی از آنها باشد روا باشد و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشند و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بدخلقی کند و بخل ورزد و وجود آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان شود و نفس را ملامت کند و با نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد از نفی وقوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چه اراده این معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی لجع نهی از صدور افعال و آثار این دو صفت و ترغیب بر ازاله آنها است بریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا در ضابداست بمعنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نمی باید که در وی موجود باشند و مراد بسوء خلق انصاف بدانچه مخالف دین و شریعت است نه آنچه متعارف است درمیان مردم از لین جانب و مساهله در امور زیرا که البغض بعد از قوی ارکان مسلمانی است فافهم رواه الترمذی وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان در نمی آید بهشت را این سه کس اول خب بفتح خا و کسر آن مرد فریبنده و کر بز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم دوم بخیل که در ادای حق خدا و مواساة فقرا تقصیر کند سیوم منان بتشدید مرد منت نهنده بعد از عطا و گفته اند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کند بخیانت در آن و گفته اند قطع کند و تحابب از ذوی الارحام و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و مودت آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بحجت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن رسول خدا صلعم اقتصار کرد در امثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب منقصت است در دین با علمهم آنکه علمای راسخ در دین ارجاع خواهند کرد آن را بآنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شر ما فی الرجل شح هالع وجبن خالع بدترین خصلتها ی که در مرد است دو خصلت است یکی شح جزع و فزع کننده بر اخراج حق در وی و طمع و خروشیدن بر آن مکروه و معنی شح سابق معلوم شد دیگر بد دلی و ترسندگی که می بر آرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن سخت رواه ابو داود و سنذکر حدیث ابی هریرة و سر انجام است که ذکر کنم حدیث ابی هریره را که اولش این است لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی **الفصل الثالث** عن عائشة رض ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مر آن حضرت را و پرسیدند از وی اینا اسرع بک لحوقا کدام یکی از ما شتاب تر است پیوستن وی بتو و دریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد قال اطولکن یدا گفت آن حضرت شتابنده ترین شما از روی لحوق بمن دراز ترین شما است از روی دست یعنی از شما شتابنده ترین خواهد پیوست کسیکه دراز دست تر است از شما فاخذوا قصبة یذرعونها پس گرفتند زنان نی پاره را در حالی که گز میکردند دست هر یک را وکانت سودة اطولهن یدا و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است دراز دست ترین این زنان فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة پس دانستیم ما که بعد از آن نبود مراد بدست درازی آن زن که آن حضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و خیرات که دست وی بدان دراز تر و تیز تر بود یعنی اگر چه نخست طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بفکر و تامل و نظر بقرینه واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و ید بمعنی نعمت می آید وکانت اسرعنا به لحوقا زینب و بود شتابنده ترین از ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیستم یا بیست و یک از هجرت در

زمان عمر رضی وفات یافت وکانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه وخیرات را رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت گفت عائشه قال
رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتاب ترین شما از روی پیوستن بمن درازترین شما است از روی دست وکانت تتطاولن
ایتهن اطول یدا و بودند ایشان زنان که کردن کشتی ونزاع میکردند درانکه کدام یکی از ایشان دراز دست تراست قالت وکانت اطولنا یدا زینب پس بود درازدست
ترین ما زینب لانها کانت تعمل بیدها وتتصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود وتصدق میکرد درین وابت صریح معلوم نمی گردد که نخست درطول ید نظاهر
حمل کردند بعد از ان دریافتند که مراد بدان کثرت عمل وصدقه است وشاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد از ان تحقیق کردند ومعلوم کردند که آن زینب است فافهم مدنکم
از حدیث مشکوة معلوم شد که انکه پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود وهمین است صحیح ومعروف نزد اهل علم ومتفق علیه میان اهل سیر وبعضی گفته اند
که حضرت سوده بود وعبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود وگفته اند این خطا است از بخاری وموت سوده در زمان معاویه بود
در سنه اربع وخمسین ودر شرح این معنی را بشیتر وبیان تفصیل داده شده است فتدبر وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لا
تصدقن بصدقة گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آئینه تصدق کنم نظر کرد یا سوگند خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
ید سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم درحالی که سخن می کنند بطریق تعجب وانکار
تصدق کرده شد امشب بر دزدی فقال اللهم لك الحمد علی سارق پس گفت ای خداوند بار خدایا مرتراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق
بوجود آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زن
زناکار که اجرت میگرفت بر زنائی خود فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم لك الحمد علی زانیة باز گفت لا تصدقن بصدقة
فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی در بعضی نسخ درینجا اللیلة نیست
فقال اللهم لك الحمد علی سارق وزانیة وغنی فاتی پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتك علی
سارق اما صدقه تو بر دزد پس ضایع است وبی فایده نیست فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد وباز آید از دزدی خود در آن روز که قوتی بوی
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است واما الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها پس شاید که وی عفت ورزد وباز آید در آن روز از زنا واما الغنی فلعله ان یعتبر
پس شاید که وی عبرت گیرد وقیاس کند فینفق مما اعطاه الله پس انفاق کند از انچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه واللفظ للبخاری وعن النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت بینا رجل بفلاة من الارض درانثنای انکه مردی حاضر وایستاده است ببیابانی وصحرائی کشاده از زمین فسمع
صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان فلان را وحدیقه مرغزار یا درخت وبستان از خرما وغیره فتنحی ذلك
السحاب پس یکسو شد آن ابر فافرغ ماءه فی حرة بفتح حاء مهمله وتشدید راء پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان فاذا شرجة من تلك الشراج قد
استوعبت ذلك الماء کله پس ناگاه آب راهی از آن آبراهها فرا گرفته است آن آب را همه وشرجه بفتح شین معجمه وسکون را وجیم آب راه از سنگستان بزمین نرم شراج
وشروج جماعت فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود تا دریابد که آن فلان که بحدیقه وی آب فرستاده است کیست وکجا است
فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی ایستاده است در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم وسکون سین وحاء مهمله میگرداند آب را ببیل آهنی خود فقال
له یا عبد الله ما اسمك پس گفت این مرد مر او را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابة آن نامی که
شنیده بود در ابر فقال له پس گفت آن مرد که ایستاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسید نام او را وآواز شنیده بود در ابر یا عبد الله لم تسألنی عن اسمی ای بنده خدا
برای چه میپرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماؤه پس گفت آن مرد که من شنیده ام آوازی را در ابری که این آب اوست یقول
اسق حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی کسی که آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را لاسمك مر نام ترا پس نام تو را میپرسم تا بدانم که آن فلان توئی فما تصنع فیها
پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند وابر را حکم میکنند که برو حدیقه او را آب ده قال اما اذ قلت هذا یعنی من خود نمیخواهم
که حقیقت حال را اظهار کنم وبتو بگویم اما چون پرسیدی وگفتی تو این را بگویم بتو فانی انظر الی ما یخرج منها پس بدرستیکه من نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون آید
از ان وحاصل میشود در آن فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن واکل انا وعیالی ثلثا ومیخورم من وعیال من ثلث دیگر از ان وارد فیها ثلثه
وباز میگردانم وصرف میکنم در حدیقه ودر زراعت وعمارت آن ثلث از آن یعنی همه حاصل از ان سه حصه میکنم یکی بفقرا میدهم ودیگر قوت خود وعیال خود میکنم ودیگر در باغ
صرف میکنم رواه مسلم وعنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول وهم از ابی هریره است که وی شنید حضرت را که میگفت ان ثلثة من بنی اسرائیل
ابرص واقرع واعمی بدرستیکه سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسی دوم کل سوم کور فاراد الله ان یبتلیهم پس خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و
آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه فبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الابرص پس آمد آن فرشته نزد ابرص فقال ای

مثنی

شئ احب اليك پس گفت فرشته بابرص کدام چیز دوست داشته شده تر است بسوی تو **قال لون حسن وجلد حسن** گفت رنگ نیک و پوست نیک **ويذهب عني الذي قد قذرني الناس** و اینکه برود از من آنچه بتحقیق پلید و مکروه میدارند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و تندرست و پاکیزه شوم از آن و یذهب برفع یا بنصب آن و قذرنی بکسر ذال از باب سمع یسمع **قال فمسحه** گفت آن حضرت پس مسح کرده فرشته او را و دست بر آورد بر اندام وی **فذهب عنه قذره** پس رفت از وی پلیدی وی و علت وی **فاعطي لونا حسنا وجلدا حسنا** پس داده شد او را رنگ نیک و پوست نیک **فقال فاي المال احب اليك** باز گفت فرشته بوی پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو **قال الابل** گفت محبوب تر مال نزد من شتران اند **او قال البقر** یا گفت البقر بجای الابل **شك اسحق** شک کرده است اسحق بن راهویه که اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی این حدیث است در الابل و البقر **الا ان الابرص او الاقرع** لیکن ابرص یا اقرع **قال احدهما** گفت یکی از ایشان **الابل وقال الاخر البقر** و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر را معلوم است که محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل است گفت **قال فاعطي ناقة عشراء** پس داده شد او را ماده شتری حامل ده ماهه در قاموس گفته عشراء بضم عین و فتح شین و مد آنکه بر حمل او هشت ماه یا ده ماه گذشته باشند و بیشتر اطلاق کرده میشود بر ابل و خیل **فقال بارك الله فيها** پس گفت فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز است محبوب تر نزد تو **قال شعر حسن** گفت موی نیک **ويذهب عني هذا الذي قد قذرني الناس** و اینکه برود از من این چیزی که بتحقیق مکروه میداشته اند مرا مردم **قال** گفت آنحضرت **فمسحه فذهب عنه** پس مسح کرد فرشته او را پس رفت از وی کلی **قال** گفت **فاعطي شعرا حسنا** پس داده شد موی نیک **قال فاي المال احب اليك** گفت فرشته پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو **قال البقر** گفت بقر **فاعطي بقرة حاملا** پس داده شد او را گاوی باردار و حامله نگفت از جهت بودن وی از صفات مختصه بنساء و در وی تذکیر و تانیث هر دو جائز است **قال** دعا کرد فرشته و گفت **بارك الله لك فيها** برکت دهاد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین گاو **وقال** گفت آنحضرت **فاتي الاعمى** پس آمد آن فرشته آن کور را **فقال اي شئ احب اليك** پس گفت کدام چیز محبوب تر است بسوی تو **قال ان يرد الله الي بصري** گفت اینکه باز گرداند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا **فابصر به الناس** پس ببینم بوی مردم را **قال فمسحه فرد الله عليه بصره** پس مسح کرد فرشته او را پس باز گردانید خدای تعالی بر وی بینائی او را **قال فاي المال احب اليك** گفت پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو **قال الغنم** گفت گوسفندان محبوب تر اند نزد من **فاعطي شاة والدا** پس داده شد گوسفند زاینده یعنی بزشل حامل است در جواز ترک تا **فانتج هذان** پس انتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است **وولد هذا** و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در غنم و ناتج و مولد بمعنی زاینده یعنی متولی ولادت چنانکه دایه آدمی راست و لابد مالک تیمار داری ولادت حیوانات خود میکند **فكان لهذا واد من الابل** پس بود مر این را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر **ولهذا واد من البقر** و مر این را یعنی صاحب گاو را وادی از گاوان **ولهذا واد من الغنم** و مر این را یعنی صاحب گوسفند را وادی از گوسفندان یعنی بسیار شدند چنانکه وادیها پر کردند **قال ثم انه اتى الابرص** گفت آنحضرت پس بدرستیکه آن فرشته آمد ابرص را **في صورته وهيئته** در همان صورت و پیکر و نهاد خود که نخست آمده بود و این ادخل است در شناعت منع و انکار وی **فقال رجل مسكين** پس گفت من مردی مسکینم **قد انقطعت بي الحبال في سفري** بتحقیق گسسته است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال بموحده جمع حبل است بمعنی رسن و مراد بآن سبب است و بحاء مهمله نیز روایت است جمع حیله یعنی دستاویز و چاره اما روایت بجیم و موحده خطا و تصحیف است **فلا بلاغ لي اليوم الا بالله** پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی **ثم بك** پس بتو و امداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است بر وجه سببیت و مجاز و جائز است که گوید بر داشته ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روا نیست که گوید بخدا و بتو لهذا قالوا **اسالك بالذي اعطاك اللون الحسن والجلد الحسن والمال** سوال میکنم ترا بآن خدای که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال **بعيرا اتبلغ به في سفري** سوال میکنم شتری را که برسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مهربانی است بحقیقت اخبار زیرا که واقع چنین است **فقال الحقوق كثيرة** پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جماعت کثیره دارم که با ایشان چیزی می باید داد و نوبت بتو کی رسد **فقال انه كاني اعرفك** پس گفت فرشته بدرستیکه شان این است که گویا من ترا می شناسم **الم تكن ابرص يقذرك الناس فقيرا** آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکروه میداشتند ترا مردم فقیر که مالی با خود نداشتی **فاعطاك الله** پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال **فقال انما ورثت هذا المال كابرا عن كابر** پس گفت داده نشده ام من این مال مگر بمیراث با عن جد **فقال ان كنت كاذبا فصيرك الله الى ما كنت** پس گفت فرشته اگر هستی تو دروغگو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گرداند بسوی حالیکه بودی تو یعنی ابرص فقیر **قال** گفت آنحضرت **واتى الاقرع في صورته** و آمد آن فرشته اقرع را در همان صورت که نخست آمده بود **فقال له مثل ما قال لهذا** پس گفت فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مر این ابرص را **ورد عليه مثل ما رد على هذا** و جواب داد و رد کرد بر وی مانند آنچه رد کرده بود بر این **فقال ان كنت كاذبا فصيرك الله الى ما كنت** قال گفت آنحضرت **واتى الاعمى في صورته وهيئته فقال رجل مسكين وابن سبيل** پس گفت مردی مسکینم و مسافرم **انقطعت بي الحبال في سفري فلا بلاغ لي اليوم الا بالله ثم بك اسالك بالذي رد عليك بصرك شاة** سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی که **اتبلغ بها في سفري فقال**

پس گفت آمد را اعمی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانہ آن وکنت اعمی و تحقیق بودم من کور فرد الله الی بصری پس باز گردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فخذ ما شئت
ودع ما شئت پس بگیر هرچه میخواهی از گوسفندان و بگذار آنچه میخواهی فوالله لا اجهدك الیوم بشئ اخذته لله پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم ترا امروز
بچیزی که بگیری تو آنرا برای خدا و اجهدک بضم همزه و کسر ها و فتح همزه و ها از جهد معنی طاقت و مشقت فقال پس گفت فرشته امسك مالك نگاه دار مال خود را فانما
ابتلیتم جز این نیست که ابتلا کرده شده اید شما سه کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید و شاکر از کافر فقد رضی عنك وسخط علی صاحبیك پس
تحقیق خشنود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو و رضی و سخط بر و بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه وعن ام بجید
بضم با و فتح جیم نام او حوا است صحابیه انصاریه بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن قالت قلت گفت گفتم یا رسول الله ان المسکین لیقف علی
بابی بدرستیکه مسکین هر آینه می ایستد بر در من حتی استحیی تا آنکه شرم میدارم من فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بنهم آن را
در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد
و ظلف بکسر ظاء سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن یعنی شئ محقر لا ینتفع به و مقصود مبالغه است رواه احمد وابوداود والترمذی وقال هذا
حدیث حسن صحیح وعن مولی لعثمان رض قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم روایتست از مولی که مر عثمان را بود گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت
پاره وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم و بود آنحضرت که خوش می آمد او را گوشت فقالت للخادم ضعه فی البیت پس گفت ام سلمه مر واه را که بنه
آن گوشت را در خانه فی الصراح خادم چاکر مرد باشد یا زن لعل النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاکله بخورد آنرا فوضعته فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا
در طاقچه خانه فجاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیری سوال کننده پس ایستاد بر در فقال تصدقوا بارك الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد
خدا در شما فقالوا بارك الله فیك پس گفت اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف چنانکه الآن میگویند یفتح الله فذهب السائل پس
رفت سائل فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمة هل عندکم شئ اطعمه پس گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما
چیزی که بخورم آنرا فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست چیزی قالت للخادم اذهبی فاتی رسول الله گفت ام سلمه مر واه را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بذلك اللحم آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فاتی بسکون همزه و کسر تا و جزم یا فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت واه پس
نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را و مروه سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقماق فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فان ذلك اللحم عاد مروة بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ لما لم تعطوا السائل از جهت ندادن شما آنرا سائل را رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا گفت آنحضرت آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
قیل نعم گفته شد آری خبر ده قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به گفت آنکسیکه سوال کرده شود بنام خدا و ندهد بنام خدا گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کنند سائل
بعدم استحقاق و گفتم من یا باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد و را جز آنچه در دست وارد والله اعلم رواه احمد وعن ابی ذر انه استاذن علی
عثمان روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان فاذن له پس اذن کرد عثمان مر ابی ذر را وبیده عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود
وکعب احبار نیز در آنجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت وترك مالا وگذاشت مالی عظیم را
فما تری فیه پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت
کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بر وی فرفع ابو ذر عصاه پس برداشت ابو ذر عصای خود را فضرب کعبا پس زد
کعب را وقال سمعت رسول الله و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه ویتقبل
منی دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که انفاق کنم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول در گاه افتد ولیکن
دوست نمیدارم که اذر خلفی منه ست اواق بگذارم پس خود از آن ذهب شش اوقیه انشدك بالله یا عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان
آیا شنیدی تو آنرا ثلث مرات گفت ابو ذر سه بار این سخن را قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رض از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مذهب او ترک کل و اختیار
تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن است که هرچه مالی او اگر وه شود زکوة آن کنز نیست و بر آن وعید نه لاسیما وقتیکه صله کند در وی حقوق از صدقات نافله و نزاع کعب
درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان رضی مشهور و مذکور است رواه احمد وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد در روز فتح مکه قال صلیت وراء
النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت عقبه گزاردم من پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب
الناس پس در گذشت گردنهای مردم را الی بعض حجر نسائه و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی آنحضرت که چه واقع شده است که
اینهمه تیز رفت فخرج علیهم پس بیرون آمد آنحضرت از خانه بر صحابه فرأی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان تعجب کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا

من

من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ما بود تبر بکسر تا و سکون با زر خالص بی مهر فکرهت ان یحبسنی پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند
بما سوی فامرت بقسمته پس امر کردم من بقسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرو می آرد یا آنکه
اینهمه برای تعلیم و تنبیه امت است رواه البخاری وفی روایة له و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که قال کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة
بود من که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم آنرا که شب در آید بروی وعن عائشة رضی الله عنها انها
قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة روایت است از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد
من در بیماری وی شش دینار یا هفت فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد مرا آنحضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی هر جا بهر جایگه
و تفرق یعنی جدا کردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم ثم سألنی عنها ما
فعلت الستة او السبعة پس سؤال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه قالت لا گفت عائشه خرج نکرده ام
والله لقد کان شغلنی وجعک بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرج آن درد تو فدعا بها پس طلبیدان دنانیر را ثم وضعها فی کفه پس برداشت و نهاد آنرا در کف
دست خود فقال ما ظن نبی الله پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو لقی الله عز وجل وهذه عنده اگر ملاقات میکرد خدا را در حالیکه
این دینارها در دست او است یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است رواه احمد وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال و
عنده صبرة من تمر روایت است از ابی هریره که آنحضرت در آمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرمای خشک فقال ما هذا یا بلال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب
و انکار چیست این تمر یا بلال قال شیء ادخرته لغد گفت بلال این چیزیست که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام آنرا برای فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا بخارا فی نار
جهنم یوم القیمة پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا تف در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن بتو میگویند رسید و از اینجا و خصی رسید اثر کلام
انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرج کن ای بلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس که قادری
که عرش عظیم را پیدا کرده و بر پا میدارد روزی ترا البته خواهد رسانید و این ارشاد است بمقام توکل و اعتماد بر حق سبحانه و تعالی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم السخاء شجرة فی الجنة جوانمردی درختی است در بهشت یعنی مانند درختی است خداوند شاخها هر که پیوند لطف از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود فمن کان
سخیا اخذ بغصن منها پس هر که سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة پس نمیگذارد آن شاخ او را تا آنکه می در آرد او را
در بهشت والشح شجرة فی النار و بخل درختی است در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها پس هر که بخیل است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه
الغصن حتی یدخله النار پس نمی گذارد او را آن شاخ تا آنکه می در آرد او را در دوزخ رواهما روایت کرده است این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان
وعن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها شتابی کنید بصدقه زیرا که بدرستیکه بلا تجاوز نمیکند صدقه را
و نمی گذرد از وی بلکه می ایستد و دفع میشود رواه رزین باب فضل الصدقة این نیز احتمال حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آنست و بر آنچه شامل
فرض و نفل باشد و تسمیه آن بصدقه از جهت دلالت او است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و
شهادت میدهد بصحت ایمان وی و کمال وی و وجوه دیگر نیز گذشت الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل
تمرة کسیکه تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمرا و عدل بفتح مثل شیء در قیمت و بکسر مثل در منظر و بعضی گفته بفتح آنچه عدیل شیء بود از غیر جنس و بکسر از جنس و مراد
تقدیر میفرماید هر که تصدق کند بمقدار تمرة من کسب طیب از کسب پاک و کسب ورزیدن و گرد آوردن و مراد مالی است که گرد آورده است آنرا از وجه حلال ولا یقبل الله الا
الطیب و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستیکه خدای تعالی می پذیرد آنرا
بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس تر پرورش میکند آن صدقه را و افزون میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را
حتی تکون مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه فلو بکسر فا و بر وزن عدو و سمو کره اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال کم نکند هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب نما و کمال است
بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نکرد خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسیکه
جرمی کرد با وی اندیشید بوی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است
بندگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست وما تواضع احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث
دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت را است نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق
زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس از مثل یعنی

و دینار و درہم و جامہ و حدیث ابی ذر کہ در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفتہ اند کہ مراد تکرار انفاق است زیرا کہ چون یکبار مثلا درہم انفاق نمود و بار دیگر نیز
کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست دعی من ابواب الجنۃ خواندہ میشود آنکس از درہای بہشت وللجنۃ ابواب و مر بہشت را درہا است
متعدد بعدد اعمال خیر فمن کان من اھل الصلوٰۃ پس کسیکہ باشد از اہل نماز یعنی آنکہ غالب است بروی نماز دعی من باب الصلوٰۃ خواندہ میشود از در بہشت کہ مخصوص
باہل نماز است ومن کان من اھل الجھاد دعی من باب الجھاد و کسیکہ باشد از اہل جہاد و کارزار با کافران کردن خواندہ میشود از در جہاد ومن کان من اھل
الصدقۃ دعی من باب الصدقۃ و کسیکہ باشد از اہل صدقہ خواندہ میشود از در صدقہ ومن کان من اھل الصیام دعی من باب الریان و کسیکہ باشد از اہل روزہ
خواندہ میشود از در ریان بفتح را و تشدید تحتانیہ مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درہای بہشت کہ مخصوص اند بدر آمدن از آن در روزہ داران فقال ابوبکر ما علی
من دعی من تلک الابواب من ضرورۃ پس گفت ابوبکر صدیق رض نیست برکسیکہ خواندہ میشود از درہا ضرورتی یعنی ہیچ ضرورتی نیست کہ کسی از ہمہ درہا خواندہ شود
زیرا کہ اگر از یک در خواندہ شود مراد کہ در آمدن بہشت است حاصل است و با وجود آنکہ از ہر در خواندن ضرور نیست فھل یدعی احد من تلک الابواب کلھا پس آیا
خواندہ میشود ہیچ یکی از ہمہ درہا قال نعم گفت آنحضرت آری ہست کسیکہ خواندہ میشود از ہمہ درہا وارجو ان تکون منھم و امید میدارم کہ باشی تو ای ابوبکر از آنکسان کہ خواندہ
میشوند از ہمہ درہا زیرا کہ تو جامع انواع خیرات و مبرات و اقسام حسنات متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اصبح منکم الیوم
صائما پرسید آنحضرت از صحابہ کیست کہ صبح کردہ از شما امروز روزہ دار قال ابوبکر انا گفت ابوبکر صدیق من صبح کردہ ام امروز روزہ دار قال فمن تبع منکم الیوم
جنازۃ گفت آنحضرت پس کیست کہ پیروی کردہ است از شما امروز جنازہ را و نماز گذاردہ است بروی و دنبال وی رفتہ قال ابوبکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم
منکم الیوم مسکینا پس کیست کہ طعام خورانیدہ از شما امروز مسکینی را قال ابوبکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست کہ پرسیدہ از شما بیماری را امروز
قال ابوبکر انا فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنۃ جمع نشوند این چہار چیز یعنی در یک روز در
ہیچ مردی مگر آنکہ در آید در بہشت رواہ مسلم و ازین حدیث معلوم شد کہ منعی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن
و آنکہ بعضی صوفیہ منع کردہ اند و گفتہ اند کہ درویش را کہ انا بر زبان رود تقیید بان خواہد بود کہ بر قصد تکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار
بیشتر از آن است کہ احصا کردہ شود پس منع از آن چہ صورت دارد و قول صدیق اکبر رض و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را حجت آن بس است و شیخ توربشتی درین باب
بسط کردہ و طیبی آن را نقل کردہ است وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارۃ لجارتھا ای زنان
مسلمانان باید کہ خوار و خورد نشمرد زنی را کہ ہمسایہ است ہدیہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہمسایہ اوست ولو فرسن شاۃ اگرچہ باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و
سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعیر و گاہی در شاۃ نیز اطلاق میکنند و اکثر در شاۃ ظلف می گویند چنانکہ سم اسپ و خر را حافر می نامند و این شئ لا ینتفع بہ است کہ ہدیہ
و تصدق در وی نمیرود و ذکر وی برای مبالغہ است و در حدیث دیگر آمدہ است ولو ظلف محرق اگرچہ سم سوختہ بود و این نہی احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ میدہد و میفرستد ہمسایہ
یا برای زنی باشد کہ او را دادہ میشود و فرستادہ میشود و برای وی و تخصیص زنان بجہت آنست کہ کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر است متفق علیہ وعن جابر وحذیفۃ
قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معروف صدقۃ روایتست از جابر و حذیفہ کہ گفتند گفت آنحضرت ہر کار نیک کہ در وی خیر و تقرب بدرگاہ
الٰہی است و معروف است در شرع و منکر نیست خواہ عطای مال باشد یا سخنی نرم و روی کشادہ کہ از وی دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقہ است و صدقہ مخصوص بمال
نیست متفق علیہ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حا من المعروف شیئا خورد و خوار مپندار از نیکی را
چیزی ولو ان تلقی اخاک بوجہ طلیق و اگرچہ باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بروی کشادہ و خوی خوش رواہ مسلم وعن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقۃ لازم است بر ہر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابہ فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی
کہ تصدق کند چکار کند قال فلیعمل بیدیہ گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید کہ کار کند بہر دو دست خود کہ حاصل شود از آن چیزی فینفع نفسہ
ویتصدق پس بہرہ رساند ذات خود را و تصدق کند باآنچہ فاضل ماند قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را کہ نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر
او ولم یفعل شک راویست و معنی ہمانست کہ نتواند کرد قال گفت آنحضرت فیعین ذا الحاجۃ الملھوف پس یاری دہد خداوند حاجت ستمدیدہ را کہ بستم زدہ و اندوہ
قالوا فان لم یفعلہ گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد ملہوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع قال فیامر بالخیر گفت آنحضرت پس امر کند مردم را بنیکی قالوا فان لم
یفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد امر بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکہ گفتہ اند مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان فانہ لہ صدقۃ
پس بدرستیکہ امساک از شر مر او را صدقہ و خیر است خصوصا کہ قدرت داشتہ باشد بر شر متفق علیہ وعن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کل سلامی من الناس علیہ صدقۃ ہر بند استخوان کہ از آدمی است بروی یعنی بمقابلہ وی صدقہ است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند
استخوان گفتہ اند و قول اخیر مختار تر است و در تن آدمی سہ صد و شصت بند است چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و چون در پیدایش آنہا حکمتہای بالغہ و نعمتہای عظیمہ است شکرانہ آن

صدقه لازم باشد كل يوم تطلع فيه الشمس هر روزيكه برآيد دروى آفتاب بعد ازان بيان ميكند كه صدقه مخصوص بانفاق مال نيست تعدل بين الاثنين صدقة عدل
كردن ميان دوكس وداد مظلوم از ظالم شدن صدقه است ويعين الرجل على دابته وياري دادن مرد را بر دابه وى فيحمل عليها پس بردارد او را بر دابه او يرفع عليها متاعه
صدقة يا بردارد وبر دابه او رخت او را صدقه است والكلمة الطيبة صدقة وسخنى پاك كه در وى ثواب باشد يا سخن نرم كه بسائل گويد صدقه است وكل خطوة
يخطوها الى الصلوة صدقة وهر گاميكه بر ميدارد آنرا بسوى نماز صدقه است وخطوه بضم گام وبفتح يكبار گام زدن ويميط الاذى عن الطريق صدقة ودور كردن چيزى
ازار كند مردم را مثل خار وسنگ وپليدى از راه صدقه است متفق عليه وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق
كل انسان من بنى آدم على ستين وثلثمائة مفصل پيدا كرده شده است هر شخص از اولاد آدم بر سه صد وشصت بند فمن كبر الله پس كسيكه تكبير گويد مر خدا را وگويد
الله اكبر وحمد الله وستايش كند خدا را بالحمد لله وهلل الله وتهليل كند بلا اله الا الله وسبح الله وبه پاكى ياد كند خدا را بسبحان الله واستغفر الله وطلب
آمرزش گناهان كند از خدا وگويد استغفر الله يا اللهم اغفرلى او عزل حجرا عن طريق الناس يا يكسو افكند ودور كند سنگى را از راه مردم او شوكة يا خارى را او عظما يا
استخوانرا كه ايذا كند ايشانرا او امر بمعروف او نهى عن منكر يا امر كند بمشروع كه شناخته ميشود وجود او در شرع ونهى كند از نامشروع كه شناخته نميشود عدد تلك
الستين والثلثمائة بگويد وبكند اين اقوال وافعال را همه يا بعضى بشمار ان سه صد وشصت بند خصوصا از امر معروف ونهى منكر كه آن اقوال وافعال همه يكطرف و
ابند ويكطرف فانه يمشى بفتح يا وشين معجمه يعنى راه ميرود ودر روايتى يمسى بضم يا وسكون ميم وسين مهمله يعنى شام ميكند يومئذ دران روز وقد زحزح نفسه
عن النار وحال آنكه دور انداخته است نفس خود را از آتش دوزخ ودر قول وى يومئذ اشارتست بآن كه بايد كه هر روز اين كار بكند تا كفايت شود رواه مسلم وعن
ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بكل تسبيحة صدقة بدرستيكه بهر تسبيح صدقه است وبكل تكبيرة صدقة وبهر تكبير صدقه است
وبكل تحميدة صدقة وبهر تحميد صدقه است وبكل تهليلة صدقة وبهر تهليل صدقه است وامر بالمعروف صدقة ونهى عن المنكر صدقة وبهر
امر معروف صدقه است وبهر نهى منكر صدقه است وفى بضع احدكم صدقة ودر فرج هريكى از شما يعنى جماعى كه بزن يا باندا خود ميكند صدقه است يعنى ثواب است وچون در بودن
بضع صدقه محل استبعاد واستفسار بود قالوا گفتند صحابه يا رسول الله ايأتى احدنا شهوته آيا بيايد يكى از ما شهوت نفس خود را كه جماع است ويكون له فيها اجر وباشد
مر او را در آن شهوت مزد وثواب قال ارأيتم لو وضعها فى حرام اكان عليه فيه وزر گفت آنحضرت خبر دهيد مرا شما كه اگر بنهد يكى شهوت را در حرام آيا ميباشد بر وى بار گناه
فكذالك اذا وضعها فى الحلال كان له اجر پس همچنين وقتى كه بنهد شهوت در حلال باشد مر او را ثواب يعنى اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه وعبادت نيست
وليكن چون در ضمن آن اداى حق زوجه ونگاهداشت نفس از حرام است بحكم نهى نفس از هوا وكف وى از معصيت متضمن اجر وثواب باشد ولهذا اينجا كلمه فى آورد
وگفت فى بضع احدكم صدقة بخلاف تسبيح وتحميد وامثال آن كه عين عبادتست رواه مسلم وعن ابى هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم نعم الصدقة اللقحة الصفى منحة نيكو صدقه است شتر ماده زائيده كه شير دار است از روى عطيه لقحه بكسر لام وفتح نيز آمده ناقه حلوب وآنرا
لقوح بفتح لام نيز گويند وناقه بعد از زائيدن تا دو سه ماه نام او لقوح است بعد ازان لبون وصفى بر وزن غنى بسيار شير دار ومنحه بكسر ميم وسكون نون در اصل بمعنى
عطيه است وغالب اطلاق او بر ناقه وشاتست كه ميدهى را بعاريت وهند تا از شير وى منتفع گردد وبعد از قضاى حاجت بمالكش باز دهد واين در اهل عرب متعارف
بود وآنحضرت صلعم آنرا مدح كرده وستوده والشاة الصفى منحة ونيز صدقه است گوسپند بسيار شير دار از روى منحه تغدو باناء وتروح باخر بامداد ميكند
با وند شير وشبانگاه ميكند باوندى ديگر يعنى پگاه وبيگاه شير ميدهد وبدان منتفع ميشوند متفق عليه وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ما من مسلم يغرس غرسا نيست هيچ مسلمانى كه بنشاند درختى را او يزرع زرعا يا بكارد كشتى را فياكل منه انسان او طير او بهيمة پس بخورد از ان آدمى
يا پرنده يا چارپاى الا كانت له صدقة مگر آنكه باشد مر او را صدقه وصدقه برفع ونصب هر دو روايتست متفق عليه وفى رواية لمسلم عن جابر
ودر روايتى مر مسلم را از جابر آمده كه وما سرق منه له صدقة وآنچه دزديده شد ازان نيز مر او را صدقه است وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم غفر لامرءة مومسة مرت بكلب على رأس ركى آمرزيده شد مر زن زانيه را كه گذشت بسگى بر سر چاهى ومومسة بضم ميم اولى وكسر ثانيه بمعنى
زانيه از ومس بمعنى احتكاك يعنى در ماليدن چيزى را بچيزى وركى بر وزن غنى چاه يلهث كاد يقتله العطش در حاليكه بر مى آورد آن سگ زبان خود را از تشنگى نزديك است
كه بكشد او را تشنگى فنزعت خفها پس بكشيد آن زن زانيه موزه خود را فاوثقته بخمارها پس بربست موزه را بمعجر خود خمار بكسر معجر وسر پوش زنان فنزعت له من الماء
پس بكشيد آن زن براى آن سگ چيزى از آب كه سيراب گشت بدان فغفر لها بذلك پس آمرزيده شد مر آن زن را بان عمل كه آب داد آن سگ است فكيف ما دعى خصوصا
صالح قيل گفته شد يعنى صحابه گفتند بطريق استفهام ان لنا فى البهائم اجرا بدرستيكه مارا در احسان كردن بهيمها وسيراب كردن آنها ثواب است قال فى كل
ذات كبد رطبة اجر گفت آنحضرت در احسان كردن بهر حيوان خداوند جگر تر ثواب است وجگر تر كنايتست از حيات زيرا كه رطوبت لازمه حياتست وبعضى
گويند جگر چون تشنه گردد ترشود وهمچنين چون بر آتش نهاده شود وبعضى گفته اند كه وصف كرد جگر را بترى باعتبار حصول آن بعد از سيرابى ودر روايتى ذات كبد حرا آمده يعنى خداوند

بجگر گرم و گفته اند که ورد کر کبد رطبه مبالغه است چه هرگاه در جگر تواتر شده و جگر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیات است مثل مار و کژدم و جز آن متفق علیه وعن ابن عمر و ابی
هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عذبت امرأة فی هرة امسکتها عذاب کرده شد زنی از جهت گربهٔ که بسته نگاه داشت آن زن گربه را حتی ماتت
من الجوع تا آنکه مرد آن گربه از گرسنگی فلم تکن تطعمها پس نبود آن زن که چیزی بخوراند آن گربه را ولا ترسلها و نبود که بگذارد او را فتاکل من خشاش الارض
پس بخورد و گربه از کرمکها که بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمه حشرات زمین آنچه دماغ ندارد از دواب بتثلیث خا حشرات زمین و گنجشکها و مانند آن متفق علیه وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مر رجل بغصن شجرة علی ظهر طریق گذشت مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق آن
و ظاهر است بر آن فقال پس گفت آن مرد ولانحین هذا بضم همزه و فتح نون و کسر حای مهمله مشدده از تنحیه و بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیه و نون ثقیله
از انحاء از انیه یکسو کردانم این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لا یؤذیهم تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد
آن مرد در بهشت بهمین نیت که کرد یا کمیو بهم کردانید متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رأیت رجلا یتقلب فی الجنة
گفت آنحضرت هر آینه بتحقیق دیدم مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطریق بجهت درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن
کانت تؤذی الناس بود آن درخت که آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر است که آنحضرت او را بچشم مبارک خود دید که سیر
میکرد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که ببریدن شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت رواه مسلم وعن ابی برزة بفتح موحده
و سکون را و بزای صحابیست مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آنحضرت و او ست کشندهٔ عبد الله بن خطل بخای معجمه و طای مهمله مفتوحتین در روز فتح مکه قال گفت ابو برزه
قلت گفتم من یا نبی الله علمنی شیئا انتفع به بیاموز مرا چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آنحضرت
یکسو کن آنچه آزار کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و مید اختن او از راه در حکم یکسو کردن است و تباویل شامل تمامه دفع آزارهاست از هر جنس که
باشد رواه مسلم و سنذکر حدیث عدی بن حاتم و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است
اتقوا النار فی باب علامات النبوة در باب علامات النبوة ان شاء الله تعالی و این حدیث دراز است که بآن مناسب تر است الفصل الثانی عن
عبد الله بن سلام رض قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت عبد الله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود گفت هنگامیکه قدوم
آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت صلعم بتحقیق حال و صحت نبوت وی فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب پس
هنگامیکه دیدم و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوئی و تبین یا بطریق تامل و تفرس بود یا بعلامات مذکوره در توریة و سیاق
حدیث ناظر در معنی اول است بیت در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است پس در همان مجلس ایمان آورد عبد الله و یهود بیان بر وی حسد بردند
و براه عناد رفتند چنانکه در محلش مذکور است فکان اول ما قال پس بود نخست چیزی که گفت آنحضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام بود یا ایها الناس افشوا
السلام ای آدمیان فاش کردانید سلام گفتن را یا آن معنی که ظاهر کردانید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام کردانید بر آشنا و بیگانه و بگوئید هر که
پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت واطعموا الطعام و بخورانید طعام مهمانان را و گدایان را و هر که محتاج باشد بدان وصلوا الارحام
و بپیوندید رحمها را باحسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بر قدر رعایت قرب و بعد رحم خویشی که بواسطهٔ ولادت باشد و در اصل موضعیست
که بچه در آن پیدا می گردد وصلوا باللیل والناس نیام و نماز بگذارید در شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تدخلوا
الجنة بسلام اینکارها بکنید می در آئید در بهشت بسلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت که اصول
کمالات بدنی و مالی و لازم و متعدیست رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعبدوا الرحمن عبادت کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید واطعموا
الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث
تقدیم کرد سلام را که اقرب است بصحبت و ائتلاف و تخصیص کرد بذکر صلهٔ ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام رواه الترمذی وابن ماجة وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفیء غضب الرب بدرستیکه تصدق کردن هر آینه میکشد آتش خشم الهی را وتدفع میتة
السوء و دور میکرداند مرگ بد را اشارتست بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدأ و مآل و میتة بکسر میم و سکون با حالت موت و مراد بمیتة السوء
حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت حق و گرفتاری و وسوسهٔ
شیطان و غیر آن از آنچه مفضی گردد بسوء خاتمت و خاتمت عافیة نعوذ بالله من ذلک و موت فجاءت در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است رواه الترمذی وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص بمال نیست وان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه

طلق و بدرستیکہ از جملہ خیر و احسان است کہ ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشادہ طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکہ در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود وان تفرغ
من دلوك فی اناء اخیك و از جملۂ معروف است کہ بریزی از دلو خود در ظرف برادر خود و ندیدا درخود ابراکہ در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاہر این است یا کنایت است
از فضل و احسان رواہ احمد والترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تبسمك فی وجہ اخیك صدقة تبسم کردن تو در
روی برادر خود صدقہ است در صراح گفتہ تبسم لب شیرین کردن وامرك بالمعروف صدقة وامر کردن تو بمعروف صدقہ است ونھیك عن المنكر صدقة ونہی
کردن تو از منکر صدقہ است وارشادك الرجل فی ارض الضلال لك صدقة و راہ نمودن تو مرد را در زمین گمراہی یعنی در زمینی کہ مردم در وی راہ گم میکنند مر ترا
صدقہ است ونصرك الرجل الردیٔ البصر لك صدقة و یاری دادن تو مرتباہ بینائی را مر ترا صدقہ است، رداءۃ بفتح و مد و تباہ شدن واماطتك الحجر
والشوك والعظم عن الطریق لك صدقة و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را کہ در وی احتمال آزار مردم باشد از راہ مر ترا صدقہ است وافراغك من دلوك
فی دلو اخیك لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقہ است رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث غریب وعن سعد بن
عبادة قال روایت است از سعد بن عبادہ انصاری کہ از مشاہیر صحابہ است و مقبولان درگاہ نبوت بود کہ گفت یا رسول اللہ ان ام سعد ماتت بدرستیکہ
مادر سعد یعنی مادر من مردہ است فای الصدقة افضل پس کدام صدقہ کہ بروح وی کنم فاضلتر و بہتر است قال الماء گفت آن حضرت کہ آب بہترین صدقہا است
کہ برای وی چاہ بکنی و تشنگان بدہی فحفر بئرا پس بکند سعد بن عبادہ چاہی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وقال و گفت ھذہ لام سعد این چاہ برای
ام سعد است و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواہ ابو داؤد والنسائی وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
روایت است از ابی سعید خدری کہ گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری ہر مسلمانی کہ بپوشاند مسلمانی دیگر را جامہ بر برہنگی وعری بضم
عین و سکون را برہنگی ضد لبس بضم لام کساہ اللہ من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حلہای سبز بہشت و خضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر تلمیح است
بقول عز و جل عالیہم ثیاب سندس خضر وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمہ اللہ من ثمار الجنة و ہر مسلمانی کہ بخوراند مسلمانی را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوہای
بہشت وایما مسلم سقی مسلما علی ظماء و ہر مسلمانی کہ بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظماء بفتحتین مہموز تشنہ شدن سقاہ اللہ من الرحیق المختوم بنوشاند
او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی کہ مہر کردہ شدہ است ظروف آن از جہت نفاست آن و در قرآن مجید فرمودہ یسقون من رحیق مختوم ختامہ مسك یعنی مہر کرد
او را مشک بجای گل کہ اوانی را بدان مہر میکنند از جہت نہایت نفاست یا بعد از خوردن آن از آن بوی مشک می آید رواہ ابو داؤد والترمذی وعن فاطمة بنت قیس
صحابیہ قرشیہ از مہاجرات اولی است قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی المال حقا سوی الزکوة بدرستیکہ در مال حق است جز زکوۃ یعنی زکوۃ مال خود فرض است
البتہ باید داد و جز زکوۃ صدقہ نفل نیز مستحب است کہ می باید کرد چنانکہ نماز و روزہ و حج ہم فرض است و ہم نفل ثم تلا پس تر خواند آنحضرت برای اثبات و تایید این مطلب
این آیت را کہ لیس البر ان تولوا وجوھکم قبل المشرق والمغرب الایة تا آخر آیت وجہ استدلال باین آیت بر ثبوت حق جز زکوۃ در مال آنست کہ حق تعالی مدح کردہ است
او لا مومنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کردہ است باقامت صلوۃ وایتای زکوۃ پس معلوم شد کہ دادن زکوۃ غیر دادن مال است
وان صدقہ نفل است رواہ الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن بھیسة بضم موحدہ و فتح ہا و سکون تحتانیہ و سین مہملہ از صحابیات است و حدیث وی
در بصریان است عن ابیھا روایت میکند از پدر خود قالت گفت بہیسہ کہ قال گفت پدر وی یا رسول اللہ ما الشیٔ الذی لا یحل منعہ چہ چیز است کہ
روا نیست باز داشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آن چیز آبست کہ منع میتوان کرد کسی را از آن چنانچہ کسی را چاہی و جوئی باشد دیگری را از آن منع نباید
کرد قال باز گفت یا نبی اللہ ما الشیٔ الذی لا یحل منعہ دیگر چہ چیز است کہ حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است کہ منع آن روا نیست چنانچہ
نمکزاری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مسئلۂ آب تفصیل است کہ ذکر آن در باب احیاء الموات والشرب بیاید انشاء اللہ تعالی و در اینجا
آتش را نیز گفتہ کہ منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی اللہ ما الشیٔ الذی لا یحل منعہ قال گفت آن حضرت ان تفعل الخیر خیر لك کردن تو خیر را
بہتر است مر ترا و این کلمہ جامع است مر ہمہ خیرات را یعنی بدہ ہر چہ بخواہی و ہر چہ از دست تو آید و ہیچکس را از آن منع مکن رواہ ابو داؤد وعن جابر قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من احیی ارضا میتة فلہ فیھا اجر کسیکہ زندہ گرداند زمین مردہ را یعنی زمین افتادہ را زراعت کند پس ثابت است مر او را در آن ثواب و حکم
آن در باب احیاء موات بیاید وما اکلت العافیة منہ فھو لہ صدقة و ہر چیزی کہ بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مر او راست و عافیہ ہر طالب رزق
از انسان و بہیمہ و طائر عافی یکی و عافیہ جماعت و در روایتی العوافی نیز آمدہ رواہ النسائی والدارمی و در بعضی نسخ رواہ الدارمی وعن البراء قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من منح منحة لبن کسیکہ عطا کند عطیۂ شیر یعنی ناقہ یا شاتی دہد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز رد کند بسوی وی او ورق یا
عطا کند عطیۂ نقرہ را مثلا و ورق مشہور بفتح واو و کسر را نام دراہم مضروبہ است و مراد قرض دراہم و دنانیر است و آن را منحہ نام کرد زیرا کہ رد کردہ میشود بصاحبش و منحہ بمعنی
عطای مطلق نیز آمدہ او ھدی زقاقا یا راہ نماید گمراہی را یا کوری را مشتق از ہدایۃ و زقاق بضم زای معجمہ بمعنی کوچہ کہ بخانہ رود و بمعنی رستہ از خرما کہ در بساتین نشانند نیز آمدہ بر این تقدیر ہدی از

هدیه کیرند یعنی تصدق کند و بخشد رسته درختان خرما را و بر هر تقدیر هدی بتخفیف دال است و در روایتی بتشدید دال نیز آمده از برای مبالغه والله اعلم پیغمبر باید که هر که این خیرات کند
کان له مثل عتق رقبة باشد مر او را مانند آزاد شدن بنده رواه الترمذی و عن ابی جری بضم جیم و فتح را و تشدید یا و نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح
لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است قلیل الروایة روایت کرده است از وی محمد بن سیرین قال اتیت المدینة گفت آمدم
بمدینه فرایت رجلا یصدر الناس عن رایه پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و هر چه میفرماید
بدان عمل میکنند چنانکه فرمود لا یقول شیئا الا صدروا عنه نمیگوید آن مرد چیزی را از رای و تدبیر مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدور
بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز میگردند ضد ورود که فرود آمدن است بر آن و صدور بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید قلت من هذا گفتم من
کیست این مرد قالوا هذا رسول الله گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده اوست بخلق برای هدایت ایشان قال فذهبت و قلت گفت جابر بن سلیم رفتم
پیش آن حضرت و گفتم علیک السلام یا رسول الله مرتین دو بار گفتم این را قال گفت آن حضرت لا تقل علیک السلام مگو علیک السلام زیرا که علیک السلام
تحیة المیت سلام مرده است که مرده را بدان تحیت مینمایند قل السلام علیک که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت آنست که چون بزیارت مردم
بروند علیک السلام نگویند السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که
ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال
و وجهش آن است که زنده رد میکند سلام را بعلیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام گوید تکرار لازم آید بخلاف میت که رد سلام از وی متحقق نیست و نیز مشروعیت
سلام برای آن است که مسلم مبادرت میکند مسلم علیه را بامن و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای ضرر است منافات دارد و مناسبت نیست آنرا
کذا قیل گفتم باز میگوید جابر بن سلیم قلت انت رسول الله گفتم من بآن حضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی فقال انا رسول الله الذی ان
اصابک ضر فدعوته کشفه عنک پس گفت آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی او را بکشاید و دور کند آن زیان را از تو و تاء در عنک
مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول اویم دور کند زیان را از تو و همچنین در ما بعد وان اصابک
عام سنة فدعوته انبتها لک و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا کنی او را برویاند برای تو واذا کنت بارض قفر و اگر باشی تو در بیابان مهلکه او فلاة یا در دشت
شک راوی است فضلت راحلتک پس راه گم کرد شتر تو فدعوته پس دعا کنی او را ردها علیک بازگرداند وی تعالی راحله را بر تو و قفر بتقدیم قاف
مفتوح بر فا زمینی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة بفا مفازه و صحرای فراخ و در قول آن حضرت صلعم که من رسول خدایم که این صفات اوست اشارتست که وی
مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه افاضه خیر و برکت از پروردگار عالمیان که بر آرنده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم قلت گفتم
اعهد الی اندرز کن مرا و نصیحت کن قال گفت آن حضرت لا تسبن احدا دشنام مده هیچ یکی را قال گفت جابر بن سلیم فما سببت بعده حرا ولا عبدا
پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ یکی را نه آزاد را و نه بنده را ولا بعیرا ولا شاة و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت
عوام میباشد قال گفت آنحضرت ولا تحقرن شیئا من المعروف و خوار و خورد مدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ
دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت دان وان تکلم اخاک وانت منبسط الیه وجهک و عهد میکنم بسوی تو بآنکه سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو
باین صفت باشی که فراخ و گشاده است بسوی آن برادر روی تو ان ذلک من المعروف بدرستیکه آن از جمله نیکی و احسان است وارفع ازارک الی نصف الساق
و بردار ازار خود را تا نیمه ساق فان ابیت فالی الکعبین پس اگر سرکشی میکنی از بلند کردن ازار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آنرا پس بردار تا هر دو شتالنگ وایاک
واسبال الازار و دور دار خود را از فروهشتن ازار فانها من المخیلة زیرا که ازار فروهشتن از جمله کبر است وان الله لا یحب المخیلة و بدرستیکه خدای تعالی دوست
نمیدارد کبر را مخیلة بفتح میم و کسر خا و سکون یا و خال و خیلا بضم خا و فتح یا ممدوده کبر و این مسئله با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی وان امرؤ شتمک
و اگر مردی دشنام دهد ترا و عیرک بما یعلم فیک و سرزنش کند ترا بعیبی که میداند وجود آن در تو فلا تعیره بما تعلم فیه پس سرزنش مکن او را بعیبی که میدانی تو
وجود آن در وی فانما وبال ذلک علیه زیرا که نیست گناه آن مگر بروی و تو چرا در وبال می افتی و جزای بدی بدی بهتر میدهی بیت بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا و ظاهر آنحضرت صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان والله اعلم رواه ابو داود و روایت
کرد این حدیث را بتمام ابوداود و روی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث صدر آنرا تا حدیث سلام که ابوجری
سلام داد بر آن حضرت صلعم و گفت علیک السلام و نهی کرده آن حضرت او را از آن و بعد از وی تا آخر حدیث روایت نکرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز
تمام حدیث را روایت کرده و لیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است وفی روایة و در روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه این عبارت آمده است فیکون لک
اجر ذلک و وباله علیه پس میباشد ترا ثواب آن و میباشد وبال آن بر وی وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة روایت است از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت آنحضرت صلعم

ذبح کردند گوسپندی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما بقی منها چه چیز باقی مانده از ان گوسفند قالت ما بقی منها الا کتفها گفت عائشه
باقی نمانده از وی مگر شانه وی یعنی همه تصدق کردند و بفقیران دادند و بخانه همسایها فرستادند الا کتف که در خانه مانده قال گفت آن حضرت بقی کلها غیر کتفها باقی مانده همه شاة
جز کتف وی یعنی باقی آن است که آنچه بمردم داده که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه مانده فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
آنچه نزد شما است سپری میگردد و آنچه نزد خدا است پاینده است رواه الترمذی وصححه وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میگفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه الا کان فی حفظ الله مگر آنکه
باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی مانده از ان جامه پاره رواه احمد و
الترمذی وعن عبد الله بن مسعود یرفعه روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را با آن حضرت قال ثلثة یحبهم الله
سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله یکی از ان سه مرد مردی است که برخاست در پارهٔ از شب در حالی که میخواند قرآن را
در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است ورجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را
اراه قال کان میبرم او را که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا ورجل
کان فی سریة سوم مردیست که بوده است در پارهٔ از لشکر فانهزم اصحابه پس شکست خوردند یاران او فاستقبل العدو پس روی آورد دشمنان دین را
و جنگ و فتح نمود رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است و معنی
محفوظ در مقدمه معلوم شد احد رواته ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از راویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تحتانیه و شین معجمه و وی بسیار غلط میکند در
حدیث و این کلام ترمذی در اسناد خاص است لهذا اسانید این حدیث باسناد دیگر صحیح است کذا قیل وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة
یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر اند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله
پس آن کسانیکه دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فرجل اتی قوما یکی از ان سه مردی که مذکور است در این قضیه که مردی سائل آمد گروهی را فسألهم بالله پس
سوال کرد ایشان را بمحض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی ولم یسألهم بقرابة بینه وبینهم و سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است
فمنعوه پس ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد فتخلف رجل باعیانهم تورپشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی از این قوم این قوم را یا پس ماند ایشان
ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان را فاعطاه سرا پس داد آنرا نهانی لا یعلم بعطیته الا
الله والذی اعطاه در حالی که نمیداند داده شده او را مگر خدا و نه کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انسب است تخلف که
بمعنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا قال التورپشتی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم وقوم ساروا
لیلتهم دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر
بسوی ایشان از هر چه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوا رؤسهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام رجل منهم
پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احدهم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تضرع مینماید و یتلو ایاتی و میخواند آیات کتاب مرا و این
حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیازیست که میان محب و محبوب
میگذرد و اسراری است که جز زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر ازان است نظم
ای عاشق ناز ارجمندان معشوق نیاز مستمندان چشم کرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است ولله المثل الاعلی تعالی وتقدس عزه علما مشائخ
طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که در دنیا گذاشته اند ذوق تملق است که محبان در مناجات وقت سحر می یابند اشارتست بشاهد قلبی که نمونه و بصیرتیست که در عالم خواهد شد
اللهم ارزقنا ورجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شد اهل آن
لشکر پس اقبال کرد بسینه خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در قتال و جرأت یعنی سینه گشاده بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له تا آنکه کشته شود
آن مرد یا گشایش کرده شود و نصرت داده شود مراو را والثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی و آن سه که دشمن میدارد ایشان را خدا یکی پیر زنا کننده است که شرم
ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت بمحض خبث باطن و گرفتاری شهوت آلوده میشود بدان والفقیر المختال دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب
خوبست و نامرادی و شکستگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید که شقست از گدایان زشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنای فقیر و تعفف از سوال
تا نشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشیر بن حارث امیر المومنین علی را در خواب دید گفت پندی ده مرا یا امیر المومنین فرمود چه نیکوست عطای توانگران

برفقیر این بطلب ثواب خدا و نیکوتر از ان تکبر فقیر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا والغنی الظلوم بفتح ظا و سوم توانگر ظالم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و باز میدارد حق
مهمانی نمی ورزد و بعضی گفته اند مراد وی ممسک و ناکردن توانگر است ادای حق از قرض و غیره رواه الترمذی والنسائی و روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی و لم یذکر
و ذکر نکرده است نسائی این عبارت را که وثلثة یبغضهم الله یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اختصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمید و تمیل یعنی چون پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد فخلق الجبال
پس پیدا کرد خدای تعالی کوهها را فقال بها علیها پس زد کوهها بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب هر دو آمده فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزدن کوهها
بران زمین از تب و لرزه آمده ستوه فرو کوفت بروی منش میخ کوه فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوهها فقالوا یا رب هل
من خلقک شیء اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوهها قال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی
آری آهن سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزی
سخت تر از آهن قال نعم النار گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر است بروی که میگدازد آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من
النار پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بروی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سرد میکرداند
آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب است بر آب که متموج و متحرک و متزلزل میکرداند آنرا فقالوا یا رب
هل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه دادن فرزند
آدم است که تصدق میکند بدست راست خود و می پوشاند صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع
شیطان است که این حاصل نمیشود و هیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع که هیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضت و مجاهده و کمال توفیق
الهی و تائید وی سبحانه و از طبع آدمیست ایثار سمعه و ریا و عجب و حب ثنا و طلب تفوق بر امثال و اقران پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند نفس و طبیعت
و غالب آید آنرا باشد در غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر اطفا میکند غضب پروردگار را و غضب پروردگار مغالبت نمیکند آنرا هیچ چیزی در شدت و صعوبت
و اگر فرض کرده شود نزول عذاب وی تعالی مثلا بریح و تصدق کند بصدقه سر مندفع گردد عذاب مذکور و منکشف گردد پس صدقه سر اشد از ریح باشد و بعضی گفته اند که از جهت
عظیم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته که از جهت آنکه حاصل میشود بان رضای الهی تعالی و رضوان من الله اکبر رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وذکر حدیث معاذ
و ذکر کرده شد حدیث معاذ که این است الصدقة تطفئ الخطیئة فی کتاب الایمان در کتاب الایمان الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر اوراست دو چیز چنانکه دو اسپ یا دو شتر یا دو جنس مثل اسپ و شتر و
درهم و دینار فی سبیل الله در راه خدا الا استقبلته حجبة الجنة مگر اینکه پیش می آیند او را پرده داران بهشت کلهم یدعوه الی ما عنده هر یک ایشان میخواند او را بسوی چیزی
که نزد اوست از ناز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قلت وکیف ذلک ابوذر میگوید گفتم من و پرسیدم از ان حضرت که چگونه است انفاق زوجین از هر مال قال
گفت آن حضرت در جواب آن ان کانت ابلا فبعیرین اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را وان کانت بقرا فبقرتین و اگر باشد اموال گاوان پس انفاق کند گاو
چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد از ان همین خواهد بود ولیکن بمجرد احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر
فهمیده باشند والله اعلم رواه النسائی وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز از وی
استفسار میکرد قال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول که وی شنید آن حضرت را که میگفت ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته بدرستیکه سایه مومن و پناه جای وی بسبب آسایش و نجات وی روز
قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را متمثل بصورتی سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در خرج روز عاشورا وسع الله علیه سائر
سنته فراخ کرداند خدای تعالی بر وی در باقی سال وی قال سفیان گفته است سفیان ثوری انا قد جربناه فوجدناه کذلک بدرستیکه ما آزموده ایم این را پس یافتیم این را
همچنین رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است وروی البیهقی فی شعب الایمان عنه و
عن ابی هریرة وابی سعید وجابر و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله وضعفه و حکم کرده است بیهقی بضعف
این حدیث و نیز گفته است که اگرچه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی از ان بعضی بهم دیگر دو ضعف او بقوت بدل گشته بثبوت رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا
صوم است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع ضعیف ولیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبه حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روز عاشورا از
صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم وعن ابی امامة صحابی مشهور است و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور ست این کنیت قال قال ابو ذر

یا نبی اللہ ارأیت الصدقة ماذا ھی گفت ابوذر ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد وفضل وی چیست قال اضعاف مضاعفة گفت
آنحضرت ثواب صدقه چند در چند است واز احادیث معلوم میشود که ده چند است تا هفتصد وآیت کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد
بر آن وعند اللہ المزید ونزد خداست زیادت که اگر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه واللہ یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکوره اشارتست بآن و
ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست همچنین تا میرود رواه احمد باب افضل الصدقة افضلیت صدقه یا باعتبار
انفس است که این صدقات نافع است مردم را وبسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب وهرچه محتاج الیه است در وقتی وحالی یا بنسبت بقومی یا واقع است بر حالتی
محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل وبودن وی بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد وصدور آن بر وجه اخلاص وصدق وانشراح صدر یا من
واذی ومانند آن یا بصفتی که مرعی است در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان وانعام وبودن وی عیال متصدق وذی رحم وی یا سوال کنند بوجه اللہ وامثال
آن واکثر احادیث که مذکور شده درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریرة وحکیم بن حزام بکسر حا وبزاء صحابی مشهور است برادر زاده ام المؤمنین
خدیجه است از اشراف قریش بود وصد وبیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید وشصت در اسلام قالا قال رسول اللہ گفتند این دو صحابی که گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بران واستظهار
نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد ومطلق فقیر ومحتاج نگرداند یعنی قوت اهل وعیال را بگذارد وآنچه زیادت از آن ماند تصدق کند وعیال را محتاج وگرسنه ندارد چنانکه
فرمود وابدأ بمن تعول وآغاز کن بانفاق بر کسیکه غم خواری وی میکنی از عیال وبعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا وسخاوت نفس باشد بتوکل وثقه بخدای عز
وجل ودر تصدق کردن از فقر نترسد ولهذا ستایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود وپرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت اللہ ونیز فرمود
افضل الصدقة جهد المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید واما احادیث درمعنی اول بسیار است وتحقیق آن است که اگر توکل درست باشد وعیال نیز وی را [illegible] تا کنند
بهر چه خواهد الا رعایت کند وسابق دارد جانب نفس وعیال را ودر جهد المقل نیز فرموده است وابدأ بمن تعول رواه البخاری ورواه مسلم عن حکیم وحده
وروایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها وبخاری از ابی هریرة وحکیم هردو کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود واز ابی هریرة از افراد بخاری باشد وعن
ابی مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
انصاری که صحابی مشهور است واو را بدری گفته اند جمهور بر آنند که نسبت او ببدر باعتبار سکونت است که در آنجا می بود نه بجهت حضور غزوه آن واللہ اعلم که گفت آنحضرت
چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود وحال آنکه وی نیت ثواب وادای حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگرچه بفقیر نداده است وباهل وعیال خود داده متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دینار انفقته فی سبیل اللہ یک دینار است که انفاق کرده تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد
ودینار انفقته فی رقبة ودیناری دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده ودینار تصدقت به علی مسکین ودیناری دیگر است که تصدق کرده
بدان بر مسکینی ودینار انفقته علی اهلک ودیناریست که انفاق کرده بر اهل وعیال خود اعظمها اجرا الذی انفقته علی اهلک بزرگترین این دینارها از روی
اجر آن دیناریست که انفاق کردی آن را بر عیال خود رواه مسلم وعن ثوبان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل دینار ینفقه الرجل فاضلترین
دیناری که انفاق کند آنرا مرد دینار ینفقه علی عیاله دیناریست که انفاق کند آنرا بر عیال خود وعیال مرد زن وفرزند وهر که در نفقه ومؤنت او باشد ودینار ینفقه
علی دابته فی سبیل اللہ ودیناریست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا که برای جهاد است واما چارپای سواری که برای جهاد مهیا نیست گویا که حکم عیال
دارد ودینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل اللہ ودیناریست که انفاق میکند آنرا بر یاران خود در راه خدا که این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود
اما افضل یکی از اینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد یا رب مگر بتقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود واحادیث دیگر مصرح است بدان رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت قلت روایت است از ام المؤمنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول اللہ الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة آیا مرا مزد وثوابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران
ابی سلمه انما هم بنی نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من وابو سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم واز کبار صحابه بود وچون از عالم رفت ام سلمه در نکاح آنحضرت آمد
واز ام سلمه پسران مانده بودند وام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از آنحضرت که مرا در انفاق بر ایشان ثوابی هست که اینها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند
ومراد پسران ابو سلمه نه ام سلمه اند والا آنها خود پسران ام سلمه اند نسبت آنها با ابی سلمه چندان فایده ندارد وآنها عمر وزینب بود که ربیبه آنحضرت بودند فقال انفقی علیهم
فلک اجر ما انفقت علیهم پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمه پس تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه وعن زینب امرأة عبد اللہ بن
مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابیه است ومتعلق بکرم وعنایت آنحضرت بود زوج وی وابو هریره وابی سعید خدری وعایشه از وی روایت
دارند قالت قال رسول اللہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در ترغیب نساء بانفاق تصدقن یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان ولو
من حلیکن اگرچه از زیورهای شمایان باشد قالت فرجعت الی عبد اللہ گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبد اللہ فقلت

انك رجل خفيف ذات اليد پس گفتم بدرستیکه تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که گرانی مال نداری وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد امرنا
بصدقة بتحقیق امر کرده است ما را بتصدق فائته فاسأله پس بیا آن حضرت را پس بپرس او را یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاطی و از دعای احتیاج
که مرا بانست فان کان ذلك یجزئ عنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسند کی میکند از من اداکنم آنرا و صرف کنم بر شما والا صرفتها الی غیرکم واگر
کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و ببرم آنرا بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم هر دو روایت است قالت فقال لی عبد الله بل ائتیه انت گفت زینب پس گفت مرا عبد الله
بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود برو و بپرس و مرا تکلیف مکن گویا وی همین شرم داشت از پرسیدن آن که محل حیا و حجابست قالت فانطلقت گفت زینب پس رفتم من نزد آنحضرت
فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار را ایستاده است بر در پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاجتی حاجتها در حالیکه حاجت
من حاجت او است یعنی آن زن نیز برای پرسیدن این سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه وکان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قد القیت علیه المهابة و بود آنحضرت که بتحقیق انداخته شده بر وی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست در آمد بر وی بی اذن وی قالت فخرج
علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا له ائت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره ان امرأتین بالباب پس گفتیم ما مر
بلال را بیا آنحضرت را پس خبر کن که دو زن بر در ایستاده اند تسألانك اتجزئ الصدقة عنهما علی ازواجهما وعلی ایتام فی حجورهما سوال میکنند آن دو زن
ترا آیا بسند کی میکند تصدق کردن از آن دو زن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی که در کنار ایشان اند نظاهر آمدن بقصه سوال از انفاق بر ازواج بود ظاهرا سوال از انفاق بر یتیمان هم
دل مضمر و مستتر بود یا الآن بخاطر ایشان رسید فافهم ولا تخبره من نحن و خبر مکن آن حضرت را که چه کسانیم ما یعنی نام ما را در حضرت وی مبر که مبادا بشنیدن آن نام تصدیع وقت
شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأله پس پرسید آنحضرت را از این مسئله فقال له رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من هما چه کس اند آن دو زن قال امرأة من الانصار
وزینب گفت بلال یک زن است از قبیله انصار و دیگری زینب است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الزیانب پس گفت آنحضرت کدام یکی از
زینبها است زینب نام چند کس از صحابیات بود و پس پرسید اینکه آمده است کدام یکی از آنها است بلال با عتماد آنکه مشهور همین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا
نام آن زن دیگر را نشنید و این را شنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم نعم اری
کفایت میکند انفاق بر شوهران و بر یتیمان که در کنار ایشان اند و در بعضی نسخ لفظ نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القرابة واجر الصدقة مر این دو زن را اجر قرابت
و خویشی است که شوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه واللفظ لمسلم وعن میمونة بنت الحارث
انها اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله روایت است از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده داه خانه زاد را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت
ذلك لرسول الله پس ذکر کرد میمونه آنرا مر رسول خدا را صلعم فقال لو اعطیتها اخوالك کان اعظم لاجرك پس گفت آن حضرت اگر میدادی تو آن را مر اخوال تو یعنی خالهای
خود را که محتاج بودند بخادم هر آینه بود بزرگتر مر ثواب ترا از اینجا معلوم میشود که صله رحم افضل است از اعتاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت گفتم
یا رسول الله ان لی جارین بدرستیکه مرا دو همسایه اند فالی ایهما اهدی پس بسوی کدام یکی از این دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منك بابا گفت آنحضرت بفرست بسوی
کسی که نزدیک تر است در وی از در تو پس معتبر در همسایگی درین باب نزدیکی در است نه اتصال خانه و قرب آن رواه البخاری وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا طبخت مرقة فاکثر ماءها وقتی که بپزی شوربای را پس بسیار کن آب آنرا و تعاهد جیرانك و باز پرس کن همسایهای خود را بفرستادن شوربا بجای ایشان
ومرق بفتح میم و را شوربا رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال یا رسول الله ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضل تر است قال
جهد المقل گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدهد و جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و
بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این همه بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود
وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیال مندی آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت رواه ابو داود وعن سلیمان بن عامر
در نسخ مشکوة سلیمان بضم سین و یای تحتانیه و گفته اند که صواب سلمان است بفتح سین بی یا و سلیمان سهو است یا از کاتب یا از صاحب کتاب و دیگری گوید که سلیمان
همه جا است مگر سلمان فارسی و سلمان بن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن بن سلمان که اینها بی یا اند و سلیمان بن عامر صحابی است و معدود وی در بصره است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد وهی علی ذی الرحم ثنتان صدقة وصلة
و صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت و رحم دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله رحم رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی
وعن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال عندی دینار گفت ابو هریرة آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است قال
انفقه علی نفسك گفت آنحضرت صرف و خرج کن آن را بر ذات خود قال عندی آخر گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی ولدك فرمود خرج کن آنرا بر فرزندان

خود قال عندی اخر گفت نزد من دیناری دیگر است قال انفقه علی اهلک فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود چه اولاد و زن و مادر و پدر و خویشان و در صراح گفته اهل
کسان مرد و کسان سرای قال عندی اخر گفت نزد من دیناری دیگر است قال انفقه علی خادمک فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گویا مرکب را در حکم خادم داشته
قال عندی اخر گفت نزد من دیناری دیگر است قال انت اعلم گفت تو داناتری یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهتر که میدانی که مستحق است بده رواه ابو داؤد و
النسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آنحضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم رجل ممسک
بعنان فرسه فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران ایستاده است و مراد آنست که او از جملهٔ
خیر الناس است و الا شخصی که اعلم باشد و اتقی و اخشی و ازهد در دنیا باشد و جهاد بروی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص کذا قالوا الا اخبرکم بالذی یتلوه آیا خبر نکنم شما را بمردی
که تابع و تالی اوست در مرتبه رجل معتزل فی غنیمة له یؤدی حق الله فیها تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است در گوسفندی چند که مر او راست که ادا میکند حق خدا
در آن گوسفندان از تصدق بر فقرا الا اخبرکم بشر الناس آیا خبر نکنم شما را به بدترین مردم رجل یسأل بالله ولا یعطی به بدترین مردم مردیست که سوال کرده میشود
بنام خدا و نمیدهد بدان برین تقدیر یسأل بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسئول عنه است و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال
میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد رواه الترمذی والنسائی والدارمی وعن ام بجید بضم موحده و فتح جیم و سکون
تحتانیه و در آخر دال صحابیه انصاریه است قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق بازگردانید سائل را اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظای معجمه و سکون
لام سم شکافته گاو و گوسفند و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است رواه مالک والنسائی وروی الترمذی وابو داؤد معناه وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلعم من استعاذ بالله فاعیذوه کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را ومن سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس بدهید
او را ومن دعاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی ومن صنع الیکم معروفا فکافئوه
و کسیکه بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی و صنع بضم نیکوئی کردن بکسی و معروف نیز نیکوئی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجدوا
ما تکافئونه فادعوا له پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مر او را حتی ترون انکم قد کافأتموه تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات کردید او را و ادا کردید حق
او را یعنی مبالغه کنید در دعا مکرر کنید تا حاصل کرده شود مثلیت در نیکوئی شیخ میفرمود که کفایت میکند درین باب قول جزاک الله خیرا میفرمود که مبالغه در وی از جهت رؤیت
عجز است از نفس خود در مکافات و تفویض وی بحق سبحانه تعالی رواه احمد وابو داؤد والنسائی وعن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل بوجه الله الا الجنة
سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و درینجا دو معنی است یکی منع از سوال کردن از مردم بوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا
مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمیشود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی بوجه الله دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جهت حقارت فنای
وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا
من نخل انس گفت بود ابو طلحه که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود بیشترین انصار از روی مال از درختان خرما وکان احب امواله الیه بیرحاء و بود محبوب ترین اموالهای ابو طلحه
بسوی ابی طلحه بیرحاء که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و مد است و در اول کتاب گذشته است وکانت مستقبلة المسجد و بود بیرحاء
مقابل مسجد نبوی صلعم وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلعم یدخلها می درآمد در آن بوستان را ویشرب من ماء فیها طیب و میخورد از آبی که در وی بود خوش و شیرین
قال انس فلما نزلت هذه الایة گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این آیت که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست تر دارید آنرا قام ابو طلحة
الی رسول الله ایستاد ابو طلحه و رفت بسوی پیغمبر خدا صلعم فقال پس گفت ابو طلحه یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
وان احب مالی الی بیرحاء بدرستیکه محبوب ترین مال من بسوی من بیرحاء است که بستان مذکور است وانها صدقة لله تعالی ارجو برها و بدرستیکه این بیرحاء صدقه است
برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیهٔ کریمه و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن از نزد خدا فضعها پس بنه آنرا یا رسول الله حیث اراک الله آنجا که
بنماید ترا خدای تعالی و قرار یابد رای تو بران یعنی بده بهر که میخواهی و بهر جا که مناسب دانی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلک مال رابح خی خی آن
یعنی بهر حال آن مال سودمند است بر تو نقصان در وی بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و خه در فارسی بمعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و
چون وصل کنند مجرور و منون کرده و وی مخفف است و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آنحضرت وقد سمعت ما قلت و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر
وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بدرستیکه من می بینم و میدانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صله رحمی هر دو ترا باشد فقال
ابو طلحة افعل پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی و بگردانم آنرا در خویشان خود یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود
و بنی عمه و در پسران عم خود و این بیان اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آنرا از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و قصرهای
بلند بنا کرد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مراد

باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان **باب** عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند دران تتمات و ملحقات
باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل است

الفصل الاول عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود و در حالی که تباه نکند و اسراف ننماینده است کان لها اجرها بما انفقت باشد مر آن زن را ثواب او بسبب انفاق کردن
وی و لزوجها اجره بما کسب و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و للخازن مثل ذلک و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ اوست
مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم نمیگرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه
متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را
تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میکنند در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سائلان و ضیفان و حدیث آینده
صریح است در جواز بی امر و اذن و شاید که این جماعت حمل کنند از امر بر امر جدید فافهم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من کسب زوجها
من غیر امره چون انفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی با علم زن برضای زوج صریحا یا دلالة و چیزی اندک باشد کذا فی الحواشی و توربشتی گفته که امر دران راجع است
بعادت مردم خواه شهری باشد یا روستائی و مختار همین قول است فلها نصف اجره پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیه
وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد آنچه امر کرده
شده است بدان و حکم کرده است بدان مالک کاملا موفرا بکمال و تمام طیبة به نفسه در حالیکه خوش است بدان نفس وی و کراهیت نمیدارد و تنگی نمینماید فیدفعه
الی الذی امر له به پس میرساند آنرا بسوی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان احد المتصدقین یکی از دو تصدق کننده کان است و مراد بدو متصدق کننده یکی
مالک که حقیقت تصدق میکند دیگر همین خازن متصف بصفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که
میگویند القلم احد اللسانین والخال احد الابوین مراد شرکت وست در اجر و ثواب و المتصدقین بکسر قاف نیز خوانده اند متفق علیه وعن عائشة رض قالت ان
رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ان امی افتلتت نفسها گفت عایشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است بمرگ ناگهانی و فلته بمعنی ناگهان شدن
کاری و افتلات بمعنی ربودن نیز آید واظنها لو تکلمت تصدقت و گمان میبرم او را که اگر سخن میکرد و هوشیار می بود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان فهل
لها اجر ان تصدقت عنها پس آیا هست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد او را ثواب تصدقی که میکنی از جانب وی متفق
علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بمیت و همچنین دعا و استغفار برای میت و مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است و در عبادات بدنیه
اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است امام عبدالله یافعی در روضة الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم عزالدین عبدالسلام را بعد از فوت او در
خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و در ینعالم برخلاف آن یافتم والله المجیب **الفصل الثانی** عن ابی امامة قال سمعت
رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابو امامه شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة شیئا من بیت
زوجها الا باذن زوجها انفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد یا رسول الله ولا الطعام و طعام را نیز انفاق نکند از خانه
شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در مالیت آن قدر نیست که دراهم و دنانیر راست قال ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای ماست که بالفعل سبب کفاف
معیشت و بقای بنیه است و مراد بطعام اینجا حبوب یا تمر است نه مطبوخ و تواند عامتر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الترمذی وعن سعد قال لما
بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص وقتی که مبایعت کرد آن حضرت زنان را قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر
باستاد زنی بزرگ گویا که آن زن از زنان قبیلهٔ مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه که قبیلهٔ مشهور است از قبایل عرب از اولاد مضر بن نزار فقالت پس گفت آن زن یا نبی الله
انا کل علی ابائنا وابنائنا وازواجنا فما یحل لنا من اموالهم بدرستیکه ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوهران خود پس چه چیز حلال است مارا از مالهای
ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی مستقل نیست در کار خود قال الرطب تاکلنه وتهدینه گفت آن حضرت حلال است شمارا از اموال ایشان طعام
تر از آنچه زود تباه میگردد مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال آن میخورید شما آن را و هدیه میکنید و می فرستید آنرا برای هر که میخواهید و حاجت نیست دران باستیذان زیرا که بعرف و
عادت جاریست بمسامحت دران و الطعام خشک چاره نیست دران از اذن و رضا طیبی گفته که این در آبا و ابنا واضح است و در ازواج و زوجات جایز نیست مگر باذن
انتهی و حدیث صریح است در شمول ازواج و مدار بعرف و عادت است چنانکه گفته شد رواه ابو داؤد **الفصل الثالث** عن عمیر مولی ابی اللحم عمیر بضم
عین و فتح میم که صحابیست حاضر شده فتح خیبر را و روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدمای صحابه و مشاهیر ایشان است و حاضر شد ببدر و او شهید شد در
حنین و ابی اللحم لقب وست بجهت ابا کردن او از گوشت مطلقا و بعضی گفته اند که نمیخورد در جاهلیت از آنچه ذبح کرده میشد بر اصنام قال گفت عمیر امرنی مولای ان اقدد

الحم امر کرد مرا مولای من که بی الحم است که خشک کنم گوشتی را فجاء فی مسکین پس آمد مرا مسکینی فاطعمته منه پس خورانیدم من آن مسکین را از آن گوشت فعلم بذلک مولائی پس عالم شد بآن یعنی بخورانیدن من آن مسکین را
از آن گوشت مولای من فضربنی پس زد مرا که چرا خورانیدی فاتیت رسول الله پس آمدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له پس ذکر کردم این قصه مر آن حضرت را فدعاه پس طلبید
آن حضرت او را فقال لم ضربته پس گفت آن حضرت برای چه زدی او را فقال یعطی طعامی بغیر ان امره گفت میدهد طعام مرا بمسکینان بی آنکه امر کنم او را فقال الاجر بینکما پس گفت آن حضرت مزد او را
و غم مخور زیرا که ثواب آن مشترک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است و عدم ضرب عبد بر فعل بجهت اشتراک
در ثواب و غنیمت پنداشتن آن و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است که قال گفت عمیر کنت مملوکا بودم من بنده کسی فسألت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصدق من مال
موالی بشیء آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی و در بعضی نسخ موالی بلفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت آری تصدق کن والاجر بینکما نصفان و ثواب مشترک است میان شما دو نیم رواه مسلم باب من لا یعود
فی الصدقة باب در بیان حال کسی که باز نمیگردد در صدقه و یعنی نمی باید که آنچه بکسی داده باز ستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیث آمده که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تنزه است از آن تحقیقت عود نیست و لیس
الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رض قال حملت علی فرس فی سبیل الله روایت است از امیر المومنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسپ در راه خدا یعنی بخشیدم اسپ را بکسی از غازیان که اسپ نداشت فاضاعه
الذی کان عنده پس ضایع گردانید آن اسپ را آنکسی که بود آن اسپ نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت و بد سیاست کرد و خبردار نشد که یا هلاک کرد آن را و ضیاع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن فاردت ان اشتریه
پس خواستم من که بخرم آن اسپ را وظننت انه یبیعه برخص و گمان بردم که وی بفروشد آن اسپ را بارزانی و رخص بضم را ارزانی و ارزان شدن فسألت النبی پس پرسیدم پیغمبر را صلعم که خریدن من آن را
از وی خوبست یا نه فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقتک پس گفت آنحضرت مخر آن را و باز مگرد در صدقه خود وان اعطاکه بدرهم و اگرچه بدهد وی اسپ را بیک درهم و نظر بظاهر عبارت
و سوق کلام چنان می نماید که گویند اگرچه بفروشد آن را بیک درهم و طیبی گفته نظر بارزانی و صحت بیع وی است مگر ممکن نظر بآن کن که آن هبه و صدقه تو بود و بظاهر معنی عود هست فافهم بعد از آن تعلیل کرد آنحضرت آن را و
تقبیح نمود عود را بقول خود فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه زیرا که بدرستیکه عود کننده در صدقه خود مانند سگ است که عود میکند در قی خود و باز میخورد آن را و فی روایة و در
روایتی این چنین آمده است که لا تعد فی صدقتک فان العائد فی صدقته کالعائد فی قیئه متفق علیه و عن بریدة قال کنت جالسا عند النبی گفت بریده بودم من نشسته
نزد پیغمبر صلعم اذ اتته امرأة ناگاه آمد آنحضرت را زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاریة بدرستی که من تصدق کرده ام بر مادر خود دادن کنیزکی را و انها ماتت
و بدرستیکه مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادرم میرسد بمن بارث من چه میفرمائی آیا اینهم تبدیل داخل عود در صدقه هست یا نه قال وجب اجرک گفت آنحضرت ثابت شد اجر و ثواب
تو بتصدق کردن تو آن را بر مادر و ردها علیک المیراث و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملک میراث ضروریست که ثابت میگردد نه باختیار بخلاف شرا که وی در حکم استرداد است
باختیار قالت باز گفت آن زن یا رسول الله انه کان علیها صوم شهر بود بر مادر من روزه یکماه که آن را بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود افاصوم عنها پس آیا روزه دارم من از
جانب وی قال صومی عنها گفت آنحضرت روزه بدار از جانب وی قالت باز گفت آن زن انها لم تحج قط افاحج عنها مادر من حج نکرده است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی قال نعم
حجی عنها پس گفت آنحضرت آری بگذار حج از وی رواه مسلم بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد نیت آنچه بر وی بود از روزه قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است
امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آن را ائمه ثلثه کذا قال الطیبی و مذهب ما آنست که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی از دیگری و نه نماز گذارد
هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیه از ثلث و اگر وصیت نکرده جائز است که تبرع کنند ورثه اما لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت
کذا ذکر فی الهدایة و تفصیل کلام آنست که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة دیگر بدنی محض چنانچه صلوة دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاریست در نوع اول
در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد عجز
از جهت معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری نمیگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز است نائب در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث
آنست که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه تعالی و ست کتاب الصوم فسأل الله تمامه کتاب الصوم صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارتست از
باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلموا ان خیر
اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم الفصل الاول عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء چون می در آید رمضان کشاده میشود درهای آسمان و فی روایة فتحت ابواب الجنة کشاده میشود
درهای بهشت و غلقت ابواب جهنم و بسته میشود درهای دوزخ و سلسلت الشیاطین و زنجیر در پا کرده میشوند شیطانان و فی روایة فتحت ابواب الرحمة کشاده میشود درهای رحمت
رمضان مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ و زمین و جز آن و سوختن قدمها و جگر ماجرا بدین گوسفند و سوختن و وجه علت نام شدن وی از آن گویند که در آن هنگام که نقل میکردند اسمای
شهور را از لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان حر والله اعلم فتحت بتخفیف و بتشدید هر دو آمده است و کشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن
رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا و کشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی
و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرق معاصی و وساوس و روایت اخیره اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند خلاصه همه معنی این است متفق علیه و عن سهل بن سعد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است منها باب یسمی الریان از جمله درها دریست که نامیده میشود آن را ریان بفتح را و تشدید یا از ری که

یعنی سیرابی لا یدخله الا الصائمون در نمی آید آنرا مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان
ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از
گناه وی ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وکسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناهان
وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا وکسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک آدمیزاد مضاعف کرده میشود دانسته که الحسنة بعشر امثالها یک نیکی به ده چند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند باندازهٔ شدت رغبت
و صدق نیت و اخلاص بحق سبحانه و فضل وی قال الله تعالی الا الصوم گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای آن از حد و بی اندازه است فانه لی زیرا که روزه برای من است وانا اجزی به و من جزا
میدهم بآن هر چه میخواهم و چندانکه میخواهم از حد حصر و احصا بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مراست اگر چه همه چیز مراوراست تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را ازان میان تخصیص کرد و تکریم و تفخیم
خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه می یابد و لهذا منع کرده شد که گوید من روزه دارم مگر بغرض که تعیین و معلوم شدن
از جهت آنکه نفس را دران حظی نیست چنانکه فرمود یدع شهوته وطعامه من اجلی ترک میدهد صایم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان اشد و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای
من و در روایتی طعامه وشرابه و گفته اند که جز حق سبحانه و تعالی معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بصوم ننموده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا
از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است پس چون تقرب جست بنده بدرگاه وی تعالی بآنچه موافق و مشابه بصفات اقدس اوست نسبت کرد آنرا بخود و موافق سیاق حدیث آنست که اضافت از جهت آنست
که وی سبحانه عالم است بمقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد است بدان للصائم فرحتان مر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است فرحة عند فطره یک فرحت نزد گشادن روزه است یا بجهت انتعاش
طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی یا بضمیمهٔ نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد شکر را از زر و نه دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق وفرحة عند لقاء ربه
و فرحتی دیگر بحصول لقای پروردگار است که در آخرت خواهد شد ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسك و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک تصور و
تمثیل معقول است بمحسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن یا خلاف متغیر شدن بوی دهن والصیام جنة و روزه سپر است و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا و از آتش دوزخ در آخرت فاذا کان
یوم صوم احدکم فلا یرفث بضم فاء پس چون باشد روز روزهٔ یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح و فحش نگوید ولا یصخب بفتح خاء و بلند نکند آواز را بهذیان و خصومت فان سابه احد او قاتله
فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا بدل خود گوید [illegible] روزه دارم
مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است [illegible] بزبان گوید
متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه
رمضان بند کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفاد بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت بتشدید فا روایت است ومردة الجن و بند کرده میشوند سرکشان
سخت از جن و مرده بفتحات جمع مارد چنانچه طلبه جمع طالب وغلقت ابواب النار و بسته میشوند درهای آتش فلم یفتح منها باب پس گشاده نمیشود ازان هیچ دری وفتحت ابواب الجنة و گشاده
میشوند درهای بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود ازوی دری وینادی مناد و ندا میکند و آواز میدهد آواز دهنده و میگوید یا باغی الخیر اقبل ای طلب کنندهٔ نیکی و ثواب پیش آی که وقت آنست
ویا باغی الشر اقصر و ای طلب کنندهٔ بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست ولله عتقاء من النار و مر خدای راست آزاد کردگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان وذلك کل
لیلة و آن آزاد کردن در هر شب است مخصوص بشب قدر نیست رواه الترمذی وابن ماجة ورواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم رمضان آمد شما را رمضان شهر مبارك ماهی است که برکت کرده شده است در وی فرض الله علیکم صیامه فرض گردانیده است خدای تعالی بر شما
روزهٔ آنرا تفتح فیه ابواب السماء گشاده میشوند در وی درهای آسمان وتغلق فیه ابواب الجحیم و بسته میشوند در وی درهای دوزخ وتغل فیه مردة الشیاطین و غل کرده میشوند در وی مرده شیاطین
و غل بضم بند کردن فیه لیلة خیر من الف شهر در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیرها فقد حرم من خیر کثیر کسیکه محروم گردانیده شد نیکی و ثواب آنرا
پس بتحقیق محروم گردانیده شد خیر بسیار از همه خیر چنانکه در حدیث انس بیاید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمان است باقطع نظر از تعلق رواه احمد والنسائی وعن عبد الله بن
عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن یشفعان للعبد گفت آن حضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بنده را یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار
فشفعنی فیه میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من باز داشتم او را از خورش و شهوات دیگر چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی ظاهر آنست والله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد از مستلذات حواس
و روزهٔ کامل که اهل طریقت راست آنست که تمامه اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از ناپسندیها باز دارد و عموم رحمت الهی بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرده تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب سفیان ثوری ناقض
صوم است ویقول القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه و میگوید قرآن منع کردم من او را از خواب در شب پس قبول کن شفاعت مرا در وی فیشفعان پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت
خواهش کردن و درخواستن گناه کسی را شفیع و شافع خواهش کر و تشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فا و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت وی رواه البیهقی فی شعب الایمان و احمد و طبرانی نیز روایت کرده و
رجال وی حجت اند در صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط مسلم وعن انس بن مالك قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس درآمد ماه رمضان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم
وفیه لیلة خیر من الف شهر بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده شما را و در وی شبی است بهتر از هزار ماه من حرمها فقد حرم الخیر کله کسیکه محروم گردانیده شد ازان شب پس بتحقیق محروم گردانیده شد از همه خیر ولا یحرم خیرها

الا کل محروم و محروم گردانیده میشود از خیر این شب مگر کسیکه محروم ست از سعادت و موسوم است بسمت حرمان و مبحل است بدان این عبارت ناظر بمعنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم رواه ابن ماجة وعن
سلمان الفارسی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اخر یوم من شعبان گفت سلمان فارسی خطبه خواند مارا آنحضرت در پسین روز از ماه شعبان فقال پس گفت یا ایها الناس
قد اظلکم شهر عظیم ای مردمان بتحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شمارا ماهی بزرگ شهر مبارک ماهیست که برکت کرده شده است دروی شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة
گردانیده است خدای تعالی روزه ماه رمضان را فرض وقیام لیله تطوعا و گردانیده است نماز کردن را در شب وی نفل و سنت من تقرب فیه بخصلة من الخیر کسیکه نزدیکی جوید بدرگاه حق دروی بخوبی و عملی از نیکی یعنی نفل
کان کمن ادی فریضة فیما سواه باشد همچو کسیکه گذارد فرض را در ماهی که جز رمضان است ومن ادی فریضة فیه کان کمن ادی سبعین فریضة فیما سواه و کسیکه ادا کند فریضه را دروی باشد همچو کسیکه گزارد هفتاد
فریضه را در ماهی که جز رمضان است وهو شهر الصبر وماه رمضان ماهی است که دروی صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه الجنة وصبر کردن ثواب وی بهشت است وشهر المواساة وماه رمضان ماهی است
که دروی غمخوارگی فقرا و گرسنگان باید کرد و مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن وشهر یزاد فیه رزق المؤمن و ماهی است که زیاده کرده میشود دروی رزق مسلمانان و برکت داده می شود دروی و نیز توسیع طعام و مواسات که دروی
امر کرده اند لابد سبب وسعت رزق فقرا و محتاج خواهد شد من فطر فیه صائما کان له مغفرة لذنوبه کسیکه روزه کشاید دروی روزه دار را باشد سبب آمرزیدن مر گناهان او را وعتق رقبة من النار و سبب
آزادی ذات وی از آتش وکان له مثل اجره من غیر ان ینقص من اجره شیء و باشد مر او را مانند مزد آن روزه دار بی آنکه کم شود از مزد وی چیزی قلنا گفتیم یا رسول الله لیس کلنا یجد ما نفطر به
الصائم نیست همه ما این صفت که بیابیم چیزی را که روزه بکشاییم روزه دار را و بجده اکثر نسخ بنونست و بعضی بیاست و این بحسب قاعده عربیت ظاهر است چنانکه در موضع خود مقرر شده است فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعطی الله هذا الثواب من فطر صائما علی مذقة لبن میدهد خدای تعالی این ثواب را بکسی که روزه کشاید روزه دار را بدمی از شیر آمیخته بآب و مذق شیر آمیخته بآب
عادت عرب است که شیر را با آب آمیخته میخورانند او تمرة یا روزه کشاید بیک خرما او شربة من ماء یا بدمی از آب ومن اشبع صائما سقاه الله تعالی من حوضی شربة لا یظمأ بعدها ابدا و کسیکه سیر گرداند
روزه دار را بنوشاند او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد بعد از وی هرگز حتی یدخل الجنة تا آنکه درآید بهشت را و چون درآید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است وهو شهر
اوله رحمة وماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گناهان و کثافت معصیت می برآید واوسطه مغفرة و میانه وی سبب مغفرت
و آمرزش گناهان است وآخره عتق من النار و آخر ماه رمضان آزاد شدنی است از آتش دوزخ چون طاعات میسر شد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد و منتهی و مستعد دخول جنت گردید ومن
خفف عن مملوکه فیه وکسیکه تخفیف کند از داده و غلام خود که روزه دارند و تکلیف و مشقت نکند غفر الله له واعتقه من النار بیامرزد خدای تعالی مر او را و آزاد گرداند او را از آتش دوزخ وعن
ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر بود آنحضرت چون می درآمد ماه رمضان رها میکرد هر بنده را واعطی کل سائل و میداد هر خواهنده را
شاید که در اینجا کسی گوید که چگونه روا باشد رها کردن هر اسیر و شاید که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مر کسی را جوابش آنست که بگوییم اسیران آنحضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند در غزوات و
آنحضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن و رها کردن و میان فدیه گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متعین است قتل یا استرقاق نزد حنیفه و نبود میان ایشان کسی که بر وی حقوق الناس از دیون و امثال
آن باشد و اگر باشد شاید که آنحضرت رضای خصوم کرده رها میکرد وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان
من رأس الحول الی حول قابل از سر سال تا سال آینده زخرف بضم زای و راء زر و هرآنچه آراسته و آبدار باشد مزخرف آراسته زخارف الدنیا آرایشهای وی قال فاذا کان اول یوم من رمضان پس
چون میباشد نخست روز از رمضان هبت ریح من تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین میوزد بادی از زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم
دراز مژگان گشاده چشم حور جمع حوراء و عین جمع عیناء فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم اعیننا پس میگویند آن زنان بهشتی ای پروردگار ما گردان مارا از بندگان خود شوهران که خنک گردد
و قرار گیرد بایشان چشمهای ما وتقر اعینهم بنا و خنک گردد و قرار گیرد چشمهای ایشان بما تقر بفتح قاف و کسر آن یا از قر بضم قاف بمعنی برودت چه چشم بمشاهده محبوب سرد گردد و لذت گیرد و گرمی و سوزش وی در بیدن
امد بود یا از قر بفتح قاف بمعنی قرار چه چشم بنظر بر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد و چپ و راست نگردد و در حدیث واقع شده است که جعلت قرة عینی فی الصلوة و اولاد را قرة العین گفتن نیز ازینجاست رواه
البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة من رمضان روایت است از ابی هریره که آنحضرت
گفت آمرزیده میشود امت او را در آخر شبی از رمضان و در بعضی روایات لامتی قیل گفتند صحابه یا رسول الله اهی لیلة القدر آیا آن شب که آمرزیده میشود امت را شب قدر است که بخشیدن گناهان و سلامت
از آفات از خواص و لوازم اوست قال لا گفت آنحضرت آن شب شب قدر نیست ولکن العامل انما یوفی اجره اذا قضی عمله ولیکن کار کننده تمام داده میشود مزد او وقتی که تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب
میباشد یعنی این مغفرت از جهت فراغ از این عمل است نه از جهت شب قدر رواه احمد باب رؤیة الهلال هلال ماه غره قمر است و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته و گفته اند در
دو شب آخر ماه بیست و ششم و بیست و هفتم و در غیر این شبها قمر است کذا فی القاموس مراد اینجا معنی اول است که دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در نهار وی صوم یا افطار الفصل الاول عن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال روزه مدارید تا آنکه ببینید هلال را ولا تفطروا حتی تروه و افطار نکنید برای عید تا آنکه ببینید آنرا فان غم علیکم فاقدروا له
پس اگر پوشیده شود ماه بر شما فاقدروا یعنی اندازه کنید ماه را یعنی بشمارید روزهای او را بسی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده شده است بر شما و همین معنی است این و مذهب مالک
و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که آنماه سی روز است یا بیست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول منجمین نامقبول و نامعتبر است
در شرع و اعتماد بران نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و سلف و خلف رحمة الله علیهم بدان عمل ننموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث آینده بیاید
انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب الحدیث وفی روایة قال الشهر تسع وعشرون لیلة و درروایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد فلا تصوموا حتی تروه پس روزه مدارید تا آنکه ببینید ماه را فان غم علیکم فاکملوا العدة

ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام گردانید شمار سی روز و این روایت صریح است در آن که مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه صوموا لرؤیته فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثین متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب
فرمود ما یعنی عرب گروهی ایم امی که حساب و کتاب را نمیدانیم الشهر هکذا وهکذا وهکذا ماه هم چنین است و هم چنین است بار بر همه انگشت بر دو دست نمود وعقد الابهام فی الثالثة و بست
انگشت ابهام را در بار سیوم برای تعیین عدد بیست و نه ثم قال پس گفت آنحضرت صلعم الشهر هکذا وهکذا وهکذا الی آخر انگشت را عقد نکرد یعنی تمام الثلثین در حالیکه میخواهند آنحضرت تمام عدد سی را یعنی
مرة تسعا وعشرین ومرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد و بار دیگر سی روز متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف ثنا ته در آخر صحابی مشهور است از اخیار اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نام وی نفیع است بضم نون و فتح فا خود را از بالای قلعه در طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس کنیت او ابو بکره شد و بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم شهرا عید لا ینقصان دو ماه عید اند که کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند و آن دو ماه کدام اند رمضان وذو الحجة متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجل کان یصوم صوما مگر آنکه
باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دو شنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلک الیوم پس باید که روزه دارد آن
روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون به نیمه رسید ماه شعبان پس روزه مدارید و این نهی در حق کسی است که قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزها رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة والدارمی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص کرده و معلوم کرده شود که بیست و نه یا سی است
رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان ورمضان گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که
روزه میداشته دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان را رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا
القاسم کسیکه روزه دارد در روزی که شک کرده میشود پس بتحقیق نافرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله و ابو القاسم کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وابن ماجة والدارمی بدانکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بپوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب بیست و نهم و علما را اختلاف
در روزه آن مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن در آن و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی احتمال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه ایشان
رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما کسی را که موافق افتد روزی را که عادت دارد در روزه داشتن در آن روز بر خواص روا و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان غیم
باشد یوم شک نیست حساب کرده میشود در روزه وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند آن را یا میشنیدند خبر آن را روزه میداشتند و اگر
مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار مینمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند نهی را بصوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه به نیت رمضان میدارند والله اعلم وعن ابن
عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رأیت الهلال یعنی هلال رمضان آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را فقال اتشهد
ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی آری گواهی میدهم قال اتشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده
خدا است قال نعم گفت آری گواهی میدهم قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند رواه ابو داود والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی و در این حدیث دلیل است بر آنکه خبر مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذهب آنست
که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق بدانست وجوب این صوم پس
مشابه شد در روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی از شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت و کسی چنانکه در سائر شهادات و لیکن عدالت مجرد شرط است باتفاق
وطحاوی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امراة و عبد و این در صوم است با غیم و در فطر با غیم شرط است عدد
شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تواتر است و نزد بعضی اهل محله و روایتیست از ابی یوسف پنجاه مرد وعن ابن عمر قال تراءی الناس الهلال
بیکدیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند برای دیدن آن فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رأیته پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصیامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمی الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ
من شعبان ما لا یتحفظ عن غیره گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگاه بانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه مینمود در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظت
صوم رمضان فی الصراح تحفظ هشیار و بیدار بودن و یکیک یاد کردن ثم یصوم لرؤیة رمضان پس روزه میداشت آنحضرت وقت دیدن ماه رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام
پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت رواه ابو داود وعن ابی البختری بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سعید بن فیروز کوفی قال گفت
خرجنا للعمرة بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن فلما نزلنا ببطن نخلة پس چون فرود آمدیم ما ببطن نخله که موضعیست میان مکه و طایف تراءینا الهلال جمع شدیم برای طلب هلال فقال بعض القوم هو
ابن ثلث پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است وقال بعض القوم هو ابن لیلتین و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شب است فلقینا ابن عباس فقلنا پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم او را

رأينا الهلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن ليلتين فقال اي ليلة رأيتموه گفت ابن عباس کدام شب دیدید شما هلال را قلنا ليلة كذا وكذا گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین
یعنی فلان شب تعین کردند آن شب را که دیده بودند فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مده للرؤية مدت گردانیده است رمضان را وقت دیدن هلال یعنی
مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کنید فهو لليلة رأيتموه پس این هلال مر شبی راست که دیده اید او را در آن شب وفي رواية عنه قال وهو در روایتی از ابی البختری
همچنین آمده است که گفت وی اهللنا رمضان دیدیم ماه رمضان را اهلال و استهلال دیدن و بمعنی برداشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آمده ونحن بذات عرق و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات
عرق است بکسر العین و سکون راء نزدیک بهمان موضع است که مذکور شد فارسلنا رجلا الى ابن عباس يسأله پس فرستادیم مردی را بسوی ابن عباس که بپرسد او را آنرا که کدام شب است فقال ابن
عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله قد مده للرؤية بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال
فان اغمی علیکم فاکملوا العدة پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید روزه دارید رواه مسلم باب در سحور و مقاصد متعلقه بصوم الفصل الاول
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان في السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت است و سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است اگر بفتح است معنی آن طعام
سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین بفتح است و اظهر بمعنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل متفق علیه وعن عمرو بن العاص قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بين صيامنا وصيام اهل الكتاب اكلة السحر فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدای تعالی مباح گردانید ما را چیزی که
حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکرگذاری این نعمت است و اکله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور است بفتح سین ولیکن روایت
اینجا بفتح همزه است رواه مسلم وعن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است
که مرد در مدینه از اصحاب گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه متفق علیه و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار
تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میبینند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط در آن نه استعجال تا تردد باشد چنانکه بعضی از اهل تکلف
در تسنن میکنند و توربشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس یا مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب باکی ندارد و موید این تاویل است حدیث صحیح که روایت
کرده است از ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند که وصال کند تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیاست نفس و قطع شهوات امریست که کرده اند آنرا
بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل الليل من ههنا چون پیش آید تاریکی شب
از اینجا یعنی از جانب مشرق وادبر النهار من ههنا وپس رود روز از اینجا یعنی از جانب مغرب وغربت الشمس و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این
برای تاکید و تقریر دخول لیل است فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشاد روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و میباید که افطار کند متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن الوصال في الصوم نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن فقال له رجل پس گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب انك تواصل
بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس برای چه منع میکنی از آن وحال آنکه تو میخواهی ما را دائم باتباع خود قال گفت آنحضرت وايكم مثلي وکدام یکی از شما مانند منست انی ابیت يطعمني ربي ويسقيني
بدرستیکه من شب میکنم در حالی که طعام میدهد مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده منست و آب میدهد وی مرا متفق علیه بدانکه علما را در این طعام و شراب چند قولست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که
برای آن حضرت هر شب از نزد پروردگار می آمد و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خورد روزه نیز فرض کنند چنانکه
در روایت دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی ویسقینی روزه میکنم نزد پروردگار خود و طعام و شراب میدهد مرا چه آنچه موجب افطار است شرعا طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت
و از پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتست که لازم او است پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب میبخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب است
میکرد و افاضه میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت میدهم و یا مراد بطعام و شراب سیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت
چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و در این معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت
مقصود از صوم و وصال است چه روح این عمل گرسنگی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت در اکثر جوع بود و چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا في فتح الباري و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس
نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد میگشت حاصل میشد که بدان از غذای
جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای حسی مجربست چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود تنبیه اختلاف است علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طائفه گویند که جائز است مر کسی را که قادر است بدان و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است و از بعضی صحابه مثل
عبدالله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبدالله بن ابی نعم و عامر بن عبدالله بن الزبیر و ابراهیم تیمی منقول است و اکثر برآنند که جائز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی تصریح کرده اند بر کراهت
و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و جمهور برآنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر
حدیث بر همین است و از اهل سلوک آنها که مولع اند بریاضت نفس و کم اعتنا به افطار میکنند کما آنکه تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم الفصل الثاني عن حفصة رضي الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من لم يجمع الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسیکه نیت نکند و تصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را یجمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و

و ثابت عزم بودن بر کاری رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی والدارمی وقال ابوداؤد وقفه علی حفصة و گفته است ابوداود که موقوف کرده اند این حدیث را بر حفصه معمر بفتح میمین و عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبدالرزاق از وی روایت دارند والزبیدی بضم زای و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بزبید نام او منبه بن صعب است از یلدان زهری است و ده سال با وی بوده و سماع حدیث از وی نموده و ابن عیینة نیز از اتباع است و مشهور است و یونس الایلی بفتح همزه و سکون تحتیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی یزید است کلهم عن الزهری همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان و ابن عیینه و یونس روایت میکنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و نا[م] آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب ستّه جز بخاری روایت کرده اند و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نذر و کفارت یا نفل و مذاهب در اینجا مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قایل اند در غیر نفل اما نفل جائز است بنیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب ما آنست که روزه ماه رمضان و نفل و نذر معین جائز است به نیت از نصف نهار شرعی که قبل از زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هریک مذکور است در شرح فقد بر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم والاناء فی یده چون بشنود بانگ نماز یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه پس باید که ننهد آوند را تا آنکه برآرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد اذان مغرب باشد پس بدین تاکید است برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون است یا اذان صبح بود یعنی مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری نماید اگر در غالب ظن شب است بخورد والا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که بشب میگفت چنانکه در باب اذان گذشت و قید بودن اناء در دست اتفاقی است رواه ابوداؤد وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی احب عبادی الیّ اعجلهم فطرا دوست و داشته ترین بندگان من بسوی من شتابنده ترین ایشانست در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت سنت و شکرگذاری و ترحیص و اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مسلمانانند زیراکه یهود و نصاری تاخیر میکنند دران رواه الترمذی وعن سلمان بن عامر صحابیست و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است یا و این خطا است از کاتب یا مؤلف کتاب کذا قالوا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما فانه برکة پس بدرستیکه خرما یا افطار بخرما سبب برکت و زیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند بر آب فانه طهور پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بآب پاک کننده است معده را از آلایش و صاف کننده است و موجب اشتها است و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود قبول میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که بعد بوی شیرین مستفع گردد و بدن بوی غایت انتفاع خصوصا قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر است و چون حلاوت اهل حجاز تمر است و مجبول است طبیعت ایشان بر آن ترتیب یافته است بر آن انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر از روزه خشکی حاصل میشود پس چون تر شود انتفاع وی بعذا کامل تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه و گرسنه آنست که اندکی آبی شرب کند پس از آن طعام بخورد رواه احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجة والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی و ذکر نکرده است لفظ فانه برکة را غیر ترمذی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد بر چند خرمای تر فان لم یکن رطبات فتمیرات پس اگر نبود خرماهای تر پس افطار میکرد بچند خرمای خشک و در بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده فان لم تکن تمیرات حسا حسوات من ماء پس اگر نبود خرمای خشک هم مینوشید چند کف آب رواه الترمذی وابوداود وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطّر صائما او جهز غازیا فله مثل اجره روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است گفت گفت آنحضرت کسیکه روزه کشاید روزه داری را یا سازد سامان غزا کننده را پس مر او راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان ومحی السنة فی شرح السنة وقال صحیح و گفته است محی السنة که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال ابن عمر روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظماء وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی رفت تشنگی و تر شد رگها و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است خدا الظماء مهموز است ممدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت رواه ابوداؤد وعن معاذ بن زهرة بضم زای و سکون ها از ثقات تابعین است قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آنحضرت چون افطار میکرد میگفت اللهم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزه داشته ام و علی رزقک افطرت و بروزی تو که رسانیدی کشادم روزه را رواه ابوداؤد مرسلا

الفصل الثالث

عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس الفطر همیشه است دین غالب مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را لان الیهود والنصاری یؤخرون زیراکه یهود و نصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف ایشان و هم بنای عمل ایشان غلبه و شوکت است در دین و درین کلام اشارتست که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن ابی عطیة رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق قال گفت دخلت انا و مسروق علی عائشة در آمدم من و مسروق بر عائشه فقلنا پس گفتیم یا ام المؤمنین رجلان من اصحاب محمد دو مرد اند از یاران محمد صلی الله علیه وسلم احدهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة یکی از ایشان و مرد شتابی میکند در روزه کشادن و شتابی میکند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب والآخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة و دیگر از ایشان و مرد تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را قالت گفت عائشه ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة کدام یکی از این دو مرد تعجیل میکند در افطار و تعجیل میکند نماز را قلنا عبدالله ابن مسعود گفتیم فلان مرد که تعجیل میکند عبدالله بن مسعود است رضی الله عنه قالت هکذا صنع رسول الله گفت عائشه هم چنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والآخر ابو موسی و مرد دیگر که تاخیر میکند ابو موسی اشعری است رضی الله عنه پس این حدیث

عمل بعزیمت میکرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود اعلم و افقه است در احکام و اقدم است در اتباع ... و ابو موسی نیز از کبار صحابه است و در آن نیز سندی یا عذری خواهد بود و شاید که گاهی میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم
وعن العرباض بن ساریة صحابیست از اهل صفه و از آن کویند که آن کسانند که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة قال دعانی رسول الله گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الی السحور وفی رمضان بطعام سحر در رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیرا که خواندن بطعام میکویند فقال هلم الی الغداء المبارك پس گفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده در وی چنانچه
در اول باب گذشت فان فی السحور برکة رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم سحور المؤمن التمر نیکو طعام سحر مسلمان خرما است یکی آنکه
سحور مطلقا برکت است و تمر زیادت برکت است و چون در افطار وی نیز برکت ماست سحر بوی موجب برکت اول و آخر خواهد بود رواه ابو داؤد باب تنزیه الصوم یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد کرداند او را یا مکروه
بود در وی و تنزیه بمعنی تبعید است و تنزیه باری تعالی تبعید او است از آنچه روا نیست بر وی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیثی دیگر آمده است الجابیة نزهة یعنی جابیه بعید است از
وباء و جابیه نام بهی است بدمشق الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آمده و زور
قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند
وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نایرهٔ نفسانیت است تا نفس از امارگی برآید و مطمئنه گردد رواه البخاری
مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام که عموم رحمت آن همه عالم راست و آن امساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و حواس از لذات و شهوات محرمه و مکروهه بلکه از انهماک در مباح نیز از آنکه
منافی کسر نفس و قمع او است و صوم اخص الخواص و آن امساک از هر چیزی که ما دون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق بما سوای وی سبحانه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقبل و یباشر وهو صائم گفت عائشه بود آنحضرت که بوسه میداد و مباشرت میکرد یعنی بشره و اندام را به بشرهٔ زنان میرسانید وکان املککم لاربه و بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی
لنفسه و ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص
خواهد بود و تورپشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حمل او است بر حاجت متفق علیه و ترمذی گفته که درین باب حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم
هم در بوسه مر صائم را بعضی رخصت کرده اند پیر را نه جوان را و مباشرت سخت تر است از آن بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه تفطیر انتهی و مذهب نزد ما آنست که باک نیست بوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و
مکروه است اگر امین نباشد زیرا که بوسه گر چه مفطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شده ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که باز داشتن
خود از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد
از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب نهی میکرد از تقبیل و میگفت که نبود از عصمت هیچ یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر
فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب میبود از غیر احتلام فیغتسل و یصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه
و از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت میکرد از فضل بن عباس که نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان
داناتر اند از من و دیدن از این راقم اینست که ذکر کرده امام بزاز در شرح سفر السعادت و اکثر علما بر اینند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل رخصت است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند
که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت و الا فایده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام
بر آنحضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جائز نیست احتلام بر آنحضرت و مراد باحتلام در حدیث وی نه انزال است بلی دیدن
چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قید عدم جواز است یعنی میبود غسل وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بر وی فافهم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان
النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جائز است که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده
شود جزای آن بدهد چنانکه در باب احرام بیاید واحتجم وهو صائم و حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن صوم فاسد نمیکرد در نزد امام ابو حنیفه و مکروه هم نیست و قضا و کفارت
لازم نمیکرد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میکرد صوم حاجم و محجوم و واجب میکرد بر وی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میکرد صوم حاجم و واجب میکرد بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در
احتجام صائم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه کسیکه فراموش کرد روزه را و حال
آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که خورانیده است او را و نوشانیده او را مر خدای تعالی متفق علیه و این حکم
عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمیبود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر
نمیبود روایت این حدیث را قائل میشدم بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع نیز استوا در رکنیت وعنه قال بینا نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم
اذ جاءه رجل فقال و در اثنای آنکه نشسته ایم ما نزد آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آن مرد یا رسول الله هلکت هلاک شدم یعنی افتادم در گناه و در روایتی زیاده کرده و اهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را
با فکندن او در گناه قال ما لك گفت آنحضرت چه شد است چه کرده تو که اینچنین میگوئی قال گفت آن مرد وقعت علی امرأتی وانا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی کاملا انا صائم فی نهار
رمضان واقع شد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آنرا قال لا گفت نه یابم قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم
شهرین متتابعین پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال گفت آنحضرت هل تجد اطعام ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را قال لا گفت نمی

قال گفت آنحضرت اجلس بنشین و مکث النبی و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از طعام و بوی دهد بکفارت وی میشود و مکث بضم کاف و فتح هر دو روا است فبینا نحن علی ذلک
اتی النبی پس در اثنای آنکه ما برینحال بودیم آورده شد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر بزنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و بسکون نیز آمده و العرق المکتل الضخم زنبیل سطبر
کلان که دروی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد است قال این السائل گفت آنحضرت کجاست آن مرد سائل و کیست قال انا گفت منم اینجا حاضر قال گفت آنحضرت خذ هذا فتصدق به
بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا از کفارت خود فقال الرجل اعلی افقر منی پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود یا رسول الله یعنی من خود فقیرترم از همه ام بر فقرا چه تصدق کنم فوالله ما بین لابتیها
پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه یرید الحرتین میخواهد به لابتین حرتین و حره زمین سنگ لاخ سوخته و مدینه مطهره درمیان دو سنگ لاخ واقع شده اهل بیت افقر من اهل بیتی نیست
اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه تا آنکه پیدا آمد نابهای آن حضرت و ناب دندان پیشین و درندها و دندان مشک میگویند و آن دندانهاست
متصل برباعیات و در روایات بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل برآیند و پیدا آمدن آنها از خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان
مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است ثم قال اطعمه اهلک پس گفت آنحضرت بآن مرد بخوران تمر را اهل خانه خود را چون بدید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور
کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی برآن رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی گفته اند که منسوخ است و قول قدیم همان است که گفته شد والله
اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم روایت میکند عائشه رضی الله عنها که آنحضرت بوسه میکرد او را و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود
و یمص لسانها و میمکید آنحضرت زبان عائشه را و مص مکیدن و گفته اند مصمصه بمهملتین مثل مضمضه بمعجمتین لیکن مهمله بطرف زبان میباشد و معجمه بتمام دهان و شک نیست که این تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود رواه
ابو داود و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند والله اعلم وعن ابی هریرة ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم
عن المباشرة للصائم ابو هریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مر صائم را و مراد بمباشرت لمس مرد و زن است یکدیگر را و ملاقات بشره با بشره در غیر فرج فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت
مر او را و مباح ... ند و اتاه آخر فسأله و آمد آنحضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آن کسیکه رخصت کرده مر او را پیر بود
و اذا الذی نهاه شاب و آنکسی که نهی کرد او را جوانست پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نه و مآل بامن و خوف است و در غالب سبب آن پیری و جوانی است رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیء وهو صائم فلیس علیه قضاء کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست ومن استقاء عمدا فلیقض و کسیکه قی کند بقصد باید که
قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق است و برابر است که قی پری دهن باشد یا کمتر از آن و این است مذهب ائمه ثلثه و اما مذهب نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق است ایشان را
در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقید میکرد اند تعمد قی را بملأ الفم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در هدایه مذهب امام ابو حنیفه را و در بعضی
شروح هدایه گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتم من و بخدا توفیق که امام محمد در مؤطای خود گفته است که همین است قول ابی حنیفه رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه والدارمی و قال الترمذی
هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس و قال محمد یعنی البخاری لا اراه محفوظا و گفته است محمد یعنی
بخاری که گمان نمیبرم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد وعن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله بن طلحه تابعی ثقه است روایت دارد از عمر بن الخطاب و
ابی الدرداء و ثوبان ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت میکند که ابو الدرداء حدیث کرد او را که آنحضرت قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق گفت
معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق فقلت له ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم مر ثوبان را که ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلعم قاء فافطر قی کرد پس افطار کرد قال صدق و گفت
ثوبان راست گفته است ابو الدرداء و انا صببت له وضوءه و من ریخته بودم برای آنحضرت آب وضوی او را و ثوبان مولای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والدارمی ظاهر حدیث دلالت دارد
که قی ناقض وضوست و تعریض حدیث سابق استقاء یعنی تعمد قی خواهد بود و راوی تمیز نکرد کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حمل کرد شافعی و آنانکه
قائل نیستند بنقض قی وضو را بر شستن دهان و روی یا بر استحباب والله اعلم وعن عامر بن ربیعه صحابی است قدیم الاسلام حاضر شد بدر را و تمامه مشاهد را قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی
یتسوک وهو صائم گفت دیدم آنحضرت را آنقدر که شمار نمیتوانم کرد مسواک میکرد و حال آنکه وی روزه دار بود رواه الترمذی و ابو داود و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علما را
اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جائز میدارند خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده بآب و خواه قبل از زوال بود یا بعد از آن و ابو یوسف گفته مکروه است رطب و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال برای آنکه
ازاله خلوفست و نزد احمد و اسحق مکروه است آخر نهار پس آنکه مکروه نمیدارد سنت میدارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح العلماء وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت
عینی گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت شکایت کردم من بدرد چشم خود یعنی بدرد چشم من بدرد آمده می گویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که بدرد آمد شکم یا چشم و گاهی همچنین میگویند شکایت کرد بطن او یعنی
دردمند شد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی گله است و این نیز از این باب است افاکتحل وانا صائم گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم گفت آنحضرت آری سرمه
بکش یعنی سرمه کشیدن بر روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بکش رواه الترمذی و قال لیس اسناده بالقوی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد وی قوی و ابو عاتکة الراوی
یضعف و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و حکم کرده میشود بضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیثی از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست
و بصحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم دران پس مکروه داشته اند آنرا بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند
بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت است و از امام مالک کراهیت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابی داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه

سلم که سرمه میکرد و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم باید که پرهیز کنند از سرمه و حدیث ضعیف است والله اعلم وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رأیت النبی صلی الله
علیه وسلم بالعرج گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی است میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند موضعی است بمدینه یصب علی رأسه الماء میریخت آن حضرت بر سر خود آب را
و هو صائم و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود من العطش میریخت آب از جهت تشنگی او من الحر یا از جهت گرمی شک راوی است رواه مالک و ابوداود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس
بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت است حسان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع آمد مردی را بالبقیع که مقبره مدینه
مطهره است و هو یحتجم و آن مرد حجامت میکرد و هو آخذ بیدی و آنحضرت گیرنده بود دست مرا لثمانی عشرة خلت من رمضان وقتی که هژده شب گذشته بود از رمضان فقال پس گفت آنحضرت
افطر الحاجم والمحجوم روزه کشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو رواه ابوداود و ابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله علیه و تأوله
بعض من رخص فی الحجامة و تاویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت و میگویند که روزه بحجامت نمی شکند و میگویند بقول خود ای
تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند حاجم و محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکند روزه ایشان المحجوم للضعف اما محجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک است که
ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود والحاجم لانه لا یأمن من ان یصل شیء الی جوفه و اما حجامت کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم بمکیدن شیشهای
حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند که بر موضع خون نیشها میزنند و شاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع نهاده بدهان میکشند و میمکند پس جای آن هوا را که خون بدهن درآید و از دهان درون شکم
رود و ملازم جمع ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع میکرد در وی خون را بدانکه جمهور علما برآنند که حجامت نمی شکند روزه را و مکروه نیست مر صائم را مگر بجهت خطر یان ضعف و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است
و همین است مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد ابن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفه از علما مثل عبدالله
بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور باآنکه حجامت مفطر است صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید کرده عطا و کفارت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قائل شده اند
بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد و وی صائم بود و روایت کرده است که افطر الحاجم و
المحجوم و من هیچ کدام از این حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و
چون بمصر آمد میل کرد برخصت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل و ارجح است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگرچه بهمین نسبت است
ولیکن ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت خطر یان ضعف و خوف
هلاک و علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب و جمهور تاویل میکنند آنرا که
مراد بافطار تعرض برای وست و وقوع در آن چنانچه مولف در کتاب نقل از محی السنه بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم والمحجوم در شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر که مفسد صوم
بود میکردند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث بتغلیظ اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی
خوب نکرده اند که حجامت کرده اند و لیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و نهی منسوخ است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و پیری و بیم مرض لم یقض عنه صوم الدهر کله قضا نکند از وی روزه
تمام عمر و ان صامه اگرچه روزه دارد تمامه عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آن است که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بروزه نفل نتوان یافت اگرچه مدت عمر بود و
الا کفاره بروزه دو ماه کفایت میکند رواه احمد والترمذی و ابوداود و ابن ماجه والدارمی والبخاری فی ترجمة باب و روایت کرده آنرا بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تحدیث
نیاورده است چنانچه احادیث صحیح بخاریست وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را میگفت یقول ابو المطوس بضم میم و فتح
طاء و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله الراوی که راوی این حدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نمیشناسم او را جز این حدیث و گفته است که ندانم که شنیده پدر او که شنیده باشد آنرا از ابی هریره
و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا فی بعض الحواشی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ
بسیار روزه دار که نیست مر او را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و بسا شب خیز نماز که نیست مر او را حاصلی از
قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظمأ بفتحتین ممدود و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت رواه الدارمی
ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مر صائم را فی باب سنن الوضوء
اگرچه در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یفطرن الصائم سه خصلت است که روزه نمی کشایند مر روزه دار را
الحجامة والقیء والاحتلام مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبدالرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابوداود از مردی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و ابوحاتم گفته که حدیث ابوداود اشبه است بصواب و ابوزرعه گفته که اصح است وعن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت میکند از انس قال گفت سئل

انس ابن مالک پرسیده شد از انس پسر مالک کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله آیا بودید شما که مکروه می‌پنداشتید حجامت را برای روزه‌دار در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا گفت انس مکروه نمی‌پنداشتیم حجامت را الا من اجل الضعف مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی از جهت آنکه فاسد میکرد روزه را یا مکروه است و این رواه البخاری وعن البخاری تعلیقا و روایت است از بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد قال گفت بخاری کان ابن عمر یحتجم وهو صائم بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه ثم ترکه بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روزه فکان یحتجم باللیل پس بود که حجامت میکرد در شب وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض گفت عطا که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید ثم افرغ ما فی فیه من الماء پس تهی ساخت آنچه بود در دهن وی از آب لا یضره ان یزدرد ریقه زیان نمیکند او را که فرو برد بلع آب دهان خود را وما بقی فی فیه و فرو برد چیزی را که باقی مانده است در دهن او و بعضی گفته اند ما نافیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن وی گفته اند که اصل عبارت ما ذا بقی است و الف از قلم ناسخ افتاده و معنی آنست که چه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمی ماند بعد از ریختن آب از دهن بمبالغه و شیخ ابن حجر گفته است در روایات مصطکی و آن را علک و می‌گویند که برای قوت دندان میخایند و علک بمعنی رنج و چسپان مثل سریشم تر آید و علک بفتح بمعنی خاییدن نیز می‌آید فان ازدرد ریق العلک لا اقول انه یفطر پس اگر بکلو فرو برد آب دهن را که بخاییدن علک پیدا میگردد نمیگویم که وی افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیگردد که بشکم درود تا روزه شکند ولکن ینهی عنه ولیکن نهی کرده میشود از فرو بردن وی مکروه است احتیاط است و در بعضی نسخ بمضغ العلک بی کلمه لا و گفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم رواه البخاری فی ترجمة باب

باب الصوم المسافر بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلف بعضی وارد شده اند در اباحت افطار بی تعرض بآنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی بر جواز افطار و ذم صیام نظر بتفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند و خلاف دارند در آنکه کدام یکی از بین دو افضل است پس هر دو برابرند ابوحنیفه و مالک و شافعی و ثوری و غیر ایشان برآنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه و آسانی و موافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشتن صالح حجت است مر ایشان را و نزد احمد و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظاهر بعدم جواز صوم در سفر رفته اند و گفته اند روزه دار در سفر قضا کند که قوت سفر بهمان است و بعضی علما این گفته اند که هرچه آسان تر است همان افضل است و بعضی برآنند که هر دو برابر است و بنده مخیر است در آن والله اعلم

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه وسلم اصوم فی السفر گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و کان کثیر الصیام و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر پس گفت آنحضرت اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود و این حدیث دلیل است بر جواز صیام در سفر و تخییر میان وی و افطار متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال غزونا مع رسول الله گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لست عشرة مضت من شهر رمضان وقت شانزده شب که گذشته بود از رمضان فمنا من صام ومنا من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه داشت و بعضی از ما کسی بود که افطار کرد فلم یعب الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم پس عیب نکرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار و این حدیث نیز ظاهر در تخییر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اصل جواز دارند اگرچه یکی از آنها افضل باشد رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت جابر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی سفر در سفری فرای زحاما پس دید انبوهی مردم را و رجلا قد ظلل علیه و دید مردی را که مظلل یعنی سایه کرده شده است بروی بجامه مانند آن از شدت عطش و حرارت صوم بحال خود آمدن که کنایت است از ایستادن مردم بر سر او و کرد بر کرد او فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چیست این انبوهی و این سایه کردن و سبب آن چیست قالوا صائم گفتند این مرد روزه دار است که بجهت غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت لیس من البر الصیام فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن در سفر یعنی تا این سرحد که برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی السفر بودیم ما با آنحضرت در سفری فمنا الصائم ومنا المفطر پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم فسقط الصوامون پس افتادند روزه داران وقام المفطرون و برپا ایستادند افطار کنندگان فضربوا الابنیة پس زدند خیمه‌ها را وسقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر بردند افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و این دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف سامحه الله که در قول وی الیوم ایماست بآن که افضلیت فطر بجهت خدمت کاری مفطر است مر صائمان را نه علی الاطلاق فافهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف متفق علیه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ عسفان تا آنکه رسید عسفان را بضم عین و سکون مهملتین و فا نام موضعی است بر دو مرحله از مکه و وی چاهها است شیرین آب ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت آب را فرفعه الی یده پس برداشت آب را تا نهایت درازی دست خود لیراه الناس تا ببینند آنرا مردم فافطر پس آب خورد و روزه بکشاد حتی قدم مکة تا آنکه قدوم آورد بمکه وذلک فی رمضان و این واقعه در رمضان بود و مشهور آنست که بر آمدن آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن بستم وکان ابن عباس یقول و بود ابن عباس که میگفت قد صام رسول الله بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در سفر و در این سفر وافطر و افطار کرده است یعنی بهر دو وجه عمل فرموده فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند یعنی هر دو برابر است و بنده مخیر است متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر بجای این آمده است انه شرب بعد العصر که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثانی

عن انس بن مالک الکعبی صحابیست غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه نیست دو کس اند که نام ایشان انس است از میان انس بن مالک این و کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث است در صوم مسافر و حامل و مرضع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آنرا از وی نصف نماز را که چهار گانی را دو گانه آورده والصوم عن المسافر و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و زن آبستن اذا افطار مرضع و حبلی را

بر تقدیر یست که اگر زیان کنند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بر وی لازم شده است اما بر وی ارضاع لازم نیست اگر استطاع آرد جز این نتوان آورد مگر آنکه پدیدش فقیر باشد یا مرضع نیابد این چنین است مذهب **رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن سلمة بن محبق** بضم میم وفتح حاء مهمله وتشدید موحده مفتوحه در آخر قاف وبکسر با نیز گفته اند ولیکن محدثان بفتح با میخوانند صحابیست **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له حمولة تأوی الی شبع** کسیکه باشد مراو را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری و آسانی **وحموله** بفتح حا چیزیکه بر داشته شود بار بروی شتر یا خر یا جز آن یعنی مرکب **فلیصم رمضان حیث ادرکه** پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را ازین حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت وامر در وی محمول بر ندب و استحباب است والا افطار جائز است در سفر اگرچه مشقت نبود و اجماع برین حدیث سخن بجهت ضعف بعضی رجال است که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر **رواه ابو داؤد**

الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان روایت است از جابر که آن حضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان **فصام** پس روزه داشت **ورا حتی بلغ کراع الغمیم** بضم کاف وتخفیف را وفتح غین معجمه تا رسید این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل از وی **فصام الناس** پس روزه داشتند مردمان **ثم دعا بقدح من ماء فرفعه** پس طلبید قدحی از آب **فرفعه** پس بر داشت قدح را **حتی نظر الناس الیه** تا الخ دیدند مردم بسوی قدح **ثم شرب** پس نوشید آب **فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس قد صام** پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند با این معنی وزود گرفته باشند **فقال** پس گفت آن حضرت **اولئک العصاة اولئک العصاة** آنگروه نا فرمانی کنند گان آنگروه نا فرمانی کنندگان مکرر فرمود از برای تاکید و زجر و تشدید بر ایشان زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عزوجل و وارد شده است که خدا دوست دارد اگر کرده شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود عزیمتهای او و نه از ان جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد **رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن عوف** رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر** روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر از ین حدیث معلوم میشود منع از صوم در سفر چون منع افطار در حضر و این محمول بر تضرر و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی نوشته که راست که تشابه و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک عزیمت **رواه ابن ماجة وعن حمزة بن عمرو الاسلمی انه قال قلت یا رسول الله انی اجد بی قوة علی الصیام فی السفر** یعنی می یابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر **فهل علی جناح** پس هست آیا بر من گناه **قال** گفت **هی رخصة من الله** این افطار رخصت است از خدا عزوجل **فمن اخذ بها فحسن** پس کسیکه اخذ کند رخصت و عمل کند بدان پس نیکست نظر بسهو و کرم و تیسیر الهی و عجز و ضعف بنده چنانچه گذشت **ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه** و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی درین اشارتست باولویت افطار **رواه مسلم باب القضاء** ظاهر آن است که مراد بقضا قضای صوم رمضان باشد واگر مراد از ان عام باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر ناسیا باشد نه قضا است و نه کفارت واگر متعمدا باشد بعید کفارتست و قضا و در الوجوب سابق حکم آن گذشت واگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در آنجا قضا است **الفصل الاول عن عائشة قالت کان یکون علی الصوم من رمضان** گفت عائشه بود شان که میبود بر ذمه من روزه از رمضان که نخورده بودم **فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان** پس نمیتوانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال **قال** گفت **یحیی بن سعید تعنی الشغل من النبی او بالنبی صلی الله علیه وسلم** یعنی منع میکرد عائشه را از قضای ما بهای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آن حضرت از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه مشتهی بودن وی مر آنحضرت را و آنحضرت در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عائشه فرصت مییافت و روزه قضا میکرد **متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه** روا نیست مر زن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجوبا یا عدما پس موافق باشد بر مذهب شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم **ولا تأذن فی بیته الا باذنه** واذن نکند زن هیچ یکی را بدر آمدن در خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد **رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة** روایت است از معاذه عدویه که تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهبا است که وی گفت مر عائشه را چیست حال حائض که قضا میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده اداء آن بعذر حیض **قالت عائشة کان یصیبنا ذلک** گفت عائشه بود که میرسید ما را آن یعنی حیض **فنؤمر بقضاء الصوم** پس امر کرده میشدیم بقضای صوم **ولا نؤمر بقضاء الصلوة** و امر کرده نمیشدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگرچه ممکن بود که میگفت در قضای نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نشد اما عائشه را گفتگو بر سبت شاید که وی میگفت را لحرج خیبت و مشقت نی او اشارتست که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هرچه فرماید باید کرد **رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وعلیه صوم صام عنه ولیه** کسیکه بمیرد و بر وی صومی است که قضا نکرد آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی **متفق علیه** بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه مرد و بر وی صوم واجب بود قومی بدان رفته اند که جائز است که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول قائل است امام احمد و شافعی در قول قدیم و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیر است ولی میان صوم و طعام و جمهور علما برانند که جائز است و متعین است طعام اگر تدارک میکنند و باین قائل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد مالک وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعید است مگر آنکه ثابت شود بدلائل دیگر که فدیه واجب است و صوم درست نه **متفق علیه الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام رمضان فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکینا** کسیکه بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالبا این ناسخ اول است یا اول مأول است چنانکه گفته شد **رواه الترمذی وقال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر** و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر

ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد الفصل الثالث عن مالك بلغه ان ابن عمر كان يسأل روایت است از امام مالک رسیده است او را از
ابن عمر بود که پرسیده میشد هل یصوم احد عن احد او یصلی احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز گذارد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد پس گفت
ابن عمر که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز گذارد یکی از دیگری که ادا کرده شود از وی اما در روزه و نماز گذاردن ثواب آن را به دیگری بخشیدن خلافست و صحیح جواز است رواه فی المؤطا باب صیام التطوع
تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و تورپشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن از عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع مینماید و طاعت میکند بی آنکه شارع
او را تکلیف کند الفصل الاول عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت
تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بنا و فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آن حضرت
در روزه نفل دوام و استمرار نبود و گاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان میبردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار میکرد که گمان میبردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید وما رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان و ندیدم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد مگر روزه رمضان را وما رأيته في شهر اكثر منه صياما في شعبان
و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت چنانکه گفت وفي رواية قالت و در روایتی چنین آمده است که گفت عائشه كان
يصوم شعبان كله بود آنحضرت روزه میداشت شعبان همه شعبان را و چون در ینجا مبالغه بود باعتبار افاده اکثر استعمال کل و دادن اکثر را حکم کل گفت كان يصوم شعبان الا قليلا بود آنحضرت که
روزه میداشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی اکثر آن را و این معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر روایت و کان بواو در ثانی فافهم متفق
عليه وعن عبد الله بن شقيق از کبار تابعین و ثقات ایشانست قال قلت لعائشة اكان النبي گفت گفتم مر عائشه را آیا بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم يصوم شهرا كله روزه میداشت
هیچ ماهی را همه ماه قالت ما علمته صام شهرا كله الا رمضان گفت عائشه ندانم من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را ولا افطره كله حتى يصوم منه و ندانم آن حضرت
که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه میداشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی را تمام بی روزه هم نمیگذاشت حتى مضى لسبيله تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است
از موت ... سارت تا آنکه بود آن حضرت در دنیا و توقف وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه آخرت و توجه بآن عالم بود کار تمام کرد و در گذشت رواه مسلم وعن عمران بن
حصين بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را میدید و بر وی سلام میکردند و آورده اند که یکباری داغ سوخت پس از دیدن ملائکه محجوب گشت عن النبي
روایت میکند از پیغمبر صلى الله عليه وسلم انه سأله که آن حضرت سوال کرد عمران از او سأل رجلا وهو يسمع یا سوال کرد مردی را و عمران میشنید شک راوی است و در صورت حالیه بتقدیر سوال آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از وی است فقال يا ابا فلان پس گفت ای ابو فلان کنایت از کنیت وی است مثل ابو محمد یا ابو عبد الله بخصوص کنیت او را نگفتند چنانکه اکثر خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان کس یا کنیت نداشت او را
با بو فلان علی الاطلاق بکنیت ذکر کرده اند یا آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد و راوی فراموش کرده و الله اعلم اما صمت من سرر شعبان آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا گفت نداشته ام قال گفت
آنحضرت فاذا افطرت پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فصم يومين پس روزه دار دو روز را گویا که آن روز نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نهی از تقدیم رمضان بصوم
یکروز و دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤیت الهلال گذشت باز کشید خود را از آن منذور و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و
را و بکسر وی و بعضی بضم نیز گفته اند و نقیح را معنی اول ماه و وسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا معنی اول یا اوسط است زیرا که صوم آخر شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آن است که
سرر و سرار گفته نمی شود مگر دو روز آخر ماه که قمر در شب آنها مستتر و پوشیده میشود و توجیه آن است که گفته شد متفق علیه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام
بعد رمضان شهر الله المحرم فاضلترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه خداست که محرم است بعضی میگویند مراد بماه محرم روز عاشورا است که روز اعظم است و مؤید آنست حدیث آینده
از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تخصیص و اکثر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه میداشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید
فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا میشد وافضل الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است افضلیت آن از حیثیت
تعب و مشقت و وجود اخلاص و اما افضلیت سنن رواتب با ترتیبی که در انها است چنانکه در مذهب حنیفه و اکثر شافعیه است از جهت تاکد مسافات آن خواهد و بیان ترتیب نوافل و رواتب در افضلیت
بتفصیل در شرح مذکور است رواه مسلم وعن ابن عباس قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء گفت ابن عباس
ندیدم من آن حضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را بصوم آن روز بر غیر وی مگر این روز که روز عاشورا است وهذا الشهر و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن
و طلب کردن چیزی که احری است یعنی سزاوارتر است بغالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است و این خطا است و وجه توهم و تخطیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که
افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین فهمیده و در یافته الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز
عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و تحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه برابر دو سال است متفق عليه وعنه قال حين صام رسول الله صلى الله عليه و
سلم يوم عاشوراء وامر بصيامه و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند اصحاب يا رسول الله انه يوم
يعظمه اليهود والنصارى بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وسلم لئن بقيت الى قابل لاصومن
التاسع اگر باقی بمانم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهرتر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آنحضرت تا سال آینده و قبل وفات یافت

ورد بیع الاول ہمین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچہ روزہ نداشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جہت عزم آنحضرت برآن و مراتب صوم محرم سہ است افضل آنست کہ روزہ دارد روز نہم و دہم و یازدہم
ہمچنین آمدہ است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس و دوم نہم و دہم سوم دہم تنہا رواہ مسلم وعن ام الفضل بنت الحارث روایت است از ام الفضل بنت الحارث کہ مادر ابن عباس است و نام او لبابہ است و خواہر
ام المؤمنین میمونہ است و ام عبداللہ بن عباس نیز ہست مشہور بنام الفضل شدہ و کنیت یافت بان ان ناسا تماروا عندھا یوم عرفۃ فی صیام رسول اللہ کہ بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز عرفہ
در روزہ داشتن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ آنحضرت بروزہ است یا نہ فقال بعضھم ھو صائم وقال بعضھم لیس بصائم پس گفتند بعضی کہ آنحضرت روزہ دار است و گفتند بعضی کہ روزہ دار نیست میمونہ
میگوید رضی اللہ عنہا فارسلت الیہ بقدح لبن پس فرستادم نزد حضرت قدح شیر را وھو واقف علی بعیرہ بعرفۃ و آنحضرت در وقوف بود بعرفہ سوار بر شتر خود فشربہ پس نوشید آن شیر را پس معلوم
شد کہ روزہ نداشت و ہمچنین نقل کردہ اند از فعل ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما و ابن عمر گفت روزہ نمیدارم من و نہی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز بر نیست کہ مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت یابند بر وقوف
و دعا و از بعضی اہل علم منقول است کہ روزہ داشتہ اند بعرفات و ظاہر مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف و تحقیق وارد شدہ است در صوم یوم عرفہ احادیث کہ وی تکفیر میکند گناہان سال گذشتہ را
و آیندہ را چنانچہ بیاید پس مختار آنست کہ صوم عرفہ مستحب است مگر برای حجاج متفق علیہ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صائما فی العشر قط گفت
عائشہ ندیدم من آنحضرت را روزہ دارندہ در دہہ ذی الحجہ ہرگز رواہ مسلم بلکہ بتحقیق ثابت شدہ است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت مطلق عمل درین عشرہ در صحیح بخاری آمدہ کہ نیست ہیچ ایام
فاضل تر از عشرہ ذی الحجہ و آنحضرت نیز درآن روزہ داشتہ و بحدیث عائشہ منافات بآن ندارد زیرا کہ وی رضی اللہ عنہا خبر از علم خود دادہ و گفتہ کہ من ندیدہ ام کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزہ داشتہ پس شاید
کہ عائشہ مطلع نشدہ باشد برآن یا آنحضرت را درآن اوقات مانعی شدہ باشد از سفر یا مرض یا غیر آن وعن ابی قتادۃ رضی اللہ عنہ ان رجلا اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال کیف تصوم نقلست
است از ابی قتادہ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ مردی آمد آنحضرت را و پرسید چگونہ روزہ میداری تو فغضب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قولہ پس خشم آمد آنحضرت را ازین گفتن آمرد و پرسیدن وی از
حضرت وی کہ چگونہ روزہ میداری چہ حق سوال آن بود کہ سوال میکرد از حال خود کہ گوید کیف اصوم تا جواب میکرد آنحضرت آنچہ موافق حال وی می بود نہ آنکہ از حال آنحضرت سوال کند و در فعل آنحضرت در قلت
و کثرت اسرار و مصالح است کہ بحال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی اللہ علیہ وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان و حقوق ازواج و اضیاف فلما رای عمر غضبہ قال پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت
رضینا باللہ ربا راضی شدیم بخدا کہ پروردگار ما است وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام کہ دین ما است وبمحمد صلی اللہ علیہ وسلم نبیا و راضی شدیم بمحمد کہ پیغمبر ما است تا آخر این
کلمات کہ در کتاب الایمان ذکر کردہ شد نعوذ باللہ من غضب اللہ وغضب رسولہ پناہ میجوییم بخدا از غضب خدا و رسول خدا فجعل عمر یردد ھذا الکلام پس در ایستاد عمر رضی اللہ عنہ
کہ تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبہ تا آنکہ آرام یافت غضب آنحضرت بعد از ان سوال کرد عمر رضی اللہ عنہ از آنچہ آن مرد میپرسید بتفصیل بروجہ ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول اللہ
کیف من یصوم الدھر کلہ چگونہ است حال کسیکہ روزہ دارد در ہمہ روزگار و ہمیشہ قال لا صام ولا افطر گفت آنحضرت نہ روزہ داشت آنکس و نہ افطار کرد او قال لم یصم ولم یفطر
شک راوی است اما عدم افطار خود ظاہر است و اما در توجیہ عدم صوم اختلاف کردہ اند بعضی گفتہ اند کہ از جہت مخالفت وی سنت را کہ موجب نقص اجر او است در صوم و بعضی گفتہ اند از جہت
استلزام آن صوم ایام منہیہ را و بعضی گفتہ اند از جہت زیان زدہ شدن شخص بیان مشقت و القای نفس در تہلکہ و عجز از جہاد و ادای حقوق دیگر و این توجیہات مخصوص میکرد و نہی بکسیکہ افطار نکند در ایام
منہیہ و بکسیکہ متضرر گردد و ضعیف شود و لہذا جماعتی از ایمہ بجواز آن رفتہ اند مر کسی را کہ حالش خلاف آن بود و استدلال کردہ اند بانکہ محکی است از بعضی صحابہ مثل ابی طلحہ انصاری و حمزہ بن عمرو اسلمی آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و غیر ایشان و بعضی گفتہ اند کہ معنی وی آنست کہ کسیکہ عادت کرد و خو گرفت بآن زایل میکرد و کلفت و مشقت کہ مدار
اجر و ثواب بر آنست کہ مقصود از شرعیت صوم است و این وجہ بر عکس آنست کہ افادہ کردہ وجہ اول از وقوع در کلفت و مشقت و اللہ اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین ویفطر یوما
چگونہ است حال کسیکہ روزہ دارد دو روز و افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت ویطیق ذلک احد آیا طاقت دارد آن را ہیچ یکی کہ این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد مقصود دور انداختن این
از قبول و رضا و ازین کلام ظاہر میشود کہ سبب در عدم قبول صوم دہر و لم یصم وقوع در مشقت و کلفت است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یوما چگونہ است حال کسیکہ روزہ دارد
روزی و افطار کند روزی دیگر قال گفت آنحضرت ذلک صوم داؤد این روزہ داود پیغمبر است علیہ السلام یک روز روزہ میداشت و یک روز افطار میکرد و این فضیلتی و کمالی دارد کہ در وی
نوعی از توسط و اعتدال است و لیکن این نیز مشقتی دارد و چنانکہ سیاق حدیث بدان مشعر است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یومین چگونہ است حال کسیکہ روزہ دارد یک روز و
افطار کند دو روز قال گفت آنحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست میدارم کہ طاقت و قوت دادہ شوم آن را و مانع نیاید مرا از ان حقوق و مصالح و درین عبارت اشارتست
کہ این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکہ حق تعالی طاقت و قوت دہد مرا بران و غرض تبعید و در این فتنم است نیز ثم قال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلث
من کل شھر ورمضان الی رمضان بس است یا اولی و الیق است سہ روزہ از ہر ماہ و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افادہ دوام و استمرار آن است و گویا است بانکہ
گویا روزہ متصل است ہمیشہ چنانکہ فرمود فھذا صیام الدھر کلہ پس این است روزہ تمام روزگار و ہمیشہ وصیام یوم عرفۃ احتسب علی اللہ ان یکفر السنۃ التی قبلہ والسنۃ
التی بعدہ و روزہ روز عرفہ را مزد و ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا کہ تکفیر کندہ گناہ سالی را کہ پیش از وست یعنی بخشد گناہان را کہ در ان سال کردہ است و تکفیر کند گناہ سالی را کہ بعد از وست باین معنی کہ
نگاہ دارد از گناہان در وی یا اگر واقع شود گناہان در وی بخشیدہ شود وصیام یوم عاشوراء احتسب علی اللہ ان یکفر السنۃ التی قبلہ و روزہ عاشورا چشم دارم کہ تکفیر کند گناہان سالی را
کہ پیش از وست و گفتہ اند کہ مزیت و فضیلت صوم عرفہ را بر صوم عاشورا از جہت آنست کہ صوم یوم عرفہ از شریعت محمد است صلی اللہ علیہ وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیہ السلام است
رواہ مسلم وعنہ قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن صوم الاثنین و ہم از ابی قتادہ است کہ پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از روزہ روز دوشنبہ گفت فرستادہ

شده است وحی بر من احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین روز بر تقدیر سبب آن شکر نعمت وجود آنحضرت و وجود دین
و شریعت اوست رواه مسلم و عن معاذة العدویة انها سالت عائشة اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام روایت است از معاذه که وی
پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میگوید معاذه فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم مر عائشه را از کدام روزهای ماه
سه روزه میداشت قالت گفت عائشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم نبود آنحضرت که باک میداشت از کدام روزهای ماه روزه میداشت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که
سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت میکند و مقید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار دران واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طرق دیگر در صوم
سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است مجموع اقوال ده است در شرح آنرا بیان کرده ام رواه مسلم و عن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل
وی بود از وی آمده است انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال گفت
آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آنرا شش روز را از شوال کان کصیام الدهر کله باشد همچو روزه روزگار همیشه رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز روا نیست و نزد ما
نذر جائز است و قضا کرده شود در روز دیگر متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر دیگر
روز عید اضحی که عید نحر است و در حقیقت نهی از روزه وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیقه فی اصول الفقه متفق علیه و عن نبیشة بضم نون و بفتح موحده و سکون تحتانیه و بشین معجمه الهذلی بضم ها و فتح
ذال معجمه منسوب بهذیل بن مدرکة بن الیاس صحابی است و نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد
از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است و آنها را ایام ضیافت الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خدا است یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند چنانکه در قرآن فرمود واذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا درین ایام تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد
از نمازها و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد
یکی از شما روز جمعه الا ان یصوم قبله او یصوم بعده مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم
کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از
میان شبها و لا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا بعادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلا عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین قدر تنها روز جمعه داشتن منع نیست رواه مسلم
بدانکه در نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم
مشابهت است بیهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود السبت را و نصاری یوم الاحد را و آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آنها ثابت است
و موهم معنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که نبیند و را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات
الهی عز اسمه باشد و وقتی را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است کما لا یخفی علی المتفطن فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند
که در موطا گفته است نشنیدم من هیچ احدی از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد و شیخ محی الدین
نووی گفته اینکه مالک گفته است برای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است برای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها وارد شده حدیث صحیح و دان پس متعین است
قائل شدن بآن و مالک معذور است که او را حدیث نرسیده و داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدار
مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد است و در فصل صوم با جهاد احادیث آمده و طیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و موید نیست آنچه از ابوهریره آمده در آخر باب و مراد بخریف سال است و عرب ابتدای سال
بخریف کنند متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار
و تقوم اللیل ای عبد الله یا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیدار می باشی تمام شب و در بیکلام تهدید بدی سلطنتی است که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلی پس گفتم من بلی یا
رسول الله همچنین است که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آنحضرت پس اگر اینچنین است مکن صم و افطر هم روزه دار و هم افطار کن وقم و نم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدک علیک حقا
بدرستیکه مر تن ترا بر تو حق است که بسیار در تعب نیندازی و بیمار نشوی و هلاک نگردی و ان لعینک علیک حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی چشم را آرام دهی وان لزوجک علیک
حقا و بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است مر زوج بر مراة بغیر الاطلاق میکند و زوجه نیز وان لزورک علیک حقا و بدرستیکه مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بدیدن تو بیایند که با ایشان سخنی کنی
و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زا و سکون واو جمع زایر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و مراد این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت
صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر کله روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار است همیشه صم کل شهر ثلثة ایام روزه دار در هر ماه سه روز واقرء القرآن فی کل شهر و بخوان قرآن را در هر ماه

قلت انی اطیق اکثر من ذلک گفتم بدرستیکہ من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین در روزہ و قرآن قال گفت آنحضرت صم افضل الصوم صوم داؤد روزہ دار فاضل ترین روزہ کہ روزۂ داؤد است ع صیام
یوم و افطار یوم روزۂ یکروز و افطار یکروز واقرأ فی کل سبع لیال مرۃ و بخوان و ختم کن قرآن را در ہفت شب یکبار ولا تزد علی ذلک و زیادہ مکن بران در روزہ و در قرآن متفق علیہ
و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجہ نیز روایت کردہ اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در ہمہ صحاح مروی باشد الفصل الثانی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یصوم الاثنین والخمیس بود آنحضرت کہ روزہ میداشت روز دوشنبہ و پنجشنبہ رواہ الترمذی والنسائی وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس عرض کردہ میشوند اعمال بندگان در درگاہ عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکہ روز دوشنبہ و پنجشنبہ عملہا را خود ہر روز و شب میرسند شاید کہ عرض درین دو روز
میکردہ باشند یا ہر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچہ عرض کردہ اند باز میکنند رسیدہ باشند مجملا و مفصلا از جہت حکم و مصالحی کہ حق وی تعالی میداند چنانکہ عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل آن
گفتہ اند فاحب ان یعرض عملی وانا صائم پس دوست میدارم کہ عرض کردہ شود عمل من در حالی کہ من روزہ دار باشم سبب روزہ داشتن دوشنبہ و پنجشنبہ این است و از برای روزۂ دوشنبہ سبب دیگر
نیز در فصل اول در حدیث ابی قتادہ معلوم شد فتذکر و اختیار صوم از جہت فضل اوست یا از جہت آنکہ معلوم نیست کہ در کدام ساعت میکنند اند و صوم مستوعب نہار است و یا از جہت آنکہ وی مجمع میشود با دیگر
عملہا رواہ الترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا اباذر اذا صمت من الشہر ثلثۃ ایام ای ابوذر چون خواہی کہ روزہ داری از ماہ سہ روز فصم ثلث عشرۃ و
اربع عشرۃ و خمس عشرۃ پس روزہ دار سیزدہم و چہاردہم و پانزدہم کہ آنرا ایام بیض گویند یعنی روزہا کہ شبہای آنہا روشن اند سابقا معلوم شد کہ ہر سہ روز کہ روزہ دارد روا ست و لیکن درین سہ روز
افضل است و روایات در وی اکثر و در بعضی آثار در ایام سود یعنی روزہا کہ شبہای آنہا سیاہ است بیست و ہفتم و بیست و ہشتم و بیست و نہم باشد نیز آمدہ است رواہ الترمذی والنسائی وعن
عبد اللہ بن مسعود رض قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم من غرۃ کل شہر ثلثۃ ایام بود آنحضرت کہ روزہ میداشت در بعضی احیان از اول ماہ سہ روز وقلما
کان یفطر یوم الجمعۃ و اندکی بود کہ افطار میکرد روز جمعہ ظاہر این حدیث مطلق است کہ روز جمعہ تنہا مراد باشد یا با روز دیگر فافہم رواہ الترمذی والنسائی و رواہ ابوداؤد الی ثلثۃ ایام
روایت کردہ اند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد آنرا ابوداؤد تا لفظ ثلثۃ ایام و آخر این حدیث را کہ قلما کان یفطر یوم الجمعۃ روایت نکرد وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم من الشہر السبت والاحد والاثنین گفت عائشہ بود آنحضرت کہ روزہ میداشت در بعضی احیان از ماہی روز شنبہ و یکشنبہ و دوشنبہ و من
الشہر الآخر الثلثاء والاربعاء والخمیس و از ماہ دیگر سہ شنبہ و چہارشنبہ و پنجشنبہ و ثلثاء بمد است و بفتح ثا و ضم آن و اول اکثر است و اربعاء مثلثۃ الباء ممدودہ رواہ الترمذی وعن ام سلمۃ
قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنی ان اصوم ثلثۃ ایام من کل شہر گفت ام سلمہ بود آنحضرت کہ امر میکرد مرا کہ روزہ دارم سہ روز از ہر ماہ اولہا الاثنین والخمیس
اول آن سہ روز یوم الاثنین بود تا ثلثاء و اربعاء و یوم الخمیس میبود و یا جمعہ است و در روایتی او الخمیس آمدہ بکلمہ او چنانچہ طبرانی آوردہ معنی آنحضرت میشود کہ مخیر میداشت کہ ابتدا بدوشنبہ کند یا بپنجشنبہ کہ ہر دو
مشترک اند و روایت کتاب را کہ بواو است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافہم رواہ ابوداؤد والنسائی وعن مسلم القرشی صحابی است ابو عبد اللہ مسلم و بعضی گفتہ اند عبید اللہ بن مسلم قال سألت او
سأل رسول اللہ گفت پرسیدم من یا گفت پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن صیام الدہر از حکم روزۂ دہر فقال ان لاہلک علیک حقا پس گفت آنحضرت بدرستیکہ مر زن ترا بر تو
حق است و ہمیشہ روزہ داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در ادای آن حق است صم رمضان والذی یلیہ روزہ دار ماہ رمضان را و آنکہ متصل است برمضان کہ مراد از آن ستہ شوال باشد و بعضی گفتہ اند
ماہ شعبان مراد است چنین است در شرح ابن فرشتہ وکل اربعاء و خمیس و روزہ دار ہر چہارشنبہ و پنجشنبہ فاذا انت قد صمت الدہر کلہ پس اکنون تو تحقیق روزہ داشتی ہمہ دہر را از این حدیث معلوم میشود
کہ حکم بصوم دہر منحصر در حساب بودن حسنہ بعشر امثال نیست بلکہ شارع بفضل خود ثواب صوم دہر میرساند خواہ بان حساب یا بغیر آن حساب فافہم رواہ ابوداؤد والترمذی وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ
روایت است از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن صوم یوم عرفۃ بعرفۃ نہی کرد از روزہ داشتن روز عرفہ در عرفات از جہت عدم شفقت و جہد در ادای وظایف آن چنانکہ گذشت
و گویند کہ نہی تنزیہی است نہ تحریمی رواہ ابوداؤد وعن عبد اللہ بن بسر بضم موحدہ و سکون مہملہ عن اختہ الصماء بفتح صاد مہملہ و تشدید میم و مد آن ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال
روایت است از عبد اللہ بن بسر مازنی کہ صحابی است و پدر او کہ بسر است و مادری کہ عطیہ نام دارد و خواہرش کہ صماء نام دارد ہمہ صحابی اند روایت میکند از خواہر خود صماء کہ آنحضرت گفت لا تصوموا یوم
السبت روزہ مدارید روز شنبہ را یعنی تنہا الا فیما افترض علیکم مگر در چیزی کہ فرض کردہ شدہ است بر شما اگرچہ این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبۃ پس اگر نیابد یکی از شما مگر
پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و مد و او عود شجرۃ یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغہ پس باید کہ بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزۂ شنبہ را کہ داشتہ است و اگر طعام نیابد باشد پوست انگور یا چوب
درخت ہم بشکند و سبب نہی از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبہ است بیہود اگرچہ ایشان روزہ نمیدارند بجہت بودن وی عید ایشان و لیکن تعظیم میکنند با ترجیح و از حدیث ام سلمہ بیاید کہ
آنحضرت روزہ میداشت روز شنبہ و یکشنبہ بقصد مخالفت ایشان کہ ایشان روزہ نمیدارند دران بجہت آنکہ عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم اینہا لازم نیاید و در وقتی دیگر
روزہ داشت بقصد مخالفت و جہت مختلف است کذا قیل رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ والدارمی وعن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من صام یوما فی سبیل اللہ کسیکہ روزہ دارد یکروز در راہ خدا جعل اللہ بینہ و بین النار خندقا میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی کما بین السماء والارض بقدر
مسافتی کہ میان آسمان و زمین است مقصود مبالغہ است و این ابلغ است از آنچہ در حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد اللہ وجہہ عن النار سبعین خریفا و خندق گوی کہ گرد بارۂ شہر بکنند معرب
کندہ رواہ الترمذی وعن عامر بن مسعود اختلاف کردہ شد در صحبت وی بعضی او را در صحابہ ذکر کردہ اند و بعضی در تابعین قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الغنیمۃ
الباردۃ الصوم فی الشتاء روزہ داشتن در زمستان غنیمت بارد است کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث مرسل و گفتہ است

ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی مبنی است بر بودن وی تابعی صحابی و ذکر حدیث ابی هریرة و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول او است این لفظ ما من ایام احب الی الله فی
باب الاضحیة در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در آن الفصل الثالث عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء
گفت ابن عباس که آن حضرت قدوم آورد در مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه
چیست این روز که روزه میدارید شما فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند یهود این روزی بزرگ است انجی الله فیه موسی وقومه رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم او را وغرق
فرعون وقومه وغرق کرده است فرعون را و قوم او را اغرق بفتح رای مشدده و بکسر رای مخففه نیز روایت است و برین وجه فرعون مرفوع است یعنی غرق شده فرعون فصامه موسی شکرا پس
روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت فنحن نصومه پس روزه میداریم بمتابعت موسی در شکر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فنحن احق واولی بموسی منکم
پس ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه ما که روزه میداریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا پیغمبر خدا صلی الله
وسلم وامر بصیامه و امر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکال می آرند که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شد صدق اخبار
بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمانان بودند از یهود مثل عبدالله بن سلام و جز وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان متفق علیه وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت ویوم الاحد گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه را اکثر ما یصوم من الایام بیشتر از آنچه روزه
میداشت از روزهای دیگر و یقول و میگفت آن حضرت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند مر مشرکان را فانا احب ان اخالفهم
پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود امری مشخص بود و چون روز عید ایشان است روزه
میدارند پس بروزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبدالله بن بسر گذشت رواه احمد وعن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یامرنا بصیام یوم عاشوراء روایت است از جابر بن سمره که صحابیست و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آنحضرت که امر میکرد ما را بروزه داشتن عاشورا ویحثنا علیه و برانگیخت ما را بران
ویتعاهدنا عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را بموعظت و نصیحت و وصیت میکرد بروزه روز عاشورا از حضور این روز فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم ینهنا عنه ولم یتعاهدنا عنده پس وقتیکه
فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان و نه نهی میکرد ما را از آن ولم یتعاهدنا عنده و تعاهد نمیکرد ما را از حضور این روز رواه مسلم وعن حفصة قالت اربع لم یکن یدعهن النبی گفت
حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک دهد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن موکده اند صیام عاشوراء روزه عاشورا والعشر و روزه دهه ذی الحجه یعنی روزها از آن وثلثة ایام من کل
شهر و روزه سه روز از هر ماه و رکعتان قبل الفجر و دو رکعت سنت پیش از نماز بامداد و سنت فجر چه متاکد و موکد است روزه این روزها را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم کرده قوت تاکد آن رواه النسائی
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر بود آنحضرت که افطار نمیکرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت
بر کمال اهتمام و تاکد این روزها دارد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة مر هر چیز را از نعمتهای الهی زکوة است که موجب شکر آنست و متعارف
در شرع اطلاق زکوة است بزکوة مال وزکوة الجسد الصوم و زکوة بدن و وجود و صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف میکند چیزی را از بدن بسوی درگاه عزت همچنانکه
بوی چنانکه چیزی از مال صرف میکند و میدهد رواه ابن ماجه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس و هم از ابی هریره روایت است که آن حضرت بود که روزه
میداشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس بدرستیکه تو روزه میداری دوشنبه و پنجشنبه را فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله
فیهما لکل مسلم پس گفت آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه میدارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه الا ذا هاجرین
می بخشد همه را مگر دو قطع کننده کان رحم را و کلمه ذا زائده است یقول دعهما حتی یصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را از ملک و بشر بگذار ایشان را و طلب مغفرت ایشان تا آنکه
اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث اترکوا و در بعضی انظروا آمده یعنی امهال ایشان کنید بلفظ جمع آمده رواه احمد وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام
یوما ابتغاء وجه الله کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی بعده الله من جهنم دور میکند او را خدای تعالی از دوزخ کبعد غراب طائر مانند دوری زاغ پرنده
و هو فرخ در حالیکه آن زاغ جوزه است حتی مات هرما تا آنکه بمیرد در غایت پیری عمر زاغ دراز است در تمام عمر که بپرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد رواه احمد وروی البیهقی فی شعب
الایمان عن سلمة بن قیس صحابیست از اهل کوفه باب در تتمات و لحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی گفت
عائشه درآمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی طعام فقلنا لا پس گفتیم نیست نزد ما چیزی فقال فانی اذا صائم پس گفت آن حضرت
پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و ازینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و بوی قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است
نیت از شب چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از باب رؤیة الهلال ثم اتانا یوما آخر پس آمد آن حضرت نزد ما روزی دیگر یعنی رسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که بمار روز باز آمد و پرسید فقلنا پس گفتیم
یا رسول الله اهدی لنا حیس فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله و آن طعامی است که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در
اصل بمعنی خلط و مزج است فقال ارینیه پس گفت آن حضرت بعائشه بنمای مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه نزدیک کردان آنرا فلقد اصبحت صائما پس مرآئینه بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی
برخاسته ام بنیت روزه فاکل پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علما و امام ابو حنیفه و صحابه وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت

و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه و لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن
و در روایتی جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف او است پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است و نزد مالک قضا کند اگر بعذر نقض کرده است و این مبحث در حدیث زهری از عروه مشروح
کرده رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی و آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم بر ام سلیم بضم سین که مادر انس است فاتته بتمر و سمن پس آورد ام سلیم نزد آن حضرت خرما و روغن فقال
اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آن حضرت باز گردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بود و روغن و عسل را در اینجا اکثر در مشک می اندازند و تمرکم فی وعائه و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما فانی
صائم زیرا که بدرستی که من روزه دارم اینجا نخوردند که عذری نبود و در ما سوی ظاهر عذری بود و تواند که بعد از زوال باشد یا افطار جائز است و عدم افطار منافات بدان ندارد ثم قام الی ناحیة من البیت پس برخاست و رفت
آنحضرت بجانبی از خانه فصلی غیر المکتوبة پس بگذارد نماز غیر فریضه را فدعا لام سلیم و اهل بیتها پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را و گویا دعای از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخورد و مندوب نیز عادت شریف
بود که چون در خانه کسی می در آمد نماز میگذارد و مندوب است و میکردند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام و هو صائم چون خوانده
شود یکی از شما بسوی طعامی و حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نکند و در گفتن این سخن بزبان کلامیست که گذشت در فصل اول از کتاب صوم و فی روایة
و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب وقتی که دعوة کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت او برود فان کان صائما فلیصل پس اگر باشد روزه دار پس
باید که نماز کند یا دعا کند و ان کان مفطرا فلیطعم و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد رواه مسلم الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح گفت ام هانی وقتی که شد روز فتح یعنی فتح
مکه جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ام هانی عن یمینه و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت
فجاءت الولیدة باناء فیه شراب پس آورد خانه زاد آوند را که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا غیر آن فناولته پس داد ولیده آن اناء آنحضرت را فشرب منه پس نوشید آن حضرت از آن شراب
ثم ناوله ام هانی پس داد آن حضرت آنرا با ام هانی فشربت منه پس نوشید ام هانی از آن شراب فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله لقد افطرت و کنت صائمة بدرستیکه بتحقیق افطار کردم
و بودم من روزه دار و در روایتی آمده که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من فقال پس گفت آن حضرت یعنی ام هانی را اکنت تقضین شیأ آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزه
قضا بود از رمضان یا نذر قالت لا گفت ام هانی قضا نمیکردم چیزی را قال فلا یضرک گفت آن حضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود روزه تو روزه نفل رواه ابوداود والترمذی والدارمی
وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه و در روایتی از احمد و ترمذی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است وفیه و در وی این عبارت است فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله اما انی کنت
صائمة آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آن حضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست او ست ان شاء صام
وان شاء افطر اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه و امیر نفسه بطریق شک راوی و تورپشتی گفته که تاویلش این است که مراد امیر است که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر میشود او را از امور که
امیر را مین ساخته شده است بران چنانکه کسیکه ضیافت میکند قوم را یا فرود می آید بر قومی می بیند که در ترک افطار وحشت انداختن است مصاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب
انس و الفت گردد بی حرج و مشقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم ماند آنکه در کتب سیر
باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بود و برین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است که در اسناد وی مقال است و منذری گفته که ثابت نیست
و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان نسائی انتهی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح وال ایام وی نیست بلکه اقامت آنحضرت در مکه مستمر تا
بتمامی آن قضیه است و در نباشد و نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که تقاضا میکند که فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت
کنت انا و حفصة صائمتین گفت عائشه بودم من و حفصه روزه دار فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم ما آنرا فاکلنا منه پس خوردیم ما از آن طعام
فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم آنرا پس خوردیم
ما از آن طعام قال گفت آن حضرت اقضیا یوما آخر مکانه قضا کنید روزی دیگر بجای آن روز که خوردید و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است
و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب نزد ایشان آنست که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شکست کرد و بی عذر خورد واجب است قضا و همچنین نزد مالک و نزد ما واجب است قضا
مطلقا و نفل لازم میگردد بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه رواه الترمذی وذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا و لم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح روایت کرد این حدیث
ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند در وی عروه را که در روایت سابق واسطه بود در میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی اینکه ذکر نکرده اند
عروه را اصح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحیست و مشهور آن است که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاح است و روا
ابوداود عن زمیل مولی عروة و روایت کرد ابوداود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است عن عروة عن عائشة از عروه از عائشه و در این حدیث سخن کرده اند وعن ام عمارة
بضم عین و تخفیف میم بنت کعب یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبه را و حاضر شده غزوه احد را بامراه زوج خود و عاصم بن یزید و رسید بوی یازده جراحت
و حاضر شده بیعة الرضوان را بعد از آن حاضر شده تمامه مشاهد را و مجروح شد بیازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت میکند ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها که آن حضرت
در آمد بروی فدعت له بطعام پس طلبید وی برای آن حضرت طعامی را فقال لها کلی پس گفت آن حضرت او را بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی که من روزه دارم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة حتی یفرغوا بدرستیکه روزه دار چون خورده میشود نزد وی طعام دعا میکنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس

او را بنا خوردن تقریر کرده و شاکر دو بشارت داد و امر اباحت بود فافهم رواه احمد والترمذی وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن بریدة بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی
مساعی جمیله دارد در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین بود در حرب جمل و صفین با علی مرتضی بود و بمرو مشهور است مزار وی تبرک به قال گفت بریده دخل بلال علی رسول الله
در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی و آنحضرت طعام چاشت میخورد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال حاضر شو طعام را ای بلال نحن
یعنی بخوریم و دال طعام چاشت قال انی صائم گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ناکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة
میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه آیا شعور داری میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوانهای وی و یستغفر له الملائکة
میخواهند و از فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان باب لیلة القدر لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی اندازه نوشته
میشود و قضا کرده میشود آجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات درین شب قدری
زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعین این شب بسیار است اکثر احادیث دال اند که در رمضان است خصوصا در عشره اخیره خصوصا در شب بیست و هفتم و در قولی وی منتقل است در تمام
سال و منتقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضیخان و ابوبکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این قول ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر
ایشان است انتهی و شیخ ابن الهمام رحمه الله گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و بمذهب صاحبین
منقول است از صاحبیه ولیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول میشود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان و جواب داده است
ابو حنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشره اخیره از رمضان باآنکه مراد درینجا آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت میکند بر ذلک کسی که تامل میکند طرق احادیث را
و الفاظ آنرا برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بتطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم سعی و اجتهاد کنند در عبادت
و اتکال و اعتماد نکنند بران و گفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یکسال تمام دریابد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدره لم یعرف لیلة القدر و بعضی علما گفته اند که آنرا
علامت و [illegible] استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها ارباب کشف از اهل بصائر و ابصار و امام محمد غزالی گفته که شب قدر حق است هر کسی را است که کشف کرده شود [illegible]
ملکوت [illegible] نقل کرده است که درختان در آن شب سجده میکنند و بر زمین افتند باز بنابت خود باز گردند و سجده کنند و وی چیزی نیست بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبیدة بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
در آن شب شیرین گردد و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهرة بن معبد مانند این روایت نموده و در آن شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه
شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این امور بسا کسی که دریابد آن شب را و مشاهده نکند از این امور چیزی و بود است که دو کس در یکجا باشند آن شب را هر دو دریابند و برای یکی ازین چیزها کشف کرده و دیگری را حاصل
نکرده و وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق حضور و اخلاص است و این اشیاء کرامات است فی شبه و مشاهده خوارق عادات محل نظر است و جای اشتباه است تحقیق اوست گاه
بست تحریض و ترغیب رسیده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند و منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرائض و سنن موکده نگردد افضل و اکمل است الا هر قدر که توفیق قیام یابد
و حاصل است ولیس للانسان الا ما سعی وکان سعیه مشکورا رزقنا الله الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر
من رمضان طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است یا یکی ازین پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه مبهم است رواه
البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر فی المنام روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب
فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اری
رؤیاکم قد تواطأت و در بعضی نسخ تواطت فی السبع الاواخر میبینم خواب شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه بجهت طلب کننده شب قدر باشد
باید طلب کند او را در هفت شب اخیر ازینجا معلوم میشود که رؤیای صالحه را اعتبار است در امور وجودیه و حق است خصوصا از اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله
عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر رمضان یعنی شب قدر را
فی تاسعة تبقی در شب نهم که باقی ماند مراد شب بیست و نهم است فی سابعة تبقی در شب هفتم که باقی میماند و مراد شب بیست و هفتم است فی خامسة تبقی در بیست و پنجم که باقی میماند و این موافق است بحدیث عبادة
بن الصامت که بیاید مراد بتاسعه و سابعه و خامسه تسعه و سبعه و خمسه چنانکه در حدیث ابی بکره است پس تردید در اوتاریست که واقع میشوند در ده روز باقیه از عشره اخیره آن بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست
و نهم است یا در اوتاری که واقع میشوند در هفت روز و آن سه شب است و اوتار واقع در پنج روز آن دو شب است فافهم رواه البخاری وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان روایت است از ابی سعید که آنحضرت اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان ثم اعتکف العشر الاوسط پس اعتکاف کرد در ده شب میانه فی قبة ترکیة در خیمه ترکی
نوعی است از خیمه ها که خورد و مدور باشد از نمد و گفته میشود آنرا بفارسی خرگاه ثم اطلع رأسه پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه اللیلة پس
گفت آنحضرت بدرستیکه من اعتکاف کردم عشره اول را در حالیکه التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را ثم اعتکفت العشر الاوسط پس اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی برای التماس این شب ثم اتیت فقیل لی انها
فی العشر الاواخر پس آورده شدم یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا آن شب در ده شب پسین است فمن کان اعتکف معی پس کسیکه بود که اعتکاف کرده بود با من بطلب این شب فلیعتکف
العشر الاواخر پس باید که اعتکاف کند در ده شب آخر این تخصیص امر باعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و متفحص آن بودند و دریافته بار اعتکاف میکنند [illegible]

و ازنا که طالب میشدند فاعتکفه بشنیدید یا نشنیدید فقلنا رأیت هذه اللیلة پس تحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین بخواب در عشرۂ اخیر ثم نسیتها پس فراموش گردانیده شدم آنرا فقلنا وانی اسجد فی
ماء و طین من صبیحتها و تحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را فالتمسوها فی العشر الاواخر پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر والتمسوها فی کل
وتر و طلب کنید او را در هر طاق این شب که بیرون از این نیست قال گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلة پس بارید آسمان در آن شب وکان المسجد علی عریش و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان
و عریش بفتح عین مهمله و کسر را و شین معجمه خانه که از شاخ و برگ درختان ساخته شود و چنانکه برای تاک و ایسا زنند و عریش هر چیزی که در سایه آن نشینند و سقف مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت
خرما بود فوکف المسجد پس چکید سقف مسجد و وکف چکیدن سقف خانه از باران فبصرت عینای رسول الله پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و علی جبهته اثر الماء والطین
و حال آنکه بر پیشانی آنحضرت اثر آب و گل بود من صبیحة احدی وعشرین در صبح تاریخ بیست و یکم این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست و یکم باشد متفق علیه فی المعنی واللفظ لمسلم الی قوله
متفق علیه است در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ مسلم راست الی قوله تا قول وی که این است فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری و لفظ باقی حدیث بخاری راست
و این در روایت ابی سعید خدری بود و فی روایة عبد الله بن انیس بضم همزه و فتح نون و سکون تحتانیه که صحابی انصاری بزرگ است قال گفت لیلة ثلث و عشرین شب بیست و سوم رواه
مسلم و عن زر بکسر زای و تشدید راء ابن حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را دریافته و شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بوده و بعضی
گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه و از اکابر علمای قراءت بوده و از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزها از عربیت میپرسید و ابی بن کعب وی را گفتی ای زر تو نمیخواهی که هیچ
آیتی از قرآن ترک دهی که از آنکه پرسی مرا از آن قال گفت سألت ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن مسعود میگوید من یقم الحول یصیب
لیلة القدر کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را فقال پس گفت ابی بن کعب رحمه الله علیه رحمه الله رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی اراد ان لا یتکل الناس میخواهد ابن مسعود غرض وی از این
گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بر آن اعتماد کنند و باقی سال آرام و آسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل ننمایند اما انه قد علم انها فی رمضان آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است و انها فی العشر الاواخر و بتحقیق دانسته است که شب قدر در دهه اخیر است و انها فی لیلة سبع و عشرین و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست و
هفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمیکند یعنی ان شاء الله نمیگوید جزم میکند انها لیلة سبع و عشرین که شب قدر شب بیست و هفتم است زر بن حبیش میگوید فقلت
پس گفتم یعنی ابی بن کعب را بای شیء تقول ذلک بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا یا ابا المنذر و کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنشانیکه
خبر داده است ما را آنحضرت او بالایة شک راوی است که بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو بیک معنی است انها تطلع یومئذ لا شعاع لها علامت اینست که آفتاب در صبح آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مراورا
رواه مسلم و در روایت لمسلم آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آنرا بنشان گفته نه بنص و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم را و پرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در دهه اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم یا گمان میبرم که آن شب هفتم است که میگذرد یا شب هفتم که باقی میماند پس گفت
عمر از کجا دانستی آنرا گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند بر هفت و طواف را
ذکر کرد و جمار را هم و چیزهای دیگر را که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزیرا که ما در نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورۂ انا انزلناه در سه جا و این حرف است مجموع آن بیست و
هفت حرف است و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچکس را یقین حاصل نیست و از آنحضرت را بوده و نکرده نشد تعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که اعلام کرده شد و از وی ممنوع
بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس غضب آورد آنحضرت تا
پس فرمود اگر اذن میکرد مرا خدای تعالی که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را اگر گوئید پس سوگند خوردن ابی بن کعب بی استثنا و جزم کردن وی در آنچه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبه ظن و سوگند خوردن
بر غلبه ظن جائز است و مواخذه نیست بدان و همچنین هر که گفته است بغلبه ظن و اجتهاد گفته و المجتهد یخطی و یصیب والله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش مینمود و مشقت میکشید در عمل در عشر اواخر رمضان از آنچه نمینمود در غیر عشر اواخر رواه مسلم و عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد میزره بود آنحضرت چون می درآمد دهه رمضان محکم میبست ازار خود را و این کنایت است از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان و
احیی لیلة و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیای لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت تازگی وی در عبادت کردن است و آن یا بمعنی
زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداریست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکاری حکم مرده دارد و ایقظ اهله و بیدار میکرد اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت
دریافت شب قدر محروم نمانند متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارایت ان علمت ای لیلة لیلة القدر ما اقول فیها خبر
ده مرا که اگر بدانم که کدام شب است شب قدر و دریابم آنرا چه گویم من از ذکر و دعا در آن شب قال قولی گفت آنحضرت بگوی این دعا را اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری
عفو را پس عفو کن از من رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه و عن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها روایت است از ابی بکره که گفت شنیدم آنحضرت را
که میگفت طلب کنید آنرا یعنی لیلة القدر را فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین در نه شب که باقی میمانند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی میمانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میمانند و
آن دو شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم او ثلث او آخر لیلة یا بجوئید در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر رمضان است که عمل آنجا تمام میشود
و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع یبقین محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم او ثلاث بر بیست و هشتم و آخر لیل بر بیست و نهم و بعضی گفته اند بر بیست

فقدر رواه الترمذی وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر فقال هی فی کل رمضان پس گفت آن حضرت
آن شب در کل رمضان است این وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص برمضانی دون رمضانی نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است مخصوص بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابوداود وقال رواه
سفیان وشعبة عن ابی اسحٰق گفت ابوداود روایت کرده است آنرا سفیان ثوری وشعبه از ابی اسحٰق که از اکابر تابعین است موقوفا علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر ورفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وعن عبد الله بن انیس قال قلت یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها بدستیکه مرا بادیه ایست که میباشم در آن وانا اصلی فیها ومن نماز میگذارم در آن بادیه بحمد الله فمرنی
بلیلة انزلها الی هذا المسجد پس امر کن بشبی که فرود آیم در آن شب بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود فقال پس گفت آن حضرت انزل لیلة
ثلث وعشرین فرود آی شب بیست وسیوم قیل لابنه کیف کان ابوک یصنع گفته شد مر پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر گفت پسر وی بود
من که می در آمد مسجد را چون میگذارد نماز عصر فلا یخرج منه لحاجة پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی باعتکاف باشد ودر بعضی اصول الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چون
حاجت بشری که معتکف مضطر است بآن حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد پس چون میگذارد صبح را می یافت چارپای خود را بر در مسجد فجلس علیها پس می نشست بر دابه
ولحق بادیته ومی پیوست بادیه خود را رواه ابوداود الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر گفت عباده بیرون
آمد آن حضرت از درون خانه در وقتی که میخواست بگوید تا خبر دهد ما را بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع نمودند وخصومت کردند بیکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت آن حضرت
خرجت لاخبرکم بلیلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شما را بشب قدر که کدام شب است فتلاحی پس نزاع کردند فلان وفلان فرفعت پس برداشته شد آن شب وفراموش گردانیده شد تعیین آن از من
نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع وخصومت بیکدیگر شنیع است وسبب حرمان از برکات وخیرات وغالبا نزاع ایشان بناحق بود یا متجاوز از حد اعتدال وعسی ان یکون خیرا لکم ونزدیک است باشد
که این برداشتن از خاطر تعیین آن ومبهم گردانیدن آن بهتر مر شما را که سبب جد واجتهاد وتکثر طاعت وعبادت گردد فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید آنرا در بیست
ونهم وبیست وهفتم وبیست وپنجم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند متردد بود میان این سه شب یا تردد در میان این سه شب بغلبه ظن کرد والله اعلم رواه البخاری وعن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل فی کبکبة من الملائکة چون میباشد شب قدر فرو می آید جبرئیل در جماعتی از فرشتگان وکبکبه بضم وفتح جماعت
یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله دعا میکنند واستغفار می نمایند ودرود می فرستند بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدا را عزوجل فاذا کان یوم عیدهم پس وقتی که باشد
روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان باهی الله بهم ملائکته مفاخرت میکند خدای تعالی ومی نازد به بندگان خود بفرشتگان خود در آنکه طعنه میزدند بر ایشان بعصیان فیقول پس
میگوید یا ملائکتی ما جزاء اجیر وفی عمله ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را قالوا ربنا جزاءه ان یوفی اجره گویند فرشتگان ای پروردگار ما اینست پاداش
او که تمام داده شود اجرت وی فقال ملائکتی عبیدی وامائی قضوا فریضتی علیهم پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان وداهان من گزاردند طاعت مرا که فرض کرده بودم بر ایشان که
روزه رمضان است ثم خرجوا یعجون الی الدعاء پس بیرون آمدند در حالی که بر میدارند آواز خود را بدعا یعجون بکسر عین وفتح آن وعزتی وجلالی وکرمی وعلوی وارتفاع مکانی سوگند بعلو
وقدرت وبزرگی وجود وبلندی قدر وبلندی مرتبه من لاجیبنهم هر آئینه اجابت میکنم وقبول میکنم دعای ایشان را فیقول ارجعوا فقد غفرت لکم پس میگوید خدای تعالی برگردید بتحقیق آمرزیدم مر شما را
وبدلت سیاتکم حسنات وتبدیل میکنم بدیهای شما را بنیکیهای یعنی بدیها را می آمرزم ومحو میکنم آثار گناهان را ونیکیها را می پذیرم وثابت میکردانم انوار طاعات را یا تبدیل میکنم ملکه معصیت را
از نفس بملکه طاعات بلکه میدهم بدل هر معصیت طاعت وثابت میکردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را بیارند فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او را وپنهان دارید
گناهان کبیره او را وگفته میشود مر او را کردی تو چنین وچنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را ومنکر میشود ومیترسد از گناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهید بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید
بنده مرا گناهان بسیار است که نمی بینم آنها را اینجا الحدیث قال فیرجعون مغفورا لهم گفت آن حضرت پس بر میگردند بندگان در حالیکه آمرزیده شده است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان باب

الاعتکاف اعتکاف در لغت باز داشتن ودرنگ کردن ولازم بودن بجائی ولازم بودن چیزی را وی وبودن بچیزی ودر شرع درنگ کردن در مسجد ولزوم وی بر وجه مخصوص واعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است
از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را وآنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و
ترک میکرد گاهی وترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یکسال ننشست در سال دیگر قضا کرد ودو عشره نشست زیرا که داب آن حضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که انکار میکرد یا انکار میکرد
بر ترک آن ودر اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است ونشستن دو سال دیگر دو عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال فائت بود بجهت کمال شوق وتهیؤ واستعداد بوصول
درگاه وصواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب وآن اعتکافیست کسیکه نذر کرده بدان وواجب گردانیده آنرا بر نفس خود وسنت وآن در عشر اخیر رمضان است وغیر این دو قسم مستحب است وحنفیه مر زنان را
در مسجد بیت تجویز کرده اند ومراد بمسجد بیت مکانیست که جدا کرده میشود برای نماز وداده حکم مسجد نیست مگر در حکم که جواز اعتکاف نساء است در وی وقول قدیم شافعی نیز همین است ونقل کرده اند بعضی از اصحاب
مالک اعتکاف مرأة در مسجد با زوج خود جائز است وبهمین قائل است امام احمد رحمه الله واذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل است بر آن ومنع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد ازان
امام ابوحنیفه وامام محمد تخصیص کرده اند بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که مؤکد ترازان است نگردد وباعث بر خروج پنج وقت نشود با امکان احتراز ازان ودر شرح
ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگر چه اقامت کرده نشود در وی صلوات خمس ودر روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما
نفل جائز است در غیر آن وامام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز این است ودعاوی که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است ونزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد لیکن اکثر سنت اعتکاف را

هدی معین شود اگر نیت مدت معین کند روا است و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نزد بعضی اقل آن ساعتیست و ازین جهت گفته اند که باید که مرد چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آنست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف یا باشد و کمتر از یوم پس صائم اگر مکث کند یکساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمره اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید **الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله** گفت عائشه بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا و این بعد از آنکه در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را در نیافت و باری نمودند که شب قدر در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق گذشت **ثم اعتکف ازواجه من بعده** پس معتکف شدند ازواج مطهره آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیره این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت مؤکده چنانکه مذکور شد **متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر** بود آنحضرت جوادترین یا جیدترین مردم به نیکی در جمیع اوقات **وکان اجود ما یکون فی رمضان** و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتی که میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات است بفعل خیر **کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان** بود جبرئیل که ملاقات میکرد آنحضرت را در هر شب در رمضان **یعرض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن** عرض میکرد بر جبرئیل آنحضرت قرآن را و میشنوانید و میگذرانید بر وی **فاذا لقیه جبرئیل کان اجود بالخیر من الریح المرسلة** پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر و جیدتر و تیزتر به نیکی از باد که رها کرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارتست بقول حق سبحانه و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته پس باد بر انگیزد سحاب را و فرود می آید بآن امطار و پیدا میشود بوی ارزاق و برکات همچنین وجود شریف باعث و منشای خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا درین اوقات و در حدیث اشارتست بآنکه ادمیان در اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید کوشید و اورد این حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آنحضرت در رمضان معتکف میبود **متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان یعرض علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة** بود که عرض کرده میشد بر آنحضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آنحضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه مدلول حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آنحضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آنحضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرائت بر وی میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق مدارست چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق دور میخوانند **فعرض علیه مرتین فی العام الذی قبض فیه** پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی **وکان یعتکف کل عام عشرا** و بود آنحضرت که اعتکاف میکرد هر سالی یک عشر **فاعتکف عشرین** پس اعتکاف کرد آنحضرت دو عشره یعنی بیست روز نیز خوانده اند در مآل هر دو عبارت یکی است **فی العام الذی قبض فیه** در سالی که قبض کرده شد آنحضرت را رغبت کمال شوق و تهیؤ و استعداد بوصول درگاه عزت و عده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد **رواه البخاری وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعتکف ادنی الی راسه وهو فی المسجد** گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد نزدیک من میکرد و لیند سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد میبود **فارجله** پس شانه میکردم من آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی و فرو هشتن از اینجا معلوم شد که باکی نیست بر آوردن معتکف سر خود را از مسجد **وکان لا یدخل البیت الا لحاجة الانسان** و بود آنحضرت که بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابیم جز آنکه در شرح ابن الهمام گفته است که بیرون نمی آید برای غسل فرض باشد یا نفل **متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه ان عمر سال النبی** روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم **قال کنت نذرت فی الجاهلیة ان اعتکف لیلة فی المسجد الحرام** گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام **قال فاوف بنذرک** گفت آنحضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی **متفق علیه** و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر نمیکرد بوفای این نذر و جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس ولیلته که در وی لیل واقع شده است شب یا روز مراد است چنانکه از یوم روز یا شب مراد است و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک ایشان حدیث عائشه است که بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف **الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان** گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان **فلم یعتکف عاما** پس اعتکاف نکرد یکسال **فلما کان العام المقبل اعتکف عشرین** پس وقتی که شد سال آینده اعتکاف کرد دو ده شب و قضا کرد این بظاهر علامت وجوب است و لیکن قضای سنت مؤکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت **رواه الترمذی ورواه ابو داود وابن ماجه عن ابی بن کعب وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر** بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را **ثم دخل فی معتکفه** پس در می آمد در جای اعتکاف خود **رواه ابو داود وابن ماجه** و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب سته نیز روایت کرده مطولا و استدلال کرده باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می در آمد و چون نماز صبح میگزارد در حجره که میساختند برای او می در آمد و منقطع میشد از خلق و منفرد میگشت و مراد معتکف آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود و تخلی و انفراد وقت صبح **وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یعود المریض وهو معتکف** و هم از عائشه رض روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را و حال آنکه آنحضرت معتکف بود **فیمر کما هو** پس میگذشت آنحضرت که گذشتنی مثل هیئتی که وی بر آن بود **فلا یعرج** پس میل نمیکرد و بسوی جانبی یکرو نمی ایستاد در همان گذشتن میرفت و میپرسید و تعریج اقامت و میل از راه بجانبی **یسال عنه**

میرسید حال بیمار این بیان عبادت است طیبی گفته که نزد ائمہ اربعہ آنست که چون بیرون آید معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتد ورا عیادت مریض و صلوة بر جنازه پس میل نکند و منحرف نکرده از طریق التفات نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده باستد باطل گردد و حسن و نخعی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتهی رواه ابوداؤد وعنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا یشهد جنازة و هم از عائشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آن صفت که گفته شد ولا یمس المرأة ولا یباشرها و مساس نکند زن را و مباشرت نکند و از مس سودن است و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میکرد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میکرد روزه وی را و اگر انزال نکند فاسد نمیکرد و اگرچه حرام است ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری مگر برای حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی ولا اعتکاف الا بصوم و روا نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع و روا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل و اولی است والله اعلم رواه ابوداؤد الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا اعتکف طرح له فراشه ابن عمر روایت میکند از آن حضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط وی که در آن می انداخت او یوضع له سریره و نهاده میشد برای آن حضرت تخت وی یعنی چهارپایه وی که بر آن میخفت و چهارپایه را اعراب سریر میگویند و در بعضی نسخ او یوضع بکلمه او وراء اسطوانة التوبة انداخته میشد فراش و سریر وی پس پایه یا پیش ستون مسجد که آن را اسطوانه توبه میگویند که ابولبابه انصاری خود را بآن بربسته بود تا توبه او قبول افتاد و قصه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطوانه بضم همزه و سکون سین بمعنی ستون است رواه ابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی المعتکف روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت در حق معتکف هو یعتکف الذنوب معتکف منع کرده میشود و باز داشته میشود از گناهان ویجری له من الحسنات کعامل الحسنات کلها و جزا داده میشود مر معتکف را از حسنات عبادات که فوت میشود او را بسبب اعتکاف مثل عیادت مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات همه و بجری برابر نیز روایت کرده اند اجر و رواه ابن ماجة تمام شد کتاب صوم بعون خدای و توفیق وی تمام میشود انوار کتاب فضائل القرآن کتاب فضائل القرآن فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرائت یا از قران که بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و نهی و وعد و وعید و سور و آیات جمع شده و بیکدیگر منضم گشته و صاحب صحاح و قاموس مراد در قرائت آورده اند و قرآن و هو الظاهر الفصل الاول عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیرکم من تعلم القرآن وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموزانید آن را و گفته اند که مراد آنست که از جمله بهتر مینست زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده است و نووی در فتاوای خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این بر تقدیریست که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد والا تعلم فقه نیز لازم است و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقه همین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لهذا در باب امامت اقرأ صحابه را اعلم ایشان داشته اند فقدبر رواه البخاری وعن عقبة بن عامر صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن فی الصفة گفت بیرون آمد آن حضرت و ما در صفه بودیم بضم صاد و تشدید فا مراد صفه مسجد است و آن موضعی بود که سقف داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله و را بجا گذاشتند و فقرای صحابه که ایشان را اصحاب صفه میگفتند در آنجا میبودند فقال پس گفت آنحضرت ایکم یحب ان یغدو کل یوم الی بطحان کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوی بطحان بضم با و سکون طای مهمله او العقیق یا بسوی عقیق شک راوی است نام دو موضع است بمدینه که آنجا بازار بود و شتران در وی فروخته میشد فیاتی بناقتین کوماوین پس بیارد دو ناقه بزرگ کوهان بفتح کاف و سکون واو ناقه بزرگ کوهان فی غیر اثم ولا قطع رحم بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجبست پیوند آن این تخصیص بعد تعمیم است که از اشد انواع معصیت است فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کلنا نحب ذلک همه ما دوست میداریم آن را و در روایتی یحب بتحتانیه قال گفت آن حضرت افلا یغدو احدکم الی المسجد آیا پس بامداد نمیکند یکی از شما بسوی مسجد فیعلم پس تعلیم کند و بداند او یقرأ آیتین من کتاب الله یا بخواند دو آیت از کتاب خدا و در بعضی نسخ فیعلم بتخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او برای شک یا تنویع است خیر له من ناقتین این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهتر است مر او را از دو ناقه وثلث خیر له من ثلث و سه آیت بهتر است مر او را از سه ناقه واربع خیر له من اربع و چهار آیت بهتر است از چهار ناقه ومن اعدادهن من الابل و همچنین اینها بهتر اند از اعداد خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس والابل اسم جنس است شامل نر و ماده و نر را جمل گویند و ماده را ناقه چنانکه انسان مردم را هم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امرأة گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست شتران چه قدر دارند که بر اینها تفضیل نهند و بیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آن است که حقیقت مراد آنست که اشتغال بامر دین بهتر است از آنچه محنت و مشقت میکشید در آن از طلب رزق و غایت آنچه بیان کرد آن را بمثالی خاص و مخصوص کرد انید بناقه کوماء از جهت بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آنست که تعلم قرآن و اشتغال بامر دین در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیا است بحکم ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در امر معاد خود چه گویند که تمامه دنیا و ما فیها در جنب او محو و متلاشی است فافهم وبالله التوفیق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایحب احدکم اذا رجع الی اهله ان یجد فیه خلفات عظاما سمانا گفت آن حضرت آیا دوست میدارد یکی از شما چون بازگردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه ناقه آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلف بفتح خای معجمه و کسر لام ناقه آبستن قلنا نعم گفتیم آری دوست میداریم آن را قال گفت آن حضرت فثلث آیات یقرء بهن احدکم فی صلوته خیر له من ثلث خلفات عظام سمان پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مر او را از سه ناقه آبستن بزرگ فربه و همین قیاس است حدیث سابق نیز و معنی حدیث اول است رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الكرام البررة ماهر در قرآن و نیکو داننده و نیکو خواننده قرآن بحفظ و تجوید با ملائکه انبیا است که بزرگان اند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشانست و سفره جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر

بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن مراد ملائکه اند که انتساخ میکنند کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدای و رسل وی یا انبیا اند که انتساخ مینمایند وحی را و سفیرانند میان خدای وامت
یا مراد اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم اند که اول انتساخ قرآن ایشان کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و بررة جمع بار بمعنی نیکوکار والذی یقرء القرآن ویتتعتع فیه وهو علیه
شاق له اجران و آنکه میخواند قرآنرا و درمیماند در خواندن قرآن خوب نمیرود زبان او و در آن بر وی میجنباند زبان را و خواندن قرآن بر وی دشوار است مر او را دو اجر است یکی اجرت قرأت دوم اجر مشقت
اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا علی اثنین نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس رجل آتاه الله القرآن یکی مردی که داده است او را خدای تعالی قرآنرا
فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار پس آن مرد برمیخیزد بقرآن و میخواند آنرا در ساعات شب و ساعات روز ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل وآناء النهار و دوم مردی که داده است
او را خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و بحقیقت آن هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام همه مستفاد
از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز متضمن علم است فافهم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن الذی یقرأ
القرآن مثل الاترجة قصه و حال مسلمانیکه میخواند قرآنرا همچو حال اترجه است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج بی تا و ترنجه و ترنج نیز میگویند و ترنجه در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان
طیب طعم و طیب رایحه چنانچه فرمود ریحها طیبة وطعمها طیب بوی وی خوش و مزه وی خوش است و همچنین مؤمن که میخواند قرآنرا لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وی اشعه انوار بقدر مرتبه و وصول هر یکی بمدد جزا
ومثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن مثل التمرة لا ریح لها وطعمها حلو و حال مسلمانیکه نمیخواند قرآنرا همچو حال خرما است که نیست بوی مر او را و مزه وی شیرین است ومثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن
کمثل الحنظلة لیس لها ریح وطعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآنرا همچو حنظل است که نیست مر او را بوی و مزه وی تلخ است ومثل المنافق الذی یقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها طیب و
طعمها مر و حال منافقی که میخواند قرآنرا همچو حال ریحان است که بوی وی خوش است و مزه وی تلخ است متفق علیه وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است المؤمن الذی یقرء القرآن و
یعمل به کالاترجة والمؤمن الذی لا یقرء القرآن ویعمل به کالتمرة درین روایت ویعمل به زیادت کرده و در روایت اولی اکتفا بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است احتمال دارد که طعم کنایت از
اعتقادی که مؤمن در دل دارد و بو داشته باشد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع به آخرین
بدرستی که خدای تعالی بلند مرتبه میگرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آورده اند بوی و عمل کرده اند بدان و تلاوت میکنند آنرا باخلاص و پست میگرداند بوی گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان اسید بضم همزه و فتح سین مهمله بن حضیر بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه صحابی انصاری است از نقبای انصار کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه
او را و نماز گذارد بروی و دفن کرده شد ببقیع سنه عشرین وقیل احدی وعشرین قال کفت بینما هو یقرء من اللیل سورة البقرة در اثنای آنکه وی میخواند در شب سوره بقره وفرسه مربوطة عنده
و اسپ وی بسته شده بود نزد وی اذ جالت الفرس ناگاه بجنبید اسپ فی الصراح جولان گرد برآمدن فسکت پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را فسکنت پس ساکن شد اسپ یعنی ترک کرد جولان
فقرء پس باز خواند اسید فجالت پس باز جولان کرد اسپ فسکت فسکنت پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسپ ثم قرء پس خواند فجالت الفرس پس جولان کرد اسپ سه بار همچنین واقع شد فانصرف
پس برگشت اسید از قرأت و گذاشت قرأت را وکان ابنه یحیی قریبا منها و بود پسر اسید که نامش یحیی بود نزدیک با اسپ فاشفق ان تصیبه پس ترسید اسید که برسد اسپ پسر او را آزار رساند ولما اخره رفع
راسه الی السماء و چون پس انداخت اسید پسر را و دور افکند از اسپ برداشت سر خود را بجانب آسمان فاذا مثل الظلة پس ناگاه چیزی بود مانند سایبان فیها امثال المصابیح در آن ظله امثال چیزهاست مانند
چراغها فلما اصبح حدث النبی پس چون صبح کرد ابن حضیر خبر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت مکرر دو بار اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن حضیر بخوان ای پسر حضیر مراد دوام
استمرار است بر قرأت قال گفت اسید بن حضیر بجهة اعتذار از انصراف و گذاشتن قرأت فاشفقت پس ترسیدم من یا رسول الله و در نسخه اشفقت بی فا ان تطأ یحیی از آنکه پایمال کند اسپ یحیی را وکان منها
قریبا و بود یحیی از اسپ نزدیک فانصرفت الیه پس برگشتم من بسوی یحیی ورفعت راسی الی السماء و برداشتم سر خود را بسوی آسمان فاذا مثل الظلة فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند
سایبان است که در وی مانند چراغهاست فخرجت حتی لا اراها پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نبینم من آنها را قال گفت آن حضرت وتدری ما ذاک و می دانی که چیست آنچه می بینی تو مانند ظله
و مصابیح قال لا گفت اسید در نمی یابم که چیست آن قال گفت آن حضرت تلک الملائکة دنت لصوتک آن فرشتگان اند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی ولو قرأت لاصبحت ینظر
الناس الیها و اگر میخواندی تمام شب هر آینه صبح میکردند آن فرشتگان در حالی که نظر میکردند مردم بسوی آنها و هم میدیدند لا تتواری منهم پوشیده نمیشدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه واللفظ
للبخاری وفی مسلم و در صحیح مسلم واقع شده است لفظ عرجت فی الجو بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو میان آسمان و زمین و کشادگی وادی بدل فخرجت علی صیغة المتکلم
بجای لفظ فخرجت بصیغه متکلم در روایت اولی واقع شده است وعن البراء قال کان رجل یقرء سورة الکهف و گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را والی جانبه حصان
و در پهلوی وی اسپی بود و حصان بکسر حاء مهمله اسپ اصیل مربوط بشطنین بسته شده بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمه و طاء مهمله هر دو مفتوح رسن دراز را گویند فتغشته سحابة پس پوشید آن اسپ را و آمد بر بالای وی
ابری فجعلت تدنو وتدنو پس گشت آن ابر که نزدیک شده می آید و می آید وجعل فرسه ینفر و گشت اسپ وی که میگریزد و تنفر بتا و یا هر دو در روایت است و فرس مذکر و مؤنث هر دو آید فلما اصبح
اتی النبی پس چون صبح کرد آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له پس ذکر کرد آن واقع را برای آن حضرت فقال تلک السکینة پس گفت آن حضرت که آن سکینه است تنزلت بالقرآن
که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و آهستگی و بمعنی رحمت آمده و آنچه حاصل کرده بوی آرام و سکون و صفای قلب و برد ظلمت نفسانیت و فرود آرد ضیای رحمانیت و حضور و ذوق و غیبت و کاهی صورت
گیرد بصورت ابر و مانند آن و کلام در وی در فصل اول از کتاب العلم زیاده برین گذشته است فتذکر متفق علیه وعن ابی سعید بن المعلی بضم میم و فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری است قال کنت اصلی

فی المسجد گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد فدعانی النبی پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت پس جواب ندادم من آنحضرت را تا آنکه نماز گزاردم ثم اتیته پس آمدم نزد آنحضرت
بعد از تمام کردن نماز فقلت پس گفتم بقصد اعتذار از ندادن جواب یا رسول الله انی کنت اصلی بدرستیکه من بودم که نماز میکردم و باین سبب جواب ندادم قال گفت آنحضرت الم یقل الله آیا نگفته است خدای
تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم پاسخ دهید مر خدا و رسول را وقتی که بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت او طاعت حق ثم قال پس گفت آنحضرت
الا اعلمك اعظم سورة فی القرآن آیا تعلیم نکنم و ندانم ترا بزرگترین سوره که در قرآنست قبل ان تخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد فاخذ بیدی پس گرفت دست مرا فلما اردنا ان
نخرج پس هنگامیکه خواستیم که بیرون آئیم قلت گفتم یا رسول الله انك قلت لاعلمنك اعظم سورة من القرآن بدرستیکه تو گفتی که هر آینه بدانم ترا بزرگتر سوره از قرآن قال گفت آنحضرت اعظم
سوره از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سوره سبع مثانیست والقرآن العظیم الذی اوتیته و این سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارتست بقول حق سبحانه
و تعالی ولقد آتیناك سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قرائت وی یا ثنا کرده شده است برآن بفصاحت و اعجاز و ثنا گوینده است بر خدا بحمد که وی سبحانه اهل آنست
که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو اعظم قرآن است وتحقیقه فی کتب التفسیر رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره مده آمده است
که این قصه نسبت با ابی بن کعب است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابر نگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که
مانند مرده در وی افتاده باشد بعد آن ذکر کرد چیزی که افضل و انفع است بر اهل آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشیطان ینفر من البیت الذی تقرء فیه سورة البقرة
بدرستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم وعن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرؤا القرآن گفت ابو امامه شنیدم
میگفت آنحضرت بخوانید قرآن را فانه یأتی یوم القیامة شفیعا لاصحابه پس بدرستیکه قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت میکنند بر آن اقرؤا الزهراوین بخوانید دو
سوره روشن و تابان تر و تازه را البقرة و سورة آل عمران آن دو سوره کدام اند سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تأتیان یوم القیمة کانهما غمامتان پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند روز قیامت
گویا که آن دو سوره دو ابرند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید او غیایتان دو سایه تحتانیه هر چه سایه کند بالای سر ابر و جز آن او فرقان من طیر یا دو جماعت اند از پرندگان صواف صف زده و فرق بکسر فا و سکون را
در اصل کلمه ... مراد تشبیه یکی ازین سه چیزست تحاجان عن اصحابهما در حالیکه حجت میکنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود و با تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود اقرؤا سورة
البقرة بخوانید سوره بقره را فان اخذها برکة پس بدرستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب مزید نعمت و سعادتست و ترکها حسرة و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانیست ولا یستطیعها
البطلة و توانائی ندارند اخذ آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز مراد می آید رواه مسلم وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بفتح سین مهمله و کسر آن صحابی است ساکن
شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یؤتی بالقرآن یوم القیمة واهله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذین کانوا یعملون به
آنکسانی که بودند که عمل میکردند باحکام قرآن تقدمه بضم دال سورة البقرة وآل عمران پیشوائی قرآن را سوره بقره و سوره آل عمران کانهما غمامتان گویا این دو سوره دو ابرند او ظلتان سوداوان
یا دو سایبان سیاه وصف سیاهی از جهت ازدحام و تراکم و بر هم نشستن بعضی بر بعضی است بینهما شرق در میان این دو سوره فرجه و فرقی است از جهت فضل و تمیز به تسمیه و شرق در اصل شکافتن پوست
گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب است اتدری ای آیة من کتاب الله معك اعظم می دانی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر
قلت گفتم الله ورسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر است قال باز گفت آنحضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معك اعظم قلت این بار گفتم بزرگترین آیت از کتاب خدا
الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فضرب فی صدری پس زد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده مصرحا مذکور است وقال لیهنك العلم
و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر آیة الکرسی است اگرچه آن دریافت بتصرف و القای آنحضرت بود و یهنك بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر نون
و در بعضی نسخ یهنئك بهمزه و اصل همین است و یهنك تخفیف آنست رواه مسلم وعن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله گفت ابو هریره وکیل گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بحفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر است که بوی رضی الله عنه سپرده بودند تا وقت دیگر میان فقرا بخش کنند فاتانی آت پس آمد مرا آینده یعنی شخصی آمد فجعل یحثو من
الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود فاخذته پس گرفتم من آن شخص را و قلت لارفعنك الی رسول الله و گفتم هر آینه بر میدارم ترا و میبرم
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم میبرند قال گفت آن شخص انی محتاج وعلی عیال بدرستیکه من فقیرم و بگردن من بار عیال است ولی حاجة شدیدة و مرا حاجتی
سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت عنه پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرك البارحة
چه شد بندی دوشینه تو قلت گفتم یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا گله کرد حاجت سخت را و عیال را فرحمته وخلیت عنه پس مهربانی کردم و او را رها کردم او را قال اما انه قد کذبك
گفت آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است بتو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم وسیعود و زود باشد که باز آید فعرفت انه سیعود پس دانستم که وی باز خواهد آمد لقول
رسول الله انه سیعود بجهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سیعود که وی باز می آید فرصدته پس منتظر نشستم او را فجاء یحثو من الطعام پس آمد در حالیکه میگرفت طعام بهر دو کف دست خود فاخذته
پس گرفتم او را فقلت لارفعنك الی رسول الله پس گفتم من هر آینه بر میدارم و میبرم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود گفت بگذار مرا بدرستیکه
من محتاجم و بر من بار عیال است باز نمی آیم فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرك البارحة قلت یا رسول الله شکی

حاجة شديدة وعيال الا فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه قد كذبك وسيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام احتياج وعيال و بازمانده دروغ گفت در دعوی
فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا آخر ثلث مرات وا این آخر سه بار است که می آیی انك تزعم لا تعود ثم تعود مدعی هستی که تو میگوئی که باز نمی آیی تو پسر
باز می آیی قال گفت دعنی بگذار مرا اعلمك كلمات ينفعك الله بها تعليم کنم ترا کلماتیکه سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات اذا اويت الى فراشك فاقرأ آية الكرسي چون پناه گیری و بیائی تو
بسوی جای خواب آیت الکرسی را از آن گویند که در وی ذکر لفظ کرسی است فانك لن يزال عليك من الله حافظ پس بدرستی که همیشه میباشد بر تو از جانب خدا نگاهبانی ولا يقربك شيطان و نزدیک نمی آید
ترا شیطان از جن و انس حتى تصبح تا آنکه صبح میکنی فخليت سبيله پس رها کردم او را و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با بی هریره امر فرموده بود که او را رها میکنی و اللبته پیش ما می آری پس رها کرد او را و میگوید ابو هریره
فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال لي رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما فعل اسيرك چه شد اسیر تو قلت گفتم زعم انه يعلمني كلمات ينفعني الله
بها گفت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدای تعالی بسبب آن کلمات قال گفت آنحضرت اما انه قد صدقك آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است آنچه گفته است از خاصیت آیت الکرسی
و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده وهو كذوب و وی در سایر احوال خود دروغ گو است تعلم من تخاطب منذ ثلث ليال میدانی تو ای ابو هریره با که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی درین مدت
سه شب قلت لا گفتم نمیدانم قال ذاك شيطان فرمود آن شیطانی از شیاطین است که برای تفتیش صدقات و اخلال بمحل خیر آمده بود رواه البخاري وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال بينما جبرئيل
قاعد عند النبي صلى الله عليه وسلم در اثنائی آنکه جبرئیل عم نشسته است نزد آنحضرت اذ سمع نقيضا من فوقه ناگاه شنید جبرئیل عم با آنحضرت آوازی را از بالای خود نقیض بقاف و ضاد معجمه آواز
مانند آواز در و محمل و بالان و اول مناسب است فرفع راسه پس برداشت جبرئیل عم یا آنحضرت سر خود را فقال پس گفت جبرئیل عم هذا باب من السماء فتح اليوم این دریست از آسمان کشاده شد امروز
ولم يفتح قط الا اليوم و کشاده نشد آن در هرگز مگر امروز فنزل منه ملك پس فرود آمد از آن در فرشته و این کلام راوی است فقال پس گفت جبرئیل عم هذا ملك نزل الى الارض لم ينزل قط الا
اليوم این فرشته ایست که فرود آمده بسوی زمین فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورين اوتيتهما پس گفت فرشته آنحضرت شاد شو بدو نوری که داده
شدهٔ تو آن دو نور لم يؤتهما نبي قبلك داده نشد آن دو نور هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقرة و نور گفتن است یکی سوره الحمد و دیگر دو آیت که در آخر بقره و تعلم از آمن
الرسول تا آخر سوره لن تقرأ بحرف منهما الا اعطيته هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره مگر آنکه داده شود ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعا های که در آنست یعنی که عمل البته
مقبول است و این دعا ها البته مستجاب اند و مراد بحرف کلام ها است که در آنها واقع اند مثل اهدنا و ربنا لا تواخذنا و ربنا ولا تحملنا و جز آن بتقدیر معنی اول اگر حروف که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز
درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجری و ثوابی است رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الآيتان من آخر سورة البقرة روایت است از ابی
مسعود که نام وی عقبة بن عمرو بن ثعلبه انصاریست گفت گفت آنحضرت دو آیت است از آخر سورهٔ بقره من قرء بهما في ليلة کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی كفتاه کفایت میکنند خواننده را یعنی دفع
میکنند از وی شر جن و انس را یا بسنده اند او را از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت است متفق عليه وعن ابي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حفظ
عشر آيات من اول سورة الكهف کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سورهٔ کهف عصم عن الدجال نگاه داشته میشود از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان بر آید و مردم را در فتنه اندازد یا از هر کذاب
تلبیس و دجل در لغت کذب و خیانت و خداع و تلبیس است رواه مسلم و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است چنانکه در فصل ثانی بیاید وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ايعجز احدكم ان يقرء في ليلة ثلث القرآن آیا ناتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی سه یک قرآن را قالوا گفتند صحابه كيف يقرء ثلث القرآن چگونه خواند یکی از ما ثلث قرآن را در شب که خالی از مشغلۀ
نیست خصوصا اگر هر شب میفرمائی با وجود اوراد دیگر و ادای حق نفس و زوجه که امر است برعایت آن قال قل هو الله احد يعدل ثلث القرآن فرمود این سوره برابر است ثلث قرآن را در ثواب فضیلت بطریق
الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود تضاعیف ثواب آنرا مرتبه اصل ثواب قرائت ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل است بر توحید رواه مسلم ورواه
البخاري عن ابي سعيد وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث رجلا على سرية روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه بفتح سین و کسر را و تخفیف
و تشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستند نه لشکر عظیم وكان يقرأ لاصحابه في صلوتهم فيختم بقل هو الله احد و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن مر یاران خود را در نماز که با ایشان
میگذارد پس ختم میکرد قراءة را بقل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطيبي و ظاهر در آن مینماید که تمام قراءة که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت
و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی او را که تو افتتاح میکنی باین سوره و باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را
بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکروه میدارید میگذارم شما را و ایشان او را افضل قوم میدانستند و مکروه میداشتند که غیر وی امامت
کند ایشان را فلما رجعوا ذكروا ذلك للنبي پس چون باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت سلوه لاي شيء يصنع ذلك بپرسید او را از برای چه میکند
آنرا یعنی التزام سورهٔ قل هو الله احد را فسالوه پس پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال پس گفت آن مرد لانها صفة الرحمن از برای آن میکنم که این سوره صفت خدای تعالی است وانا احب ان اقرء بها و من
دوست میدارم که بخوانم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اخبروه ان الله يحبه خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت از وی پرسید که چه منع
کرد ترا از آنکه بکنی آنچه امر میکنند ترا یاران تو و چه واداشت ترا بالتزام این سوره در هر رکعت گفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا آورد ترا در بهشت متفق عليه وعن
انس قال روایت است از انس که مردی گفت يا رسول الله اني احب هذه السورة بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد بیان سوره است قال گفت آنحضرت
ان حبك اياها ادخلك الجنة بدرستیکه دوست داشتن تو این سوره را آورد ترا در بهشت و مستحق آن کرد رواه الترمذي وروى البخاري معناه و روایت کرد بخاری معنی آن را بالفاظ دیگر

چنانکه ذکر کردیم وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت اللیلة آیا نمی بینی و نمی شناسی آیتهارا که فرو فرستاده شد است امشب مقصود تعجب است از آن
لم یر مثلهن قط دیده و دانسته نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ زیرا که در آن پناه جستن بکار ظاهر و باطن جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و توکید قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
آن آیات این است که این دو سوره متضمن آن است رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة بود آن حضرت وقتی که می آمد
بسوی جامهٔ خواب خود هر شب جمع کفیه ثم نفث فیهما بهم می آورد هر دو کف دست خود را پس دمید میدمید در هر دو کف دست نفخ و نفث و تفل هم کردن صرف بی آنکه از آب دهن چیزی با وی باشد و تفل
دمیدن با چیزی از آب دهن و نفث کمتر از تفل فقرء فیهما پس میخواند آن حضرت در هر دو کف دست قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ومدلول کلمهٔ فا در فقرا
اقتضای آن میکند که قرأت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که برعکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند که مراد بنفث اراده نفث است وبعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو است وبعضی میگویند
تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت سحره بطله است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است والله اعلم ثم یمسح بهما ما استطاع من جسده پس مسح میکرد آنحضرت بهر دو کف دست چیزی را که میتوانست
از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست میرسید یبدء بهما علی راسه ووجهه آغاز میکرد بگذرانیدن هر دو کف دست بر سر خود و روی مبارک خود وما اقبل من جسده و بچیزی که پیش آید
از جسد شریف و بعد از وی بجانب دیگر یفعل ذلک ثلث مرات میکرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار و هم در روایت عائشه آمده است که آنحضرت در مرض اخیر گرفت هر دو دست
عائشه را و خوانده و دمید دستهای عائشه و امر میکرد با مرار هر دو دست وی بر جسد شریف خود متفق علیه وسند کر حدیث ابن مسعود و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود
که اولش این است لما اسری برسول الله صلی الله علیه وسلم و در وی ذکر اعطای خواتیم سوره بقره است فی باب المعراج ان شاء الله در باب معراج که انسب است بآن باب و در مصابیح در باب فضل
القرآن مذکور است الفصل الثانی عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة تحت العرش یوم القیمة سه چیز زیر عرش اند روز قیامت کنایت است از اختصاص
این سه بکمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بحیثیتی که ضایع نمیکند وی سبحانه حق آن را و اجر کسی را که محافظت میکند بر آن و ترک نمیکند مجازات عاملان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است القرآن
یکی از آن سه چیز قرآنست یحاج العباد که حجت میکند بندگان را گاهی حجت میکند برای نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آن را و گاهی بر ضرر ایشان در آنچه ضایع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود
وی له ظهر و بطن مر قرآن را ظاهریست و باطنی ظاهر آنچه همه مومنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نمیرسد اشارتست بآنکه هر کس مطالب خود را بهره مند است بقدر آنچه میسر
است علم و فهم وی بقرآن عظیم والامانة دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق ناس است در اموال و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال ودائع است و متبادر بفهم اینکه امانت آنست در الامانة
که در قول حق سبحانه انا عرضنا الامانة علی السموت والارض اشارت بدان واقع شده شامل تمامه تکالیف و احکام است والرحم تنادی الا من وصلنی سوم رحم است آواز میدهد و خبر باد میکند هم میگوید
دانا و آگاه باشید کسیکه به پیوندد مرا و رعایت کند حق مرا وصله الله به پیوندد او را لطف و کرم خدا و رعایت کند او را ومن قطعنی قطعه الله و کسیکه ببرد مرا و پیوند نکند و رعایت نکند حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و براند
او را از درگاه رحمت و ندا را مخصوص برحم کردانید اشارتست بغایت اهتمام و اعتنای بوی رواه فی الشرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب
القرآن اقرا وارتق گفته میشود مر صاحب قرآن را و ملازم او را بتلاوت و عمل بخوان و بر رو بر درجات جنت بر قدر آنچه میخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند باقصی درجات جنت برآید که آماده کرده شده است برای وی
ولائق است بحال او و پس امر شامل است جمیع اصحاب قرآن را از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سائر صالحین بر قدر درجات ایشان ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه ترتیل
میکردی در دنیا فی الصراح ترتیل هموار و امید و پیدا خواندن قیل بفتحتین سخن هموار فان منزلک عند آخر آیة تقرءها پس بتحقیق منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی آن را رواه احمد والترمذی وابو داود
والنسائی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الذی لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخرب بدرستیکه آنکسانیکه نیست در درون وی چیزی از قرآن
همچو خانه ویرانست که آدمی در درون وی نیست وفی الصراح جوف درون شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرآنست زیاده بر آنچه بجوز به الصلوة وبعضی تعمیم کرده اند و گفته اند حفظا او نظرا والله اعلم رواه الترمذی والدارمی و
قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القرآن عن ذکری ومسئلتی کسیکه باز
میدارد او را قرآن از ذکر من و از سوال من که در غیر قرآنست اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم سوال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود ذکر کنندگان را و لیکن همچنین بگفت و اکتفا
بذکر سوال کرده زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کریم و ثنای وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از آنچه
میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جزوی از قرآنست و قرآن کل الکل است الملکة بعضی از درویشان مریدان را که مشغول میدارند و تلاوت قرآن را چندگاه موقوف کنانند بعلت
در وی آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در قرآن بطی است اما بعد حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجه ذکر زود می آید و زود میرود و بمرتبه آنکه بسر حد ملکه برسد و نفسهای تمام کنند که الغافل لا یأتی
الی و صافه و در قرآن دیر آید و دیر پاید کذا ذکر الشیخ الشهاب الدین سهروردی رحمه الله رحمة واسعة و نیز گفته است که طالب بقرآن و تلاوت آن در نماز و غیر نماز برآید دوی که دریچه دارد و برسد وفضل
کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه و فضل کلام خدا بر باقی کلام های خلق همچو فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذی والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وقال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر
امثالها کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس مر او را است نیکی است و مقرر است که هر نیکی جزا داده میشود بده مانند و اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند این خود در همه جا و همه نیکیها است فضل قرآن چیست جواب
آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآنست که هر حرفی ثوابی مرتبست و در سایر اعمال هر عمل یک نیکی است نه هر کلمه از وی نیکی دیگر باشد نعم عملی هست که هر کلمه چند عمل است آن عمل مشتمل بر عمل که عمل عمل است نیز نیکی
فافهم بعد از آن میفرماید لا اقول الم حرف نمیگویم الم حرف است الف حرف الف تنها حرفیست و همچنین لام حرف و میم حرف مراد بکلام نفی حرفیت است الم که مرکب از سه حرف است و مجموع

سوره است و اثبات مر اسامی حروف را بلکه دفعی از اسامی است و اثبات مر مسمیات را که بسائط حروف اند پس باین معنی حسنات الم که فاتحه سوره بقره است مثلا نود باشد و اگر در الم است سی ام فهم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن الحارث الاعور و تابعی کوفیست مشهور بصحبت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال مررت فی
المسجد گفت گذشتم در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه مراد است فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم در آمده اند در سخنان خوض باب در آمدن و سخن در آمدن و بکاری بدر شدن فدخلت علی علی
رض پس در آمدم بر امیر المومنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر دادم او را باین حال مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه او قد فعلوها آیا این چنین است که تو گفتی و تحقیق کردند این خصلت شنیع را و خوض
کردند در اباطیل قلت نعم گفتم آری کردند قال گفت علی اما انی سمعت رسول الله آگاه باش بدرستیکه من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الا انها ستکون فتنة آگاه باش
بدرستیکه قصه اینست که نزدیک است که پیدا شود فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اهوا قلت ما المخرج عنها گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات یافتن از آن فتنه یا رسول الله
قال کتاب الله گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست که قرآنست فیه نبأ ما قبلکم در آن قرآن مجید خبر چیزیست که پیش از شما بوده اند از احوال امم ماضیه و وقایع ایشان وخبر ما بعدکم و خبر چیزیکه
پس از شما بیاید از احوال مردم آینده و احوال قیامت وحکم ما بینکم و در قرآنست حکم احکام معاملات و وقایع که میان شماست هو الفصل اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول و مبین
که نیست در وی اشتباه و ابهام و لبس ما لیس بالهزل نیست قرآن هزل یعنی بیهوده و ناروا است بخلاف جد شاست است بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله کسیکه بماند
او را از انقیاد و نور رد بوی و مستبد و مستقل گردد بعقل و برای خود از تکبر کنند همکار معاند تحقق شکند و پاره پاره کند او را خدای تعالی ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله وکسیکه طلب کند راه راست
در غیر قرآن گمراه سازد او را خدای تعالی وهو حبل الله المتین و قرآن رسن خداست استوار که اشارا می کشد بدان بدرگاه قرب خود و ایشان میرسند بآن در که تعلق و تمسک بآن وهو الذکر الحکیم
و اوست ذکر که مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدا و معاد و ظاهر و باطن وهو الصراط المستقیم و اوست راه راست که زود و آسان بمنزل مقصود رساند وهو الذی لا تزیغ به الاهواء و قرآن
آن چیزیست که میل نمیکند بسبب وی هواهای نفس از حق بباطل مگر آنکه اتباع کند متشابهات را و ترک کند محکمات او را ولا تلتبس به الالسنة و آمیخته نمیگردد بوی زبانها یعنی مشتبه و مختلط نمیگردد بغیر
خود از جهت غایت امتیاز و تفرد وی بفصاحت و اسلوب یا مراد آنست که دشوار نمی آید و تنگ نمیگردد بر زبانها از جهت انشراح دلها بتلاوت و التباس پوشیده شدن کار بر کسی و آمیخته شدن تا بدیگری یا معنی ثانی
ولا یشبع منه العلماء و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از آن مانند ایستادن کسیکه سیر میشود از طعام و فارغ میگردد از آن یا سیر نمیگردد از تلاوت وی کسیکه بلذت وی حاضر گردد و آن
سلاست الفاظ و لطافت معانی آن ولا یخلق عن کثرة الرد و کهنه نمیگردد از بسیاری تردد و تکرار و نمیرود رونق و رواج وی و لذت قرات و استماع وی و یخلق بفتح یا و ضم لام و بضم یا و کسر لام میرسد
ولا ینقضی عجائبه و تمام نمیشود و بپرداخته نمیگردد کارهای شگفت وی و تمام نمیگردد معانی و معارف وی و از این جهت است که سیر نمیشوند از وی علما و کهنه نمیگردد از تکرار هو الذی لم تنته الجن
اذ سمعته حتی قالوا و قرآن چیزیست که باز نیامدند جن وقتی که شنیدند آنرا یعنی باز نیامدند از مدح و ثنای وی و توقف و صبر نتوانستند از ستایش آن تا آنکه گفتند بر سبیل بداهت و استعجال انا سمعنا
قرآنا عجبا بدرستیکه ما شنیدیم قرآن شگفت را یهدی الی الرشد که راه مینماید بسوی صلاح کار و رشد بره شدن و سامان بودن مراشد میان را بها فامنا به پس ایمان آوردیم
بقرآن این نیز مقوله جن و تتمه آیت است من قال به صدق کسیکه قائل شود و تکلم کند بقرآن راستگو شود ومن عمل به اجر و کسیکه عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شود ومن حکم به عدل
و کسیکه حکم کند بوی و بر فرموده وی رود عدالت کند ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم و کسیکه دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن راه نموده شود بسوی راه راست رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث اسناده مجهول و گفت ترمذی این حدیثیست که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی حال اسناد وی مجهول اند وفی الحارث مقال و در حارث
اعور که منتهای اسناد است سخن است نسائی گفته که قوی نیست و در قولی گفته لا باس به و شعبی گفته که کذاب است و ابن معین گفته ضعیف است و بعضی گفته اند ثقه است وعن معاذ الجهنی بضم جیم و
فتح ها از ثقات تابعین است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیه کسیکه بخواند قرآن را و عمل کند بچیزی که در قرآنست البس والداه تاجا یوم القیمة
پوشانیده شود پدر و مادر او را افسری روز قیامت ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم روشنائی آن تاج نیکوتر و تیزتر از روشنائی آفتاب باشد در خانهای دنیا اگر
میبود آفتاب در خانهای شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی و بعضی گفته اند که الباس تاج کنایت است از ملک و سیادت فما ظنکم بالذی عمل بهذا پس چیست گمانهای شما بکسیکه
بخواند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود وی را چه مقدار خواهد بود رواه احمد وابو داود وعن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لو جعل القرآن فی اهاب ثم القی فی النار ما احترق اگر گردانیده میشود قرآن را در پوستی پس انداخته میشود در آتش نمیسوخت یعنی عظمت شان و شرف
او بحدیست که اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد و لیکن ظهور این کرامت بر دست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این معجزه قرآن بوده بزمان کرامت نشان آن حضرت صلعم متحقق بود و بعضی گفته اند که
مراد نار آخرتست که ممیز است میان حق و باطل و حریر حق کار کرد نیفتد و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نسوزد و مراد باهاب پوست آدمی و بدن او پوستش اهاب بکسر همزه جلد غیر
مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که فساد و احتراق بچرم غیر مدبوغ زود سرایت میکند رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قرأ القرآن هر که بخواند قرآن را فاستظهره پس یاد کرد آنرا فاحل حلاله وحرم حرامه پس حلال کرد حلال او را و حرام کرد حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان ادخله الله
الجنة می در آرد او را خدای تعالی در بهشت وشفعه فی عشرة من اهل بیته و قبول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وی کلهم قد وجبت لهم النار همه اهل بیت وی که بتحقیق واجب
شده است مر آنها را آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسق اند و مستحق آتش شده اند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان
الراوی لیس هو بالقوی یضعف فی الحدیث وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة گفت آن حضرت مر ابی بن کعب را

کرچگونہ قرات میکنی در نماز یعنی چہ میخوانی در نماز فقرأ ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحہ را فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التوریۃ ولا فی
الانجیل ولا فی الزبور فرمود بخدا سوگند کہ فرو فرستادہ نشدہ است در توریۃ ونہ در انجیل ونہ در زبور ولا فی القرآن مثلہا ونہ در قرآن کہ ہمہ فاضل تر است ما نند ام القرآن وانہا سبع من المثانی
والقرآن العظیم الذی اوتیتہ وام القرآن سبع المثانی است وقرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا تفسیر این در فصل اول در حدیث سعید بن المعلی گذشت رواہ الترمذی وروی الدارمی من
قولہ ما انزلت روایت کردہ است دارمی از قول وی ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب وذکر نکردہ است ابی بن کعب را وسوال وجواب وی را بلکہ گفتہ است عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما انزلت
فی التوریۃ ولا فی الانجیل والزبور والقرآن مثلہا یعنی مثل ام القرآن الحدیث وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا
القرآن فاقرؤہ بیاموزید قرآن را پس بخوانید وی را فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام بہ بدرستی کہ حال قرآن مر کسی را کہ آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا
چو حال انبانی است کہ پر کردہ شدہ است از مشک تفوح ریحہ کل مکان میدمد بوی وی در ہر جای فوح دمیدن بوی خوش ومثل من تعلمہ فرقد وہو فی جوفہ وحال کسیکہ آموخت قرآن را پس خواب
کرد و قیام لیل نکرد وحال آنکہ قرآن در شکم او است کمثل جراب اوکی علی مسک ہمچو حال انبان مشک است کہ بستہ شدہ است سر وی پوشیدہ نماند کہ ظاہر حدیث آنست کہ مراد بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن
باشد در نماز شب بقرینہ مقابلت وی برقود کہ بمعنی خوابست وبعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند ورقود را کنایت از غفلت وترک عمل دارند فافہم رواہ النسائی وابن ماجۃ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیہ المصیر کسیکہ بخواند سورہ حم را کہ اورا سورۂ مؤمن میگویند تا قول وی والیہ المصیر قولہ تعالی حم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید
العقاب ذی الطول لا الہ الا ہو الیہ المصیر وآیۃ الکرسی وبخواند آیۃ الکرسی را حین یصبح ہنگامیکہ صبح کند حفظ بہما حتی یمسی نگاہداشتہ میشود برکت این دو آیت از آفات وبلاہای ظاہر و باطن
تا آنکہ شام کند ومن قرأ بہما حین یمسی حفظ بہما حتی یصبح وکسیکہ بخواند آن دو آیت را ہنگامیکہ شام کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا
حدیث غریب وعن النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چہار دہ ماہ است از ہجرت واول مولودیست کہ زائیدہ شد انصار را بعد از ہجرت واو وپدر وی ہر دو صحبت است قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام بدرستیکہ خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکہ را بنوشتن آن پیش از آنکہ پیدا کند آسمانہا و زمین را بدو ہزار
سال انزل منہ آیتین ختم بہما سورۃ البقرۃ فرو فرستاد از آن کتاب دو آیت کہ ختم کرد بآن دو آیت سورۂ بقرہ را تحقیق این کتاب وکتابت وی باین مدت در شرح کردہ شدہ است ولا تقرآن فی
دار ثلث لیال فیقربہا الشیطان وخواندہ نشوند این دو آیت در ہیچ سرای سہ شب پس نزدیک شود آن سرا را شیطان رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن
ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکہف عصم من فتنۃ الدجال کسیکہ بخواند سہ آیت را از اول سورۂ کہف نگاہداشتہ میشود از فتنۂ
دجال چنانکہ نگاہداشتہ شدند اصحاب کہف از شر جبار کہ نام او دقیانوس بود در فصل اول ہم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت کہ ہر کہ یاد دارد دہ آیت از اول سورۂ کہف نگاہداشتہ شود از شر دجال و تواند کہ اول
بر دہ آیت این خاصیت مرتب ساختہ باشند بعد از آن توسیع فضل نمودہ بر سہ آیت ساختند تا در حفظ و قرات فرق نہند واللہ اعلم رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح وعن انس قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن یس بدرستیکہ مر ہر چیزی را دلیست و دل قرآن یس است و گفتہ اند کہ دل ہر چیزی خلاصہ و زبدہ او است و این سورہ شریفہ مشتمل است
بر مقاصد قرآن بر وجہ اتم واکمل با قصر نظم و صغر حجم آن واللہ اعلم ومن قرأ یس کتب اللہ لہ بقرأتہا قرأۃ القرآن عشر مرات وکسیکہ بخواند یس را بنویسد خدای تعالی برای وی بسبب خواندن این
سورہ ثواب خواندن قرآن دہ بار رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ان اللہ تعالی قرأ طہ ویس قبل ان یخلق السموات والارض بالف عام روایت است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستیکہ خدای تعالی خواند یعنی اظہار کرد سورۂ طہ ویس را پیش از
آنکہ پیدا کند آسمانہا و زمین را بہزار سال فلما سمعت الملائکۃ القرآن پس ہرگاہ کہ شنیدند فرشتگان قرأت طہ ویس را و قرآن در اصل مصدر است بمعنی قرأت بعد از آن اطلاق کردند او را بر مقروء و اینجا
باین معنی نیز درست است پس یا تمام قرآن مراد باشد کہ طہ ویس جزء وی اند یا ہمین طہ ویس مراد باشد کہ قرآن نام جزء وکل ہر دو است قالت گفتند فرشتگان طوبی لامۃ ینزل ہذا علیہا خیر و خوبی
باد مر امتی را کہ فرو فرستادہ شود این قرآن کہ مراد بدان این دو سورہ است بر آن امت وطوبی لاجواف تحمل ہذا وخوبی باد مر شکمہا را و درونہا را کہ بر دارند آنرا و حافظ آن گردند وطوبی لالسنۃ
تتکلم بہذا وخوشی باد مر زبانہا را کہ تکلم کنند باین وبخوانند آنرا رواہ الدارمی وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلۃ کسیکہ بخواند حم را کہ اورا سورۂ
دخان میگویند در شبی اصبح یستغفر لہ سبعون الف ملک صبح میکند در حالتیکہ آمرزش میخواہند او را ہفتاد ہزار فرشتہ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح
خاء معجمہ وسکون مثلثہ وفتح عین الراوی کہ راوی این حدیث است یضعف ضعیف داشتہ میشود در حدیث وقال محمد یعنی البخاری ہو منکر الحدیث وگفتہ است بخاری کہ عمر مذکور منکر حدیث است وعنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلۃ الجمعۃ غفر لہ کسیکہ بخواند سورۂ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ میشود مر او را در این حدیث تخصیص بشب جمعہ واقع شدہ و در حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب
جمعہ یا غیر شب جمعہ پس خواندن شب جمعہ ولیست تا حاصل کرد دو فضیلت یقینا رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث ضعیف و در بعضی نسخ غریب ضعیف وہشام ابو المقدام الراوی یضعف وعن
العرباض بن ساریۃ صحابی است از آنہا کہ نازل شدہ در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ ان النبی روایت میکند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را پیش از آنکہ
خواب کند و مسبحات یکسر بای موحدہ سورتہا کہ در اول آنہا سبحان یا سبح یا یسبح است کذا قال الطیبی یقول ان فیہن آیۃ خیر من الف آیۃ می گفت آنحضرت کہ در این سورتہا آیتیست کہ بہتر است از ہزار آیت طیبی گفت کہ آن آیت
مبہم است چنانچہ شب قدر و ساعت جمعہ واللہ اعلم و تواند کہ آخر آیت سورۂ حشر مراد باشد و وی مذکور و مشہور است و ادعیہ ماثورہ و اول سورۂ حدید طیبی نیز ثلث الصمد و نیز مذکور است و شمول الحدیث یقول طیبی علی الاجمال است
واللہ اعلم رواہ الترمذی وابو داؤد ورواہ الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم وسکون عین مہملہ مرسلا بطریق ارسال زیرا کہ خالد تابعی است وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب

ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان سورۃ فی القرآن ثلثون آیۃ شفعت لرجل حتی غفر لہ گفت آن حضرت کہ سورۂ است در قرآن کہ سی آیت است شفاعت کرد مردی را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مرد را و ھی و آن سورہ تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجہ وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت ابن عباس کہ زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خباءہ علی قبر خیمہ خود را بر قبری و خبا بکسر خای معجمہ ممدود خیمہ و در بعضی نسخ خباۃ تبا آخر وھو لا یحسب انہ قبر و وی گمان نمیبرد کہ آن قبر است فاذا فیہ انسان یقرأ پس ناگاہ در آن قبر آدمی بود کہ میخواند سورۂ تبارک الذی بیدہ الملک حتی ختمھا تا آنکہ ختم کرد این سورہ را فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ پس خبر داد آن حضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ھی المانعۃ اینسورہ مانعہ است یعنی منع کنندہ و باز دارندہ است عذاب را از خوانندۂ خود ھی المنجیۃ این سورہ نجات دہندہ است خوانندۂ خود را تنجیہ من عذاب اللہ رستگاری میدہد او را از عذاب خدا رواہ الترمذی وقال و گفت ترمذی ھذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان لاینام حتی یقرأ روایت است از جابر کہ آن حضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ میخواند الم تنزیل و تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی و گفت ترمذی ھذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنۃ و ہمچنین گفتہ محی السنۃ در شرح السنۃ کہ این حدیث صحیح است وفی المصابیح غریب و در مصابیح گفتہ کہ این حدیث غریب است مگر گفتہ ام کہ غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکہ مراد بغریب شاذ باشد وعن ابن عباس وانس بن مالک قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن عباس و انس کہ گفت آن حضرت سورۂ اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قراءۃ وی ثواب قراءۃ نصف قرآن است وقل ھو اللہ احد تعدل ثلث القرآن و قل ھو اللہ احد برابر است ثلث قرآن را و قل یا ایھا الکافرون تعدل ربع القرآن برابر است ربع قرآن را و در توجیہ بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفتہ اند کہ قرآن بیان مبدأ و معاد میکند و درین سورہ بیان معاد است و وجہ بودن قل ھو اللہ احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجہ بودن قل یا ایھا الکافرون ربع قرآن آنست کہ قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سورہ مشتمل است بر اول زیرا کہ براءت از شرک اثبات توحید است واللہ اعلم رواہ الترمذی وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیہ و تخفیف مہملہ صحابیست از اہل بیعۃ الرضوان روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات گفت آن حضرت ہر کہ بگوید ہنگامیکہ صبح کند سہ بار اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورۃ الحشر پس بخواند سہ آیت از آخر سورۂ حشر از قول وی سبحانہ ھو اللہ الذی لا الہ الا ھو تا آخر سورہ وکل اللہ بہ سبعین الف ملک وکیل کند خدای تعالی بوی ہفتاد ہزار فرشتہ را توکیل وکیل گردانیدن و گذاشتن کار را بکسی یصلون علیہ حتی یمسی درود میفرستند این ہفتاد ہزار فرشتہ بروی و دعا می کنند و آمرزش میخواہند مر او را تا آنکہ شام کند وان مات فی ذلک الیوم مات شھیدا و اگر بمیرد آن کس در آن روز میمیرد شہید و می یابد ثواب شہیدان ومن قالھا حین یمسی کان بتلک المنزلۃ و کسیکہ بگوید این ایات را ہنگامیکہ شام میکند باشد بہمان منزلت کہ در صباح ذکر کردہ شد از توکیل ہفتاد ہزار فرشتہ و صلوات ایشان بروی و شہید مردن اگر بمیرد در آن شب رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ھذا حدیث غریب وعن انس من قرأ کل یوم مائتی مرۃ کسیکہ بخواند ہر روز دویست بار قل ھو اللہ احد محی عنہ ذنوب خمسین سنۃ محو کردہ شود از وی گناہان پنجاہ سالہ محو پاک کردن نوشتہ و نقش از لوح الا ان یکون علیہ دین مگر آنکہ باشد بروی وامی رواہ الترمذی والدارمی وفی روایتہ خمسین مرۃ و در روایت دارمی خواندن وی پنجاہ بار واقع شدہ ولم یذکر الا ان یکون علیہ دین و ذکر نکردہ است دارمی این استثنا را و این استثنا دو معنی دارد یکی آنکہ این گناہ کہ دین است محو کردہ نمیشود و دین را گناہ گفت بجہت تغلیظ و تشدید دیگر آنکہ بر تقدیر وجود دین گناہان محو کردہ نمیشود و قراءت این سورہ تأثیر نمیکند واللہ اعلم وعنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشہ فنام علی یمینہ کسیکہ خواہد کہ خواب کند بر جامۂ خود پس خواب کند بر جانب راست خود ثم قرأ مائۃ مرۃ پس بخواند صد بار قل ھو اللہ احد اذا کان یوم القیمۃ یقول لہ الرب وقتیکہ باشد روز قیامت میگوید مر او را پروردگار یا عبدی ادخل علی یمینک الجنۃ ای بندۂ من در آی بر جانب راست خود بہشت را رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث غریب وعن ابی ھریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقرأ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید مردی را کہ میخواند قل ھو اللہ احد فقال پس گفت آن حضرت وجبت واجب گشت قلت ما وجبت گفتم من چہ چیز واجب شد قال الجنۃ گفت آن حضرت بہشت واجب شد رواہ مالک والترمذی والنسائی وعن فروۃ بن نوفل بفتح فا و سکون [illegible] تابعی است و بعضی گفتہ اند کہ او را صحبت است عن ابیہ روایت میکند از پدرش نوفل کہ صحابی است انہ قال کہ پدرش گفت یا رسول اللہ علمنی شیئا اقولہ اذا اویت الی فراشی بیاموز مرا چیزی کہ بگویم آنرا وقتی کہ پناہ آرم بسوی جامہ خواب خود یعنی بخوابم در وقت خواب فقال پس گفت آن حضرت اقرأ بخوان قل یا ایھا الکافرون فانھا براءۃ من الشرک زیرا کہ این سورہ بیزاریست از شرک ترک عبادت آنچہ عبادت میکنند کافران پس از جہت روی بری شوی از شرک و پاک از آلایش آن و اگر بمیری بر توحید بمیری رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی وعن عقبۃ بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در اثنای آنکہ من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الجحفۃ میان جحفہ بضم جیم و سکون حای مہملہ و فا والابواء و میان ابواء بفتح ہمزہ و سکون موحدہ و بکسر ہمزہ نیز آمدہ ہر دو موضع اند میان مکہ و مدینہ زادہما اللہ تشریفا و تکریما اذ غشیتنا ریح وظلمۃ شدیدۃ ناگاہ پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول اللہ پس گشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتعوذ کہ پناہ میجوید باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس و بعضی از روایات [illegible] آمدہ کہ ترک قل ازین دو سورہ جائز است و ازین حیثیت سند وی میتواند بود ویقول و میگوید آن حضرت یا عقبۃ تعوذ بھما ای عقبہ پناہ جو باین دو سورہ فما تعوذ متعوذ بمثلھما پس پناہ نجستہ است ہیچ پناہ جوئیندہ بمانند این دو سورہ در تعوذ بی مانند رواہ ابوداؤد وعن عبداللہ بن خبیب بضم خای معجمہ و فتح موحدہ صحابی است مدنی حلیف انصار قال خرجنا فی لیلۃ مطر وظلمۃ شدیدۃ بیرون آمدیم در شب باران و تاریکی سخت لطلب رسول اللہ در حالیکہ میجوییم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فادرکناہ پس دریافتیم آنحضرت را فقال پس گفت آن حضرت قل بگو یعنی بخوان فقلت پس گفتم من ما اقول چہ گویم یعنی چہ خوانم قال گفت آن حضرت بخوان قل ھو اللہ احد والمعوذتین و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو مراد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

حين تصبح وحين تمسي در هنگامیکه صبح کنی و هنگامیکه شبانگاه کنی ثلث مرات سه بار تکفيك من كل شيء بسندگی میکند ترا از هر چیز یعنی دفع میکند بد آفت و بلا رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي
وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت گفتم یا رسول الله اقرأ سورة هود او سورة يوسف آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع بدی قال گفت آنحضرت لن تقرأ شيئا
ابلغ عند الله هرگز نمیخوانی تو چیزی را رساتر و تمامتر در باب تعوذ نزد خدا من قل اعوذ برب الفلق که در وی تعوذ است از شر تمامه مخلوقات عموما و خصوصا رواه احمد والنسائي والدارمي الفصل الثالث
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعربوا القرآن اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آمده و حرکات و سکنات را
که نحویان اعراب میگویند هم بجهت آن میگویند که ظاهر و مبین میکرد و آن معانی و درین شرکیست هر که زبان عرب داند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود واتبعوا
غرائبه و پیروی کنید غرائب قرآن را و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حدود و فرمود وغرائبه فرائضه وحدوده و غرائب قرآن فرائض است یعنی احکام واجبه و حدود و اوست یعنی سنن و آداب و تسمیه
اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد و طیبی گفته که مراد بفرائض مقدرات مواریث است و بحدود احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب است بر مکلف
اتباع آن و بحدود اسرار و رموز چنانکه لکل آية ظهر وبطن انتهى وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال قراءة القرآن في الصلوة افضل من قراءة القرآن في غير الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر است
از خواندن آن در غیر نماز و افضل حالات قراءة قرآن خواندن او است در نماز ایستاده بعد از آن نشسته وقراءة القرآن في غير الصلوة افضل من التسبيح والتكبير و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح
و تکبیر و تحمید و تهلیل بجهت آنکه قرآن اند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتمال قیام بر قراءة قرآن والتسبيح افضل من الصدقة و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر است از صدقه و صرف مال در راه خدا
و مشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه
در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فضه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست فتدبر والصدقة افضل من الصوم
و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن در مال و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بران و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر
گفته است بیت وگرنه چه حاجت که زحمت بری ز خود باز گیری و هم خود خوری و جهت افضلیت صوم که اشارت کرده شد بآن بحدیثی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است مگر روزه که آن برای
منست و من جزا میدهم بدان باقی است و شک نیست که اختلاف جهات و حیثیات معتبر است در امثال این مسائل و باین اشارت کرد بقول خود والصوم جنة من النار و روزه داشتن سپر است از آتش دوزخ
و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار شد و گفت طیبی که چون نظر کرده شود بذات عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یکی بحسب اثر و خاصیت آن
صوم افضل بود انتهى وعن عثمان بن عبد الله بن اوس بفتح همزه و سکون واو الثقفي بفتح مثلثه و قاف عن جده روایت میکند عثمان از جد خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال گفت
اوس قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قراءة الرجل القرآن في غير المصحف الف درجة ثواب خواندن مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد وقراءته
في المصحف تضعف على ذلك الى الفي درجة و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن بمصحف و مساس کردن مر او را و داشتن
آن و تحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادتست و بسیاری از صحابه و سلف در مصحف میخواندند آورده اند که عثمان رضی الله عنه دو مصحف پاره شد از جهت کثرت قراءت وی در آن و نووی گفته که این حکم
على الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفته که تمکن و
قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قراءة از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه القلوب
تصدأ كما يصدأ الحديد بدرستیکه این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میگردد چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء وقتی که برسد آهن را آب قيل گفته شد يا رسول الله ما جلاؤها
چیست سبب روشنی دل و صقالت وی قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآنست تلاوت برفع است و بجر نیز روایت
کرده اند و بر وجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن روى البيهقي الاحاديث الاربعة في شعب الايمان وعن ايفع بفتح همزه و سکون تحتانیه و فا ابن عبد
الكلاعي بفتح کاف و تخفیف لام و عین مهمله منسوب بذی الکلاع که موضعی است از یمن صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را نزد خود طلبید پس هجرت کرد و مسلمان شد
قال گفت ایفع که قال رجل گفت مردی يا رسول الله اي سورة القرآن اعظم کدام سوره قرآن بزرگتر است قال گفت آنحضرت قل هو الله احد این سوره بزرگتر است و
سابقا گذشت که اعظم سوره قرآن فاتحة الکتابست و مغیر تعدد وجهات و حیثیاتست چنانکه گفتیم قال گفت آن مرد فاي آية اعظم في القرآن پس کدام آیه در قرآن بزرگتر است قال آية الكرسي
فرمود آیة الکرسی بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحي القيوم است قال فاي آية يا نبي الله تحب ان تصيبك وامتك گفت آن مرد پس کدام آیت ای پیغمبر خدا دوست میداری که
برسد خیر و برکت و ثواب او ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله زیرا که آن از خزینهای رحمت خدا تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش وی
اعطاها هذه الامة داده است خدای تعالی آنرا باین امت مرحومه لم تترك خيرا من خير الدنيا والآخرة الا اشتملت عليه نگذاشته این خاتمه هیچ خیرا از خیر دنیا و آخرت مگر آنکه شامل است
بروی و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آمن الرسول اشارتست بایمان و تصدیق و سمعنا و اطعنا باسلام و احکام ظاهره و اليك المصير بجزای عمل در آخرت و لا يكلف الله نفسا الى آخره بمنافع دنیوی
و اخروی رواه الدارمي وعن عبد الملك بن عمير بضم عین مهمله و فتح میم مرسلا بطریق ارسال زیرا که وی تابعی ثقه و قاضی کوفه بود و بعد از شعبی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاتحة الكتاب شفاء من كل داء فاتحه شفا است از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند رواه الدارمي والبيهقي في شعب الايمان وعن عثمان بن عفان رضي الله
عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر سوره آل عمران از قول وی تعالی ان في خلق السموات والارض تا آخر في ليلة در شبی كتب له قيام ليلة نوشته شود مر آنکس را ثواب بیداری شب

و نماز کردن در وی یعنی ثواب تهجد و خواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور و مذکور است در احادیث وعن مكحول روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است قال گفت
من قرأ سورة آل عمران يوم الجمعة صلت عليه الملائكة الى الليل کسیکه بخواند سورهٔ آل عمران را در جمعه درود میفرستند بر آن کس و استغفار کنند برای او فرشتگان تا شب رواه الدارمي روایت
کرد این را و حدیث دارمی وعن جبير بضم جیم و فتح موحده و سکون تحتانیه بن نفير بضم نون و فتح فا و سکون یا و را از اجلهٔ ثقات تابعین شام است و از مخضرمین است جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة بآيتين بدرستیکه خدای تعالی ختم کرد سورهٔ بقره را بدو آیت اعطيتهما من كنزه الذي تحت العرش داده
شده ام مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش است فتعلموهن پس بیاموزید آن کلمات را که در این دو آیت اند وعلموهن نساءكم و بیاموزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را فانها صلوة زیرا که آن کلمات
آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده و قربان بضم قاف که سبب آن قرب اند بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند و دعا اند و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت رواه الدارمي مرسلا وعن كعب
روایتست از کعب بن مالک که صحابی مشهور است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقرؤا سورة هود يوم الجمعة بخوانید سورهٔ هود را در جمعه ذکر جزا و ثواب آن نکرد از جهت ظهور آن
یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن رواه الدارمي وعن ابي سعيد ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من قرأ سورة الكهف في يوم الجمعة اضاء له النور ما بين الجمعتين
روایت است از ابی سعید خدری که آنحضرت گفت کسیکه بخواند سورهٔ کهف را در روز جمعه روشن میکرد برای وی نور ایمان و هدایت در میان وقتی که میان دو جمعه است رواه البيهقي في دعوات الكبير وعن
خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین شام است که هفتاد تن از صحابه را دریافته قال گفت بروایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اقرؤا المنجية بخوانید سوره را که رستگاری دهنده است
از عذاب دنیا و آخرت وهي الم تنزيل و آن سورهٔ الم تنزیل است که در وی آیت سجده است فانه بلغني ان رجلا كان يقرأها زیرا که بدرستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا ما يقرأ شيئا
غيرها نمیخواند هیچ چیز را غیر این سوره یعنی کم خوانده بود برای خود و ورد وی جز این سوره وكان كثير الخطايا و بود آن مرد بسیار گناهکار فنشرت جناحها عليه پس بر افکند مگر این سوره بازوی خود را بر آن
مرد یعنی آمد و بر وی افتاد و در پناه خود گرفت کنایت از ظهور ثواب نتیجه خواندن آن قالت رب اغفر له پس شفاعت کرد این سوره و گفت ای پروردگار من بیامرز مر او را فانه كان يكثر قرائتي پس بدرستیکه
آن مرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا فشفعها الرب تعالى فيه پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد وقال اكتبوا له بكل خطيئة حسنة و گفت پروردگار مر فرشتگان را بنویسید
برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید و نیکیها را بیفزایید بلکه بدل هر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب وارفعوا له درجة و بعفو گناهان اکتفا نکنید بلکه بلند گردانید برای وی درجه
وقال ايضا و گفت نیز انها تجادل عن صاحبها في القبر بدرستیکه این سوره خصومت میکند در قبر از جانب خوانندهٔ خود که ملازمت میکرد خواندن آن را تقول جدال اینچنین میکند که میگوید
اللهم ان كنت من كتابك فشفعني فيه خداوندا اگر هستم من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی وان لم اكن من كتابك فامحني عنه و اگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن
مرا از کتاب وانها تكون كالطير و بدرستیکه این سوره میگردد بقدرت الٰهی همچو جانور پرنده تجعل جناحها عليه میگستراند و می اندازد بازوی خود را بر خوانندهٔ خود فتشفع له پس شفاعت
میکند مر او را فتمنعه من عذاب القبر پس منع میکند مر او را از عذاب گور وقال في تبارك مثله و گفت در سورهٔ تبارک الذی بیده الملک مانند این وكان خالد لا يبيت حتى
يقرأهما و بود خالد بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا آنکه میخواند این دو سوره را وقال طاؤس و گفت طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است فضلتا على
كل سورة في القرآن تفضیل داده شده اند این دو سوره بر هر سوره که در قرآن است بستين حسنة بشصت نیکی رواه الدارمي روایت کرد این را مرفوع و حدیث است که دارمی روایت
کرد و مؤلف آنرا جمع کرده و قول طاوس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آن را روایت کرده و این احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمیگردد مگر از احادیث رسول خدا چنانکه در اول
حدیث اشارت کردیم بآن وعن عطاء بن رباح بفتح را و تخفیف بای موحده تابعی است از اعلام علما و اجلهٔ فقها و ثقه کثیر الحدیث است امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشان را
فاضلتر از عطاء بن رباح و بود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابن عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عایشه رضی الله عنهم هشتاد و هشت سال
عمر یافت در سنه صد و پانزده از عالم رفت قال بلغني ان رسول الله گفت رسیده مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ يس في صدر النهار قضيت حوائجه
گفت کسیکه بخواند سورهٔ یس را در اول روز بر آورده شود حاجتهای وی رواه الدارمي مرسلا وعن معقل بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر قاف بن يسار بفتح تحتانیه و سین مهمله المزني بضم میم
و فتح زا و بنون منسوب بمزینه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضوان روایت کرده از وی حسن بصری و غیر وی ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من قرأ يس ابتغاء وجه الله تعالى
کسیکه بخواند سورهٔ یس را از برای طلب رضای خدای تعالی غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را هر چیزی که پیش رفته است از گناهان وی فاقرؤها عند موتاكم پس بخوانید آنرا نزد مردهای
خود یعنی آنها که مشرف بموت اند تا بشنوانند ایشان را و بگذرانند معانی آن را بر دلهای ایشان پس گردد در حکم قرائت و گردد سبب مغفرت ذنوب و احتمال دارد که مراد خواندن این سوره را خاصیتی باشد در مغفرت
ذنوب کسیکه مشرف باشد بر موت و خوانده شود نزد وی رواه البيهقي في شعب الايمان وعن عبد الله بن مسعود انه قال روایت است از ابن مسعود که وی گفت ان لكل شيء سناما بدرستیکه
مر هر چیزی را رفعت و بلندی است وسنام القرآن سورة البقرة و بلندی قرآن سورهٔ بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را و سنام زمین [illegible]
بعد از آن استعاره کرده شد برای رفعت و بلندی وان لكل شيء لبابا و بدرستیکه مر هر چیز را خلاصه است وان لباب القرآن المفصل و بدرستیکه خلاصهٔ قرآن مفصل است و آن از اول حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور
و در اینجا اقوال است که در باب القراءة از کتاب الصلوة گذشت رواه الدارمي وعن علي رضي الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكل شيء عروس وعروس
القرآن الرحمن روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت مر هر چیز را عروس است و عروس قرآن سورهٔ الرحمن است عروس بالفتح زن و مرد نو خاسته یکدیگر را و مراد اینجا
حسن و جمال است که لازم عروس است و آن تکرار قول او است تعالی فبأي آلاء ربكما تكذبان که حسن و جمال خاص می بخشد و مر او را نشیء چیزیست که مناسب است که اضافت کرده شود بسوی وی عروس وعن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابداً کسیکه بخواند سوره اذا وقعت الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه فی الصراح فاقه درویشی و حاجتمند
شدن وکان ابن مسعود یامر بناته یقرأن بها فی کل لیلة و بود ابن مسعود که میفرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بدانکه شارع ترغیب کرده بعضی عبادات که مؤثر و نافع اند
در امور دنیویه نیز که حصول آنها محمود و معین است در دین تا بهر تقدیر مشغول باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این مورث محبت است تا این عبادات و محبت آن مقتضی است محبت کسیکه آورده است آنها را از برا که
محبت منعم جبلّیست و از محبت است امتنان وی تعالی بقول خود امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون و نحو و مانند آن رواهما البیهقی روایت کرد این حدیث را بیهقی فی شعب الایمان عن
علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب هذه السورة بود آنحضرت که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربك الاعلی است گفته اند که
دوست داشتن از جهت قول حق سبحانه است ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی که شاهد است بر حقانیت قرآن و دلیل است بر شرکان و اهل کتاب رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال
اتی رجل النبی گفت آمد مردی به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال اقرئنی پس گفت آن مرد بخوان مرا یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت اقرأ ثلثا من ذوات الراء بخوان سه سوره از سورتها
که مصدر است بالراء و آن پنج سوره اند در نسخه دیگر ذوات الراء یعنی بلفظ ثلثا تا نیست یعنی از آن سورتها که مصدر اند بالراء و در اینجا الٓمٓر را نیز داخل میشود فقال پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم قرأة این سوره کبرت سنی
بزرگ شد سال عمر من واشتد قلبی و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت و غلظ لسانی و درشت و سطبر شد زبان من قال فاقرأ ثلثا من ذوات حٰمٓ پس گفت آنحضرت بخوان سه سوره از آنکه حٰمٓ است
در اول وی فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتذار قال الرجل گفت آن مرد یا رسول الله اقرئنی سورة جامعة بخوان مرا سوره را که فراهم آرنده است همه مطالب
دنیا و آخرت او ثواب و عقاب را باختصار فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها پس خوانانید آن مرد را آنحضرت سوره اذا زلزلت الارض تا آخر فارغ شد از آن یعنی تا آخر وی خوا
که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و جامعیت آن مرد میخواست در اینجاست فقال الرجل والذی بعثك بالحق لا ازید علیه ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآنکه فرستاد تر
است تو را براستی زیاده نمیکنم بر این هرگز و هیچ چیز را همیشه در الفاظ و نصیحت عمل ثم ادبر الرجل پس پشت داد و رفت آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرویجل
مرتین رستگار شد و فیروزی یافت این شخص دو بار و رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل است بمعنی پیاده یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم است یا تعطف رواه احمد وعن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیة فی کل یوم آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید قالوا ومن یستطیع
ان یقرأ الف آیة فی کل یوم گفتند صحابه کیست که میتواند که بخواند هزار آیت در هر روز قال گفت آنحضرت اما یستطیع احدکم ان یقرأ الهٰکم التکاثر گفت آنحضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سوره
الهٰکم التکاثر یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب خواندن هزار آیت بیابد و سر این عدد موکول بعلم شارع است و همچنین سر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آن را جز شارع کسی نداند رواه البیهقی فی شعب
الایمان وعن سعید بن المسیب مرویست از سعید بن المسیب که از کبار تابعین است مرسلا بطریق ارسال عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت من قرأ
کسیکه بخواند قل هو الله احد عشر مرات ده بار بنی له قصر فی الجنة بر آورده شود برای وی کوشکی در بهشت ومن قرأها عشرین مرة بنی له قصران فی الجنة و کسیکه بخواند آن را بیست بار
بر آورده شود برای وی دو کوشک در بهشت ومن قرأها ثلثین مرة بنی له ثلثة قصور فی الجنة و کسیکه بخواند آن را سی بار بنا کرده شود برای وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب والله یا رسول الله
اذا لنکثرن قصورنا اکنون چون ثواب خواندن این سوره همچنین است هر آینه بسیار بخوانیم این سوره را و بسیار میکردانیم بسبب خواندن آن قصرهای خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم الله اوسع من ذلك خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او وسیع است پس تعجب مکن و دور مپندار آن را کذا قال الطیبی و ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار میل و رغبت
در تکثیر این ثواب جزیل با این عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذا لنکثرن دلالت دارد بر آن پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آن است پس رغبت کنید و بر آن تعجب نورزید
نعم در ذهن آدمی از تعجبی از آن هست و جواب نفی آن نیز متضمن است اما اقتصار بر آن ضم استبعاد و بدان چنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در عمر بخواند یا هر روز و بر وساز و الله اعلم و فضله
اوسع رواه الدارمی وعن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلك اللیلة
کسیکه بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن آن شب یعنی قرآن خصم میشود کسی را که نخواند او را و ملازمت وی نکند پس اینقدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب
بسنده است ومن قرأ فی لیلة مائتی آیة کتب له قنوت لیلة و کسیکه بخواند در شبی دویست آیت نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید ومن قرأ فی لیلة خمسمائة الی
الالف اصبح وله قنطار من الاجر و کسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا هزار صبح میکند در حالی که مر او راست قنطار از اجر قالوا وما القنطار گفتند صحابه و چیست قنطار قال گفت آنحضرت اثنا عشر الفا
قنطار مال کثیر مقدار دوازده هزار در قاموس گفته قنطار وزن چهل وقیه از طلا یا هزار و دویست دینار یا پری چرم گاو از طلا یا نقره مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیر انسب و اجلست و طیبی
و طیبی گفته است که قنطار هزار و دویست اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که ضمیر قال الراوی اصحاب حسن باشد و قال ابن حجر رواه الدارمی باب آداب التلاوة و در اکثر نسخ باب بی
ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مؤلف است در ذکر تتمات و لواحق باب و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن تلاوت قرأة قرآنست بر سبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظائف
میباشد و قرأة قرآن را بر مشایخ برای تعلیم تجوید و ادا می گویند و قرأة عام تر و همه را شامل است و درس نیز بمعنی قرأة است و مدارست میان دو کس یا زیاده میباشد الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعاهدوا القرآن پیمان تازه کنید و تازه کنید عهد و پیمان با قرآن مراد بحفظ و نگاهداشت قرآن است بقرأة و مواظبت بر آن تا از دل نرود و فراموش نکردد و تعاهد پیمان و کلمه
و ذکر آن اشارتست بآنکه چون نیت و عهد قرآن را تازه و دارد و خدمت می کند قرآن نیز عهد او را نگاه دارد و محفوظ ماند فوالذی نفسی بیده پس سوگند بخدای که تعالی ذات من در دست قدرت اوست لهو اشد تفصیا من الابل
فی عقلها هر آینه قرآن سخت تر است از روی جدا شدن و بیرون آمدن و گریختن از اشتر که بسته شده است پای وی در رسن عقال نصمیین جمع عقال که رسن بند شتر متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم بئسما لاحدکم ان یقول نسیت آیة کیت وکیت بد چیزیست هر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را بل نسی بلکه بگوید فراموش کردانیده شده مرا آن آیت و وجه بدی آن قول آنست
که این عبارت مشعر است بترک و عدم مبالات و بی پروائی بدان و در قول وی فراموش کردانیده شد اظهار حسرت و خذلان است بتقصیر در احراز این سعادت و نگاه داشت این نعمت یا از جهت احتراز از جناب از تصریح
بارتکاب معصیت که متضمن بی حیائی و بی باکی و ترک ادب است بقرآن واستذکروا القرآن فانه اشد تفصیا من صدور الرجال من النعم و مذاکره کنید و یاد دارید قرآن را بمواظبت بر قرائت
آن زیرا که بدرستیکه قرآن سخت تر است در گریختن و برآمدن از سینهای مردان از چارپایهای که اگر بندند و محافظت نکنند بگریزند و برآیند متفق علیه وزاد مسلم بعقلها و زیاده کرده است مسلم در روایت خود
لفظ بعقلها را و معنی آن معلوم شد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلة نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش
شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده بپای بندان ان عاهد علیها امسکها اگر محافظت کند بران نگاه دارد آنرا وان اطلقها ذهبت و اگر رها کند شتران را میروند آن شتران و می گریزند
متفق علیه وعن جندب بضم دال و فتح آن بن عبد الله صحابی است و گاهی جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد و بجلی و علقی بفتح عین و لام و بقاف نیز میگویند بکوفه بود و پس از ان انتقال
کرده ببصره آمد روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأوا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبکم بخوانید قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد
بر قرآن دلهای شما و ذوق قرائت و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا اختلفتم پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب فقوموا عنه پس برخیزید از خواندن قرآن
و بملالت و بی ذوقی بخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و جد و جهد نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قراءة ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاهلان و آسوده دلان که اعتیاد و ارتیاض ندارند
زود ملول شوند یکی باشد که در قراءة جزوی از قرآن ملول گردد و دیگری ده جزو و بیش خواند چنانکه اصلا ملالت راه نیابد و بالله التوفیق و معنی این اختلاف و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است متفق
علیه وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی روایت است از قتاده که از مشاهیر تابعین است که پرسیده شد انس را که چگونه بود قراءة پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا
گفت انس بود قراءة آن حضرت خداوند مده مد بر وزن حمراء و در روایتی کانت مدا بلفظ مصدر آن نیز بهمین معنی است و در صحیح البخاری کان یمد مدا بود که آن حضرت مد میکرد مد کردنی ثم قرأ پستر خواند بسم الله
الرحمن الرحیم یمد در حالی که مد میکند ببسم الله یعنی بلفظ الله و یمد و مد میکند بالرحمن یعنی بمیم وی و یمد بالرحیم یعنی بحای وی رواه البخاری بدانکه مد اینجا مد اصلی است که آنرا مد
طبعی گویند از جهت بودن وی لازم ذات حروف مد و طبائع وی چنانکه الف وا و در قالوا و یا در قیل و حاصل میشود این بتمام حرکات یا چیزی از اشباع بمقدار الف یا کمتر از آن زیرا که اگر چنین خوانده نشود تمام نشود تلفظ بان
حروف و مد متعارف که بحث کرده شود از آن نزد ارباب صناعت مد فرعیست و او را دو سبب است سکون و همزه که بعد ازین حروف واقع شود و سکون یا بجهت ادغام باشد چنانچه دابة و ولا الضالین یا بی ادغام
چنانچه در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام میم کاف ها یا عین صاد نون قاف و سکون گاهی بجهت وقف عارض میگردد مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه مانند السماء و السوء و جیء یا در دو کلمه
مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قراء اختلاف است در مقدار این مد بعضی بمقدار الف و نصف و بعضی دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء استماع نمیکند و گوش نمیدارد یعنی اصغی نمیکند و دوست نمیدارد خدای تعالی هیچ چیز را از مسموعات ما اذن لنبی یتغنی بالقرآن چنانکه استماع میکند
و گوش میدارد مر آواز پیغمبری را که تغنی میکند و سرود و خوش آوازی مینماید آن پیغمبر بقرآن و می خواند کتابی را که فرستاده میشود بروی متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی حسن الصوت بالقرآن یجهر به در حالیکه جهر میکند و بلند میکند آواز را بقرآن درین حدیث مقید کرده شد بنبی خوش آواز و در حدیث دیگر آمده است
که نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر خوشرو و خوش آواز پس مراد آنست که خوش آوازی میکند بقرآن و تغنی میکند بان متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس منا من لم یتغن بالقرآن نیست از ما یعنی از اهل طریق و تابعان ما کسیکه تغنی نکند بقرآن رواه البخاری بدانکه در احادیث استحباب تغنی بقرآن واقع شده خصوصا این حدیث که وعید
بر ترک آن ناطق است پس بعضی میگویند که مراد بتغنی اینجا جهر است چنانکه در حدیث یجهر به واقع شده است و بعضی میگویند که مراد بتغنی بقرآن استغنا از مردم است و غنی مقصود بمعنی بی نیازی از غنای ممدود
بمعنی سرود یعنی کسیکه او را خدای تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه مستغنی گردد و توکل بر خدا کند و طمع در مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نگرداند و علم قرآن را وسیله حطام دنیا نسازد
و بعضی گفته اند که تغنی بمعنی استغنا در لغت نیامده است و این سخن خطا است و صواب آنست که آمده است و تحقیق آنست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطییب و تزیین و ترقیق و تحزین اوست چنانکه شنیدن آن
در دلها کارگر افتد و تاثیر کند و موجب خشیت و جمع همم و زیادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقیق گرداند برعایت قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث بیاید زینوا
القرآن باصواتکم و اشارت کرده بان قول ابی موسی اشعری لحبرته تحبیرا که این بصوت طبعی که عرب را بود و اعانت طبیعت در تزیین آن بکوشند که آنرا لحن عرب میگویند اولی و احسن باشد و لا تکلف بالحان موسیقی مکروه است
و اگر بدین تغییر قرآن کرد حرام است طیبی گفته تحسین صوت به تغنی و تزیین بالحان جائز است بهر وجهی که باشد مادام که خارج نگردد از حد قراءة وعن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آن حضرت و حال آنکه وی بر منبر بود اقرأ علی قرأت کن و بخوان از قرآن چیزی بر من فقلت پس گفتم من اقرأ علیک و علیک
انزل آیا بخوانم قرآن را من بر تو و حال آنکه قرآن بر تو فرستاده شده است یعنی قرآن خواندن حق تست که آنچنان میخوانی که منزل است دیگری را چه مجال که در حضرت تو بخواند قال انی احب ان
اسمعه من غیری گفت آن حضرت من دوست میدارم که بشنوم قرآن را از غیر خود و گویا حکمت در آنست که در استماع از غیر فهم معانی و ملاحظه آن و تدبر در آن اتم و اسهل است و گویا از غیب میآید بر مثال
ظهور کلام از شجره موسی والله اعلم ابن مسعود میگوید فقرأت سورة النساء پس شروع کردم در خواندن سوره نساء حتی اتیت الی هذه الآیة تا آنکه آمدم و رسیدم باین آیت که فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی آیت این است که پروردگار عالم میفرماید پس چگونه باشد حال این کافران وقتی که بیاریم از هر امت گواهی را که گواهی دهد یعنی پیغمبر ایشان
بر ایشان بفساد عقائد و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا ای محمد گواه بر این پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان و دین گواه یا گواهی دهی بر امت خود که ایشان گواهی خواهند داد بر امتان دیگر مقصود تذکیر و قیامت است عجب

روزی سخت است که امتها را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و ابن مسعود میگوید چون این آیت برخواندم قال گفت آنحضرت حسبک الآن بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر مخوان فالتفت
الیه پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم فاذا عیناه تذرفان پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشک میریزند و اشک روان میرود و بکای آنحضرت از تصور هول قیامت و سختی احوال مردم بود بجهت غایت
رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی الله علیه وسلم فافهم متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه
و کاتب وحی بود و یکی از قراء شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرأ صحابه بود و او را سید القراء میگفتند و آنحضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین
می نامید پس آنحضرت بوی گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیک القرآن بدرستیکه خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن قال گفت ابی بن کعب الله سمانی لک آیا خدا نام برده مرا برای تو
یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرده و نام من گرفته که گویا کوشیدن را از جهت شکست نفس و گمنامی خود گفت تعجب و استغراب که من کجا لائق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت که این چه تشریف و اکرام است
که میکنی قال نعم گفت آنحضرت آری نام ترا برده و ترا بنام خواند قال باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر و تحقیق حال خود وقد ذکرت عند رب العالمین آیا بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار
جهانیان قال نعم گفت آنحضرت آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار فذرفت عیناه پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریه شادیست که نزد لطف محبوب و حصول مراد
می آید و بتحقیق که اشک از چشم در میرود وفی روایة و در روایتی چنین آمده که چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت مر ابی بن کعب گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیک بدرستیکه خدای تعالی
امر کرده مرا که بخوانم بر تو لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی وقد سمانی آیا بتحقیق نام برده مرا قال نعم گفت آنحضرت آری فبکی متفق علیه و در حدیث استحباب قرائت است بر حذاق و اهل علم و فضل اگرچه
قاری افضل باشد از مقرو علیه و بتحقیق قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی قرائت تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد آنرا از دهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ابی مقدم بر قرای صحابه و فرمود آنحضرت صلعم
اقرأکم ابی و بتحقیق اخذ کرده اند از وی قومی اکابر از تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت جامع است مر قواعد کثیره را از اصول دین و مهمات آنرا در وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب کذا قال الطیبی
والله اعلم بالاسرار وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی زمین
کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآنست که هر کس از صحابه آن
یاد داشت و نهی از رفتن آن جماعت که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند و ضائع نگردد آن قدر از قرآن که نزد او ست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود
نهی چه صورت دارد در رفتن ایشان جوابش آنست که شاید نهی از تنها رفتن ایشان بسفر باشد و همراهی عسکر متعین نیست بلاک ایشان والله اعلم متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که
لا تسافروا بالقرآن سفر مکنید با قرآن فانی لا آمن ان یناله العدو پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و اهانت کنند یا ضائع سازند آنرا **الفصل الثانی** عن
ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین گفت ابو سعید خدری نشستم من در جماعتی از ضعفای فقیران مهاجران عصابه بکسر و عصبه بضم از مردم ما بین عشره تا چهل و ان
بعضهم لیستتر ببعض من العری و بدرستیکه بعضی از ایشان هر آئینه پوشیده میشد ببعضی از جهت برهنگی و بی جامگی و عری بضم عین و سکون راء برهنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشانست که جامه درست بر تن
نداشتند و باین جهت چسپیده بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد وقاری یقرأ علینا و قاری میخواند قرآن را بر ما اذ جاء رسول الله ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکت القاری خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت
قاری سلام داد آنحضرت برما از اینجا مفهوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست قال ما کنتم تصنعون گفت آنحضرت
و پرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت قرائت قاری ایشان نشنید استفهام بر حقیقت خود است و الا مقصود توطیه و تمهید بشارتست که با ایشان داد قلنا کنا نستمع الی کتاب الله تعالی بودیم ما که گوش
مینهادیم بسوی کتاب خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم حمد خدایراست که پیدا کرد از امت من کسی که امر کرده شده ام من که صبر کنم
نفس خود را با ایشان و نشینم در ایشان اشارتست بقول خداوند تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم الآیة گفت ابو سعید خدری فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین میان و بتحریک میانه
لیعدل بنفسه فینا تا برابر گرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما ثم قال بیده هکذا پس اشارت کرد بدست مبارک خود که همچنین نشینید یعنی حلقه زده نشینید فتحلقوا پس حلقه زده نشستند صحابه
وبرزت وجوههم له و بیرون آمد از صف و ظاهر گشت روهای ایشان مر آنحضرت را فقال ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین پس گفت آنحضرت شاد و خوش باشید ای گروه فقرای مهاجرین
صعالیک جمع صعلوک بمعنی فقیر که مال ندارد چنانکه ممالیک جمع مملوک بالنور التام یوم القیامة بشارت باد مر شما را بروشنائی تمام روز قیامت تلمیح است بقول حق سبحانه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم می در آئید شما بهشت را پیش از مردم توانگر بنیم روز و ذلک خمسمائة عام و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است چنانکه در قرآن
مجید میفرماید و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و مراد اغنیای شاکر و فقرای صابر اند یعنی اغنیا فرضا اگرچه فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بر آن دلالت دارد ولیکن با وجود آن این سبقت فقرا را
حاصل است و ظاهر این حدیث در آنست که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سایر فقرا حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که
یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام در وی در باب فضل فقر بیاید ان شاء الله تعالی رواه ابو داود وعن البراء بن عازب صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی صغیر بود و وی از اتباع امیر المؤمنین
علی رض است حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان و مات فی زمن مصعب بن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم بیارائید قرائت قرآن را بخوش آوازیهای خود
زیرا که اینجا میکند قرائت را در دل و سخت تر است از روی تاثیر آن و رقت پیدا کننده تر است در شنونده کان را بعضی مشائخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است ولیکن می آراید حق را و چون به نفس میان بود هدایت حق
حق ترتیکی و برزور در می آید با غنا مرح میکند تا آسانی و برغبت در آید بر شمال او روی تلخ نافع که آنرا با قند در هم کرده نید در باطن در آرند و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلب است

وحاصل این است که زینوا اصواتکم بالقرآن گویا قائل این سخن ادب نگاه داشت از آنکه اصوات بندگان را زینت قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است زینت شیئی تابع شیئی میباشد چنانکه حلی سبب
بعروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوریست که حسن دیگر بر آن می افزاید و در فصل ثالث از حدیث برا آمده که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرآت قرآن است که فعل بنده است نه
ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة والدارمی وعن سعد بن عبادة بضم عین و تخفیف موحده از نقبای
دوازده انصار است و مهتر قوم خود در رایت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرأ یقرأ القرآن
ثم ینساه مینست هیچ مردی که میخواند قرآن را پس فراموش میکرداند آنرا الا لقی الله یوم القیمة اجذم مگر آنکه پیش می آید بجناب کبریای حق را روز قیامت مقطوع الاعضاء جذم بمعنی قطع و اجذم مردی که بیفتد
اعضای او بعلت جذام که علتی مشهور است و بعضی گفته اند مقطوع الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده و بصورت یا معنی یعنی بی حجت و بیان
و فراموش کردن قرآن بعد از حفظ از کبایر شمرده اند و وعید درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد بنسیان اینجا ترک عمل و قرأة اوست والله اعلم رواه ابو داؤد والدارمی وعن عبد الله بن عمرو ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یفقه من قرأ القرآن فی اقل من ثلث فهم و فقیه نشد و ندانست معانی قرآن را و تامل و تدبر نکرد دران کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب رواه الترمذی
وابو داؤد والدارمی بدانکه عادت سلف مختلف بود در قدری از زمان که ختم میکردند در آن قرآن را ازختم کردن در دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده
و بعضی در هفته یک ختم میکردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آنست که این مختلف میگردد باختلاف اشخاص پس کسیکه ظاهر میگردد مر او را بدقیق فکر لطایف و معارف اقتصار کند بر آن قدر که حاصل کردد کمال فهم
آنچه بخواند و هر که مشغولست بنشر علم و تدریس و تصنیف یا بفصل خصومات و وقایع و مهمات مسلمانان اقتصار کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد وعن عقبة بن عامر
صحابیست و الی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عتبة بن ابی سفیان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة جهر کننده بقرآن و آواز بلند خواننده
آنرا همچو آشکارا دهنده است صدقه را در فقرا که فضیلت و ثواب دارد والمسر بالقرآن کالمسر بالصدقة و اسرار کننده بقرآن نا آواز نیست خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده صدقه است که
افضل و اکمل است در ثواب که از سمع و ریا خالص است و این در صدقه نفل است نه در جای که بلند خواندن قرآن واجب است رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب وعن صهیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت صهیب و میکرد از فقرای صحابه و عظمای ایشانست و مناقب او بسیار است که گفت
آنحضرت ما آمن بالقرآن من استحل محارمه ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال کرداند حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات و مناهی آن کرد که دخول ایمان آوردن آنست که عمل کند چنانکه محبت
آنست که متابعت کند رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی راوی
وعن اللیث بن سعد روایت میکند از لیث بن سعد که فقیه تابعیست و امام اهل مصر عن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است از مشاهیر علمای تابعین است و سی
صحابه را دریافته و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملك بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است انه سال
ام سلمة عن قرأة النبی که وی پرسید ام سلمه را از قرأت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بچه کیفیت میخواند فاذا هی تنعت قرأة مفسرة پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول
یا بفعل قرأت پیدا و کشاده و روشن حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وعن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را نام او عبد الملك بن عبد العزیز بن
جریج از ائمه دین و اعلام علما است و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین و وی اعلم و اوثق از پدر است عن ابن ابی ملیکة عن ام سلمة قالت کان رسول الله گفت ام سلمه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یقطع قرأته تقطیع میکرد قرأت خود را و تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلق بما قبل آن
باشد یقول میگفت و میخواند آنحضرت الحمد لله رب العالمین ثم یقف پس وقف میکرد و می ایستاد ثم یقول پس میگفت الرحمن الرحیم ثم یقف پس وقف میکرد و میگفت مالك
یوم الدین تا آخر سوره و بقواعد مقرره ارباب قرأت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است لیکن اگر بر رؤس آیت باشد وقف و ابتدا بما بعد سنت است رواه الترمذی
وقال اسناده لیس بمتصل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان اللیث روی الحدیث عن ابن ابی ملیکة عن یعلی بن مملك عن ام
سلمة چنانکه در ثانی حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از سلمه بی واسطه سماع ندارد وحدیث اللیث اصح و حدیث لیث که متصل است صحیح تر است الفصل الثالث عن جابر رضی الله
عنه قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نقرأ القرآن گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآن را وفینا الاعرابی والعجمی و در میان ما بود بادیه نشین و
عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرأة ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قرأة فصحای عرب نبود و باوجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرد و تقریر و تحسین نمود فقال پس گفت اقرؤا فکل حسن
بخوانید قرآن را پس همه نیکو است یعنی بهر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و عجم و مقصود وی صلی الله علیه وسلم رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصای رعایت تجوید بمرتبه نهایت است و تنبیه بر تحری حسبه و اخلاص و عمل
و تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه بأقصی الغایة کوشند زیرا که استقصا و اهتمام ثانی با مساهله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اعتنا بثانی با مساهله در اول ضرر نیارد
چنانکه فرمود وسیجیئ اقوام یقیمونه و زود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست کردانند قرآن را برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القدح چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف
و سکون دال تیر ناتراشیده و بی پر است و پیکان نا نهاده یتعجلونه زود میطلبند اجرت آنرا درین جهان ولا یتاجلونه و بمهلت نمی طلبند ثواب آنرا در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا میفروشند
رواه ابو داؤد والبیهقی فی شعب الایمان وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها روایت است از حذیفة بن
الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله صلعم است و نزد او علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحنهای عرب و خوش آوازی ایشان فی الصراح لحن آواز و آواز گردانیدن و لحن در قرأت طرب کردن

بدان فلان الحن است نیکوتراست از وی خواندن بدان و مراد بلحون عرب تحسین صوت و تطریب وست بی تکلف در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قراءت ایشان مشاهده می افتد وایاکم ولحون
اهل العشق ولحون اهل الکتابین و دور دارید خود را از لحنهای اهل عشق و لحنهای اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در تغزل بنساء و محادثه ایشان در اشعار از رعایت
قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخوانند یهود و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن و بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانده اند و این تصحیف و تحریف است و صحیح نیست وسیجیئ بعدی قوم
یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح و زود باشد که بیایند پس از من گروهی که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحه در ماتم کردن لایجاوز حناجرهم نمیگذرد
قرآن از گلوهای ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمیرسد مفتونة قلوبهم مفتنه و بلا افتاده شده است دلهای ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را وقلوب الذین یعجبهم شانهم مفتون
و مبتلا است دلهای آن کسانیکه خوش می آید ایشان را احوال ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت حسنوا القرآن باصواتکم نیک گردانید قرآن را بآوازهای خود فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا زیرا که آواز خوب زیاده میکرداند قرآن را حسن
رواه الدارمی وعن طاؤس مرسلا و روایت است از طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است و صحبت ابن عباس میبود بطریق ارسال قال گفت سئل النبی پرسیده شد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن کدام یکی از آدمیان خوش آوازتر است بقرآن قال گفت آنحضرت من اذا سمعته یقرأ خوش آوازترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی
او را که میخواند قرآن را رایت انه یخشی الله بپنداری گمان بری تو که وی میترسد و هیبت دارد از خدا قال طاؤس وکان طلق کذلک گفت طاؤس و بود طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که یکی از تابعین است
همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود رواه الدارمی وعن عبیدة بفتح عین و کسر موحده الملیکی بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه والموکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی است وکانت
له صحبة مع رسول الله و بود مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مر او را صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمه مع قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم و برین نسخه این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته یا اهل القرآن لاتتوسدوا القرآن ای اهل قرآن
تکیه گاه نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بر آن کنایت است از تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن واتلوه حق تلاوته من اناء اللیل والنهار و بخوانید قرآن را و درسازید
آنرا در ساعات شب و روز وافشوه و آشکار کنید و بخوانید قرآن را باسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شایع گردد میان مردم وتغنوه و تغنی کنید بقرآن یعنی که گذشت وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون
و تامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه در وی است از معانی و احکام بتامل و تعقل امید آنکه رستگار شوید و فیروزی یابید ولا تعجلوا ثوابه و شتاب مکنید طلبیده در دنیا پاداش آنرا و مگردانید آنرا از حظوظ این جهان
فان له ثوابا زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم است در آن جهان رواه البیهقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی برفع باب
این نیز بابیست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن و جمع القرآن ظاهر مراد باختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات وست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد الفصل الاول عن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام بکسر حای مهمله و تخفیف زای صحابی است اسلام آورد در فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر وی برادرزاده ام المومنین
خدیجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان میخواند سوره فرقان علی غیر ما اقرأها بر وجه مغایر آنچه میخواندم من آن سوره را وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اقرأنیها خوانانیده بود مرا آن سوره را فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه من میخواندم آن حضرت خوانانیده بود و وی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم بر وی
و دفع کنم در وی غضب کنم بر وی ثم امهلته پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف تا آنکه برگشت وی از قرأت و تمام کرد ثم لببته بردائه پس انداختم ردای او را در گردن او و کشیدم او را فی الصراح تلبیب گریبان
گرفتن و کشیدن در خصومت لبب و لبه بالتحریک جای پیش سینه که انجا ذبح میکنند فجئت به رسول الله پس آوردم من او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم یا رسول الله انی سمعت هذا
یقرأ سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها بدرستیکه من شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت
ارسله بگذار او را یعنی هشام فرمود اقرأ بخوان فقرأ القراءة التی سمعته یقرأ پس خواند هشام آن قرأت را که شنیده بودم من او را که میخواند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا انزلت
پس گفت آنحضرت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره ثم قال لی اقرأ پس گفت آنحضرت مرا بخوان فقرأت پس خواندم من چنانکه یاد داشتم فقال هکذا انزلت پس اینجا نیز گفت همچنین فرو فرستاده
شده است این سوره پس چون فرمود که هکذا انزلت گفت ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد به هفت قرأت یا هفت لغت است
و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فتذکر فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید هرچه آسان باشد از قرآن و هرچه خوش آید شما را متفق علیه واللفظ لمسلم وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ
گفت عبدالله بن مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قرأت وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها و شنیدم آنحضرت را که میخواند مخالف آن قرأت را که خواند آن مرد فجئت
به النبی پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجهه الکراهة پس شناختم من در روی مبارک آنحضرت ناخوشی را
از جهت جدال و خلاف فقال پس گفت آنحضرت کلاکما محسن هر دو شما نیک خواننده اید فلا تختلفوا پس مختلف نشوید فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستیکه کسانیکه بودند پیش
از شما اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوه قرأتست که فرو فرستاده شده است قرآن برآن و قرأت همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار از قرآن
کرده باشد ولیکن قراءات بعضی متواتر اند و بعضی احاد چنانکه احادیث متواتر این هفت قرأت است که میخوانند و بعضی در ده قرأت ادعای تواتر کنند و تخصیص هر قرأتی بقاری مخصوص بجهت اختیار و عنایت
اوست آنرا والا همه راست رواه البخاری وعن ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس در آمد مردی در حالیکه نماز میکند فقرأ قراءة
انکرتها علیه پس خواند آن مرد قرأتی را که انکار کردم من آن قرأت را بر آن مرد ثم دخل آخر فقرأ قراءة سوی قراءة صاحبه پس در آمد مردی دیگر پس خواند قرأتی بجز قرأت آن یار خود ظاهرا این قرأت

نزد وی منکر نمود و لهذا ذکر کرد انکار را بروی فلما قضینا الصلوة دخلنا جمیعا علی رسول الله پس وقتی که تمام کردیم نماز در آمدیم همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی نسخ فلما قضینا بلفظ تثنیه
یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را فقلت ان هذا قرأ قراءة انکرتها علیه پس گفتم من که این مرد خواند قراءتی را که انکار کردم آنرا بروی ودخل آخر فقرأ سوی قراءة صاحبه و در آمد مردی دیگر
پس خواند جز قرأت یار خود فامرهما النبی پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم که باز خوانید فقرءا پس خواندند آن دو مرد فحسن شانهما پس تحسین کرد آن حضرت حال آن هر دو مرد را و مقرر
داشت قرأت هر دو را فسقط فی نفسی من التکذیب پس افتاد در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین و تقریر آنحضرت هر دو قرأت را بگمان آنکه کلام خدا یکی باید که بر یک وجه باشد هر کسی بر طوری که
خواند چون روا باشد ولا اذ کنت فی الجاهلیة و نبود این تکذیب و انکار وقتی که بودم در جاهلیت و این مبالغه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع تکذیب در آنحالت چندان مستبعد نبود
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود فلما رأی رسول الله پس هنگامیکه دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما قد غشینی چیزی که پوشید و در گرفت مرا از وسواس شیطان که بسر حد
تکذیب و انکار آورد ضرب فی صدری زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینه من بجهت تصرف کردن و ازاله وسواس و انکار ففضت عرقا پس روان شد از من خوی و فیضان کثرت آب چنانکه روان
کرده و فضت بکسره و سکون ضاد وکانما انظر الی الله فرقا و چنان شدم گویا که می بینم بسوی خدا از خوف فرق بفتحتین ترسیدن فقال لی پس گفت آنحضرت مرا یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن
علی حرف فرستاده شد یا فرستاد الله تعالی وحی بسوی من که بخوانم یا که بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و اقرأ بلفظ متکلم و امر چون دیدم که قرأت بر یک حرف تنگ
خواهد شد بر امت فرددت الیه ان هون علی امتی پس مراجعت کردم بدرگاه حق سبحانه که آسان گردان کار قرأت را بر امت من و توسعه کن بر ایشان فرد پس رد کرد و نداد و کرد حق تعالی جواب را دو وحی
فرستاد الی الثانیة بسوی من بار دوم که اقرأه علی حرفین بخوان قرآن را بدو حرف فرددت الیه پس مراجعت کردم بسوی حق تعالی و گفتم بار دیگر ان هون علی امتی که آسان گردان بر امت من و هنوز
توسعه کن فرد الی الثالثة پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانه تعالی بسوی من بجواب وحی فرستاد بسوی من بار سوم اقرأه علی سبعة احرف بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بحروف
قرأت است یا لغات و چون سؤال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخیر مطلوب و مسئول است میان حق جل و علا و رسول وی که محبوب و مقبول حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وی سبحانه
بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت مر امت مرحومه او را بعد از نجاح مرام و اسعاف مسئول وی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان در امر دنیا با جمعکرد و تسهیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سؤال کند
بعد هر دو مراجعتی که واقع شد پس فرمود ولک بکل ردة رددتکها مسألة تسألنیها و مر تراست ای محمد وای محبوب من وای مقبول درگاه من بهر ردی و مراجعتی که کردم آنرا با تو قبولی عطائی سؤالی
یکی آن را یعنی سه چیز بخواه و سؤال کن که بدهیم ترا آنرا پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر سه سؤال را بمغفرت یاد آورد و اشارت با آنکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکه
قول وی سبحانه وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین بدان اشارت میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت دو برای امت خود در آمرزیدن کبائر و صغائر سوم بتمامه خلائق از اولین و آخرین چنانکه
فرمود فقلت پس گفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی واخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق و تاخیر کردم و نگاه داشتم مغفرت ثالثه را برای روزی که رغبت کنند و خواهش نمایند و
آرند بسوی من و شفاعت طلبند از من خلق کلهم همه خلق حتی ابراهیم تا آنکه ابراهیم خلیل که خاصه نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین یا در حق امت برای مغفرت
و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بذکر از جهت بودن وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وی صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع نشد تصریحی از جمهور در غیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از
ابراهیم موسی افضل انبیا است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت ابن عباس که آنحضرت گفت اقرأنی جبرئیل علی
حرف خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن و وحی الهی که خشت بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بود معروف بفصاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت فراجعته پس مراجعت
کردم جبرئیل را که عرض کند بدرگاه حق توسعه را فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که طلب زیاده میکردم یعنی مکرر طلب زیادت کردم و یزیدنی و زیاده میکرد جبرئیل برای من حتی انتهی الی سبعة احرف
تا آنکه با آخر رسید تا هفت حرف این استزادت و زیادت در همین وقت و در یک مجلس واقع شد با مرور رفت کردن جبرئیل و عرض حال بدرگاه صمدیت یا در اوقات متعدده بود و قال ابن شهاب گفت ابن شهاب
که زهری مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود و بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر تکون واحدا رسید مرا که آن هفت حرف نیستند آنها در امر دین بلکه یکی یعنی متحد و متفق اند لا یختلف
فی حلال ولا حرام مختلف نمیشوند در حلال نه در حرام یعنی مرجع کل یعنی واحد است اگرچه لفظ مختلف باشند چه قرأت سبع متناقض نمیباشد و همچنین لغات سبع که او بحروف اند متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال گفت ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت جبرئیل را پس گفت یا جبرئیل انی بعثت
الی امة امیین بدرستیکه من فرستاده شده ام بسوی امتی که نا خوانندگانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز والکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال است عجوز زن مسنه را گویند و در قاموس گفته عجوز
مرد پیر و زن پیر و عجوزه تا نیامده و اگر آمده لغت ردی غیر فصیح است والشیخ الکبیر و بعضی از ایشان پیرمردی کلان سال است والغلام والجاریة و بعضی از ایشان کودکانند و دختران اند غلام و جاریه
در اصل بمعنی کودک و دختر است و بر غلامان و داهان که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشانست چنانکه فتا و فتاة میگویند زیرا که با ایشان معامله پیران نمیکنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم
یقرأ کتابا قط و بعضی از ایشان مردیست که نخوانده است کتابی را هرگز اگرچه آموخته باشد و علم آن داشته باشد قال گفت جبرئیل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه قرآن
فرو فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قرأت رواه الترمذی وفی روایة لاحمد ولابی داود و در روایتی مر احمد و ابی داود را این زیادت آمده که قال گفت جبرئیل لیس منها الا شاف
کاف نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافی است مر علتی را که در سینه هاست از کفر و جهل و کافیست در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان وفی روایة للنسائی و در روایتی
مر نسائی را همچنین آمده قال گفت آنحضرت ان جبرائیل و میکائیل اتیانی آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست جبرئیل جانب راست من و میکائیل عن یساری و نشست
میکائیل از چپ من فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف پس گفت جبرئیل ای من بخوان قرآن را در حالیکه بود قرأت جبرئیل بر یک حرف قال میکائیل گفت میکائیل مر آنحضرت را استزده طلب زیادتی

بکن جبرئیل را یعنی بگو با وی که بر حرف دیگر بخواند حتی بلغ سبعة احرف تا رسید قرآن با جبرئیل بهفت حرف وکل حرف شاف وکاف و هر حرف شافی و کافی است چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرأت بتسهیل
و تیسیر پذیرفت هر قسمی از امت که مذکور شد می توانند خواند بخلاف آنکه اگر تنگ میشد و بر یک حرف میماند وعن عمران بن حصین صحابی مشهور است که ملائکه را میدید و بروی سلام میکردند و سی سال صاحب
فراش بود انه مر علی قاص یقرأ ثم یسأل روایت میکند که وی بگذشت بر قصه خوانی که قرآن میخواند و پس از مردم سؤال میکرد و قص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسیکه اخبار و قصص میگوید و قصاص بود عامه نیز
اطلاق میکنند فاسترجع پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله وانا الیه راجعون چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سؤال کردن بران مصیبتی است که بدان قاص رسیده و بدان مبتلا گشته یا ابتلای
عمران بمشاهده اینحالت شنیعه مصیبتی است بدان که بوی رسیده ثم قال سمعت رسول الله پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قرأ القرآن فلیسأل الله به
کسیکه بخواند قرآن را پس باید که سوال کند خدا را بقرآن و بخواهد حاجت دینیه و دنیویه خود را از وی تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد یا بذکر جنت آید بطلبد از وی تعالی آنرا و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناه
جوید بخدا از آن یا مراد آنست که دعا کند بعد از فراغ قرأت بدعوات ماثوره فانه سیجیء اقوام یقرؤون القرآن ویسألون به الناس پس بدرستیکه شان این است نمود باشد که بیایند گروههای که
بخوانند قرآن را و سؤال کنند بآن از مردم و گدائی کنند از ایشان رواه احمد والترمذی الفصل الثالث عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از
بریده الاسلمی بضم موحده که از مشاهیر صحابه و از اصحاب جمیله است در حضرت نبوت و خلفای راشدین که گفت گفت آنحضرت من قرأ القرآن یتأکل به الناس کسیکه بخواند قرآن را در حالیکه طلب اکل
میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیله حطام دنیا میگرداند جاء یوم القیامة ووجهه عظم لیس علیه لحم بیاید آنکس روز قیامت و حال آنکه روی وی استخوانست که نیست بروی گوشت یعنی زار و نزار و
خوار و بی عزت باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یعرف فصل السورة بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق
نهادن میان دو سوره حتی ینزل علیه تا آنکه فرود آمد بروی بسم الله الرحمن الرحیم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه بسم الله آیتی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سوره چنانکه مذهب ما است
رواه ابو داود وعن علقمة قال کنا بحمص روایت است از علقمه که از کبار تابعین و از اصحاب عبدالله بن مسعود است گفت بودیم با حمص بکسر حا و سکون میم که از بلاد شام است فقرأ عبدالله بن
مسعود سورة یوسف پس خواند عبدالله بن مسعود سوره یوسف را فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت مردی نه چنین فرو فرستاده شده است فقال عبدالله والله لقد قرأتها
علی عهد رسول الله پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بتحقیق خوانده ام من آن را در زمان پیغمبر خدا و حضرت وی صلی الله علیه وسلم فقال احسنت پس گفت آنحضرت نیک خواندی فبینا هو
یکلمه پس در اثنای آنکه آن مرد سخن میگوید با ابن مسعود را اذ وجد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد بوی می وجد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب
الخمر وتکذب بالکتاب آیا مینوشی شراب را و تکذیب میکنی بکتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن مسعود او را حد اگر آنچه ابن مسعود خوانده از قرأت مشهوره بوده و یقینا از کتاب الله بود تکذیب و انکار او
کفر است قطعا و اگر نه چنین بود و قرأت شاذ بود اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است والله اعلم و تکرار تعزیر وی و اکتفا کرد بحد شرب خمر متفق علیه وعن زید بن ثابت
از اجله فقهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم بود بفرائض قال ارسل الی ابو بکر مقتل اهل الیمامة گفت زید بن ثابت که فرستاد کسی را بسوی من ابا بکر صدیق و طلبید مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه
و این مقتل بنی حنیفه بود که کشته شد در وی مسیلمه کذاب لعنة الله علیه در خلافت صدیق چنانکه در کتاب الزکوة گذشت و در وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند پس ناگهان نزد ابی بکر فاذا عمر بن الخطاب
عنده پس ناگاه عمر نزد ابی بکر بود رضی الله عنهما قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال گفت ابوبکر که عمر آمد نزد من پس گفت ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن بدرستیکه کشتن بتحقیق سخت
و بسیار شد و گرم شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی معرب کارزار را گویند و گفته اند عدد کسانیکه کشته شدند در وی از قرا هفتصد بود وانی اخشی ان یستحر القتل بالقراء بالمواطن
و بدرستیکه من میترسم که اگر سخت شود قتل بقراء در جاهای جنگ فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هر کس چیزی از آن یاد دارند وانی اری ان تأمر بجمع القرآن و بدرستیکه
من مصلحت می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصحف قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله ابوبکر میگوید گفتم من بعمر چگونه میکنی تو و در روایتی کیف نفعل چگونه میکنیم ما چیزی را که نکرده است
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال عمر هذا والله خیر پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بهتر است و بدعت حسنه است و بعضی بدعتها است که واجب است کردن آن مثل تعلم
صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت فلم یزل عمر یراجعنی پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد و مکرر میگفت که میباید کرد حتی شرح الله صدری
لذلک تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن و پسندیدم رای عمر را ورأیت فی ذلک الذی رأی عمر و دیدم خیر و مصلحت در آن باب آنچه خیر و مصلحت دید عمر و رای زدم من در
باب آنچه رای زد عمر قال زید قال ابو بکر انک رجل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر که تو مرد جوان عاقلی لا نتهمک متهم نمیداریم ترا بسهو و غفلت و خیانت وقد کنت تکتب الوحی
لرسول الله و بتحقیق بودی تو که می نبشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن واجمعه پس طلب کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن او را و تتبع طلب چیزی و در پی رفتن وی و گفت
زید بن ثابت فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند اگر می فرمودند و تکلیف میکردند مرا بردن و نقل از جای بجای بردن کوهی را از کوهها ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن
نبود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نه باندازه طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در آن قال گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر
گفتم من ابی بکر را کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله چگونه میکنید شما چیزی را که نکرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن بخدا بهتر است
فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر پس همیشه بود ابوبکر که مراجعت میکرد مرا و باز میکرد این سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا بچیزی که گشاده بود
خدای تعالی برای آن سینه ابوبکر و عمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب پس طلبیدم من قرآن را در حالیکه فراهم می آرم او را از عسب بضم عین و سین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما که برگ نباشد یا شاخ خرما که
برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی برگ خرما تفسیر کرده اند واللخاف و تتبع کردم قرآن را از لخاف بکسر لام و تخفیف خای معجمه جمع لخفة بفتح سنگ سفید تنک و در روایتی والرقاع و آن قطعها و پارها از پوست

یا کاغذ و در روایتی و قطع الادیم از پوست پاره ها و در روایتی و الاکتاف از شانه های شتر و گوسفند و در روایتی و الاضلاع و استخوانهای پهلو و مانند آن که هر کسی که پاره از قرآن در آنها نوشته میداشت و صدور الرجال و از سینه های مردان که یاد داشتند صحابه اصل معتمد همین است و یافتن آن از عسب و لخاف و جز آن تقریر و تقرر است و قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه اتفاق میکردند و اجماع می نمودند نوشتن صورت نداشت والا گفت حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سورهٔ توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه و فتح زای لم اجدها مع احد غیره نیافتم آنرا از هیچ یکی غیر او و آخر سورهٔ توبه اینست لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براءة تا خاتمهٔ سورهٔ که در اول او براءة من الله و رسوله است و آنرا سورهٔ توبه میگویند معنیش اینست که نوشته نزد وی یافتم نه محفوظ و همچنین آنکه در بعضی روایات آمده است که سوگند میداد هر کسی که نزد وی می یافتند که این قرآنست تا میگذشت بروی و گواه مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ ابن حجر گفته که مراد به دو گواه حفظ و کتابت است و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد اینست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشته شده است و مجرد حفظ اکتفا نمی نمودند بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین سامحه الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان همه الا آنکه مشتبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر آنرا نمی شناختند یا منکر بود قرائت آنرا و اثبات میکردند آنرا بحلف و شهادت حاشا و کلا میدانستند آنرا و بتالیف معجز و نظم معروف و بتحقیق مشاهده میکردند تلاوت آنرا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدت بیست و سه سال و یاد داشتند مجموع آنرا جمعی از صحابه پس از خلط چیزی که نه از قرآنست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات برای تقریر و تاکید بود که اصل و معتمد آن بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن محدث نیست و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که امر میکرد بکتابت آن ولیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بانتساخ آن از جای بجای مجتمع کنانیده و این بمنزلهٔ آن بود که گویا اوراق متفرق در خانهٔ آنحضرت یافتند که در آن قرآن نوشته بودند ولیکن منتشر بود و مجتمع ساختند و در رشته انتظام و التیام کشیدند تا چیزی از آن گم نشود و خطابی گفته که سبب آنکه آنحضرت جمع نکرد قرآنرا در مصحف واحد آن بود که انتظار ورود نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول قرآن برحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الهام کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع آن بجهت وفای وعدهٔ صادق خود که در حفظ و نگاهداشت آن کرده بود و ابتدای آن بدست صدیق اکبر بود بمشاورت عمر فاروق رضی الله عنهما و باید دانست که ترتیب سور و وضع آیات همه بوحی بود و جبرئیل علیه السلام چون آیتی از قرآن بحسب واقعه می آورد میگفت که اینرا در فلان سوره بعد فلان آیت بنهند و احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقیق حاصل شد یقین بآن بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابه بی تطرق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و از آنجا جبرئیل علیه السلام باسمان دنیا فرستاده و از آنجا جبرئیل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوتست و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بهمین ترتیب می آورد و بآنحضرت بطریق مدارست میخواند و در سالی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین عالم رحلت خواهد نمود دوبار آورد و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و چون جمع کرد آنرا زید بن ثابت باتفاق صحابه در صحف متعدده مکتوب شد و هنوز جمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاده فکانت الصحف عند ابی بکر پس بودند این صحیفها نزد ابی بکر صدیق رضی الله عنه حتی توفاه الله تا آنکه میرانید او را خدای تعالی ثم عند عمر پس تر بودند آن صحیفها نزد عمر فاروق رضی الله عنه فی حیوته در حیات عمر ثم عند حفصة بنت عمر پس تر بودند آن صحیفها نزد ام المؤمنین حفصه دختر عمر رضی الله عنهما پس عثمان رضی الله عنه جمع کرد آنرا در یک مصحف و استکتاب فرمود در مصاحف و فرستاد آنها را در دیار اسلام چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه البخاری وعن انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان روایت است از انس که حذیفه قدوم آورد بر عثمان رضی الله عنهم وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة و بود حذیفه که غزا میکرد با اهل شام را در فتح ارمینیه بفتح همزه و سکون را و کسر میم و سکون تحتانیه و کسر نون و خفت تحتانیه ثانیه کذا فی کتاب المغنی و در قاموس بکسر همزه گفته و از جامع الاصول مثلثیت همزه نیز نقل کرده اند و تشدید یای ثانیه نیز گفته اند و آذربیجان مع اهل العراق و غزا میکرد آذربیجان را با اهل عراق و آذربیجان بمد همزه و فتح دال معجمه و سکون را و کسر موحده و سکون تحتانیه و جیم و فتح موحده نیز آمده فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة پس بترسانید حذیفه را اختلاف مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که در آن توسعه رفته بود فقال حذیفة لعثمان پس گفت حذیفه عثمان را یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب دریاب این امت و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود والنصاری مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغییرها دادند و تحریفها کردند گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت و نگاهبانی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرمود بما استحفظوا من کتاب الله لاجرم تغییرها و تحریفها بدان راه یافت و در شأن قرآن مجید فرمود وانا له لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با نگاهبانی وی تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی را بسوی ام المومنین حفصه که بفرست بسوی ما آن صحیفها را که پیش تست ننسخها فی المصاحف بنویسانیم آنها را در مصحفهای متعدده ثم نردها الیک پس تر باز میفرستیم آنها را بسوی تو فارسلت بها حفصة الی عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه بسوی عثمان فامر زید بن ثابت پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن ثابت انصاری است باقی سه کس قرشی اند فنسخوها فی المصاحف پس نوشتند آنها را در مصحفها وقال عثمان للرهط القرشیین الثلاثة و گفت عثمان مر گروه قرشیان را که سه تن بودند اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شیء من القرآن چون مختلف شوید شما که قرشیانید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن فاکتبوه بلسان قریش پس بنویسید آنرا بزبان قریش فانما نزل بلسانهم زیرا که فرود آمده است قرآن بزبان ایشان باتفاق معلوم شد که قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمده و بالتماس آنحضرت صلی الله علیه وسلم توسیع یافت و رخصت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الا آن امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر کرد و همه را بقرائت بلغت قریش فرمود و این است معنی قول وی که بنویسید آنرا بلغت قریش ففعلوا پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان بهن حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان رضی الله عنه الصحف الی حفصة تا آنکه وقتی که نسخ بر داشتند صحف را در مصاحف باز گردانید عثمان آن صحف را بسوی حفصه وارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از آن مصاحف که انتساخ نموده بودند و افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانهٔ آسمان که کواکب از آن طلوع و غروب میکنند و چون هر بلد را افقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق و امر کرد عثمان بآنچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر

مراد از صحیفه آن بود که در رقاع ولخاف وجز آن بود و مراد به مصحف آنچه نزد حفصه بود و توانذ که شک از وی باشد بحرف بجای حاء مهمله و خای معجمه در روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از
وفات وی عده رد کرد و نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه بآفاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داؤد گفته شنیدم ابا حاتم سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها را بمکه و
شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای
تابعین و یکی از فقهای سبعه مدینه مطهره است انه سمع زید بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست قال که گفت زید بن ثابت فقدت آیة من الاحزاب گم کردم آیتی را از سوره احزاب
حین نسخنا المصحف در وقتی که نوشتیم ما مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود و اگرچه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود قد کنت
اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ بها بتحقیق بودم من که می شنیدم آن حضرت را که میخواند آن آیت را فالتمسناها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردیم
ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف پس لاحق
گردانیدیم ما آن آیت را در سوره وی که سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آنست که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رواه البخاری تنبیه گفته اند که
جمع قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف واحد دوم مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را رضی الله
عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را و وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عز و جل و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف
بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی و بود آن در سنه خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود نگوئید در عثمان مگر خیر بخدا سوگند نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگوئید
در شان این قراءت بتحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند قراءت من بهتر از قراءت تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه رای میزنی و مصلحت چه می بینی گفت آن می بینیم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد
پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی گفتیم ما نیکوست آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر میکردم عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا انتهی و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آنست که جمع ابی بکر از بیم
آن بود که مبادا از قرآن چیزی برود و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود و در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاری که وی رضی الله
عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قراءت و پیش از آن بود مصاحف به حروف سبعه که نازل شده بران قرآن بجهت تیسیر و تسهیل و چون
بدان حاجت نماند و برهمه آسان شد گرد آورد همه را بر یک لغت که اصل نزول بران بود و ما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود انتهی و آورده اند که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که
اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و اما که وی رضی الله عنه بترس اختلاف آنرا بروی کار نیاورده تا همه عالم بر یک وجه و بر یک نسق باشد والله اعلم وعن
ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال چه چیز برداشت شما را برین که قصد کردید بسوی سوره انفال وهی من المثانی و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی
از سبع مثانی بقولی که مراد بآن سبع سوره طوال است که در اول قرآنست والی براءة و قصد کردید بسوی سوره براءت وهی من المئین و حال آنکه این سوره از مئین است نزد شما و مئین جمع مائة است بمعنی صد نام
آن سورتها است که بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن زیاده بر صد آیت است یا نزدیک بآن و بعد از مئین مثانی است و آن سوره که کم از صد آیت باشد گویا که توابع و توالی مئین اند و مئین اوایل اینها اند و یا از جهت تکرر
اینها مثنی و مکرر ساخته میشوند بیشتر از مئین بعد از آن مفصل است این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرآنی را کما ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثانی که نام سبع طوال است و
براءة را از مئین ساختید با وجود آنکه انفال کوتاه تر از براءة است و بر تقدیری که همچنین کردید بسمیه میان آنها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بینهما پس نزدیکی کردید میان این دو سوره ولم تکتبوا سطر و ننوشتید
سطر بسم الله الرحمن الرحیم را ووضعتموها فی السبع الطول و نهادید آن را یعنی سوره انفال را یا براءة را در هفت سوره دراز ما حملکم علی ذلک چه حامل و باعث شد شما را بر آن و در بعضی نسخ ذلکم پس گویا ابن عباس
دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان آنچه حاصلش آنست که در امر این دو سوره اشتباه است بوجهی که هر دو یک سوره اند و باین حیثیت نهادن آنها در سبع طوال و نانوشتن بسمله در میان آنها درست شد و بوجه دیگر دو
سوره اند بنابرین وجه فاصله در میان آنها گذاشتیم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مما یأتی علیه الزمان از آنچه
که می آمد بروی زمان وهو ینزل علیه السور ذوات العدد و حال آنکه آن حضرت فرود می آمد و فرستاده میشد بروی سورتهای متعدده یا سورتهایی که در وی آیات متعدده است وکان اذا نزل
علیه الشیء و بود آن حضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیات دعا بعض من کان یکتب میخواند در طلب بعضی کسان را که می نوشت وحی را و سورتها را چنانکه زید بن ثابت وغیره فیقول
پس میگفت آن حضرت ضعوا هؤلاء الآیات فی السورة التی یذکر فیها کذا وکذا بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین و چنین فاذا نزلت علیه الآیة فیقول
ضعوا هذه الآیة فی السورة التی یذکر فیها کذا وکذا پس چون فرود می آمد بروی این آیت پس میخواند آن کسان را و میگفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره چنین چنین این
دو فقره بظاهر مکرر می نماید و فرق نیست میان هر دو مگر چنین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر و تکرار است وکانت الانفال من اوائل ما نزلت بالمدینة و بود سوره انفال از
جمله اوایل سورتها که نازل شده در مدینه که در وی ذکر قصه بدر است وکانت براءة من آخر القرآن نزولا و بود سوره براءة از آخر قرآن در نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است
وکانت قصتها شبیهة بقصتها و بود قصه انفال مانند بقصه براءة در اعلاء کلمه دین و نکونساری اعدا از مشرکین و منافقین فقبض رسول الله پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ولم یبین لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت برای ما که این سوره جزوی از آن سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره است علاحده فمن اجل ذلک قرنت بینهما پس ازین جهت نزدیکی کردم
میان هر دو سوره ولم اکتب سطر و ننوشتم سطر بسم الله الرحمن الرحیم ووضعتهما فی السبع الطول و نهادم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سورتین
و این را ذکر نکرد زیرا که مذکور صریحا در سوال ابن عباس قرآن سورتین نه نوشتن تسمیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین یک سوال باشد و ذکر قول وی وهی من المثانی وهی من المئین تقریبا یا بیان واقع باشد نه سوال از تقسیم

و تاخیر فتأمل رواه احمد والترمذی وابو داؤد تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله و توفیقه و تعالی است او را کتاب الدعوات باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و علما
آنست که این امر برای اباحت یا استحباب است نه وجوب و دعا در نزول بلایا و خوف مسنون و ماثور است از انبیا صلوات الله علیهم و اتباع ایشان رحمة الله علیهم اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی
و تقدس نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله و سلامه علیه حسبی عن سؤالی علمه بحالی شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید بسا که راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال
بذکر از مسئلت و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة و اتیان
بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خداست اگر اجابت نشد و بنده بحظ نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نمود زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است
بر من از محروم شدن من از اجابت و طائفه بر آن رفته اند که سکوت و جمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بسابقه تقدیر حق عز و علا اولی و افضل و واسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از معارضه
وقت و در حدیث آمده است که هر که را باز دارد ذکر من از سؤال از من دهم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام
قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همانست و این شناخته نمی شود مگر در وقت
زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل کرده پس اگر در دل خود اشارتی بدعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتی بسکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود
پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیابد در دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود در بیابد در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعاست
درین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است
و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حظ است یا مر حق سبحانه را در آن حظ است دعا اولی است و آنچه در وی نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدای تعالی او را دوست
میدارد پس میگوید وی تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و توقف در حاجت بنده ام که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید یا جبرئیل بر آر حاجت او که من مکروه میدارم
آواز او را انتهی کلام القشیری و در رساله تسلیة المصاب کلام درین باب بسط و طویل حاوی و شامل واقع شده است فلینظر ثمه و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم کرده آید ان شاء الله
تعالی **الفصل الاول** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر پیغمبر را دعائیست مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاریست که از وی یکی هر
پیغمبر را دعا در حق امت خود خواه برای ایشان یا بر ایشان و استجابت میکند آن دعا را وجوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافت در دنیا اجابت آن را و انی اختبأت
دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة و بدرستیکه من پوشیده و پنهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را بروز قیامت فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا
یشرک بالله شیئا پس آن دعوت در یابنده است اگر خواسته است خدا کسی را که مرده است من در حالیکه شریک نمیکرد با خدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفت اگرچه گناه کار بود و اما سائر دعوات انبیا
علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود در خواستم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد یکی چنانکه در حدیث آمده است
والله اعلم رواه مسلم وللبخاری اقصر منه روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه تر ازین عبارت و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم از ابی هریره است
که گفت گفت آنحضرت اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه خداوندا بدرستیکه من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب قبول است و تحقیق در حالت
گویا عهدیست که هرگز شکسته نشود و وعده ایست که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس جز این نیست که من آدمی ام که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاه داشته شده است حضرت از ان و ممن برای مصلحتی که تقاضا میکند آنرا فایما
المؤمنین آذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که برنجانم او را و دشنام کنم او را و لعنت کنم او را و بزنم او را جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس
بگردان آن مذکورات را برای آن مومن رحمت و طهارت و سبب قربت بخود تقربه بها الیک یوم القیمة که نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود در روز قیامت و این کمال شفقت و مهربانی است
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب امت مرحومه خود بدکاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان آن همه باشند و این اتم و ابلغ است در باب رحمت و رأفت و احتمال دارد که این حکم
مخصوص بغیر مستحقان اذیت باشد والله اعلم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت و هم از ابی هریره است که
گفت گفت آنحضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن مرا اگر خواهی ارزقنی ان شئت خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب با
شک و تردد نکند و معلق بمشیت نگرداند ولیعزم مسئلته و باید که جزم کند طلب و سؤال خود را فی الصراح عزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراده فعل و قطع کردن بدان
انه یفعل ما یشاء لامکره له بدرستیکه خدای تعالی میکند هر چه میخواهد نیست اکراه کننده مر او را و اکراه نباخواست کسی را بر کاری واداشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وی تعالی هر چه بخواهد میکند چه حاجت که شما آنرا
بگوئید و ذکر آن عبث است وی تعالی بفضل و کرم خود وعده استجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند و بتعیین و تعیین منشرح شود و صدر وی منور میگردد و قلب وی و شک و ریب ظلمت است رواه البخاری
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت ولکن لیعزم ولیعظم الرغبة و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و همت
خود را فان الله لا یتعاظمه شیء اعطاه زیرا که بدرستی خدای تعالی بزرگ نمی نماید او را چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را پس باید که رغبت زیاده بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصر نگرداند همت را در طلب
مطالب عظیمه رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم قبول کرده میشود دعا مر بنده را مادام که دعا نکند بگناه و چیزی که بدان بزه کار شود او
قطیعة رحم یا دعا نکند بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوندا از وی بیزار کن و پیوند ببر یا چیزی که دعا کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجابست ما لم یستعجل مادام که شتابی نکند اجابت دعا و حصول معنا
قیل گفته شد یا رسول الله ما الاستعجال چه چیز است صورت استعجال قال گفت آنحضرت استعجال این است که یقول بگوید قد دعوت و قد دعوت بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی

که دعا کردم و بسیار کردم دعا فلم ار یستجاب لی پس ندیدم که استجابت کرده شد مرا فیستحسر عند ذلك پس منقطع شود و ملول کرده شود از آن و یدع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار بکسر سین وانده شدن از کار
رواه مسلم و شیخ ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمه اش این است تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی عز و علا ضامن شده است اجابت را
در چیزی که اختیار کرده وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بالحاح در دعا ظاهر هر دو جانب است یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ مستجاب نشد با شیخ میگوید چون الحاح در دعا و در کار
برآید حاصل است بحکم استجابت مخور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تضرع و زاری ست و استجابت حظ نفس است بعضی از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه
حق و الا وی سبحانه میکند هر چه میخواهد و سیدی احمد بن زروق در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی است مقترن بسببی که نزول بلا یا خوف نزول او است همچو اقتران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل
ترتب وجود ثواب است بر نماز بی تعیین و تقیید جزا و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ عبدی که دعا کند الا که مر او راست شان از میان یکی ازین سه چیز یا زود میدهد مطلوب او را در دنیا یا ذخیره میسازد برای
او در آن عالم یا باز میگرداند از وی بدی را مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب لکم با اجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بنده میخواهد و نه در آن
وقت که وی میخواهد و کرد لیکن الله تعالی اجابت را در مختار خود نه مختار عبد عین لطف به بنده و رعایت صلاح حال او ست زیرا که بنده جاهل است کاهی کار میسر شود او خیر خیال میکند فرد
پس دعا پاکان زیان نیست و بال از کرم می نشنود شان ذو الجلال و نیز آن برای ابقای سطوات ربوبیت و استیفا احکام عبودیت است تا امن نکرد و بنده از فوات ادب پس صدق نهد زود در
طلب و از برای تحقق اضطرار عبد است یعنی اختیار روی تا همیشه در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد که فی الحقیقة فایده دعا همان است مثنوی هیچ نبود از دعا مطلوب شان جز سخن گفتن بآن شیرین دهان
دل ز حرص مدعا خالی شده ذوق عجز و بندگی حالی شده ذکر اجابت کرد شان فهو المراد ورنه با بیداد نقد آیند شاد بور کنند و لذت آن بیشتر هر تقریب سخن بار دیگر و عن ابی الدرداء رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوة المرء المسلم لاخیه بظهر الغیب مستجابة دعای هر مسلمان غایبانه برای برادر خود یعنی مسلمان دیگر را مستجابت عند راسه ملك موكل نزد سر دعا
کننده فرشته است گماشته شده کلما دعا لاخیه بخیر قال الملك الموكل به آمین هر گاه که دعا میکند مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آمین و لك بمثل و مر تراست مانند آنچه
زائده است و مثل بکسر میم و فتح ثلثه نیز روایت است مهر تقدیر مثل در حدیث به تنوین است و بشلیه بزیادت باو ضمیر بلفظ تثنیه نیز آمده است رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا
علی انفسکم دعای بد مکنید بر ذات های خود و لا تدعوا علی اولادکم و دعای بد مکنید بر فرزندان خود و لا تدعوا علی اموالکم و دعای بد مکنید بر مالهای خود لا توافقوا من الله ساعة یسال فیها
عطاء فیستجیب لکم تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود از خدا در آن ساعت عطیتی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یکساعت است که هر چه در آن ساعت بخواهند بیابند پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود
و اموال خود نکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و قبول کرده پس پشیمان شوید این نهی است مر جماعت از مادر ان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست احتمال زیان دارد رواه مسلم
و ذکر حدیث ابن عباس و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول وی این لفظ است اتق دعوة المظلوم بپرهیز کن دعای مظلوم را فی کتاب الزکوة و در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثانی
عن النعمان بضم نون و سکون عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله قال گفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الدعاء هو
العبادة دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بنده در وی روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از ما سوای حق تعالی [illegible] و در وی
کلام ... هر دو ... حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثه ثم قرا پس خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت را که و قال ربکم ادعونی
استجب لکم و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا مامور به است و مترتب میگردد بر وی اجر و ثواب و هر چه این چنین باشد عبادت است و در آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت
که فرمود ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستی که آنانکه بزرگی می نمایند خود و گردن کشی میکنند از عبادت من هر آینه زود است که در آیند در دوزخ خوار و زار و مراد
بعبادت اینجا دعا است و لحوق وعید ظاهر در وجوب است و لیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار است فافهم رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة و عن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادت است زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواریست و این در دعا حاصل است بالکل وجه و کم
آن مخ بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و در بعضی نسخه رواه ابو داود و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس شیء اکرم علی الله
من الدعاء نیست هیچ چیز گرامی تر بر خدا از دعا بجهت اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و
عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء دفع نکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا و دفع بلا یا تاثیره در دفع بلا است که
اگر ممکن می بود رد قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بقضا تهوین و تیسیر او است در دعا گویا که قضا نازل نشده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزیکه میترسد بنده از آن از نزول مکروه پس میکند از ان توفیق
داده شد بدعا بر داشت خدای تعالی از وی آنرا و این همه تکلف است و تحقیق معنی آن است که مراد بقضا قضائیست که معلق است رد این بلا بدعا که امید شده است سبب آن نیز از قضا [illegible] بسبب
و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز را این سبب خواهد شد و آن سبب منفع خواهد گشت اگر گویند پس چه فایده است درین کلام در آنچه رفته است بد قضا البته شدنی است جوابش گوییم که شاید مراد
تامه کلام بیان مبالغه است و از حیاتکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقة الحال و لا یزید فی العمر الا البر و زیاده نمیکند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت است در عمر نیکی و تحقیق آنست که مقتضا ذکر کرده
شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین است اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تعلیق واقع است و در حقیقت تغییر است نه تبدیل ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن رواه الترمذی و عن ابن عمر رض قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل بدرستیکه دعا سود میکند از آنچه فرود آمده است از بلا برفع آن و از آنچه فرود نیامده است بدور کردن آن فعلیکم عباد الله بالدعاء
پس بر شما باد ای بندگان خدا که دعا کنید اشارت است بآنکه دعا مامور به است مر قضا و بندگی آن است که امتثال امر باید کرد و در قضا را تسلیم باید نمود رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا غریب

حدیث غریب وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاه الله ما سأل نیست هیچ یکی که دعا کند بدعائی مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی چیزی که سوال میکند او کف عنه من السوء مثله یا باز دارد از وی بدی مانند آنچه سوال کرده است واین لطفی است از خدا در حق بنده خود زیرا که دفع ضرر اهم است از جلب نفع مالم یدع باثم او قطیعة رحم مادام که دعا نکند به بزه یا بریدن خویشی رواه الترمذی وعن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من فضله سوال کنید خدای تعالی را از فزونی کرم وی فان الله یحب ان یسأل زیرا که خدای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود وافضل العبادة انتظار الفرج وافزون ترین عبادتها از روی ثواب چشم داشتن گشایش از غم واندوه و بلا است اشارت بصبر و ترک شکایت و بیشک جزای صبر و ثواب آن بیحد واندازه است در قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند که اشارت است بترک استعجال است در طلب اجابت دعا رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یسأل الله یغضب علیه کسیکه سوال نکند و نخواهد از خدا خشم میگیرد وی تعالی بروی از جهت کمال جود و رأفت خود بنده کان گفته اند که تمکن کسیکه اگر از وی طلب کند مهد و رحیم آنکه اگر سوال نکند خشم گیرد؛ و هرا و ترک سوال بطریق استکبار و استنکاف است الا عدم سوال بوجه استسلام و رضا بقضا مقامی عالی است یا مقصود مبالغه است در میان جود و رأفت آلهی چنانچه اشارت کردیم رواه الترمذی وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة کسیکه گشاده شود برای وی درهای دعا گشاده میشود بروی درهای رحمت و اجابت وما سئل الله شیئا و سوال کرده نشد از خدای تعالی چیزی یعنی احب الیه یعنی چیزی که دوست داشته شد و تر است نزد وی تعالی من ان یسأل العافیة از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی سلامت از جمیع آفات و علل و بلاها و مکروهات ظاهره و باطنه در دنیا و آخرت است و این شامل همه خیرات است و در قواعد الطریقة گفته که العافیة سکون القلب مع الله در هر چه دل را بخدا آرام گیرد و اگرچه بلا بود عافیت است و این عافیت اهل کمال و شامل جمیع احوال است فسل الله العافیة رواه الترمذی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد کسیکه شاد گرداند او را که استجابت کند خدای تعالی دعای او را نزد بلاهای سخت فلیکثر الدعاء فی الرخاء پس باید که بسیار کند دعا را در نرمی و این بر عکس حال مسرفان است که چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون دور شود اسراف ورزند رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگانید باجابت واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب غافل لاه و بدانید که خدای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بیخبر بازی کننده مشغول بغیر حق رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن مالک بن یسار رض بفتح تحتانیه وتخفیف سین مهمله در آخر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را بباطن کفهای دست خود ولا تسئلوه بظهورها و سوال مکنید او را به پشتهای کف دست زیرا که سوال ببطون کف صورت طلب و یقین داشتن باجابت است و جمع بدین بودن بکثرت عطیه است و بپشت دست صورت رد و در مستقصا آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به پشتهای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جهت جنس نعما مستحب است که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتهای دست بجانب آسمان کند و کلام در این باب در مستقصا گذشت وفی روایة ابن عباس رض قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسئلوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از دعا پس بمالید کفهای دست خود را و بمالید بر روی خود از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند و رسانیدن آن بروی که اشرف اعضا و اقرب آنها اولی است رواه ابو داود وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا بدرستیکه پروردگار شما شرمناک جواد است شرم دارد از بنده خود چون بردارد بنده بسوی وی دست خود را که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله و سکون فا خالی و اضمار تهی دست و درویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات بر حق سبحانه تعالی باعتبار آثار و افعال است نه مبادی که از قبیل تاثر و انفعال است رواه الترمذی و ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء بود آن حضرت که چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرو نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء بود آن حضرت که دوست میداشت دعا را که جامع مطالب خیرات دنیا و آخرت میبود ویدع ما سوی ذلک و ترک میداد دعا را که جوامع نبودند رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب بدرستیکه شتاب ترین دعاها از روی اجابت دعای غائب مر غائب را است از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا رواه الترمذی وابو داود وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال استأذنت النبی گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة از برای برآوردن عمره فاذن لی پس اذن کرد آن حضرت مرا و گفت از برای تعطف و تلطف است ولا تنسنا و فراموش مکن ما را در وقت دعا فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا پس گفت آن حضرت سخنی را که شاد نمیکرد مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین سخن باشد که منک شده یا سخن دیگر غایت این زیاده برین سخن گفته باشد رواه ابو داود والترمذی وانتهت روایته عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آن حضرت ولا تنسنا یا اخی بلکه است فقال کلمة الخ در روایت او نیست وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان الصائم حین یفطر یکی از آن سه کس روزه دار است در حینیکه افطار میکند والامام العادل دوم پادشاه دادگستر ودعوة المظلوم سوم از آن دعاها که رد کرده نمیشود دعای ستم دیده است ظاهر عبارت آن بود که گوید والمظلوم یعنی سوم از آنها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است ولیکن باین عبارت فرمود از برای اهتمام بشان دعای مظلوم فانهم یرفعها الله فوق الغمام برمیدارد دعوت مظلوم را خدای تعالی بالای ابر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام فوق ما چنانکه فرمود ویوم تشقق السماء بالغمام و یفتح لها ابواب السماء و گشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان ویقول الرب ومیگوید پروردگار تعالی وعزتی لانصرنک بعزت من سوگند که البته یاری میدهم ترا ولو بعد حین و اگر

باشد پس اندر نکاری خطاب بمظلوم است و بکسر کاف نیز صحیح کرده اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فصحت رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات
سه دعا مستجاب اند لا شك فیهن نیست شك در استجابت این سه دعا دعوة الوالد یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی و دعوة
المسافر دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر و دعوة المظلوم سوم دعای مظلوم رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیسئل احدکم ربه حاجته کلها باید که بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون گسسته گردد و شسع بکسر شین
وسکون مهمله دوال نعل زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است بطریق ارسال حتی یسأله الملح تا آنکه سوال کند
از خدا نمک دیگ را وحتی یسأله شسعه اذا انقطع ابو علی دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق برؤیت شد
گفت رب ارنی انظر الیک و چون محتاج بنان شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رواه الترمذی وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء بود
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یری بیاض ابطیه تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر از آن بر میداشت ابط بکسر همزه و سکون با و بکسرتین
آمده وعن سهل ابن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه است در موت بمدینه قال کان یجعل اصبعیه حذاء
منکبیه ویدعو گفت بود آن حضرت که میگردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دوشهای خود و دعا میکرد و این مرتبه توسط و اقتصاد است در رفع یدین وعن السائب بن یزید عن
ابیه سائب بن یزید که صحابی مشهور صغیر است در سال دوم از هجرت زائیده شد و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش روایت میکند از پدر خود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع
یدیه مسح وجهه بیدیه بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس بر میداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بهر دو دست در صورتی بود که دستها را بر میداشت
و چون بر نمی داشت مسح نمیکرد ولیکن بر داشتن دستها از آداب دعا است روی البیهقی الاحادیث الثلثة روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب فی
الدعوات الکبیر وعن عکرمة عن ابن عباس رض قال المسئلة ان ترفع یدیك حذو منکبیك گفت ابن عباس ادب سوال و دعا این است که برداری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود
او نحوهما یا نزدیك بجانب آنها زیرا که عادت درویشان کسیکه سوال کند چیزی را و بطلبد آنست که فراخ کند کفهای دو دست بجانب مسئول الیه والاستغفار ان تشیر باصبع واحدة و ادب استغفار و طلب آمرزش
آنست که اشارت کنی بیك انگشت که سبابه است و مقصود سب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا کذا قالوا والابتهال ان تمد یدیك جمیعا و ادب ابتهال آنست که دراز کنی هر دو
دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم نبتهل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز کردن هر دو دست و اصل وی تضرع
و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته میشاید که مراد از ابتهال در حدیث دفع چیزی است که متصور است از مقابله عذاب پس میکرد اند هر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروه وفی روایة قال و در روایتی این چنین آمده گفت
والابتهال هکذا ابتهال اینچنین است ورفع یدیه و برداشت هر دو دست را وجعل ظهورهما مما یلی وجهه و گردانید پشتهای دست را در جانبی که متصل است روی او را رواه ابو داؤد وعن ابن
عمر رض انه یقول روایت است از ابن عمر که وی میگفت ان رفعکم ایدیکم بدعة بدرستیکه برداشتن شما دستهای خود را یعنی بوجهی که بر میدارید بدعت است ایشان تا بالای سینه بر میداشتند ما زاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی هذا زیاده نکرده است آن حضرت بر داشتن دستها را برین مقدار یعنی الی الصدر یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر آن چیزی را که کرد ابن عمر و اشارت کرد بآن بقول خود هذا یعنی
سنت بر داشتن دستها است تا سینه نه بالای سینه طیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق نا کردن ایشان در حالات که برای امری تا سینه بر دارند و بالای سینه تا دوشها
برای امری دیگر و بالای دوشها برای امری دیگر فافهم رواه احمد وعن ابی بن کعب رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه بود آن حضرت
چون یاد میکرد یکی را پس دعا میکرد او را آغاز میکرد بدعا برای خود چنانکه می گفت اللهم اغفرلی ولفلان و ظاهر حدیث در آنست که ابتدا بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکه هر دعا که میخواست برای خود
میکرد پس از آن برای وی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة
لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست هیچ مسلمانیکه دعا کند بدعای که نیست در آن دعا بزه و نه بریدن خویشی الا اعطاه الله بها احدی ثلث مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت
اما ان یعجل له دعوته یا آنکه شتابی میکند برای وی اجابت دعای وی یعنی درین جهان میدهد واما ان یدخرها له فی الآخرة و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی تا بدهد در آخرت و
اما ان یصرف عنه من السوء مثلها و یا آنکه بر میگرداند یعنی از بدی مانند دعای که کرده است قالوا اذا نکثر گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجاب است یکی ازین سه طریق اکثار میکنیم
بسیار میکنیم دعا را قال گفت آن حضرت الله تعالی اکثر فضل خدا و ثواب وی بیشتر است از بسیاری دعای شما که هر گاه که در آید و ثواب وی و در خزانه فضل وی کم نگردد چیزیکه میخواهید رواه احمد وعن ابن عباس
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن گفت پنج دعا است که قبول کرده میشود مر آنها را دعوة المظلوم یکی دعای ستم دیده حتی ینتصر تا آنکه انتقام
میکشد حق تعالی از ستم کننده ودعوة الحاج حتی یصدر دوم دعای قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود ودعوة المجاهد سوم دعای کارزار کننده بکافران و بتائید خدا حتی
یقعد بفا و قاف تا آنکه کم میکند اسباب و آلات آنرا یعنی فارغ میکرد از جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین آمده که می نشیند و در بعضی یقفل بقاف و فا که باز می آید بخانه و قفول بمعنی رجوع است ودعوة المریض
حتی یبرأ چهارم دعای بیمار تا آنکه به میشود ودعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب و پنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غایبانه ثم قال پس گفت آنحضرت واسرع هذه الدعوات اجابة و شتابنده ترین
این دعاها از روی اجابت دعوة الاخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب ذکر الله عزوجل والتقرب الیه بدانکه ذکر گاهی بدل میباشد و گاهی بزبان و افضل آنست که بزبان و بدل
هر دو باشد و اگر یکی باشد پس دل تنها افضل تر است این چنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع است ذکر قلبی و ذکر لسانی و ذکر قلبی دو نوع است که یکی از وی ذکری ارفع و اجل و آن تفکر در عظمت صفات

و جلال وی در جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سماوات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و دوم ذکر وی بقلب نزد امر و نهی وی تعالی و تقدس انتهی و بعضی فقها گویند که ذکر بیخ شد مگر بزبان و ادنی مرتبهٔ وی آنست که بشنواند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در قرأت و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرأت نیست و ذکر نام چیز نیست که فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست اگر مراد آنست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیز نیست که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان است و این خود فعل قلب است نعم آنچه فعل لسان است آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید بمعنیها آمده و اذکر ربک اذا نسیت یعنی ذکر بمعنی قول و کلام منیست و اگر معنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی است پس چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل لسان ثابت نیست مر چیز یرا که فعل قلب است و مترتب نیست بر آن این نیز قولی بی دلیل است و چرا نباشد بعد از آن که ذکر نام وی باشد و اگر مراد آنست که افضل آنست که بزبان باشد با مواطاة قلب آن سخن دیگر است و نزاع در آن نیست و نزد مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی قوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ما سوی الله است و قیاس بر قرأت و عتاق فاسد است زیرا که در شرع صریحا ثابت شده است که اینها فعل لسان اند و مترتب نمیشود احکام بران بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آنست که معتبر در اذکار و اوراد که در شرع وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مترتب نمیگردد ثواب بر آن مگر بفعل لسان چنانکه در قرأت در نماز و دلالت میکند برین معنی کلام جزری در اول حصن حصین نظر در سیاق کلام اما اگر یاد کردن بدل اصلا ذکر نگویند و یاد خدا ندانند و ثواب و نتیجه بران مرتب نیست محل نظر است و الله اعلم دیگر بدانکه جهر مذکور مشروع است بی شبه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منه در مقابل من ذکرنی فی نفسه واز اولهٔ آنست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم ابن عباس میگوید می شناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بذکر رواه البخاری و غیره و جهر ذکر در تکبیرات عید و در اذان و اقامت و در ثغور و اسفار و جز آن نیز دلیل آنست تا آنکه فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وقتی که بلند کردند صحابه آوازهای خود را بذکر و فریاد بر آوردند یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا فرمود ای مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسهای خود زیرا که شما نمیخوانید کر و غائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت است نه از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است آن حضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن هم چنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر و لیکن اینها در قضایای مخصوصه است احتمال اختصاص بآن مواضع که واقع اند در آن موارد پس آنکه نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکه نظر بر خصوص کرد قصر کرد آنها را بر موارد شرع و طریق اول موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحسان کرده اند بعضی مشائخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر و حزب و احداث حلقه بستن برای آن و حلق الذکر که در حدیث واقع شده است محمل آنست اما مذهب مالک کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تا رفته رفته زیاده بران نکنند و تجاوز از حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که این اجتماع و تحلق از برای اذکار و احزاب از رواج دین است که متعین است تمسک بدان از جهت غلبه حقایق و دیانت درین ازمنه و اکثر بدعتست مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسی که قائل است بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد در آن برای جماعتی که بعد از صدر اول پیدا شده از جهت ایشان بدان که این مختلف میگردد حکم باجتت و مذهب باختلاف ازمنه و امکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن برعایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و الله اعلم و منه التوفیق

الفصل الاول عن ابی هریرة و ابی سعید رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقعد قوم یذکرون الله نشینند هیچ گروهی در حالی که ذکر کنند خدا را الا حفتهم الملائکة مگر آنکه گرد اگرد میگیرند و احاطه میکنند ایشان را فرشتگان و غشیتهم الرحمة و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت و نزلت علیهم السکینة و فرود می آید بر ایشان آرام و حضور و آنچه حاصل می شود در آن وقت از نورانیت و طمانینت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق و اثر آنست و سخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت فقد کرو ذکرهم الله فیمن عنده و یاد میکند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد وی اند و مقربان جناب قدس اند از جهت مباهات و مفاخرت کردن بایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان بملائکه زیرا که دعوی میکردند تسبیح و تقدیس برای خود و فساد و سفک دماء برای آدمیان رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسیر فی طریق مکة بود آن حضرت که سیر میکرد و میرفت در راه مکه که از مکه بمدینه می آمد فمر علی جبل یقال له جمدان پس گذشت آن حضرت بر کوهی که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم و سکون میم و دال مهمله نام کوهیست نزدیک مدینه بر مسافت یک شب فقال پس گفت آن حضرت سیروا هذا جمدان سیر کنید و تیز روید اینست جمدان و نزدیک است مدینه سبق المفردون بفتح فا و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فا و تخفیف را بکسر و فتح یعنی پیشی کردند تنها روندگان و جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت با صحابه از سفر بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند جماعت از ایشان مشتاق شدند بوطن و باهل و عیال خود و جدا شدند بشوق و ولع تمام بسوی منازل خود در آمدند و جماعه دیگر بی شوق و نشاط بحال خود ماندند پس آن حضرت بآن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و تیز روید که منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعت وما المفردون و چیستند مفردان یا رسول الله ظاهر آن بود که میگفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان و ماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آن حضرت نه این اشخاص که پیشتر رفتند نیستند آنها خود معلوم اند که چه کسانند پس آن حضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات فرمود مفردان مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار و آن زنانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار یعنی آنها که خالص و جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند بذکر وی سبحانه از مردم و گوشه گرفته اند از خلق و منقطع شده اند از ما سوای حق و ترک داده اند صحبت و ستانرا و ترک کرده اند اسباب و شهوات را و مشغول شده اند بذکر وی تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بوی قوله تعالی و تبتل الیه تبتیلا و بعضی گفته اند که مفردون موحدانند که غیر خدا را نمی بینند و جزوی را ندیده و شهود می بینند و یکی می گویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص شده اند برای ذکر حق بکلیت خود و در شارق میگوید که فرد الرجل میگویند وقتی که تفقه کنند و پس از آن گوشه گیرد از مردم و خلوت گزینند بعبادت خدا و مراعات امر و نهی کنند و اشتغال بذکر وی سبحانه و در قاموس نیز مثل این گفته رواه مسلم و در روایت ترمذی این چنین آمده المستهترون و در بعضی المدین اهتروا فی ذکر الله آنکسانیکه شیفته و فریفته شده اند

و یاد خداوند و حضرت و ستیزه کسی را گویند که مولع شده است بکسی و بچیزی که سخن نمیکند جز بوی و یاد نمیکند جز آنرا یضع الذکر عنهم اثقالهم و فرو می نهد ذکر از ایشان بارهای گناه ایشان را فیاتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز
قیامت سبک و بی تعلق انتهی و در حدیث آمده است که فقرا روز قیامت در محشر با اسلحه خود بر دو زانو بنشینند و بگویند ما را برای چه اینجا نگاه داشته اید و چه چیز میخواهید حساب و کتاب ما را امر کنید که برویم و در بهشت در آئیم
و آنجا بیاسائیم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید وعن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یذکر ربه والذی لا یذکر ربه مثل الحی والمیت روایت
از ابی موسی اشعری که گفت آن حضرت حال و قصه آن کسی که یاد میکند پروردگار خود را و آن کسیکه یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر بمنزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و
ذوق و شوق و محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر برعکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست ۞ زنده آنست که با دوست وصالی دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی گفت آن حضرت میگوید خدای تعالی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند و قبول
میکنم توبه او را چون توبه کند و بازآید از گناهان و اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید واری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم و اگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارتست بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و تمرد ورزد و استغفار نیارد و توقع
بخشش و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض است و آهن سرد کوفتن است بر تقدیر لطف و کرم خدا نا امید نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت ۞ تو چنانی که درگاه ترا ثانی نیست و بعضی گفته اند که مراد بظن اینجا
علم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم وی آنکه بازگشت وی بسوی منست و حساب وی بر منست و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنیست یعنی چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قریب گردد
بمن چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم او ست بآنکه من یاد میکنم او را چون یاد میکند مرا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی بعد وی تفصیل و تفسیر میشود مراد را چنانکه فرمود وانا معه اذا ذکرنی
و من با بنده ام و قریب اویم بتوفیق و معونت و در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند وی مرا در ذات خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود
یعنی پنهان میدهیم ثواب او را و متولی میشوم اثبات خود ثواب آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته و نه جز وی کذا قالوا وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و اگر یاد کند مرا در جماعتی یا در آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی
بهتر از آن جماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملا بفتح میم و لام اشراف قوم و رؤسای ایشان را گویند و شک نیست که مر حق سبحانه را کلام است نفسی لفظی چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بکلام
و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر او ست سبحانه و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف وی سبحانه مر بنده خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت ماند
آنکه بدین حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر و طیبی گفته که مراد از ملا ملائکه مقربین و ارواح مرسلین اند فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی است بذکر مجلس شریف صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گویند که شروع تقدس آن حضرت
در ملائکه در اوقات بوده است و بهمین سبب آن ملا خیر شد و آنرا خیر نامیده اند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت است ملا اعلی را
و این منافات ندارد با فضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهة بودن ایشان است نزد خداوند عز و جل و بودن وی تعالی با ایشان
چنانکه قول وی تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون و قول وی سبحانه انی معکم عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت است مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر
و اظهر است اگرچه بشر افضل و اشرف است از وجه دیگر و تصریح کرده اند باختلاف جهتین بسیاری از علما والله اعلم متفق علیه وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها گفت ابو ذر گفت آن حضرت که میگوید خدای تعالی کسیکه بیارد نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب که کم از این نیست و از دلیل و بیشتر میدهیم هر کرا خواهیم باندازه
صدق و اخلاص در عمل یا که مقصد بهم واقع شده است ومن جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها او اغفر و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند او ست یعنی یک بدی یا او را عفو یا می آمرزم و اصلا جزا نمیدهیم
مقصود بیان فضل و کرم او ست تعالی شانه و فضل دیگر آنکه میفرماید ومن تقرب منی شبرا و کسیکه نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر تقربت منه ذراعا نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار ذراع ومن تقرب منی ذراعا
تقربت منه باعا و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من یکذراع نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار باع یعنی اندک عملی که کند فی الجمله موجب قرب گردد کار میشود و جزای آن زیاده از آن هم زیاده کردانم قرب او را بدرجات خود
از این چه مستحق و مستوجب آن است شبر بکسر شین و سکون با یک بدست و ذراع یکبارش دست باع قولاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر ما بین اعلی ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و
باع قدر یدین ومن اتانی یمشی اتیته هرولة و کسیکه بیاید مرا و رفتن می آیم من او را دوان هرولة بفتح ها و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار رو دویدن کما فی الصراح و فی القاموس هرولة میان رفتن و دویدن و این کنایه است
از سرعت رحمت خداوند تعالی و قرب وی از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان ومن لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا و کسیکه پیش آید مرا بمقدار زمین پر از
اندوه گناهان در حالیکه انباز نمیکرد با من چیزی لقیته بمثلها مغفرة پیش می آیم او را مانند آن اندوه آمرزیدن قراب بضم و کسر نیز که قریب مقدار وی باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قال گفت آن حضرت که خدای تعالی گفت من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب کسیکه دشمن دارد دوستی از دوستان
مرا پس تحقیق من آگاه ام خبر میکنم او را بجنگ و دشمنی ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت امور وما تقرب الی عبدی بشئ احب الی مما افترضت علیه و نزدیکی نجست بسوی من بنده
من بهیچ چیزی که محبوب تر است بسوی من تقرب وی از چیزیکه فرض کردانیده ام بر وی یعنی تقرب بادای فرائض محبوب تر است نزد من از تقرب بنوافل چه ادای فرائض محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وی سبحانه
باز تقرب بنفل نیز نتیجه عالی بود و درجه عظیم دارد بشرط بودن نوافل متمم و مکمل فرائض وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی بعباداتی که واجب نیست
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست میدارم او را میباشم من شنوائی وی که میشنود بآن وبصره الذی یبصر به و میباشم بینائی وی که
می بیند بآن ویده التی یبطش بها و میباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن و سخت گرفتن است و مراد اینجا مطلق گرفتن است ورجله التی یمشی بها و میباشم پای وی که راه میرود بآن
و در بعضی روایات وفؤاده الذی یعقل به و میباشم دل وی که ادراک میکند بآن ولسانه الذی یتکلم به و زبان وی که سخن میکند بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع پس بمن میشنود وبی یبصر و بمن

می بیند و بی بطش و من میگیرد و بی مشی و من میرود یعنی می شنود و نمی پسندد نمی گیرد و نمیرود بسوی چیزی مگر آنکه مطلوب و مقصود وی رضای حق و طاعت اوست و منظور و مشهود وی ذات مقدس من است و اول این مرتبه حاصل آید
از جهت امتثال امر وی و نیت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی و آخر وی فنا در توحید و مراین کلام را بیانی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و چون بنده باین مرتبه رسید مستجاب
میشود دعای وی والتباس از جهت فنای وی از ارادت و تمحض عبودیت چنانکه فرمود ان سألنی لاعطینه اگر سوال کند و بطلبد این بنده از من هر آینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را ولئن استعاذنی بنون و اگر پناه
جوید آن بنده مرا از شرور و مکروهات و در روایتی استعاذ بی بباء و این اظهر است از روی معنی اگرچه اول اشهر است از جهت روایت لاعیذنه هر آینه پناه میدهم او را و چون پناه و افتتاح کلام بر ذکر ولایت و محبت بود
ختم کرد بآنچه نیز ناظر درین معنی است و گفت وماترددت عن شئ انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف نمیکنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مومن یکره الموت
که ناخوش میدارد مومن مرگ را بحکم طبیعت وانا اکره مساءته و من ناخوش میدارم اندوهگین کردن او را و در بعضی نسخ ولا بد له منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش می آید او را اما از مرگ چاره نیست و البته باید مرد و آن نیز موصل است بکرامات و درجات عالی حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار
تعالی و تقدس جائز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض دو رای و ترادف دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت و منتهاست که توقف و تانی است و همچنین سایر صفات مخلوقین
که اسناد آن بدرگاه عزت میکنند مثل غضب و حیا و مکر و جز آن و معنی آنست که من تاخیر میکنم و توقف نمی نمایم در امر وی مثل درنگ و توقف شخص متردد در کاری مکرر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم در آن تا
آسان کرده موت بر وی و مائل گرداند دل وی را بآن و مشتاق کرده بدان پس منجر ما کرده بدان در سلک مقربین و جای گیرد در اعلی علیین و توربشتی گفته که مراد بتردد ازاله کراهت موت است ابتلاء مومن بلطایف که پیدا میکند
وی تعالی و ظاهر میگرداند بر بنده تا برود کراهتی که در نفس اوست بجهت آنکه متحقق میگرداند نزد وی از بشارت برضوان حق و کرامت وی متقدم میشود انجال را احوال کثیره از مرض و هرم و فاقه و جاماندگی و شدت
بلا که آسان میگرداند بر وی مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی و امیدوار میگرداند آنچه نزد خداست و مشتاق میگرداند بدار کرامت و نعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره پس وی تعالی
تعبیر کرد ازین فعل خود بتردد فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگان اند که میگردند در راهها کمرند خواهانند یلتمسون
اهل الذکر میجویند خداوندان ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تنادوا پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند هلموا الی حاجتکم بیائید بسوی حاجت
خود که میجستید قال گفت آنحضرت فیحفونهم باجنحتهم الی السماء الدنیا پس گرد اگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمان که پایان تر و نزدیک تر است قال گفت آنحضرت که چون میروند فرشتگان بدرگاه
عزت فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم پس میپرسد فرشتگان را پروردگار ایشان از حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح تسبیح و تقدیس ایشانست و تعلیق
بملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند میپرسد پروردگار تعالی ما یقول عبادی چه میگویند و چه میکنند بندگان من قال گفت آنحضرت یقولون میگویند
فرشتگان در جواب سوال رب العزة یسبحونک ویکبرونک ویحمدونک ویمجدونک بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی
هل رأونی آیا دیده اند ایشان مرا قال گفت آنحضرت فیقولون پس می گویند فرشتگان لا والله ما رأوک ندیده اند بخدا سوگند ترا قال فیقول گفت آنحضرت پس میگوید خدای تعالی کیف
لو رأونی چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا قال فیقولون گفت آنحضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة اگر میدیدند ترا می بودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا و
اشد لک تمجیدا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا واکثر لک تسبیحا و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید تعالی فما یسألون پس چه چیز میخواهند قال یقول
میگویند فرشتگان یسألونک الجنة میخواهند از تو بهشت را قال یقول گفت آنحضرت میگوید حق تعالی وهل رأوها آیا دیده اند بهشت را فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند فرشتگان
نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است و با وجود آن بیقین ثابت اند بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانی است قال یقول گفت آنحضرت میگوید وی تعالی فکیف
لو رأوها پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می بودند سخت تر از روی حرص
کردن برای واشد لها طلبا و میبودند سخت تر از روی طلب مر آن را واعظم فیها رغبة و میبودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن قال فمم یتعوذون گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند قال
یقولون من النار گفت آنحضرت میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ قال یقول فهل رأوها گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را قال یقولون گفت آنحضرت میگویند
فرشتگان لا والله یا رب ما رأوها ندیده اند آتش را قال یقول فکیف لو رأوها گفت آنحضرت میگوید وی تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبودند که میدیدند آتش را قال یقولون لو رأوها
گفت میگوید وی تعالی اگر میبودند که میدیدند آتش را کانوا اشد منها فرارا و میبودند سخت تر از روی گریختن از آتش واشد لها مخافة و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مر آتش را قال گفت آنحضرت
فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم پس گواه میگیرم مر شما را که بدرستی که من بخشیدم آمرزیدم ایشان را قال فیقول ملک من الملائکة گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان
فیهم فلان لیس منهم همه ایشان فلانست که نیست از ایشان و نیست ذکر کننده انما جاء لحاجة بیامده آن فلان مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت قال هم الجلساء لایشقی جلیسهم میگوید حق سبحانه تعالی ایشان
آنکه این قوم همنشینانند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برای کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم و آمرزیدم آنرا نیز بجهت همنشینی اولیا چون کیمیاست کیمیائی تو باین خوبی کجاست رواه البخاری
وفی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة گفت آنحضرت بدرستیکه مر خدایرا فرشتگانند سیر کننده و گردنده در زمین فضلا بضم فا و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن فضحا و علما
گفته اند اگرچه در صحت ذات خود این لفظ فصیح است تا اینجا وهم است یبتغون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای ذکر را فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم پس چون می یابند مجلسی را که در وی ذکر است
می نشینند با ذکر کنندگان وحف بعضهم بعضا باجنحتهم و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را ببالهای خود حتی یملؤا ما بینهم وبین السماء الدنیا تا آنکه پر میکنند فضائی که میان ایشان و میان
آسمان پایان تر است فاذا تفرقوا پس وقتی که پریشان میشوند و جدا میشوند ذاکران عرجوا بالا می برایند فرشتگان وصعدوا الی السماء و میروند تا آسمان قال گفت آنحضرت فیسألهم الله پس می پرسد

فرشتگان را خدای تعالی وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم من این جئتم از کجا می آئید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عباد لك فی الارض می آئیم ما
از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونك ویکبرونك ویهللونك و یحمدونك و در بعضی نسخ یمجدونك ذکر میکنند ترا بانواع اذکار ویسألونك و دعا و سوال میکنند ترا قال میگوید پروردگار
تعالی و تقدس ماذا یسألونی چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونك جنتك میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت ترا قال میگوید وی تعالی وهل رأوا جنتی آیا دیده اند بهشت مرا قالوا
لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من قال وکیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بهشت مرا قالوا ویستجیرونك میگویند فرشتگان طلب
امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو قال میگوید پروردگار ومما یستجیرونی و از چه چیز طلب امن و پناه میکنند بنون مشدده و در بعضی نسخ بدون نون است قالوا من نارك میگویند فرشتگان طلب امن
و پناه میکنند از آتش تو و عذاب تو قال میگوید پروردگار وهل رأوا ناری آیا دیده اند آتش مرا قالوا لا گویند فرشتگان نه دیده اند قال وکیف لو رأوا ناری میگوید حق سبحانه تعالی چگونه میبود
حال ایشان اگر ببینند آتش مرا قالوا ویستغفرونك میگویند فرشتگان و طلب آمرزش میکنند از تو قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فقد غفرت لهم پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را
فاعطیتهم ما سألوا پس دادم ایشان را چیزیکه سوال کردند ایشان یعنی بهشت واجرتهم مما استجاروا و امان دادم ایشان را از چیزیکه امان جستند ایشان یعنی آتش قال گفت آن حضرت یقولون
میگویند فرشتگان رب فیهم فلان عبد خطاء ای پروردگار در میان ایشان فلان بنده است گناهکار بدکار انما مر فجلس معهم نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت از ایشان پس نشست و با ایشان نه بحکم
ذکر کند قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار وله غفرت و مر او را هم آمرزیدم هم القوم لایشقی بهم جلیسهم ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود و بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان
و مصاحبت ایشان هم نشین ایشان وقال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه شعر انا من رجال لایخاف جلیسهم ریب الزمان ولا یری ما یرهب وعن حنظلة بن الربیع
بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده الاسیدی بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابیست کاتب وحی بود و از زهاد عرب و عقلای
ایشان بود عمر طویل یافته و در اوائل امارت معاویه رض از عالم رفته قال گفت حنظله لقینی ابوبکر فقال کیف انت یا حنظلة پیش آمد مرا ابوبکر صدیق پس گفت ابوبکر چگونه تو و چیست حال تو در
یقین ایمانی ای حنظله قلت نافق حنظلة گفتم منافق شد حنظله قال سبحان الله ما تقول گفت ابوبکر چه میگوئی و با این خلوص ایمانی که تو داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی قلت گفتم نکون عند
رسول الله می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار والجنة تذکیر میکند و وعظ میگوید آن حضرت ما را با آتش دوزخ و بهشت کانا رأی عین گویا که ما می بینیم بهشت و دوزخ را
بچشم فاذا خرجنا من عند رسول الله پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عافسنا الازواج والاولاد والضیعات مخالطت میکنیم با زنان و فرزندان
و مهمات او با غمار انسینا کثیرا فراموش میکنیم بسیاری از آن چیزها که یاد داشتیم نزد آن حضرت یعنی غفلتی طاری میگردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت هو
چیزیکه معاش وی بوی بود چنانکه تجارت و زراعت و حرفه و بمعنی حرفت نیز آمده و در قاموس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد قال ابوبکر فوالله انا لنلقی مثل هذا گفت ابوبکر پس بخدا سوگند
بدرستیکه ما هر آئینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما را نیز همچنین حال است که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود و اگرچه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میگوید فانطلقت انا وابوبکر
حتی دخلنا علی رسول الله پس رفتم من و ابوبکر تا که درآمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت نافق حنظلة پس گفتم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی آنکه ظاهر و باطن به همه احوال موافق [illegible]
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وما ذاك چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی بخود قلت گفتم من یا رسول الله نکون عندك تذکرنا بالنار والجنة کانا رأی عین فاذا
خرجنا من عندك عافسنا الازواج والاولاد والضیعات نسینا کثیرا ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا بلفظ غائب بود و اینجا بلفظ حاضر فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم والذی نفسی بیده پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکه بقای ذات من در دست قدرت اوست لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید شما بر حالیکه میباشید نزد من و
فی الذکر و باشید همیشه بر آن حال که می باشید نزد من در حالت ذکر لصافحتکم الملائکة علی فرشکم هر آئینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جامهای خوابهای شما وفی طرقکم و پیش آیند و مصافحه کنند در راههای
شما یعنی دائم در اوقات متضاده و احوال متنافیه ملائکه را دریابید ولکن یا حنظلة ساعة وساعة و در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی در حضور کار ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی بغیبت
ادا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صرف و حد محض دشوار است بیت اگر درویش بر حالی بماندی سر دست از دو عالم بر فشاندی گهی بر طارم اعلا نشینم گهی بر پشت پای
خود نه بینم ثلاث مرات سه بار فرموده ظاهر آنست که مقصود تکرار این عبارتست که یا حنظلة ساعة وساعة و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی بذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی بقضای
حاجت نفس و ساعتی بادای حق اهل و عیال والله اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انبئکم بخیر اعمالکم گفت آن حضرت
آیا نه آگاه کنم و خبر دهم شما را بهترین عملهای شما وازکاها عند ملیککم و پاکیزه تر و گواراترین عملهای شما نزد پادشاه شما وارفعها فی درجاتکم و بلندترین عملهای شما در پایها و مرتبهای شما و خیر
لکم من انفاق الذهب والورق و عملی که بهتر است شما را از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثة و بر وزن کتف و جبل دراهم مضروبه وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم
ویضربوا اعناقکم و بهتر است مر شما را از آنکه پیش آیند دشمنان خود را یعنی کافران را پس بزنید گردنهای ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی بیاگاهان ما را و خبر ده ما را بچنین
عملی که وصف کردی قال ذکر الله گفت آن حضرت این چنین عمل ذکر خداست از اینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر خداست از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلتر است پس آنکه گویند عبادت
متعدی فاضلتر از لازم است کلیه نیست مخصوص است بغیر ذکر رواه مالك واحمد والترمذی وابن ماجة الا ان مالکا وقفه علی ابی الدرداء لیکن گفته است که مالك وقف کرده
این را بر ابی الدرداء و رفع نکرده بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و موقوف قول صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و برادر وی که عطیه نام
دارد و خواهر او که صما نام است صحبت است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت ایشان آمده و نزد ایشان طعام خورده و ایشان را دعا کرده و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور قال گفت عبد الله

جاء اعرابی الی رسول الله آمد بادیہ نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ای الناس خیر پس پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت طوبی
لمن طال عمرہ خوشی باد مرکسی را که دراز شود وی و حسن عمله و نیک شد کردار او یعنی بهترین مردمان این چنین مردیست قال گفت آن اعرابی یا رسول الله ای الاعمال افضل کدام از عملها فاضلتر
علما آنست که جدا کنی دنیا را و بمیری در حالی که زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایت است از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کنایت است از مداومت بر ذکر
تا قریب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک نشده باشد که بمیرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا
چون بگذرید بر مرغزارهای بهشت پس بچرید قالوا وما ریاض الجنة گفتند صحابه چیست و کدام است ریاض جنت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر
خدا میگویند که موصل بریاض جنت است یا ذوق و حضوری که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونهٔ اوست بعضی مشایخ گفته اند که نمونهٔ لذت بهشت درین دنیا ذوقی است که از تملق
مناجات وقت سحر حاصل میگردد و حلق بکسر حا و فتح لام جمع حلقه است بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع و حلق و حلقه هردو را بفتح نیز گفته اند و حربی گفته که حلق و حلقه هردو بسکون لام
مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است برانکه تملق برای ذکر مشروع است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم
یذکر الله فیه کسیکه بنشیند در مجلسی که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان ومن اضطجع مضجعا لا یذکر الله فیه و کسیکه بر پهلوی افتد در
خوابگاه که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان یعنی در هر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که
خالی از ذکر رود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم به تسبیح نامت شتاب آورم و گر نیم شب سر بر آرم ز خواب تراخوانم و ریزم از دیده آب
و گر بامداد است رایم به تست همه روز تا شب پناهم به تست رواه ابوداؤد وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون الله
فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلسی و ذکر نکنند خدا را در ان مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر و کان علیهم ترة و باشد آن مجلس بر ایشان موجب حسرت
و ندامت رواه احمد وابوداؤد وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را درین
مجلس ولم یصلوا علی نبیه و درود نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم پس اگر خواهد
خدای تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر و صلوات یا بر آنچه گذشته است در مجلس از آنچه موجب تره است و اگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را رواه الترمذی وعن ام حبیبة رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن ادم علیه لا له سخن آدمی زیان است بر وی نه سود مر او را الا امر بمعروف او نهی عن منکر مگر امر کردن کسی را
بامر مشروع یا باز داشتن از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب و ازین حدیث معلوم میشود که در مباح
نیز زیان است و این تشدید و مبالغه است و ضرر مباح آنست که در وی خسارت است و موجب قساوت قلب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا
الکلام بغیر ذکر الله بسیار نکنید سخن را بی ذکر خدا فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بدرستی بسیاری سخن بی ذکر خدا سبب سختی است مر دل را قساوت کنایت است
از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده وان ابعد الناس من الله القلب القاسی و بدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است رواه الترمذی
وعن ثوبان رض مولای آن حضرت است و در سفر و حضر ملازم درگاه بود قال گفت لما نزلت هرگاه فرود آمد این آیت والذین یکنزون الذهب والفضة که مذمت جمع کردن زر و سیم است
کنا مع النبی بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره در بعضی سفرهای آن حضرت فقال بعض اصحابه پس گفتند بعضی از صحابهٔ آن حضرت نزلت فی الذهب
والفضة فرود آمده است این آیت در زر و سیم لو علمنا ای المال خیر کاشکی میدانستیم ما که کدام مال خیر و بهتر است فنتخذه پس می گرفتیم ما آن مال را و می نهادیم و مستحق ذم و وعید نمیشدیم
فقال پس گفت آن حضرت افضله لسان ذاکر وقلب شاکر بهترین مال زبان ذاکر و دل شاکر است وزوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه و زن مسلمان که اعانت کند و یاری
دهد مرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ احکام ایمان از نماز و روزه و حج و زکوة و عفت و جمعیت و حضور رواه احمد والترمذی وابن ماجه الفصل الثالث عن ابی سعید
قال خرج معاویة رض علی حلقة فی المسجد گفت ابوسعید خدری بیرون آمد معاویه رض بر جماعتیکه گرد هم نشسته بودند در مسجد فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت معاویه چه چیز نشانید
شما را اینجا و برای چه نشسته اید و چکار میکنید قالوا گفتند ایشان جلسنا نذکر الله نشسته ایم که ذکر میکنیم خدا را قال گفت معاویه الله ما اجلسکم الا ذلک آیا بخدا سوگند نشانده است شما را
و نشسته اید مگر برای ذکر خدا و الله حرف قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید بعد از آن حرف استفهام آورده اند و ممدود ساخته قالوا الله
ما اجلسنا غیره گفتند بخدا سوگند که نشانده است ما را جز ذکر او و خال حرف استفهام در جواب بمشاکله سوال است قال گفت معاویه اما انی لم استحلفکم تهمة لکم آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند ندادم شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را به دروغ یعنی بلکه بقصد اتباع آن حضرت که وی صلی الله علیه وسلم نیز بیرون آمده و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من
پرسیدم بعد از ان حدیث روایت میکند و میگوید وما کان احد بمنزلتی من رسول الله و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبه من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقل عنه حدیثا منی
کمتر از وی حدیث کردن از آن حضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر که بیشتر حدیث میکند احتمال نسیان دارد وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم خرج علی حلقة من اصحابه بیرون آمد بر حلقهٔ از اصحاب خود فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت چه چیز نشانده است شما را اینجا قالوا جلسنا نذکر الله گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر میکنیم
خدا را ونحمده علی ما هدانا للاسلام و حمد میگوئیم خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام ومن به علینا و منت نهادن وی تعالی با سلام بر ما قال گفت آن حضرت الله ما اجلسکم

شود دنیا و دین ترا است
شد آب آن مال
ان نعادوا للدنیا
ولسانا ناطقا و قلبا
من ذکر الله
سخت
آن حضرت
تا نشستن صحیح

ذلك قالوا آلله ما اجلسنا الا ذلك قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اما انی لم استحلفکم تهمة لكم ولكنه اتانی جبرئیل ولیکن آمد مرا جبرئیل فاخبرنی ان الله عزوجل
یباهی بکم الملائکة پس خبر داد مرا که خدای تعالی مباهات و مفاخرت میکند و می نازد بشما فرشتگان را رواه مسلم وعن عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایت است از عبد الله
بن بسر که عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرائع الاسلام قد کثرت علی تحقیق شریعتهای اسلام و احکام آن بتحقیق بسیار شده است بر من فاخبرنی
بشیء اتشبث به پس خبر ده مرا بچیزی که چنگل در زنم و در آویزم بوی یعنی خبر ده مرا بعملی که مستجلب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و ورد خود سازم آنرا بعد ادای فرائض و مستغنی شوم بوی
از سائر نوافل و اوراد اینچنین تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانك رطبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت
رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل وارفع
درجة عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدرستیکه آن حضرت پرسیده شد که کدامین بنده از بندگان فاضلتر و بلند پایه تر است نزد خدا روز قیامت قال الذاکرون
الله کثیرا والذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار قیل گفته شد یا رسول الله ومن الغازی فی سبیل الله ذکر کنندگان فاضلترند یا غزا کنندگان در راه خدا
نیز فاضلتر و بلند پایه ترانند قال گفت آن حضرت لو ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین غازی اگر بزند شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی ینکسر و یختضب دما تا آنکه شکسته گردد و رنگ
گیرد بخون شمشیر غازی فان الذاکر لله افضل منه درجة پس بدرستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضلتر است از وی باز روی درجه یعنی و اگر غزا و کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذاکر فاضلتر است چه جای
مجرد جهاد و کارزار رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب
ابن آدم شیطان نشیننده و چسپنده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس پس میرود و جدا میگردد شیطان واذا غفل وسوس و چون غافل و بیخبر میگردد از ذکر
خدا وسواس میدهد جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین میچسپد از جانوران و خنوس پس پس ماندن و پس چیزی پنهان شدن و وسواس اندیشه بد در دل افکندن رواه
البخاری تعلیقا روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالك قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالک گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف
الفارین ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است از پس گریزندگان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از ایشان شخصی قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دارد خصوصا بعد از گریختن
جماعت و ذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس همچو شاخ سبز است در درخت خشک وفی روایة و در روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک و ذاکر الله فی الغافلین و ذکر کننده خدا در میان غافلان یریه الله
مقعده من الجنة وهو حی مینماید او را خدای تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا یقینی می بخشد چنانکه گویا می بیند و ذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل
فصیح واعجم آمرزیده میشود او را گناهان بشمار هر گویا و ناگویا والفصیح بنو آدم و مراد بفصیح آدمیانند والاعجم البهائم و مراد باعجم چارپایانند رواه رزین وعن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل العبد عملا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رض عمل نکرد بنده هیچ عملی رستگاری دهنده تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا که آن
عمل نجات دهنده تر است بنده را از عذاب رواه مالك والترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدرستیکه خدای تعالی میگوید من با بنده خودم برحمت و اعانت و توفیق وقتی که ذکر میکند مرا وتحرکت بی شفتاه و می جنبد بذکر من هر دو لب وی مراد اجتماع ذکر قلب
ولسان است و آن افضل است نه آنکه تفسیر ذکر لبی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر منحصر است در ذکر لسان رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو رض عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه کان یقول آن حضرت بود که میگفت لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله مر هر چیزی را آنچه زنگ میگیرد زدودنی است و زدودن دلها ذکر خداست صقالت زدودن شمشیر و
آینه و جز آن و صیقل زداینده شمشیر صیاقله جمع آن و مصقله بکسر میم آلت زدودن کذا فی الصراح وما من شیء انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نه کارزار کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آن حضرت ولا ان یضرب
بسیفه حتی ینقطع و نه آنکه بزند بشمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاضلتر از آنست چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حصن حصین ولا ان یضرب بسیفه حتی
ینقطع بفوقانیه و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود که این جهاد خاص مستثنی است و این مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوهم راوی یا مانند و آنکه
کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یا گویند که مراد بجهاد مفضول جهادیست که خالی است از ذکر خدا و اگر در جهاد نیز ذاکر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی بدانکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی آمده جائز الاطلاق باشد و هر چه در شرع نیامده
بحکم عقل نامی نباید نهاد و اگر چه هر دو اسم بیک معنی باشند مثلا الله تعالی را عالم گویند نه عاقل و جواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب و مختار امام محمد غزالی آن است که اطلاق اسما بعقل بطریق توصیف
جائز است اما بطریق تسمیه روا نبود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وی تعالی میگردد معنی این سخن نه آنست که بنده بعین
صفات حق متصف گردد حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سبحانه میشود چه مثل آن را گویند که بجمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی لیس کمثله شیء است بلکه مراد آنست که بوجهی از وجوه و بر نوعی از اتصاف
حق مناسب حال بنده بر آن می باشد چنانکه این اسم را بر آن اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت دیگر دارند

و بر بنده چه پیدا میشود مثل آنست تعالی الله عن ذلک و تخلق در غیر اسم الله است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسماست که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت بدان ادا نماید
و باوجود آن تخلق و تحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم الله تعالی تعلق است نه تخلق الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی تسعة وتسعین اسما بدرستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که بتحقیق ثابت شده از مذهب اهل سنت و جماعت که خدای تعالی را هشت صفت است پس این اسامی کثیره
از کجا است و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگر چه صفات هشت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از آنجا است و فی الحقیقه راجع بسوی صفات
و از ثانی آنکه تخصیص باین عدد و حصر در این باعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص باین اسما است چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید که ده هزار سوار را
که هر جا که فرمایم بآنجا برسند و فتح کنند اگر چه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین هزار است کذا قالوا و بعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذموم ظلمانی است پس
آن حضرت صلی الله علیه وسلم نود و نه اسم از اسمای الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب ازالت کدورت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایض گردد تا بانوار این اسما ظلمات آن خصلتها زائل گردد و بنور
الانوار برسد والله اعلم مائة الا واحدة و در بعضی نسخ واحدا یعنی تا صد یک کم این تاکید است نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعه و تسعین را سبعه و سبعین یا سبعه
و تسعین یا تسعه و سبعین نخوانند من احصاها دخل الجنة کسیکه احصا کند آن اسما را در آید ببهشت با مقربان و سابقان و مراد باحصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بمعانی آن و ایمان بدان
و تعظیم مسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی بر حسب طاقت که معنی تعلق و تخلق است و فی روایة در روایتی این عبارت را زیاده کرده و هو وتر یحب الوتر و وی تعالی وتر است و وتر را
دوست میدارد و وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزی و انقسام و در صفات بمعنی لا شبه له و لا مثل
و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک و عدد فرد مشابهت بذی تعالی در بعضی این معانی و محبت وتر بمعنی ثواب دادن بر آن و لهذا رعایت کرده شده است عدد وتر در مواضع کثیره در
شرع متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله تسعة وتسعین اسما بدرستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر ادای عبارت آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن حق سبحانه
بوحدانیت و اخبار کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا و ذکر کردن اسما تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وی را و اشعار بآنکه الله اسم ذات است و اینها
صفات او یند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و کلمه هو اشارتست بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارتست بمرتبه جامعه مر صفات را مجملا و الرحمن الرحیم بتفاصیل صفات و اتصاف
ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر است و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیبه و اشارات غریب است که نطاق بیان از آن تنگ است
الکنون شروع کنیم بتوفیق الله و کرمه الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت منفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جز اوست استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم است و وجود وی
از آن جهت است که نسبت بوی دارد و روی بآن جانب دارد و باین معنی است آیه کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات الا الله والله علم است مر ذات واجب الوجود
که معبود بحق است و اله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ است و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر برای احاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند
بحقیقت نه بمجاز و اسما دیگر را اطلاق میکنند اگر چه بمجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای دیگر را اسما الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسما متصور است که متصف شود بنده بآن و تخلق کرده بوجهی که مذکور
شد و این اسم برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده از این اسم آنست که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد و التفات بماسوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده
شهود غیر او را نه بیند بیت رفت او ز میان همین خدا ماند خدا الفقر اذا تم هو الله اینست الرحمن الرحیم این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرتست و
مخصوص است بذات مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان بارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص بمحض جود و عنایت
بی شائبه غرض و عوض و نصیب بنده از این دو اسم آن است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و بکلیت خود متوجه بجناب
رحمت او باشد و از غیر وی مدد نجوید و بغیر او روی نیارد و این همه تعلق باین دو اسم است و تخلق آنست که رحمت کند بندگان خدا را و بهمه نظر بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت
محتاجان بر آرد بطریق عنایت و ارادت خیر بی غرض و عوض اگر چه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد و بی غرض و عوض نباشد الملک پادشاهی که ملک دو عالم در حیطه قدرت و تصرف اوست
و پادشاه حقیقی اوست و بر همه اشیا غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احیا و اماتت و منع و عطا مر او راست و مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود در ذات
و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس هر چیز که ماسوای اوست مملوک و منقاد اوست و وی مستغنی است از هر چیز منفرد است بتقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست رد کننده حکم او و او سر کشنده از اراد
وی پس اوست پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و ابلغ است از مالک و هر ملک مالک است و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق او است بنده درگاه و گدای
کوی او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون دانست که هر چه ماسوای حق است محتاج است بوی و منقاد و مسخر است حکم او را و قضای او را واجب است که تعلق کند بجناب
قدرت و تصرف وی و بی نیاز گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نگرداند احتیاج خود را با ایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد جوارح
و قوای خود را و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشائخ وصیت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باش یعنی
قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا زیرا که پادشاهی و ملک رانی در آزادی و بی نیازیست القدوس بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی
که دریابد آنرا حس و یا تصور کند خیال و یا برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس بالک او خطر فی خیالک فالله وراء ه بیت هر چه اندیشی پذیرای فناست وانچه در اندیشه ناید

آن خداست و نصیب بنده ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیت و تصفیهٔ لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن
حق است گفت امام غزالی قدوس عبد تطهیر او است علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مراو را حظی مگر در مقتضای خدا
مگر بلقای وی و نه شادی مگر بقرب وی و منها تعالی السلام اصل بمعنی سلامتست و مراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه شر محض
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست مگر بعارض و طیبی فرق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام بر برائت
از نقصی که عارض گردد بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در لایزال و این قریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عبدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ارادهٔ شر دل وی سلامت ماند از معاصی و آثام ترقی
و سلامت باشد از وارکونی صفات و اخلاق وی او است سلام از بندگان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی و تقدس و مراد بوارکونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع
وی باشند و وصف کرده بنشود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم المؤمن امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه
اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده از آفات آخرت بکلمهٔ توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن است
از آفات دنیا و آخرت و این همه را جان و لرانست و در غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق
پس او ست مومن مطلق و از جملهٔ افادهٔ امن است که تلقین کرده است مومنان را حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و عصمت
از معاصی و مومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود بایجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق بنده این است که چون دانست که او ست تعالی شانه امان دهنده از
شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبد از وی از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که امین دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای
ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبیل نجات و این حرفت انبیا است و بزرگترین ایشان سید انبیا است صلوات
و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علماء دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن همچنین مخوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد بمومن بودن او
مومن چنانکه بودن او معز منافات ندارد ببودن او مذل و قابض و باسط و ضار و نافع و لیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسماء الله توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد المهیمن در لغت گواه
نگهبان و آنکه امین کند دیگری را از خوف که معنی رقیب است با زیادت مبالغه در حفظ و مراقبه امام غزالی گفته که معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر کنه چیزی و مستولی است بران و حافظ است آنرا مهیمن است و جمع نمیگردد این معانی بر وجه اطلاق و کمال مگر وی را عز و جل و بنده را باید که
چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد ازوی که ناشایسته کند و در زبان قوم این را مراقبه گویند و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد نظر بنفس خود و چون قیام نماید بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و
رشاد حفظ وی ازین صفت اوفر و اتم باشد العزیز بمعنی غالب و قوی که بمانند آید و برآنکه وصول باو بآسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال جز حضرت پروردگار را تعالی شانه ثابت
نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالی من کان یرید العزة فلله العزة و لرسوله و للمؤمنین و کسیکه شناخت که او ست تعالی عزیز عزت از وی خواهد و عزت جز در طاعت و خدمت وی
نجوید و هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد مگر کسی را که وی عزت بخشیده و عزیز گردانیده بیت عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نه بیند ز کس و وجه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت
و صولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود را بالطمع و سوال و مذلت بر در اهل دنیا نریزد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی برفعت
کنه حال وی راه نبود الجبار جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور و غلبه بر کاری داشتن کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخله جبارة میگویند درخت خرما را که از بلندی دست بآن نرسد
و جبار مبالغه در جبر است و تمامهٔ این معنی ثابت است مر ذات پاک خداوند تعالی را بحقیقت و کمال منحصر است در وی او ست جبر کنندهٔ شکستها و بصلاح آرنده و نیکو گردانندهٔ کار اهل روزگار
از او جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان مشیت او بند و هیچکس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل و نیازمند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را
بندی حاصل شود و حال وی بروی بصلاح آرد و دائم در اوامر و احکام تشریعی و ادای وی امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود متبری باشد و تدبیر و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت
متصف گردد و وجه تخلق باین اسم آنست که نقائص نفس خود را بتحصیل کمال و استکمال فضایل جبر نماید و در مقام اصلاح بوده ساحت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسلط و غالب بوده و او را بملازمت تقوی
و مواظبت طاعات مائل گرداند و بهمین قیاس نسبت بخلق خدا جابر کسور و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با مر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بوده جبر کند و همت بلند
دارد المتکبر تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد مبالغه و کمال در کبریا است و هیچکس مستحق کبریا و لائق آن جز وی تعالی نیست و کبیر علی الاطلاق او است و هر که کبریائی حق بدانا
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریای او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و کبر دو گردن در بندگی وی نرم گرداند و در اوامر و احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم آنست که همه چیزها میز
وصول بجناب قدس وی تعالی و آنچه اسباب وصول است از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خورد و حقیر داند و بدنیا و اهل دنیا و بزخارف و شهوات آن سر فرو د نیارد و قدمی ننهد از
جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر ذات خود الخالق الباری المصور این سه اسم بافادهٔ معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن یکی اند اما هر یک
معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و برأ بمعنی ایجاد و پیدا کردن و تصویر بمعنی صورت کردن و هیأت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولا باندازه کردن پس ایجاد آن



بعد وی صورت دادن چو مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد از ان بوجود می آرد و بعد ازان صورت میکند اگرچه پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا بوجود می آید ولیکن رتبهٔ یکی مقدم از دیگریست و هرچه از عالم علوی و سفلی از عرش تا فرش پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه خلق و تقدیر و ایجاد و تصویر او است و آفریدگار همه عالم او است تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیع با اثر غایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استحضار و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسما بر سبیل مجاز بود چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات و اکتساب طاعات و تحصیل امور علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نفحات الهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که وقتی که از ادعیه و وظائف عبادت بپردازد کسبی و کاری کند که بدان وجه معیشتی برای خود پیدا کند خصوصا کسبی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض بردم برسد الغفار مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان است و غفار مبالغه است در غافر و غفور از ان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و وی سبحانه پوشنده گناهان است در دنیا و آخرت و نیز ستار قبیح و مظهر جمیل است و ذنوب از جملهٔ قبائح است و از جملهٔ ستر وی تعالی بر بنده آنست که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و ارادات قبیحه که در دل او است از علم خلق نهان داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر آنچه در دل آدمیست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین ایشان بودی بمراد او بمه در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب حمل کرده میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون بداند که وی سبحانه غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی ناامید نباشد و دست رد بر سینهٔ مجرم نزند و چون دانست که ستار العیوب است از شکرانهٔ این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور نگردد و از توبه و انابت غافل نباشد و تا خیر دران جائز ندارد که بر عمر اعتماد نیست بیت لطف حق گرچه مواساها کند لیک چون از حد بشد رسوا کند نسال الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم در گذرد و عیبهای ایشان را بپوشد القهار قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکسته است پشت جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامهٔ مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضهٔ قدرت و عظمت وی حیران و سرگردانند در وادی قهر و جلال وی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد از نهایت خوف ملتجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آنست که بسطوت سلطان عزت و قهرمان جلال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت و حال خود ببندد تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدای عدو وی نفس است که میان دو پهلوی او است که بنورانیت قلب مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و قتل بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بما لا یعنی و بیهوده تادیب و سیاست نماید و از جملهٔ قهاران مردانند که هر که با ایشان بمعارضت و مقاومت بر آید مقهور و مغلوب گردد و فتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن را نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبد القادر این است و هو القاهر فوق عباده الوهاب وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن موهبت بخشش و وی جل جلاله وهاب و هو الکثیر الهبة و دائم العطا است که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و هبهٔ حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که در برابر اعطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست بلکه بائع است پس وهاب بمعنی جواد آمده و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی او است که می بخشد هر محتاج را هرچه احتیاج دارد و بیشتر از ان و زیاده بران بی غرض و بی عوض درین جهان و دران جهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق او ست تعالی همه از وی خواهد و از وی امیدوار دو از غیر وی طمع ببرد و روی بغیر نیارد و توقع نکند و خواهش هرچند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا نکند و دعای این بندهٔ مسکین کاتب حروف در ابتدای حال التعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظهٔ استعداد بنوعی از تاویل استجابت پذیر است ان شاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم آنست که بذل کند هر چیز که در دست او است اگرچه جان وی باشد در راه حق بی ملاحظهٔ حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگرچه چند حقیقت وهب وجود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبود تا فعل بنده وی از وی ترک نکرد و غرض و غایت در نظر نیامد اقدام بران نکند و اکمل افراد انسان در هبه و جود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را دران مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و همچنین همه انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الرزاق روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل است تمامه جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از آنجا که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق و مرزوق او است انتظار رزق جز از وی نبود و توقع از غیر وی ندارد و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که روزی مقدر است از جهت او دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن است که دست خود را خزانه ارزاق و بطن و زبان را خزانه رزاق مطلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی و بندگان او در اصول ارزاق جسمانیه و روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و مانند آن و نیز از وجوه تخلق است که با اهل و عیال و هر که در مؤنت او ست معیشت بگشاد کند و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن مهمان روی ترش نکند که روزی خود بر خوان تو میخورد بیت منت منه که نان تو میخورد او روزی خود بر خوان انعام تو مهمان داشت باید بهتر آنکه میخورد بر خوان انعام تو مهمان خویشتن الفتاح فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشاینده درهای رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و گشایش همه کارها از و است و فصل همه خصومتها از و در دنیا بواسطهٔ اسباب و در آخرت بی واسطه و بی حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکه اذا جاء نصر الله و الفتح و انا فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق گشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

ایشانرا و تابعان ایشانرا بر اعدای دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی کشاده است بر دلهای مومنان درهای معرفت و کشاینده است
درهای مغفرت و یاری دهنده درماندگان و غمگسار غمزدگان اوست و بالجمله فتاح اسم جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضهٔ انواع برکات را و چون بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید که بنشیند بر در کرم
وی بامید فتح و نصر و انتظار حصول افضال بی ملال و استعمال با تسلیم و سکون تحت جریان حکم بیت همه درها بکل بر خود فرو بند در او گیر دایم دل در و بند و تخلق آن است که سعی کند که در بر روی خلائق
خیر از مال و علم بکشاید و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت دهد العلیم مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است بآشکارا و نهان و بخطرات دل و آنچه هنوز در دل
خطور نکرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر اشیا و بواطن آن و کنه حقایق آن و غیر متناهی است معلومات وی و چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر و سرایر ظاهر و باطن از هر چه
نشاید و نباید پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و حظ عبد ازین اسم آنست که تحصیل علوم دینیه و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد
و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت از آن است بدعا و رب زدنی علما مشغول و مشغوف باشد القابض الباسط قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی و گسترانیدن ضد یکدیگر اند و وی
تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میکرداند بر هر که میخواهد رزق حسی باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت و بسط میکند ارواح را در ان نزد احیا یا قبض میکند در نوم و بسط
میکند در استیقاظ یا تنگ میکرداند دلها را بحزن و ملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند بفرح و مسرت بظهور صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند آنرا بفقرا
و این قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی مشائخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر
قبض صبر میکند و امیدوار می باشد و بر بسط شکر میورزد و ترسکار می باشد و هر جا قبض و بسطای بیند از آنجا بیند و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان آن است که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف و انذار
بجلال خدا و کبریائی او بعنوان عذاب و بلای او و بسط میکند به بشارت دادن بلطف و عطای او بصنوف آلا و نعمای او و یا قبض میکند و تنگی می آرد و بخل میورزد در حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر
میکند باهل انتهی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم آن است که با نفس مدارائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا تربیت بکمال باشد هر گاه بسیار ملالت
و سآمت به ایشان رسد ببسط دفع کند و هر گاه بسیار جرأت کنند و دلیر شوند بقبض ضبط آن نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول
کار نکند که طاعت با نبساط و نشاط بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر سیاست بلیغ نماید بیت گر کنی یک آرزوی خود تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام
الخافض الرافع خفض فرود آوردن رفع بر داشتن فرود می آرد کافرانرا ببدبختی و بر میدارد مومنانرا به نیک بختی و بر میدارد دوستانرا بنزدیک گردانیدن فرود می آرد دشمنانرا بابعاد و دور کردن
و فرود می آرد کسی را که میخواهد باسفل سافلین طبیعت و بر میدارد بعضی را با علی علیین محبت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و بر میدارد دیگری را بجنات نعیم و این دو صفت از امهات صفات
بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرود مرتبه و مجاورت اشقیا و در خواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تخلق باین دو اسم
آنست که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس را
که اعدا الاعدا ویست خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دینی و مشائخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست و اندو خود را نه بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند بیت هنر بنگر
که رهبر او سره دید زخود عیب و زبیگانه هنر دید حکیمانی که دور اندیش بودند دوائی خلق در خویش بودند المعز المذل اعزاز عزیز گردانیدن اذلال خوار کردن عزیز میکرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق
طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میکرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی گفته اوست که میدهد ملک را
بهر که خواهد و میکشد ملک را از هر که خواهد و عز دائم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و همت جهل است پس کسی که بر داشته شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت
عزت را و روزی کرده شد او را ملک قناعت و بی نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسیکه دراز کرد چشم او را
بسوی خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط کردانید بروی حرص و محروم کردانید از قناعت و مغرور کردانید بغفلت و استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار کردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز و اذلال
حقیقی روحانیست که امام ذکر کرد و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او و عز و علا است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و اضداد آن
اگر ظاهر کرد د نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و مذلت پناه بدرگاه عزت وی آرد و بداند
که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نکرداند حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن
کودک با این کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سک من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان در گردن او کرده میکشید فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک
قناعت کردی سک یار خود نکشتی بیت بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به که بار منت خلق و تخلق آن است که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی عزیز کردانیده بعلم و معرفت و
مخالفت هوا و طبیعت و خوار دارد آنرا که خوار کردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت نفس و جهالت و شهوات السمیع البصیر این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میکردد بآنها
مسموعات و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنواست نه بگوش و بینا است نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی
برابر است و شنیدن و دیدن چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزیه وی تعالی از صفات
چشم ثابت شد تنزیه وی از آن و قرآن مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند مگر بآنچه راضی است
وی تعالی از آن و هر چه گوید با دب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و لعن و طعن پرهیزد و نه بیند و نه شنود مگر بکلام خدا و رسول خدا و تابعان او و آنچه راضی است حق تعالی از آن

بنظر حرام و دور از کردن چشم بر عبرت دنیا و زینت آن بپرهیزد و نظر کند بصنایع و بدایع آلهی و عبرت گیرد از ان و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالعهٔ نفس بمحاسبه و اشارت بلی السمیع و بلی بصیر هم بر نیست الحکم بمعنی حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و اوامر و نواهی و حکم کننده است میان خلائق برفع قاعده ظلم و دفع طریقه جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان و در و زخرا و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بندگان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و اما م غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از امر است و کلمح بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب لحظه بلحظه تقدیر او است و این را بیانی است که امام در شرح اسمای حسنی گفته و حاصل آن در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد مراد او را و راضی باشد بقضای او و وا برای ذمه خود کند از حقوق و از خصومات خلق پرضد باشد و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمرهٔ ظالمان محشور نگردد و در روزی که وی تعالی حکم کرد و رسوا نشود و از سابقه حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آنست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف دهد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مقتضی بصلاح دنیا و دین است العدل عدل در اصل بمعنی داد و داد دهنده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیزی نیز می آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک او است و همه افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی چنانکه باید و شاید همچنانست قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل وی کند و نوازد محبت و نعمت کرامت کند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل او است و چون بنده دانست که حاکم مطلق او است و همه بقضا و قدر او است و در همه افعال او حکمتها است باید که در افعال او و تدبیر حکمت او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد خصوصا در آنکه رعیت او است و در مملکت وجود او است و شهوت و غضب را تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وی بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود و بیت سعدیا راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار اللطیف لطف نرمی و نازکی در کار و کردار و نکویی کردن بکسی و لطف خدا بنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جملهٔ لطف او بندگان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن بسعادت ابدی بسعی خفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یکساعت چنانکه کسی که ایمان آورد و گاهی مشقت مجاهدت کلفت ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل مقصود میرساند و بتقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بمستصلح بر سبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این هر دو امر یعنی احاطه حق سبحانه بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی بیرون از احاطهٔ حصر و حیطهٔ بیان بیرونست و تنبیه کرده است امام غزالی در بعضی امثلهٔ آن و گفته چنانکه لطف او در خلق جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا چه در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از ان در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم از کرم و در از صدف و عجیبتر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات او است و امثال این بیرون از حد حصر و احصاء است و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بمکنونات ضمائر است و موصل جلایل نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت وی گوید و توفیق خیر و طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و متعذر گردد و تخلق آنست که به بندگان خدا لطف ورزد و نرمی کند چه در افاق حسیه و دنیویه و چه در منافع روحانیه و دینیه و دعوت الی الله و ارشاد بطریق حق برفق و لطف و حکمت و موعظهٔ حسنه و علم حقایق و فهم دقایق پوشیده بارفق و سهولت و نرمی بخلایق برساند و افادت نماید الخبیر خبر آگاهی و خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود در زمین و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد و در کون و مکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد او است تعالی شانه از آن خبر و باین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد مگر آنکه خبیر مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آنرا خبیر نامند انتهی و گاهی خبیر بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزماینده است بندگان را با امر و نهی و تکلیف شرعیه چنانکه فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر است مراقبه علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آرد و تخلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خدا و ندبصیرت و خبردار باشد و از مکاید نفس و مکر و خداع آن پر حذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن و منذر و داعی ایشان بود بطریق نجات از آن و آزماینده بود ایشان را بدان الحلیم حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت انتقام نگردد با وجود اقتدار اگر بتوبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمی کند در عقوبت ولیکن بعزم آن مهیا باشد و کینه نگاه میدارد تا بر فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آنست که از انتقام وی خائف باشد و از جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در آن نیز مغفرت کند و باید که این چنین غافل را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بی فرمانی کند و تخلق آنست که بدنا پسندی که ببیند از جانب دو تمکین و قار ورزد و بعقوبت زیر دستان تعجیل ننماید و صفح و عفو شیمه خود سازد و کم و اجرای حد و د شریعت العظیم العظم و العظمة بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصار اند اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از وست و قتی که امتداد و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه بر میکند چشم را و محیط میگردد با صره بمان چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمی گردد بصر با طراف وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند قسمی است که محیط میشود و ادراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از ان اکثر عقول بالبعضی و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق او است که عظیم تر از همه است و متجاوز است از حد عقول و سیرمان بجواب ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات وی نرسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسیکه شناخت عظمت حق را مستحقر و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند بامتثال اوامر و نواهی و احکام وی تعالی

شانه وعظم برهانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرود آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که همت بلند دارد و از برای دنیای دون سفر و فرو نیاید
کونین را در جنب عظمت الٰهی در نظر همت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات و صفات شریفه آنچه عظیم گردد بوی قدر وی تا مرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر وی نرسند و در حدیث وارد شده است که عالمی
که تعلیم میکند مر مانرا خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است که عظیم تر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرش آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدیست صلی الله علیه وسلم العفو بمعنی غفار است
و هر دو صیغه برای مبالغه و عفو مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد و مغفرت او بنهایت
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گناهان بخشید همه بندگان آن نوع گناهان را ببخشد و چون غفر بمعنی پوشیدنست غافر آنکه بپوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان و غفور
آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میگرداند تا از خجالت و شرمساری در پرده تشویر نماند بیت سر خجالت درویش زلن بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست
و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی بود از معنی
وی ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر
و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کرده اند بطریق مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است ثنا گوینده است بنده را بر طاعت وی و بنده را باید که ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق
و اخلاص نماید و وجه تخلق آن است که شاکر بود مر خدا را نعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و اقلش این است که گوید جزاک الله خیرا
العلی علو بلندی و بلند شدن جای و بر بلندی برآمدن و بر زبر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس بر
مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب بپایان تر از مرتبه او است زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب و علت جمیع مسببات و معلولات است
و بذات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بمیت و حی و حی منقسم است بچیزی که او را ادراک حسی است و آن بهیمه است
و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است بچیزیکه معارض است در معلومات او شهوت و غضب و آن انسان است و چیزیکه سالم است ادراک او از معارضات
بلکه ذات و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و ممزوج باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزی که محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است
پس وی بهر مرتبه فوق کل باشد که عالیتر و کاملتر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در رتبه بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند بادراک بصائر علو معنوی را و مراتب آنرا بر فوق مراتب علو حسی
نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر بحدود اجسام و مقادیر آن فوق تمامه الاجسام باشد در
مرتبه و تخصیص بعرش بجهة فوقیت او است از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرموده والله غالب علی امره پس بنده
باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات او ره ندهد و چونی و چگونی از راه معرفت بر دارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود
دارد و بامتثال و تسلیم پیش آید و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مراتب بمقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق کل
درجات انبیا است با تفاوتی که در آنجا است و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه وسلم است و اعلی مطلق خدا است جل جلاله و تعالی شانه و نیز از وجوه تخلق آنست که نفس و هوا زیر
دست باشد و از صحبت اهل دنیا استعلا ورزد و همت بغیر از حق فرود نیارد و مشایخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند الکبیر
بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارتست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وی کبیر السن است
و چون طویل الوجود و کبیر شد پس دائم الوجود ازلی و ابدی باولی و آخری باشد که او را کبیر خوانند و دوم آنکه وجود وی منبع وجودیست که صادر است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و
عظیم بمعنی کامل الصفات رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی است الحفیظ حفظ نگاهداشتن و نگاهدارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع او است تعالی
شانه بابقاء و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر در موالید نگاه میدارد و بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح و ذوات آنها چنانکه
شاخها و نابها و چنگلها و خارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و هدایت بر استعمال کردن آن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقرب اعدا و
آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و هم چنین در حفظ او ست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد و لباب او را بالقشر و طراوت او را برطوبت
و بخار ها که می رویند از وی و خار مر سلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است که فرو نمی آید
قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصائر بر آن دال است و ایشان ایمان می آرند بدان
ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الٰهی تعالی کثیر است لا یعد و لا یحصی و از جمله حفظ او ست القای ایمان مر مومنانرا و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقول ایشان در توحید با آفات
و دلایل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب
که در عالم است اصلا محظور خاطر ما نیست و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی که ضد آن
نسیان و فراموش کردنست نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست دخول آن اندر وی بسهو و نسیان نقل است که یکی از صلحا از اهل سبا

میراث رسید گفت الٰهی مرا باین دراهم محتاج آفریدهٔ اما محافظت این حضور قلب را تو میرسانی خداوندا تو حفیظی از برای من نگاهدار و هرچه بود همه را بدرویشان داد پس هرگاه که او بچیزی احتیاج می افتاد حق تعالی آن را از غیب بوی میرسانید و چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبهٔ نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد بیت هر کس بخدا پناه آرد او را ز بلا نگاه دارد و تخلق آنست که حدود و احکام شرع را نگاهدارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ماسوی و سرّ را از ملاحظهٔ اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرو ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاهدارد المقیت خالق اقوات و رسانندهٔ آن بابدان و قوت خورش آن چیزیست که قوی بر پا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقاتت خورش دادن و این قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آمده قوله تعالی وکان الله علی کل شیء مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی این چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی میپرسیم که قوام جسد بآنست گفت قوام جسد بآنست اگر شما الله را می شناسید و تخلق آن است که گرسنگان را طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقتدار نماید الحسیب کافی و بسنده و جمیع کارها و حساب بسند آمدن چیزی احسبنی الشیء می گویند بمعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که باو است وجود اشیاء و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را دخل است در وجود اشیاء و کمال آن همه بخلق او شده پس اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگیرد از خلائق روز قیامت و میشمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی است باید که اکتفا کند بوی و بحسن تدبیر وی توکل کند در جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را می شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مراو راست شرف و کمال ظاهر گردد بر وی خساست نفس و دنائت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد بافعال خود و تخلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف گرداند الجلیل الجلال والجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعا منسوب بادراک بصیرت که محیط بآن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسماء الٰهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است مر صور ظاهره مدرکه بالبصر را از آنچه بحسن و ملاحت ملائم بصر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک به بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق او است عز اسمه زیرا که هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و ببیند که قدر او و مقام انوار جلال و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را در زبان و گداز آرد و نیست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر سرقنی غربتی اخرجنی عن وطنی اذا تغیبت بدا و ان بدا غیبنی گم شدم در گم شدن دین منست نیستی در هستی آئین منست تو در گم شو که تجرید این بود گم شدن گم کن که تفرید این بود و تخلق آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطنه خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل گردد و خدا و خلق همه دوست دارند الکریم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف بکرم کردی همه صفات نیک را اثبات کردی و گفته اند کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد و هر کرا بوی التجا آرد او را ضائع نگذارد و از جمیع وسائل و شفعاء بی نیاز گرداند و کریم بمعنی اکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید که وظیفهٔ شکر کرم و اکرام و عفو و جود کند و دوستی این چنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن یا همه آن بران و حکایات ایشان او است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیاء علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از همه کاملتر و کریمتر او است اکرم الاکرمین بعد الله تعالی و تابعان او از اولیاء و علماء همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم الرقیب فی الصحاح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیاء را و ملاحظه کند آنها را پس غایب نگردد از وی مثقال ذره در زمین و نه در آسمان امام غزالی گفت رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظهٔ لازم و دائم او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقاً گذشت که مهیمن را تفسیر برقیب کرده اند لیکن اینجا ذکر کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق و تخلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشد خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگاهدارد و دائم در نظر حق با ادب باشد و از ناشایسته ها پرهیز برد و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد است در همه حال ظاهر و باطن و باندیشد که نفس و شیطان در کمین اند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را بر غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند و کین خود بکشند پس همیشه پرهیز بود از ایشان و هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بنده راههای و آمد ایشان یعنی مراقبه اینست المجیب اجابت جواب دادن و لعابت دعا کردن او است جواب دهنده هر کرا در لخواند و اجابت کننده هر دعا او عطا کننده هر سوال را او است اجابت کننده دعای مضطرین بزبان قال و حال بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و او است پیش از آنکه می طلبند و از جملهٔ اجابت او ست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان

او را بانجاح مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول هدیهٔ ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم الواسع
سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافت علم میکنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان میکنند و میگویند احسان وی وسیع و نعمت او بسیط است
و بقدرت و ملک و غنا می کنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه گویند سعت بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهمین علاقه است و حق است هر کسی را که شناخت خدای را
و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و در همه کارها التجا باو کند و در تنگیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف
و اخلاق و جود و سخاوت ورزد و سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بر وی از حوادث و ایذای جاهلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع
گشاده باشد بیت بند ها بردار گر خواهی گشاد دست و دل بگشا اگر خواهی مراد الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام و بعضی
گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحقایق اشیا و نیک داند دقائق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال درین معانی جز خداوند عزوجل را نباشد و وی تعالی هر چه کند بمقتضای
حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای وی از وهن و سستی منزه و مبرا است و دانا است بحقایق و دقائق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم است بر وی لازم بود که راضی گردد بحکم او و
بداند که دیر او در آن حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بر وی پس اعتراض نکند و سخط نگیرد بر وی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است بفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقایق متوجه و بعضی
اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک داند دقائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو پرهیزد و هیچ کار
بی باعثهٔ حقانی و داعیهٔ ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذوالنون مصری قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شدم
چهل روز بر در خانهٔ وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات نکردی باین حال تنگ آمدم گفتم ای جوانمرد مرا چهل روز است که اینجا ایستاده ام هیچ التفات
بمن نمیکنی و سخنی نمی گوئی آخر مرا پندی ده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و
با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خوار را عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز بیت از سلیقه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسیکه میدهد از وی
نشان نزا الودود بضم و فتح و کسر و هم چنین وداد بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارند ایشان
او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند بایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم
میکنند او را و هیبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرموده و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناهکاران که آلودهٔ غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول صبا
رحمت را بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میکردانم بعد از آن در دائرهٔ محبوبان و مودودان خود می درآرم بیت از من گنه آید و من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی وجه
تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوست دارد اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از ایثار
و احسان و غضب و حقد و ایذا پس بپیوندد با هر که ببرد از وی و عطا کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر وی و فرد اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
باشد و در طریقهٔ محبان بذل مجهود نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را وسیلهٔ عظمی شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبت
و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را هفتاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود ناگاه موئی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
پیدا شد آنهمه مال را داد و آن موی را بخرید بیت جهاد می چند دادم جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان او است دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار دوست را بر دیده دار و دیگر
بر دوست دار سگی دوسه روز بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد پیر هری بفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سگ را دیدار
عبدالله را با تو میدی چکار النجيد مبالغه ماجد است فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجد سعت کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسیکه شریف
باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد ثنای حق بجای آرد و شکر نعمت و عطای او فرو
نگذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال افاضه و افاده نماید الباعث بعث برانگیختن میت از گور و بیدار کردن
نائم از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی برانگیزندهٔ مردگان است از قبور و بیدار کنندهٔ دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند
که برانگیزنده همتها است بر نیکوکاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از پیغام رسول بیزار گردد و از روز بعث و نشور یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلها
مرده را از گور جهل که موت اکبر است برانگیزد و بعلم که سبب حیوة ابدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و
قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم و ارشاد رسل و رسائل ارسال نماید و همت را بر خیرات و مبرات برگمارد الشهید از شهود است بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق
سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله
الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن هر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با ایشان است چنانچه قول وی تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین الآیه دال است بر آن و بعضی
گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید بمعنی مشهود له نیز گفته اند که انبیا و اولیا و علما و ملائکه گواهی میدهند بر

ذات وکمال صفات وی اگرچہ از ادراک کنہ ذات وصفات عاجز وقاصر اند بیت خلیفہ بر نام تو خوانند این ہمہ از تو جز نامی ندانند این ہمہ گرچہ توحید تو میخوانیم ما ہم تو میدانی کہ نادانیم ما وبندہ
باید کہ از مراقبہ حضور واطلاع حق وازشہادت وی بر اعمال غافل نباشد وشہادت وی بر حجیت رسول وصدق وی مصدق بود واحکام دین اسلام را متبع وبر کمال ذات وصفات وی معترف
وتخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم وخبیر است وبمعنی ثانی سعی کند کہ تحصیل عدالت وتزکیہ وتصفیہ از اہل شہادت در دنیا ودر روز قیامت وشہادت دہد بر وحدانیت حق وبر میثاق انبیا کرده
تا از خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت وہست ودر مقابل او است باطل بمعنی نیست وناچیز ومعدوم وثابت وہست مطلق الله تعالی است وسائر موجودات از حیثیت امکان معدوم وناچیز
ونیستند کہ در حد ذات ایشان را وجودی وثبوتی نیست چنانچہ گفتہ است الا کل شیء ما خلا الله باطل وتفصیل کلام آن است کہ اینجا سہ چیز است حق مطلق وباطل مطلق وحق بوجہی وباطل بوجہی پس
ممتنع بالذات باطل مطلق است وممکن لذاتہ حق است بوجہی وباطل است بوجہی واو را از جہت ذات خودش وجودی نیست اصلاً پس باطل است بذات ومستفید است وجود را از غیر خود و
از وجہی کہ بجانب مفید وجود دارد موجود است پس وی باین وجہ حق است واین است معنی قول وی سبحانہ کل شیء ہالک الا وجہہ پس معلوم شد کہ حق مطلق ہمان موجود حقیقی است کہ
بذات خود موجود است وہر چیز وجود از وی میگیرد وآن خداست عز وجل وتعالی وتقدس وحق بمعنی صدق وراستی ودرستی کہ اقوال واعتقادات است ومذاہب وادیان را وصف میکنند بر نسبتی
بوجود حق دارد وباعتبار ثبوت از این جہت او را حق می گویند وحق بمعنی سزاوار نیز می آید واوست تعالی سزاوار الوہیت واقوال وافعال وی از شائبہ بطلان وکذب منزه ومبرا است وتخلق
آنست کہ مستحق گردد بندہ بمتابعت حق کہ شریعت نبوی است صلی الله علیہ وسلم تا از آن نوری وحضوری بر دل مستولی گردد کہ بدان مستغرق گردد در وجود حق وذکر وی وحضور وی با متصف
گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفتہ رحمۃ الله علیہ رحمۃ واسعۃ عبد اگرچہ حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکہ حقیقت بخدا وذات وی تعالی بلکہ بندہ بذات خود باطل است اگر موجود ساخت
حق مر او را نمی بود پس خطا کرد کسیکہ گفت انا الحق مگر بیکی از دو تاویل یکی آنکہ این مراد دارد کہ وی بحق است ومیگویند این تاویل بعید است زیرا کہ لفظ دلالت ندارد بران دیگر آنکہ این مخصوص بوی نیست بلکہ
ہرچہ ما سوای اوست بحق است تاویل دوم آنکہ مستغرق گردد در وجود حق تا آنکہ در باطن وی بسبب شہود گنجایش غیر نماند وہرچہ کلیت چیزی را تمامہ او را فرو گیرد در وی مستغرق گردد میگویند بمبالغہ
میکنند کہ او اوست واز اینجا گفتہ است انا من اہوی ومن اہوی انا مراد استغراق واستہلاک داشتہ است انتہی کلام الامام ای موجود بحق وای نور مطلق افاضہ کن بر ما از حقانیت ونورانیت
وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو وشہود تو ومنور گردان بنور اسم خود دل بندہ خود را تا چنانکہ اسما وصورۃ عبد الحق است حقیقۃً ومعنی نیز گیرد وبا وجود آن آگاہی وہوشیاری پیدا
آرد واز مستی وبیخودی نگاہ دارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکہ دیگری انا الحق گفتہ است انک علی کل شیء قدیر الوکیل وکیل آنکہ کار را باوی گذارند وزمام تصرف در دست وی دہند ووی تعالی خود بجوع
کارہای بندگان را بر خود گرفتہ وقائم شدہ بامور عباد در مبدا ومعاد بتحصیل ہرچہ بدان محتاج اند وکفایت میکند بعنایت وکرم خود مہمات ہمہ را الی آنکہ کسی توکیل وتفویض کند ووکیل کاہی وفا نمیکند قدرت
قدرت وی بامری کہ وکیل است دران ووکیل مطلق آنست کہ امور موکول باشد بوی ووی کافی باشد بقیام آن ووافی بود باتمام آن وان کرم وعنایت باری تعالی است پس بندہ باید کہ ہمکار
خود را بحضرت وی سپارد وبتدبیر وی باز گذارد وبکلیت خود متوکل گردد بر وی وبسندگی کند باستعانت واستمداد وی از غیر وی بیت کار خود را بخدا باز گذار کت نمی بینم ازین بہتر کار
وحقیقت توکل ثقہ است بضمانت حق واکثر استعمال توکل در امر رزق است ومفہوم او عام است وتخلق آنست کہ در کارہای ضعیفان وفرو ماندگان سعی کند ودر کفایت مہم ایشان کوشش
نماید ودر انجاح مآرب وتحصیل مطالب ایشان چنان شود کہ گویا وکیل ایشان است ووکیل خدا گردد بر نفس خود وخصم نفس گردد در استیفا حقوق الہی واقتضای اوامر ونواہی وی تعالی القوی
المتین قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامہ کاملہ بالغہ ومتانت دلالت میکند بر شدت قوت والله تعالی ازین جہت کہ قدرت بالغہ وکاملہ دارد قوی است
واز حیثیت کہ شدید القوت است متین است کہ در قرآن مجید وصف کرده است خود را بذو القوۃ المتین ومرجع این معنی قدرت است وذکر آن سابق شدہ ووی تعالی از عجز وماندگی وضعف فرو
ماندگی منزه ومبرا است وبعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت ومتانت است فعیل بمعنی مفعل پس در ہمہ کار قوت ونصرت از وخواہد وخود را وہمہ کس را وہمہ چیز را مسخر ومنقاد او داند ودر
وقت جرات وبی ادبی از قوت وقدرت او ہراسان باشد وتخلق آنست کہ بر ہوای نفس قوی وچیره باشد ودر دین صلب وسخت بود ودر یقین قوی ومتین باشد ودر اجرای احکام شرع دین
وسستی را بخود راه ندہد بیت نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن دشمن است او ہرچہ فرماید کہ آن کن آن مکن الولی محب وناصر وحق سبحانہ محب مومنان ومتقیان است ونصرت میدہد
ایشان را ووی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا وولی بمعنی متولی امور نیز آمده ووی حق سبحانہ متولی امور صالحان است بلطف واصلاح کہ توکل کرده اند بر وی وتفویض
کرده اند امور خود را بوی ومتولی امور تمامہ خلائق است از آنچہ محتاج اند بآن از امور معاش ومعاد وبمعنی قریب نیز آمده ورحمت وی تعالی قریب است بمحسنان واذا سالک عبادی عنی فانی
قریب پس بندہ باید کہ بتکمیل شعب ایمان خود را شایستہ مزید دوستی حق سبحانہ گرداند ودر ہمہ کارہا مدد ونصرت از وی جوید وبر تولیت ومحبت وی شکر گوید واز قرب وی تعالی آگاہ بود والتفات دل از غیر وی
بکند وتخلق آنست کہ دوست دارد او سبحانہ را ودوستان او را وکوشش کند در نصرت دین او ونصرت دوستان او وسعی کند در قضای حوائج خلق او ونظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم ونامیده شود
او را ولی الله ویکی از نشان ولایت آنست کہ وی تعالی دائم دارد توفیق ونصرت او را ومخذول ومطرود نگرداند او را تا اگر قصد معصیت وبدی کند نگاہدارد او را از ان واگر نا گاه در ان بیفتد بتوبہ وانابت
زود باز آرد ودر ان نگذارد واینست معنی اذا احب الله عبداً لم یضره ذنب واز نشان ولایت است کہ او را در دل دوستان خود جای دہد زیرا کہ دل ایشان محل نظر حق است وچون او را در آنجا بیابد
لابد بر توانان بروی نیز افتد بیت دل بدست آر کہ دل داری دره فقر حاصل داری اللہم ارزقنا الحمید حمد ومحمدت ستودن وستوده شدن واوست ستاینده ذات خود وستایش کننده صفات
خود بکلام خود در ازل وبتثبیت آیات بینات در لایزال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک ودلیل آنست وستاینده انبیا واولیا ومقربان است بفضیلت ایمان واحسان وعرفان و
ستوده شده است بستایش خود وستایش جمیع آفرینش خود کہ وان من شیء الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است کہ موصوف بکل کمال وعطا کننده ہر نوال است وہر حمد وثنا راجع بذات

اقدس او است و تخلق باین اسم آنست که دائم حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که متصف گردد در تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و ممدوح گردد نزد خداوند و بندگان وی و محمود از بندگان
کسی است که ستوده است صفات وی و اخلاق وی و شمایل وی و اعمال وی و اقوال وی و احوال وی بی شوب نقصان و طغیان و آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه
وسلم و هر که قریب است بدرجت و مقام او بر قدر تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک حمید است بر قدر کمال و اندازه نوال خود و حمید مطلق الله است جل جلاله و عم
نواله المحصی احصا شمردن و دانستن بر سبیل استقصا و احاطه و امام غزالی المحصی را بالعالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محصی
مطلق کسی است که منکشف گردد در علم وی حد هر معلوم و عدد وی و مبلغ وی و بنده اگرچه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات و ما اوتیتم من العلم
الا قلیلا پس محصی مطلق نیست مگر خدای عز شانه و اوست که دانا است بدقایق و حقایق اشیا و محیط است علم او بذرات کائنات و اعداد آن و صفت کمال او این است که احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا
و بنده باید که علم الهی را بجزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در معاش حساب معاد بر گیرد و بداند که هم چنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکوتری نیز
تحسر خواهد بود بیت غافل مشو که عمر عزیز این تازه نیابی داوش مده که چون شد عمری دگر نیابی و تخلق عبد باین اسم بر قدر کمال اوست چنانکه در اصل صفت علم و از جمله تخلق این است که احصا کند
از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه مساهله نکند و جهد کند تا بر دقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و واقف گردد المبدئ
المعید ابدا ابتدا کردن و نو آفریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن و نو بیرون آرنده صنایع و بدایع بعض و باز گرداننده احیا بعد العدم اوست تعالی شانه و قدرت
او همه را شامل است و خود هر کار از عدم بوجود آورد و بعد از اماتت احیا نیز تواند کرد بیت آنکه ما را اول از خاک آفرید اینچنین شایسته و پاک آفرید گر کند ما را پس از مردن درست نبود از قدرت عجب
از نخست و گاهی معید را باعاده پروردگار تعالی عوائد و فواید و الطاف و افضال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعذار و تقصیرات وی بعدم و انحطاط می بندد و بعفو و کرم و احسان
خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شده است سنت الهی تعالی که میدهد و می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین معنی مبدی یعنی منشی افضالات بود از وجود و
لوازم و مبدئ النعم قبل استحقاقها و بر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را جوید و شکر نعمت معاش که حیات اینجهانی است ساز کار معاد که حیات آن جهانی است
بکند و تخلق آنست که سعی کند در ابدای خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از آن بتقصیرات و تفریطات المحیی الممیت پیدا کرداننده حیات در جسم و دور کننده آن از وی که احیا و امات
صوری و جسمانی است و زنده گرداننده دلها بایمان و معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیا و امات معنوی و روحانیست اوست تعالی شانه و عم برهانه بنده باید که بشکرانه نعمت حیات مشغول
باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت موثر حقیقی نداند و تخلق آنست که در زنده گردانیدن دل بمعارف الهیه و میرانیدن نفس از قوت غضبیه و شهویه
سعی کند بیت حیات القلب علم فاغتنمه و موت القلب جهل فاجتنبه و زنده گردانیدن دلهای طالبان و مریدان بانوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان از ظلمات غوایت که الشیخ یحیی و یمیت
نیز ازین باب است و اعطای غذا بگرسنگان که سبب بقا ایشانست و کردن غزا بکافران که سبب نیستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است الحی زنده ازلی و ابدی اوست
تعالی شانه که هرگز نمیرد و زوال و هلاک نپذیرد و حیات صفتی است که موجب علم و فعل ارادیست و هر کرا ادراک و فعل ارادی نبود میت است و حی کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات
تحت ادراک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی و آن خداست پس اوست حی مطلق و هر حی که سوای اوست حیات او بقدر ادراک
و فعل او است و کسیکه شناخت که وی تعالی حی است که هرگز نمیرد توکل کند بروی و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر کرا اعتماد بمخلوقی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد و ضائع گردد امید وی و تخلق
باین اسم آنست که زنده باشد بوی و بیاد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بیت هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما ع قدمات قوم و هم فی الناس
احیاء القیوم قائم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده مر غیر خود را که ممکن و متصور نیست اشیا را وجود و بقا جز بوی و وجود و بقای جمله موجودات بقیومیت او است و گفته اند که قیوم مبالغه قیم و مصلح
امور را گویند و بصلاح آرنده و مدبر امور عباد و بازنماینده طریق صلاح و سداد معاش و معاد اوست و هر که دانست که قائم باشیا و مصلح امور اوست فارغ گردد از تعب تدبیر و کد اشتغال و ندامت تا برآرنده
کنند سایه توکل و تفویض و نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای اوست از ما سوی الله و امداد مردم و اصلاح امور عباد الله را و گفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است و هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت
او برآید الواجد وجود هستی و یافتن مطلوب و وجد و جده توانگر شدن و وی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز بوجود او موجود نه و غنی است علی الاطلاق که بهیچ چیز
و هیچکس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر او است بوجهی واجد است و بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز است و بچیزهای دیگر نیازمند و بعضی گفته اند وجد بمعنی علم نیز آمده و همه اشیا بصفت که هست
در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم بآن تواند بود که در غنی دو چیز است وجدان آنچه میخواهد و عدم احتیاج بغیر باعتبار اول واجد و باعتبار ثانی غنی و همچنین در علیم انکشاف است
و حصول از حیثیت اول علیم است و از حیثیت ثانی واجد و الله اعلم و بنده را باید که مراد حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی آگاه باشد و تخلق آن است که سعی کند در تحصیل آنچه لابد است از
کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد بفضل خدا از ما سوای او ع چون تو داریم بمعنی همه داریم همه الماجد بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم ولیکن در صیغه مجید مبالغه و تاکید است و همه
صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی باثبات اصل معنی اکتفا مینمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدلالت لفظ ندارد و بیان معنی و تعلق و تخلق همه در
شرح اسم المجید گذشت الواحد یکی است و الوحدة یگانه شدن و وی سبحانه یکیست بذات خود و یگانه است بکمال صفات خود و این نه آن احد است که مبدا اعداد است که محدود و منتهی است
آن حضرت سبحانه را حد و نهایت نیست و جامع اضداد اوست و واحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه متجزی و متبعض نباشد مانند جوهر فرد و دیگر آنکه بی مثل و مانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندیده و لیکن
ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که متفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق اوست ازلا و ابدا و بنده گاهی واحد میشود وقتی که پیدا نشود

مراورا ابنای جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات باوجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خدای تعالی واحد است در صفات کمال که شریک
ندارد و باید که متوجه نگردد مگر بوی و شریک نگرداند غیر او را در وی و تخلق بدان اسم آن است که سعی کند که متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت بکسیکه ممکن است توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد در عبودیت
چنانکه متوحد است وی سبحانه در الوهیت و بیکجهت و یکروی و یکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در رتبۀ توحید یکی گوید یکی داند یکی بیند و یکی جوید و هرچه بیند از و
بیند و از و داند بیت از همه آن یکی و جهان جلوه ام بیارد عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است نقل است که شبلی قدس الله سره العزیز بدکان فقاعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند برقص آمد
و فریاد میکرد که یکی بود و جز یکی نی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیهقی و شرح السنة اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو
که احد باعتبار ذات است و احد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند که واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد و احد عدیم الشئ که نظیر ندارد الصمد سید است که قصد کرده میشود در کارها
او و بجمیع مطالب در غایت آمد و از صمد بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمد که میان تهی نباشد و نعت است در مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد
درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگرداند و تخلق باین اسم آنکه در کارسازی نیاز ابنای جنس
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از رذائل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب
بود در رعایت احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم و یقین القادر المقتدر قدر و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر مبالغه
است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارت است از معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی
و مستغنی باشد در آن از معاونت غیر و آن خداست جل جلاله و اما عبد را قدرتی هست بقادر گردانیدن حق مراورا فی الجمله بر بعضی اشیا در بعضی احوال قدرتی ناقص و محتاج بآلات بنده تابع است
خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هرچه خواهد اگر خواهد نیست
هست گرداند و اگر خواهد هست را نیست گرداند همیشه خائف باشد از قهر وی و امیدوار بود بلطف وی و تسلیم بود بحکم و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام
کشیدن از هر که ظلم کرد یا رنجانید او را باعتقاد آنکه قدرت حق و انتقام وی باشد و اتم است از انتقام کشیدن وی برای نفس و تخلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و بر منع شیطان
از غوایات و باز داشتن طبع و هوا از میل بشهوات و لذات المقدم المؤخر بکسر دال و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن او است عز و علا که پیش کرده دوستان خود را به
نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را بدور افکندن از لطف خود و پرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را
که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که دور گردانید پس افکند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و رتبه می باشد و رتبه همه از خداست آدم علیه
السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلی الله علیه و سلم تاخیر و در آن جهان بر عکس و همچنین حال امم سابقه نسبت بامت محمدیه چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرمود و
السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین
اسم آنست که تقدیم کند خود را بمسابقت و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان که مناع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرد و متقرب
گردانید و موخر و محقر دارد هر که را وی سبحانه تاخیر کرد و دور افکند الاول الآخر اولیست ازلی که وجود او را ابتدای و هستی او را افتتاحی نیست و آخریست دایمی ابدی که بقای او را نهایتی نی و دوام
او را انقضای نی یا سابق است بر اشیا بوجود کان الله و لم یکن معه شئ و آخری است باقی بعد فنای خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک یا ازل است بوجود و آخر است بسلوک و از وست
مبدأ اول و بسوی اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان را بمکان خود شتاب شناسا گردانید و آخر است که با کمال
لطف و احسان کار ایشان تمام ساخت پس اولیست بابتدای عرف و آخر است با کمال لطف پس کسیکه هدایت کرد در ابتدا اوست که کفایت میکند در انتها الظاهر الباطن ظاهریست
که پیداست وجود و هستی او و آیات باهره در ارض و سما و باطنی است که محتجب است کنه ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا یا ظاهر است بنعمت و باطن است برحمت ظاهر است بقدرت
باطن است از فکرت ظاهر است بر بصائر باطن است از ابصار ظاهر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چه خفای او از جهت شدت ظهور او است و ظهور او سبب بطون او و نور او
حجاب نور اوست فسبحان من خفی لشدة ظهوره و احتجب نوره بنوره پس اوست ظاهری که نیست ظاهرتر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی و حظ بنده ازین اسما آن است که
اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آنرا بداند و دل بران ننهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و در کار دین
سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و باحکام شریعت ظاهر بود و باسرار حقیقت باطن و ظاهر با خلائق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصوفی کائن بائن و باین است بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر
هو الباطن بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدانم الوالی ولایت بالکسر تصرف کردن و دوست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت بفتح مصدر است
و بکسر اسم و والی کسی است که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشود نام والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق این نیست مگر
الله سبحانه که متفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام است در آن ثانیا و قائم است بوی با دامت و ابقا ثالثا و بنده باید که طاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم داند و مملکت
وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از تاراجگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الٰهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع ولات
و والیان و از سمات نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی است و معنی تعلق و تخلق آنچه آنجا مذکور شد البر بکسر با نیکوئی کردن و بفتح با نیکوی کننده بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده

او است جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه او ست سبحانه متولی آن و تفصیل بر خدا و احسانهای وی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که
شکر نعمت و مبرت خدا بجا آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا بمادر و پدر و اقارب و همسایها و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوٰة و گفت مستحق از نامستحق نمیدانم و تمیز نمیتوانم فرمود بده مستحق را و غیر مستحق را تا بدهد خدای تعالی ترا نیز آنچه مستحق
آنی و مستحق آن نه التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون بنسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر بپروردگار نسبت کنند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند
و وی تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میکند از خواب غفلت بتخویفات و تحذیرات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه
و ندامت و رجوع میکند وی سبحانه بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب علیهم لیتوبوا تو به کنیم و نشکنیم توبه دهی و نشکنیم و بنده باید که دایم در امید نه
و در نومیدی بر بندد و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت عیسی ابن عیسی وزیر را گویند که بعوان ان
میر از خلق را چنانکه عادت است میرسید این کیست زالی بر گذاری نشسته بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی شنید و از نزد
خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شده بمکه مبارک مجاور گشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع
نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفرلی و تب علی انک انت التواب الرحیم گناهان وی آمرزیده شود کذا جاء فی کتب الحدیث المنتقم انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات
حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام و این بعد از انذار و امهال باشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعت و وی سبحانه انتقام میکند و عقوبت میکند کافران و متمردان را بسلب بعو و کردن
کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ببخشد پس بنده را باید که از انتقام حق بر حذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنست که در حفظ حدود و شرع و احکام آن مداهنه
و مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزای او اینست که چون ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از و کشد و عقوبت کند بایزید
بسطامی گفت که نفس من تکاسل کرد در شبی از شبها از ورد پس عقاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یکسال العفو محو کننده سیئات و درگذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است ولیکن ابلغ است
از آن زیرا که غفران بمعنی از معنی ستر و کتمان است پس غفار یعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر محو و اعدام است و بنده هر چند گنه کار بود بعفو پروردگار امیدوار بود و پس دست رد بر پیشانی هیچ مجرم نباید
نهاد و شاید که مولی کریم بخشد با قامت حد شرع و حکم دین بیت رو مکن مدارا چه دانی در ازل نام او در نامه نیکان بود ور رود بر جای نیکان این گمان بر تو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه
تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در جرگه الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس درآید الرؤف رافت شدت رحمت و نهایه آن و بعضی گفته اند رافت احسانی است
که مبدا آن شفقت محض است و رحمت احسانیست که مبدا آن حاجت کسی است که احسان کرده بوی و وی تعالی مهربانست بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است
از اسباب عقوبت عقبی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت مالک
الملک نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی بایجاد و اعدام و ابقا و افنا وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملک گذشت ذو الجلال والاکرام آنکه هر جلال و هر کمال ثابت است مر او را
و هر کرامت و هر مکرمت صادر است از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذات او ست و کرامت فعل او ست که فائض است از وی بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را خارج
از دائره حصر و ثنا است و مجمل آن در ضمن قول وی ولقد کرمنا بنی آدم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاه وی و هر که اکرام او را دید
شکر گوید مر او را پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وی و تخلق آنست که تحصیل کند مر نفس خود را جلالی و شرفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لایق و سزاوار است المقسط
قسوط جور و بیدادی و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم هر دو از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث
آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت الجامع جمع کرد آورده و گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر روی زمین و برانگیزنده ایشان در محشر و متباینات بهم جمع میان آسمانها
و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جمادو معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال والوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و هم چنین جمع
کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده دلهای عارفان از تشتت
تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رویت وسائط و حادثات و جمع کرده همومم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضایل و کمالات در انبیاء
و اولیاء و علماء و جمع کرده در بعضی از کمل اولیاء علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و اصحابه و اتباعه اجمعین بنده باید که تامل
و تفکر کند در اجتماع صنایع و بدایع الهی و افعال غیر متناهیه او و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق گزیده و در وظایف عبادات
و اوراد و خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات و سعی کند در جمع همم و سکون قلب و جمعیت مع الله بیت در جمعیت کوش تا همه ذات شوی ترسم که پراگنده شوی مات شوی الغنی المغنی غنا بی نیاز شدن مغنی
بی نیاز گردانیدن و وی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را از بندگان خود ولیکن آنکه غنی گردد باغنای غیر غنی مطلق
نخواهد بود و فرضا اگر از امثال خود غنی گردد بمغنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است
نیاز بحضرت او برد و چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و در وی نیاز نیارد مگر بوی و از خلق بی نیاز گردد و متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمندان را دست
گیرد و آنچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت غنی نزد او است به فقراء و مساکین افاضه کند و از سوال بی نیاز گرداند خلق را باسم المغنی نیز باید المعطی المانع هر کرا هر چه خواهد بدهد و هر کرا

نه بند کلا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است بعطای او امیدوار بود و از منع وی خایف. تخلق آنکه صالحان و مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا طلب
و روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را برین روایت تفسیر میکنند برد اسباب هلاک و
نقصان در ابدان و ادیان بتخلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل بمعنی الحفیظ میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست و حاصل میشود حفظ بی و لیکن منع را اضافت
بسبب مهلک میکنند و حفظ را اضافت بمحروس از هلاک مینمایند و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هرچه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق و تخلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق
میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است از ضد او کاهی منع از عطا نیز لطف میباشد و لیکن خفی و منع میکند وی سبحانه آرزوهای و شهوتها را
از نفس کسی که میخواهد مخصوص میگرداند بفضل و کرامت خود و از اهل خصوص گرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسیکه میخواهد خالص گرداند او را برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلندتر است
و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تخلق آنکه مانع آید و دور باشد از تطرق فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح نگاه دارد
دین را و اهل دین را از آفات و مخافات الضار النافع خالق خیر و شر و نفع و ضر اوست تعالی و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی گمان نبرد که دوا نافع بذات
خود است و زهر مهلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میگرداند و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را اسباب ساخته
است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت
بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصه بما ضاعات فعلیه و فرق بعموم و خصوص و جهات و حیثیات است و بنده باید که ضر و نفع همه از حق تعالی داند
و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی را مستسلم کرده و تفویض امور بوی کند و نه کلی کند وی با خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از درد دندان بحضرت
حق تعالی الیه بحکم شد که فلان گیاه بر دندان نه تا آرام گیرد گیاه بر دندان مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد هم از آن گیاه بر دندان نهاد و درد زیاده گشت گفت الهی این همان گیاه است که تو تعلیم
فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم و این کرت توجه بگیاه کردی درد را زیاده گردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه گیاه و تخلق آنست که بامر الهی و حکم شریعت ضرر رساند
و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر هر دو عمل کند که جمع میان حقیقت و شریعت این است النور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم
الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن گردانیده سموات است بکواکب و سیارات و روشن گردانیده زمین با نبیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بساتین و ریاحین و روشن گردانیده دلهای مؤمنان
و عارفانست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارتست از چیزیکه ظاهرتر بود در خود و ظاهر کننده غیر خود را و چون معامله کرده شود
وجود را بعدم ظهور مر وجود را باشد و خفا مر عدم را و هیچ چیز باریکتر از عدم نیست پس کسیکه بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود
که نامیده شود او را نور و وجود نوریست که فائض است بر جمله اشیاء و وجود همه از نور ذات اوست الله نور السموات والارض و درین مقام رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل
ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآمده و اقتباس انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از بد تمیز
نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکانی و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجه علم نباشد اگر چند آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت
کند حقیقت نور بدل او فرو نیاید و تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و نفاد در نور الانوار فنای
ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا الهادی هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمای همه راه روان
اوست هر که راه دنیا میرود راه نما اوست و آنکه راه عقبی میسپرد رهبر اوست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی میبرد هادی بجذبات عنایت اوست بیت گر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم
قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بمجرد برآمدن از شکم بمکیدن پستان هدایت کرد و جوجه را بمجرد برآمدن
از بیضه بچیدن دانه راه نمود و مگس شهد را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دور و دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودنست بطرف حق
که موصل بجنات نعیم و رویت وجه کریم اوست و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت است بطاعت و معرفت و بهره مندترین بندگان متعلق و متخلق
باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلائق اند بصراط مستقیم و طریق قویم خصوصا سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم وفقنا و
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذو النون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تکیه کردن بر حق و دکان را کشادن و باز آوردن و نعمتهای
حق تعالی را بقا فلان بیاد دادن و بزبان توحید مسلمانان را بحق راه نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش بمعاد آوردن البدیع بی مثل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال بی مثل
و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آرنده نیز دارنده و هر دو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات والارض و بنده را
باید که در هر چه از بدایع و صنائع نظر کند دل بخدای بی مثل و مانند که مبدع اوست برد و از حدوث حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نوباوه هذا
قریب العهد من بی اثر آن معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه بی مثلی و بی نظیری یا نو پدید آرنده است چیزی را از امور راجع بصفت کمال جمیع اوقات
با دو عصر خود او را بدیع گویند و ابداع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کامل واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسمای وی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را
مثل و نظیر نیست اللهم صل و سلم علی محمد بعدد کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها و اکملها الباقی دایم الوجود که

هر کز فنا نپذیرد و بنده باید که در پرتو بقای حق از خود فانی شود و دل از تعلق بما سوای او نگاه دارد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالیکه باقی ماند آثار آن درین جهان و در آن عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بجنات ابدی الوارث مراد بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمامه املاک فانی ملاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد بوی رسد و این نظیر نظاهر است و الا او ست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تمامه ملک و ملکوت مر او راست بی شریک و همتا و همه ارباب بصائر همیشه ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بگوش هوش میشنوند جل جلاله و عظم شانه پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد و داند که همه گذاشتنی است و از وی باز داشتنی است موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان است بیت دل برین منزل فانی چه نهی رخت بر بند که انا لله و تخلق آن است که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد و الرشید رشد در لغت بسامان و براه شدن برخلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خلل و زلل بهیچ کار او راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بغایات گردد و بر سنن سداد بی استرشاد و بی استشاره و گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را بمقاصد دین و دنیا و مبدأ و معاد بکتاب و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است الصبور صبور در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکه در گرفت گناهکاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل ننماید و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آن است که صبور مشعر است بآنکه اگرچه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت میگیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت او ست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و محنتها و فرقتها صبر از وی خواهد و از فرقت وی دور باشد حکایت آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکه معظمه بودم درویشی دیدم که بمسجد حرام درآمد و طواف کرد و رقعه از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی درآمد و طواف کرد و در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و تخلق آن است که در هیچکاری سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق پناه بامید وصال برد و درد اشتیاق را بذکر محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند بااین دل شکسته غم او چه میکند عیسی دم است نفس و هواپیش او بکش وانگه نظاره کن که دم او چه میکند تمام شد شرح نود و نه نام الٰهی که درین حدیث ورود یافته رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود والبیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است وقال الترمذی و گفته است ترمذی هذا حدیث غریب و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده چنانکه الاحد المنعم الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسما یا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق آنست که اسمای الٰهی در کتاب و سنت زیاده بر آن آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اختصاص بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد والله اعلم وعن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که میگفت اللهم انی اسالک بانک لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد خداوندا من میطلبم از تو بوسیلهٔ این که تو خدا هستی یگانه که قصد کرده میشود بسوی وی در تمامه حوایج آن کسی که نزاید و نزائیده شد و نیست مر او را همتا هیچ یکی فقال پس گفت آن حضرت دعا الله باسمه الاعظم خواند آن مرد خدا را بنام وی بزرگتر است از همه نامها الذی اذا سئل به اعطی آن نامیکه چون خواسته شود بآن نام میدهد خدای تعالی آن خواسته شده را واذا دعی به اجاب و چون دعا کرده شود بآن نام قبول میکند دعا را و اینجا فرق نهاده اند در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه گوید اللهم اعطنی و اعطاء اوان آن و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی و سوال و دعا بمعنی یکدیگر نیز می آیند رواه الترمذی و ابو داؤد و بدانکه تحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسمای الٰهی همه اعظم اند و روا نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کرده میشود این قول را بشیخ ابو الحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند که هر جا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد باسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف کرده شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و بس و دیگر از وی اعظم نیست و گویا که وی قایل است که همه اسماء اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بآن مزید ثواب است مر داعی را بدان و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاریست که قرائت بعضی آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین آن در علم الٰهی است جز وی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعه گفته اند و بعضی تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است دران یکی از آن حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هرچه وارد شده است درین باب و دیگر حدیث انس است که مولف گفته وعن انس قال کنت جالسا مع النبی گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی المسجد در مسجد ورجل یصلی و حال آنکه مردی نماز میگذارد فقال پس گفت آن مرد اللهم انی اسالک بان لک الحمد خداوندا سوال میکنم من بوسیلهٔ آنکه مر تراست همه ستایشها لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو الحنان المنان مهربان نعمت دهنده بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم و معانی اینها در ذکر اسما گذشت اسالک سوال میکنم ترا فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب واذا سئل به اعطی رواه الترمذی و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجة دیگر حدیث اسما که مولف گفت وعن اسماء بنت یزید صحابیهٔ جلیلهٔ انصاریه از خداوندان عقل و دین حاضر تبوک بود کشتته کافر را بچوب خیمه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین گفت آن حضرت اسم اعظم درین دو آیت است والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحه آل عمران و در اول سورهٔ آل عمران که این است الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجة والدارمی

پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم والحی القیوم باشد وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی النون اذ دعا ربه وهو فی بطن الحوت
دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد وحال آنکه در شکم ماهی بود که دعا این است لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیئ دعا نکرد
بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی الا استجاب له مگر آنکه قبول کرد خدای تعالی دعای او را رواه احمد والترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
اگرچه صریح در حدیث نظر نمود که این اسم اعظم است ولیکن استجابت دعا خاصیتی از خواص اسم اعظم است با رعایت آداب و شروط که قرار یافته است ودر بعضی روایات صریح نیز آمده الفصل
الثالث عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله گفت بریده درآمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء مسجد را در وقت عشا فاذا رجل یقرأ
ویرفع صوته پس ناگاه مردی میخواند و بلند میکند آواز خود را قلت پس گفتم من یا رسول الله اتقول هذا مراء آیا میگوئی تو که این مرد ریائی است قال بل مؤمن منیب گفت آن حضرت بلکه مسلمان رجوع
کننده بخدای و روی آرنده با واست قال گفت بریده وابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته ابو موسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد که در صدر حدیث مذکور بود ابو
موسی بود فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتسمع لقراءته میشنید قرات او را وگوش می نهاد آنرا ثم جلس ابو موسی یدعو پس نشست ابو موسی اشعری
دعا میکرد و دعا میکند فقال پس گفت اللهم انی اشهدك انك انت الله خداوندا من گواه میگیرم ترا که توئی خدا لا اله الا انت نیست معبود بحق مگر تو احدا صمدا بنعت و در روایت
برفع آمده لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقد سأل الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی
به اجاب قلت گفت بریده گفتم من یا رسول الله اخبره بما سمعت منك آیا خبر دهم من ابو موسی را بچیزی که شنیدم از تو قال نعم گفت آن حضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول
رسول الله پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت ابو موسی مر تو امروز مرا برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله
حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث که در وی بشارت استجابت است اما مطلق حدیث آورد واشارت کرد که موجب اخوت وصداقت مجرد تحدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم است رواه رزین آنچه مولف آورده از احادیث این است ودرینجا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته وبعضی الله گفته اند روایت کرد ابن ابی
حاتم از جابر بن زید بعضی هو گفته وبعضی الحی القیوم وبعضی مالک الملک وبعضی کلمهٔ توحید وبعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظیم وفخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله
عنه که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا الله است وبعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسمای حسنی ومؤید است این قول را
حدیث عائشه که وی چون دعا کرد ببعضی اسمای حسنی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسم اعظم درین اسما است که دعا کردی بهان وبعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل
کرده که گفته اند که هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما ومثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند وبعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس وابن مسعود وبعضی گفته اند هر اسمی از
اسمای الهی که بخوانند او را بدان بنده بطریق حضور واستغراق چنانکه در باطن او در ان حالت غیر حق تعالی نباشد هر گاه این حالت دست داد مستجاب شد دعای او والبته واین قول از امام جعفر
سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واز شیخ جنید وغیر وی رضی الله عنهم منقول است وابن نعیم در حلیه از بایزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی محدود
نیست آن فراغ قلب تست بوحدانیت حق و چون بانحال باشی قصد کن بهر اسمی که باشد میروی بوی بمشرق ومغرب واز ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم
اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است واز ابی الربیع سایح آورده که پرسید از وی مردی
که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا وگفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف همچو کن است از پروردگار تعالی وتقدس والله اعلم

باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر

تسبیح بپاکی تنزیه کردن وبپاکی یاد نمودن وتحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر وتکبیر بزرگ
گردانیدن وتهلیل لا اله الا الله گفتن ومراد بیان احادیث است که وارد شده است در ثواب سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وتهلیل مشتق از لا اله الا الله است وعرب چون
بسیار کردند استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمهٔ دیگر مثل حمدله وحوقله وبسمله ومیگویند هیلل الرجل وهلل وقتی که گوید لا اله الا الله وحیعل وقتی که گوید حی علی الفلاح الفصل
الاول عن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال وفتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلترین سخنها
نزد وی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر لا یضرك بایهن بدأت زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است در افادهٔ مقصود که جلال حق وکمال اوست وتقدیم وتاخیر دران تفاوت
نمیکند ولیکن این ترتیب را معانی متناسبه است زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد از ان منحصر می یابد نعم وکمالات در ذات تقدس وی تعالی بعد از ان منکشف میگردد بر وی توحید
بعد از ان عاجز می یابد خود را از ثنا و توحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی ومراد احبیت است بعد از کلام خدا وخود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمهٔ رابع ودر روایتی آمده است افضل الذکر بعد
کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
احب الی مما طلعت علیه الشمس هر آینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی من از هر چیزی که بر آمده است بر وی آفتاب یعنی دنیا وما فیها گویا که این کنایت است
از همه مخلوقات ومخصوص نیست احبیت بنسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل واجب است از تمامهٔ عالم رواه مسلم وعنه وهم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال کسی که بگوید سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه افکنده شود و کم کرده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر

اگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی کسیکه بگوید در هنگامیکه صبح
کند و در هنگامیکه شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله وبحمده مائة مرة صد بار لم یات احد یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه
آورده است وی آن عمل را الا احد قال مثل ما قال اوزاد علیه مگر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا دو اشکال
می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هرکه گفت مانند آنچه وی گفت و آورد مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات
شرع در اعداد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزارد مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیارد مساوی آنچه وی آورده
و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفت وی آنچه گفت پس وی مساوی آورد یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
بر تقدیری جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد جواز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد
بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا در ضحی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده بگذارد نیز جائز است بلکه افضل است و تواند که مراد بازاد اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمان
آن دو کلمه کدام است سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت است
از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه
کسب کند هر روز هزار نیکی فسأله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسنده از همنشینان وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار
نیکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی بحساب مشهور که هر نیکی را ده حسنه است او یحط عنه
الف خطیئة یا افگنده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنه دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر جلسائه بآنحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست
و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا کسی از همنشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات
عن موسی الجهنی او یحط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم و فتح ها که از ثقات است او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد قال ابو بکر البرقانی گفت ابوبکر برقانی
بفتح با و ضم و کسر آن نسبت برقان که نام قریه ایست از خوارزم رواه شعبة و ابو عوانة و یحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور
فقالوا و یحط بغیر الف پس گفته اند و یحط با واو بی الف پس هم کتابت الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئه و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکند سیئات را هکذا فی کتاب الحمیدی
هم چنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین وعن ابی ذر رض قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت ابوذر پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام فاضلتر است
قال ما اصطفی الله لملائکته گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند مراد بدان کلام تلمیح است بقول حق سبحانه و تعالی
ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک زیرا که این بتعلیم وی تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة بضم جیم
وفتح واو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج من عندها بکرة روایت است از جویریه که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در بامدادی حین صلی
الصبح هنگامیکه گزارد آن حضرت نماز بامداد را وهی فی مسجدها بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جای که نماز گذارده بود نشسته ذکر و تسبیح میکرد شاید که مراد مکانی است که
ساخته بود در خانه خود برای نماز گذاردن و آنرا مسجد گاهی بکسر جیم نیز میگویند ثم رجع پستر بازگشت آن حضرت و بر سر وی آمد بعد ان اضحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در آمد وقت
چاشت وهی جالسة و حال آنکه جویریه نشسته بود قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه هستی تو بر حالتی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا الآن
که وقت چاشت است بر حال خود وی نشسته ذکر میگوئی قالت نعم گفت جویریه آری بر همان حال خودم قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات
هر آئینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم این چنین کلمات اند که اگر برکشیده شوند و مقابل کرده شوند بچیزی که گفته و خوانده تو امروز لوزنتهن
هر آئینه برابری آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته چهار کلمه است که مفید مبالغه و کمال ثنا
و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها زاید بران نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم ترا بشمار مخلوقات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و مقدار کلمات تو که مراد
کلام اوست یا اسماء و صفات او یا علم اوست رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد کند وعدل بکسر عین و فتح آن هر دو روایت است
بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس وکتب له مائة حسنة و نوشته شود برای وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة و محو کرده شود از وی صد بدی
این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است و یحط بواو نی الف است وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک و باشد این کلمات مر او را پناه از شیطان و شر وی در آن روز که
گفته است این کلمات را حتی یمسی تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حا تعویذ ولم یات احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک و نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر دیگر
عمل کرد بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابو موسی اشعری بودیم ما با آنحضرت در سفری فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز بلند میکنند بتکبیر فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم ای مردم نرمی کنید بر ذاتهای خود و تعب مکشید به بلند کردن آواز و درین اشارتست که منع از جهر برای آسانی و نرمی
است نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر و حق آن است که ذکر جهر مشروع است بی شبهه مگر بعارض و این را در رساله اوراد اثبات نموده ایم پس از آن تاکید کرد منع را بقول خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا
بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غائب را انکم تدعون سمیعا بصیرا بدرستیکه شما میخوانید شنوای بینا را وهو معکم و او با شماست بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکه حاجت مذکور او نیست بمناسبت سمیع است
بهر و در اکثر مواضع مقارن مذکور اند و با وجود آن اشارتست بآنکه وی می بیند شما را و میداند احوال شما را از هیئت شما و صورت شما و طیبی گفته که بصیر بجهت آن زیاده کرد که سمیع بصیر ادراک کننده
تر است از سمیع اعمی فافهم والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکسی که می خوانید شما او را نزدیکتر است بیکی از شما از گردن شتر وی قال ابو موسی وانا خلفه
گفت ابو موسی اشعری و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی در نفس خود آهسته فقال پس گفت آن حضرت یا عبد الله بن قیس
اسم ابو موسی اشعری است الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة آیا راه ننمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت بلی پس گفتم من آری بنما یا رسول الله قال گفت آن حضرت لا حول ولا
قوة الا بالله آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه مر گوینده خود را ثوابی می بخشد که مثل گنجهای دنیا است بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لاشیء است و مشایخ گفته اند که هیچ کلمه
معین و ممد تر بر عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوة خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب میخواندم و از کیفیت و حقیقت این
گنج پرسید فرمودند همانجا معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حاجت بحث نیست متفق علیه الفصل الثانی عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
کسیکه گوید سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت رواه الترمذی وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست هیچ صباحی که صبح میکنند در وی بندگان الا منادٍ ینادی مگر آنکه آواز کند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند سبحوا
الملک القدوس تسبیح و تنزیه کنید خدا را که پادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقایص است و بگوئید سبحان الملک القدوس رواه الترمذی وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکر لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیار است و هرچه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است
ولیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در دل و لهذا اختیار
کرده اند مشایخ آنرا در ترتیب مریدان وافضل الدعاء الحمد لله و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شد
زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس شکر است و شکر موجب مزید نعمت است رواه الترمذی وابن ماجة وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الحمد راس الشکر حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم است و فعل لسان اظهر و ادل است بر آن اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم است
یا بمحبت و داشتن بدل یا بثنا کردن بزبان یا بخدمت کردن باعضا و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه است ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کامل نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را و این
کلام اشارتست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء والضراء نخستین کسانی که خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت
آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال رواهما البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت آن حضرت گفت موسی علم ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنم ترا بدان چیز او ادعوک
به یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ وادعوک به است بواو پس مطلوب ذکر و دعاست هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی یا موسی
قل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادک یقول هذا ای پروردگار من هر بنده تو میگوید این را انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم من مگر چیزی را
که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکری و دعای خاص فرمای که دیگران بمن شریک در آن نباشند قال گفت پروردگار تعالی یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن
غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان و آبادان دارندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع است و عامر بمعنی اصلاح کننده
و نگاهدارنده از خلل و اختلال نیز آمده و برین معنی استثنای وی تعالی بر حقیقت است والارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات وضعن
فی کفة نهاده شوند این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو ولا اله الا الله فی کفة و نهاده شود لا اله الا الله در پله دیگر ترازو لمالت بهن هر آینه میل میکند کفه لا اله الا الله و راجح می آید از
آسمانها و زمینها و اهل آنها رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا
اله الا الله والله اکبر صدقه ربه تصدیق میکند و راست گو میگرداند او را پروردگار او وقال و میگوید پروردگار لا اله الا انا وانا اکبر نیست اله مگر من و من بزرگترم واذا قال
و چون میگوید بنده لا اله الا الله وحده لا شریک له یقول الله میگوید خدای تعالی لا اله الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله له
الملک وله الحمد قال میگوید خدای تعالی لا اله الا انا و لا حول ولا قوة الا بی یعنی مقرر میسازد پروردگار تعالی این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید بنده و قبول می کند و ذی
و درین فضیلت است مر این کلمات را و کان یقول و بود آنحضرت که میگفت من قالها فی مرضه کسیکه بگوید این کلمات را در بیماری خود ثم مات پس بمیرد در آن بیماری لم تطعمه النار

نیز روا در آتش دوزخ رواه الترمذی وابن ماجه وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة روایت است از سعد بن
ابی وقاص که وی در آمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات آمده است که آن زن از امهات المؤمنین بود جویریه یا غیر وی والله اعلم وبین یدیها نوی وپیش آن زن خستهای خرما بود او حصی
یا سنگریزها بود شک راویست تسبح به تسبیح میکرد آن زن بآن خستها یا بآن سنگریزها تسبیح بآن وضع که الآن متعارف است در زمان شریف نبود و بعضی خستها یا سنگریزها نگاه میداشتند و بآن
شمار میکردند و بعضی در رشتهای دراز کرده بهم بسته اند و مانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالته فقال الا اخبرك بما هو ایسر علیك من هذا او افضل شک راویست پس گفت آن حضرت
آیا خبر دهم ترا از آن تسبیحی که آسان تر یا فاضلتر است بر تو ازین تسبیح کردن بخستهای بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از روی کیفیت و آن تسبیح کدام است سبحان الله عدد ما خلق
فی السماء پاکی است خدا را عز وجل بشمار چیزیکه پیدا کرده است در آسمان وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض و پاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است در زمین وسبحان الله
عدد ما بین ذلك و پاکی خدا بشمار چیزیکه میان آسمان و زمین است وسبحان الله عدد ما هو خالق و پاکی خدا بشمار هر چیزی که پیدا کننده است وی تعالی تا ابد والله اکبر مثل ذلك یعنی
گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتمال دارد که لفظ مثل ذلك را گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم والحمد لله مثل ذلك ولا اله الا الله مثل ذلك ولا حول
ولا قوة الا بالله مثل ذلك رواه الترمذی وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة کسیکه پاکی یاد کند خدا را و بگوید سبحان الله صد بار در بامداد ومائة بالعشی و صد بار در شبانگاه کان کمن حج مائة حجة باشد
همچو کسی که گزارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میگویند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعیف این با اصل ثواب آن برسد با وجود آن که لا بد ست
وارد بر فضل ذکر خدا وکمال آن وفضل الله واسع ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه حمد بگوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن حمل
علی مائة فرس فی سبیل الله باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه تهلیل کند و بگوید
لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد مانند کسیکه آزاد کرد صد بنده را از اولاد اسمعیل علیه السلام اختلاف است علما را در
استرقاق عرب بعض میگویند در مشرکان ایشان یا قتل است یا ایمان و این حدیث مثبت قول اوست یا تواند که کسی نعلیم یا دانسته اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است
ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه لم یات فی ذلك الیوم احد باکثر مما اتی به
الا من قال مثل ذلك نیارد در آن روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنکه آورده است مگر آنکس که گفته است مثل آن او زاد علی ما قال یا زیاده کرده است بر آن و در این حدیث مثل آنچه گذشت
در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف
المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازوی اعمال است یعنی تسبیح یک طرف و تمام اعمال طرف دیگر والحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که
الحمد لله شکر است بنعمتهای خدا و شکر مستجلب مزید است پس ثواب وی اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد بآن آن باشد که وی معادل و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این و هر دو میزان را
پر می شود والله اعلم ولا اله الا الله لیس لها حجاب دون الله نیست مر این کلمه را پرده فرود خدای تعالی حتی تخلص الیه تا آنکه میرسد بسوی خدا و در راه محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که آن
توحید حق است و توحید حق با حق است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما قال عبد نگفت هیچ بنده لا اله الا الله مخلصا بروجه اخلاص در توحید قط هرگز الا فتحت لها ابواب السماء مگر آنکه گشاده میشود مر آن بنده را درهای آسمان حتی
یفضی الی العرش تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند گناهان
کبیره را و یکسر شود از آن تقیید با اجتناب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان بی عمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم گفت آن حضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را
لیلة اسری بی در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود فقال یا محمد اقرأ امتك منی السلام گفت ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام
اقرأ بفتح همزه و کسر راست از قرأ بمعنی خوانانیدن و در بعضی نسخ اقرأ بکسر همزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است و
اخبرهم ان الجنة طیبة التربة و خبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش و پاک است وعذبة الماء و شیرین و خوش است آب او وانها قیعان و خبر ده که بهشت یعنی زمینهای
او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست نبات در وی وان غراسها و خبر ده که درختان وی این کلمات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی
درختان جزای اعمال مردم در آنجا نشانده بهر کلمه از کلمات مذکوره که کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان جزای این کلمات اند گویا عین این کلمات اند قیعان جمع قاع زمین
هموار و زمینی که رستنیها در وی نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس بکسر نهال رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن یسیرة بضم تحتانیه اولی و
سکون ثانیه و فتح مهمله و بهمزه مضمومه بجای یا تیر میگویند بنت یاسر صحابیه است وکانت من المهاجرات و بود این زن از زنانی که هجرت کرده بودند از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصاریات است
وقول اول صحیح تر است قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله گفت مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس بر شما باد ای جماعت زنان
که یاد کنید خدا را به نزاهت و پاکی بگفتن سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملك القدوس یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا واعقدن بالانامل و عقد کنید و گره بندید بسر انگشتان

یعنی بشمارید آنہا را و اہل حساب را عقدہا است موضوع از برای اعداد مشہور میان ایشان فانہن مسئولات زیرا کہ بدرستیکہ انامل با اصابع پرسیدہ میشوند در قیامت از آنچہ کسب
میکنند مستنطقات بفتح طا طلب نطق کردہ شدہ و گویا کردانیدہ میشوند چنانکہ تمامہ اعضا و جوارح گویا میکردند و گواہی میدہند برایشان فلا تغفلن فتنسین الرحمۃ و غافل مباشید
ای زنان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وی پس فراموش کردہ میشوید و محروم کردانیدہ شوید از رحمت و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی در نیابید رحمت را رواہ الترمذی
وابوداود الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاء اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال گفت سعد بن ابی وقاص
رضی اللہ عنہ آمد بادیہ نشینی نزد آن حضرت پس گفت علمنی کلاما اقولہ بیاموز مرا کلامی و ذکری و دعائی کہ میگفتہ باشم من آن را فقال قل پس گفت آن حضرت بگو لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ اکبر کبیرا والحمد للہ کثیرا سبحان اللہ رب العالمین لا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم در روایتی العلی العظیم قال فہؤلاء لربی فمالی گفت اعرابی
این ذکرہا برای خدا است و حمد و ثنای اوست پس چیست برای من کہ دعا کنم برای خود و خیر خواہم برای خود بدان فقال قل پس گفت آن حضرت بگو اللہم اغفرلی وارحمنی واہدنی
وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست رواہ مسلم وعن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم مر علی شجرۃ یابسۃ الورق آن حضرت گذشت بر درخت خشک برگ ہا فضربہا بعصاہ پس آن حضرت صلعم زد آن درخت را بچوبی کہ در دست آن حضرت بود فتناثر
الورق پس افتادند و پراکندہ شدند برگہا فقال ان الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آن حضرت کہ گفتن این کلمات
می افگند گناہان بندہ پس میریزد گناہان وی کما تساقط ورق ہذہ الشجرۃ چنانکہ میریزد برگہای این درخت رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعن مکحول عن
ابی ہریرۃ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ روایت کرد مکحول شامی کہ از مشاہیر تابعین است از ابی ہریرہ کہ گفت
گفت مرا آن حضرت بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین برات است از حیلہ نفس و توانائی وی کہ مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رہ گفت
صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کرد مرا گفت نیست در اقوال چیزی معین تر و مدد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزی ممد و معین تر از گریختن
بسوی خدا و اعتصام بفضل وی ومن یعتصم باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی فانہا من کنز الجنۃ پس بدرستیکہ این کلمہ گنجی از گنجہای بہشت است قال مکحول فمن قال گفت مکحول پس کسیکہ
گوید لا حول ولا قوۃ الا باللہ نیست حیلت و باز گشتن از معصیت و قدرت و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا ولا منجا من اللہ الا الیہ و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسوی او و
در بعضی روایات ولا ملجأ نیز روایت کردہ اند و منجا مقصور است و ملجأ مہموز کشف اللہ عنہ سبعین بابا من الضر ادناہا الفقر کشادہ کند و دور گرداند خدای تعالی از کس ہفتاد در از
گزند کہ کمترین آن ہفتاد در فقر است رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بمتصل و گفتہ است ترمذی این حدیثی است کہ نیست اسناد وی متصل ومکحول لم یسمع
من ابی ہریرۃ زیرا کہ مکحول نشنیدہ است از ابی ہریرہ در کاشف ذہبی گفتہ کہ مکحول روایت میکند از عائشہ رضی اللہ عنہا و از ابی ہریرہ بطریق ارسال وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حول ولا قوۃ الا باللہ دواء من تسعۃ وتسعین داء ایسرہا الہم این کلمہ داروست از نود و نہ درد کہ آسان ترین آن دردہا
اندوہ است مراد دردہای باطنی است از گرفتاری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام تر از باطنی و ظاہری و ہذا اظہر وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الا ادلک علی کلمۃ من تحت العرش من کنز الجنۃ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آن حضرت آیا راہ نمایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کبریا و عظمت
و قدرت حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت است و آن کلمہ کدام است لا حول ولا قوۃ الا باللہ یقول اللہ تعالی میگوید خدای تعالی یعنی در وقتی کہ میگوید بندہ این کلمہ را اسلم
عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بندہ من باعتقاد و اخلاص واستسلم و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفتہ اند اسلم و استسلم بیک معنی است و مقصود
از تکریر تاکید و تقریر است رواہما البیہقی فی الدعوات الکبیر روایت کرد این دو حدیث را بیہقی در دعوات کبیر وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما انہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ ہی صلوۃ الخلائق این کلمہ صلوۃ تمامہ خلق و عبادت ایشان است زیرا کہ خلائق ہمہ بتسبیح و تنزیہ الہی قائل و ناطق اند چنانکہ فرمود وان من شیء الا یسبح
بحمدہ و جای دیگر فرمود کل قد علم صلوتہ وتسبیحہ خواہ بلسان حال یا قال والحمد للہ کلمۃ الشکر والحمد للہ کلمہ شکر است کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہی میگوید ولا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص
ولا الہ الا اللہ کلمہ اخلاص و توحید است واللہ اکبر تملاء ما بین السماء والارض واللہ اکبر پر میکند چیزی را کہ میان آسمان و زمین است زیرا کہ کبریا و عظمت الہی را محیط و شامل است بہ
تو اندکہ ما بین السماء والارض کنایت از تمامہ عالم باشد واذا قال العبد و وقتی کہ میگوید بندہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالی میگوید خدای تعالی اسلم واستسلم اسلام آورد
واستسلام کرد بندہ من رواہ رزین باب الاستغفار والتوبۃ استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناہ و بخشیدن آن و توبہ در لغت بمعنی رجوع و در شرع رجوع
از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہی اسناد کنند بحق تعالی و گویند تاب اللہ علیہ یعنی رجوع برحمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از خطر باباحت
و از سید الطائفہ جنید بغدادی پرسیدند کہ توبہ چیست فرمود فراموش کردن گناہ یعنی چنان حلاوت گناہ از دل بر آید کہ بمنزلہ آن شود کہ نمیشناسد گناہ را و از سہل تستری پرسیدند کہ توبہ
چیست گفت توبہ آنست کہ فراموش نکنی گناہ را کذا فی التعرف و در شرح تعرف گفتہ کہ سہل اشارت کرد باحوال مریدان از جہت خوف عقوبت و فرط مجاہدات ایشان و جنید اشارت بتوبہ محققین کرد
کہ ذکر ذنوب نمیکنند بجہت غلبہ عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مر او را چہ ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفتہ اند مراد بنسیان ترک عود است الفصل الاول عن ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ انی لاستغفر اللہ واتوب الیہ فی الیوم اکثر من سبعین مرۃ فرمود آن حضرت بخدا سوگند ہر آئینہ

بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی خدای تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری وعن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای منسوب
بمزینه که قبیله مشهور است از عرب صحابی است معدود است در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستیکه حال آنست که
پرده کرده میشود و بر دل من و غین غیم است یعنی ابر فی الصحاح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هر آئینه استغفار
میکنم خدا را در روز صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این حدیث و دریافت این سر حیران اند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را
که بداند حقیقت قلب مصطفی را و احوالی که عارض میکرد و بران و هرچه دروی گفته اند و بگویند همه بظن و تخمین است اگرچه دعوی کشف و تعیین کنند مگر آنکه در باطن بعضی از محققین عارفین انداخته مبین آن
حضرت پرتو افتد والله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود در سیدوه معاد و از آنچه مطلع شده بود وی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برای ایشان بود
اما الفغار توب الیه که در حدیث سابق گذشت ابا کوته از این معنی دارد و هم چنین حدیث آینده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی
میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آن حضرت بدان از نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان برشد و ارشاد و هدایت و مخالطت ازواج و اکل و شرب و محاربه با اعادی دین تا چنان مینمود که گویا شاغل
است از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعات و اشرف عبادات بود و از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم بپروردگار و خلوص قلب و همت وی از هرچه ما سوای الله است
و این را گناهی میدانست و ازان استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیآت المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت است بآنچه بعضی از عرفا گفته اند
که کشف کرده میشد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعتی از انوار صفات حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات و میشمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی بدرجه فوق بمثابه ذنب که استغفار کرده
شود ازان و همچنین بود حال قلب شریف وی دائم و انوار صفات همه حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و باین اشارتست بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور
و ظلمة و ارفع کلام درین مقام قول اصمعی است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر از قلب دیگری می پرسیدی میگفتم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله
علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جمله متشابهات است که در آنجا دم نتوان زد و شیخ توربشتی میگوید رحمة الله علیه که خدا جزا دهاد اصمعی را در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال و اعظام
وی شان وی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن قرآنست بعد ازان میگوید که ما درین مسلک بدو روش میرویم یکی آنکه گوئیم برکات قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمامترین و کاملترین و روشن ترین
و عمارترین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود و از فرود آمدن بمرتبه رخص و التفات بعضی حظوظ نفس و ممتحن بود باحکام بشریت و چون ازان حال
میکرد و میگرفت نمو دمید بدو چیزی از اینها که ورت ماوی از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چه شی چندانکه رقیق تر و صافتر بود تاثیرات بر وی ظاهرتر و پیداتر و آن حضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه که
چیزی از ان میدید آنرا از جمله گناهان می شمرد و ازان استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا و میگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانک از جهت فقدان ذکر لسان در آن دم و آنکه
گوئیم که خدای تعالی چنانکه برگزید او را از عالمیان و فرستاد برایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع میشوند بوی تا آن زمان که بتمام و کمال رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آن چنین
اگر گذاشته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاحد و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که بر گماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف
وی تا مشغول کرد و باین عالم و تمام کرد حفظ و انتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد اینست حاصل کلام توربشتی است و وجه اول راجع
بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طیبی نیز دو وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب بثانی دو وجهی است که توربشتی ذکر کرده و در
رساله مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوشتر است والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا ایها الناس توبوا الی الله ای آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی وی تعالی در روز صد بار رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فیما یروی عن الله روایت است از ابی ذر که گفت آن حضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی
ای بندگان من بدرستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام آنرا از ذات خود و کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالی ازان و ذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول او
که فرمود وجعلته بینکم محرما و گردانیده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عبادی کلکم ضال الا من
هدیته ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمودم من او را فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم شما را یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته
ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام بخورانم من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شما را یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی
اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه جامه پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است و چه نعمت دنیا که
طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثنا در الا من اطعمته و الا من کسوته حال آنکه آنهمه را ثابت است و هیچکس
محروم نیست ازان و طیبی گفته است که مراد اطعام و کسوت بسط رزق و اغنا است فافهم یا عبادی انکم تخطئون بضم تا و سکون خا و کسر طا باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب
جمیعا ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم گناهان را همه فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را یا عبادی انکم لن تبلغوا
ضری فتضرونی ای بندگان من بدرستیکه شما هرگز نمیرسید که ضرر رسانید مرا یعنی بمعصیت ضرر رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس
و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بضم و لن تبلغوا نفعی فتنفعونی و هرگز نمیرسید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان زیانی و نقصانی

بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودی و کمالی نه بلکه سود و زیان ایشانست یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
شما کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم باشند بر پرهیزگارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی‌ترین دلها باشد و شما همه برین صفت باشید ما زاد ذلک فی
ملکی شیئا زیاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا ای
بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بفرمانی کننده و گناه کننده‌ترین دل یک مرد از شما کم نکند آن از ملک من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم
قاموا فی صعید واحد ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یک روی زمین فسألونی پس سوال کنند مرا و بخواهند هرچه بخواهند فاعطیت
کل انسان مسئلته پس بدهم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلک مما عندی کم نگرداند آن داده از آنچه نزد منست از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانچه کم میکرداند
سوزن یعنی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها
پس تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسیکه بیابد نیکی یعنی نیک در عملهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بران مترتب گردانید
و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که بشومی آن بجزای بد رسید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی را ثم
خرج یسأل پس تر بیرون آمد در حالی که میپرسید مردم را از قبول توبهٔ خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الصق است بقول وی فاتی راهبا فسأله
توبة پس آمد راهبی را پس پرسید او را ایا هست مر او را توبه و قبول می‌افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبة آیا مرا هست توبه و این اگرچه بحسب معنی ظاهر است لیکن اول از حیثیت روایت صحیح
تر است قال لا گفت راهب نیست ترا توبه فقتله پس کشت آن مرد راهب را و جعل یسأل و در ایستاد که سوال میکند مردم را فقال له رجل ائت قریة کذا و کذا پس گفت
مر او را مردی بیا قریهٔ چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که حل مشکل تو خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت او را امارات
و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید فناء بصدره نحوها پس میل کرد آمرزید بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشیده بانجانب رفت و میل کرد و بگرانی [illegible]
فاختصمت فیه ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس پیکار کردند و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مغفور است
و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مغضوب و معذب است فاوحی الله الی هذه ان تقربی پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو یعنی
والی هذه ان تباعدی و وحی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی از ان هجرت کرده بود که دور رو از میت فقال قیسوا ما بینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمائید
مسافتی را که میان دو قریه است نسبت بمیت که کدام ازین دو نزدیکتر است بمیت فوجد الی هذه اقرب بشبر پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت که نزدیکتر است بیک بدست
فغفر له پس آمرزیده شد مر او را و درین حدیث کمال مبالغه است بسعت رحمت الهی و امیدواری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم سوگند بخدای که بقای ذات من بدست
قدرت اوست اگر گناه نمیکنید شما هر آینه ببرد خدای تعالی شما را و لجاء بقوم یذنبون و هر آینه می‌آرد قومی را که گناه کنند فیستغفرون الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیغفر لهم
پس بیامرزد مر ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی سبحانه است گناهان را از برای اظهار مقتضای اسم عفو و غفوریت کر جرم نه بندگان نماید عفو تو جمال کی نماید و ترغیب کند
در توبه و استغفار نه حث بر سر ذنوب و عدم مبالات بدان زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبران را تا باز دارند از ان فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم و
عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار بدرستیکه خدای تعالی فراخ میکند
دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده در روز و یبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کنندهٔ شب و بسط ید کنایت
است از توسعه در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت درهای توبه بسته گردد و بیان این در اواخر کتاب در بیان
علامات ساعت بیاید رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا اعترف بدرستیکه بنده وقتیکه اقرار
میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پس تر توبه میکند و رجوع می‌نماید بدرگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبهٔ او را و رجوع میکند برحمت بر وی متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کسیکه توبه کند پیش
از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بر وی یعنی قبول توبهٔ او واجب است بفضل الهی و کرم وی رواه مسلم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه هر آینه خدای تعالی سخت‌تر است از روی شادمانی بتوبهٔ بندهٔ خود و رضای وی تعالی از بنده
هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدکم کانت راحلته بارض فلاة کمی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین و مشت فانفلتت منه پس بر رمید
و گریخت راحله از وی و علیها طعامه و شرابه و بران راحله بود خورش وی و آب وی فایس منها پس نا امید شد آنکس از ان راحله فاتی شجرة پس آمد آنکس درختی را فاضطجع
فی ظلها پس پهلو نهاد در سایهٔ آن درخت بسبب کوفت و ملالت وی قد ایس من راحلته در حالیکه بتحقیق نا امید شده است از راحلهٔ خود فبینما هو کذلک اذ هو بها قائمة

عنده پس در اثنای آنکه آنکس همچنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس و حاضر است بر راحله در حالتیکه ایستاده است راحله نزد وی فاخذ بخطامها پس گرفت مهار راحله را ثم قال من
شدة الفرح پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربک خداوندا توئی بندهٔ من ومنم خداوند تو اخطا من شدة الفرح خطا کرد آنکس از سختی فرح
وگفت تو بندهٔ منی ومنم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی ومنم بندهٔ تو ومقصود بیان شدت رضای حق وتشبیه آنست که بفرح شخصیکه گم شده وگریختهٔ خود را یابد وبنده گناهکار بنده گریخته
از پروردگار تعالی است وتوبه بحکم باز آوردن وباز یافتن دارد فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستیکه بندهٔ از بندگان
کرد گناهی فقال رب اذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم پس بیامرز این گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او یعنی بملائکه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب
ویأخذ به آیا دانست بندهٔ من که مرا پروردگاریست که می آمرزد گناهان را و میگیرد بگناه غفرت لعبدی آمرزیدم مر بنده خود را بهمین علم ثم مکث ما شاء الله پس درنگ کرد آن بنده
در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم اذنب ذنبا پس گناه کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار من گناه کردم پس بیامرز این گناه را
فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویأخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا
آخر فاغفره لی درین مرتبه لفظ آخر ولی زیاده است ودر بعضی نسخ در اول لی ودر دوم آخر ولی نیز موجود است ودر نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر
الذنوب ویأخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گو بکند بنده هرچه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد ومقصود بیان فضیلت استغفار است وتاثیر وی در غفران نه امر بگناه
متفق علیه وعن جندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابو ذر غفاریست که از اکابر صحابه وزهاد ایشان است وجندب نام بعضی صحابه دیگر هم هست وظاهر آنست که مراد اینجا
ابو ذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا
سوگند که نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهرا آن فاسق معین بود واین مرد سخن فضول گفت وسوگند خورد که خدای تعالی او را نمی آمرزد وان الله تعالی قال وبدرستیکه خدای تعالی گفت من
ذا الذی یتألی علی ان لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغ گوی ساختم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم او را آلی
بهمزه وکسر لام مشدده الا سوگند خوردن فانی قد غفرت له لفلان پس بدرستیکه بتحقیق آمرزیدم مر فلان را واحبطت عملک و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب آنمرد است که گفت خدای تعالی
نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغگو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند خوردن ترا وبیامرزیدم او را او کما قال یا چنانچه که گفت راوی از آن حضرت این عبارت را در جای
میگویند که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ نمانده است رواه مسلم ودرین حدیث زجر است مر کسی را که شخصی حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق وبدکار باشد شاید که مولی تعالی او را ببخشد واین را بگیرد
واز اینجا گفته است بیت نا امیدم مکن از سابقهٔ روز ازل تو چه دانی که پس پرده که خوبست وکه زشت وعن شداد بشین معجمه وتشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه وسکون واو
صحابی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او و پدر او صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است
که بگوئی اللهم انت ربی خداوندا توئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتنی پیدا کردی تو مرا وانا عبدک ومن بندهٔ توام وانا علی عهدک ووعدک
ومن ثابت ودائمم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعدهٔ که تو بتفضل وکرم خود برای اهل ایمان وطاعت کردهٔ پس من مقیم ومعتقدم
بر عهد تو ومصدقم بوعدهٔ تو ودل بر بسته بر در امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آنقدر که استطاعت دارم ومیتوانم نه آنچنانکه لائق درگاه تو باشد وادای حق تو توانم
کرد که آن مقدور بشر نیست واز طاقت آدمی بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدی آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن واخلاص
خالی است ومتضمن دعوی حول وقوت است نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من وابوء بذنبی واعتراف میکنم بدوام واستمرار
وجود گناه خود وتقصیر از شکر نعمتهای تو واین معنی دائمست بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی وصدور گناه از بنده ودر اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید کای بنده تا کی خیر ونعمت من
بر تو نازل باشد وشر که کفران از تو بسوی من صاعد گردد ومن محبت تو دوست میکنم بسوی تو باآنکه بی نیازم از تو وتو دشمنی میکنی با من بمعصیت ونافرمانی با آنکه محتاجی بمن فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا
یغفر الذنوب الا انت پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو ودرین غایت عجز واعتذار ونهایت ذلت وافتقار وانکسار است ولهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع
معانی آن در وی وسید قوم رئیس ومقدم را گویند که همه را در حوایج امور رجوع بوی باشد وحاصل معنی این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان وتقصیرات خود دارد وفقیر صرف ومحتاج
محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود داند که صلاحیت قربت درگاه وقابلیت قبول وی ندارد ولنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر
علت عصیان نشود وقال آخر بیت کر طاعت خود نقش کنم بر نانی وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی وان سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ در آن نان ننهد دندانی رحمه الله قائله واگر فرضا
عملی خالص گردد وحالی صحیح نشود در وقتیکه صافی گردد ومنت وفضل الهی را مشاهده کند واز خود نداند وبدان مغرور نگردد وخود را اهل ومستحق نداند پس بنده دائم در دیدن عیوب نفس خود وعمل خود
ورویت منت وفضل خدا است واین از اجل معارف وانفع واسلم احوال است برای بنده وباوجود آن متمسک بوعده حق ومستوثق بعهد وی باشد وعلامت آن ثبات واستقامت است
بر وفای عهد عبودیت وادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد از آن فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند ومیگوید قال گفت آن حضرت ومن قالها من النهار وکسیکه بگوید این کلمات
در جزوی از روز موقنا بها در حالی که یقین دارنده واعتقاد آرنده است بآن فمات من یومه پس بمیرد در آن روز قبل ان یمسی پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة پس
آنکس از کسان بهشت است ومن قالها من اللیل وهو موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة وکسیکه بگوید آنرا در جزوی از شب وحال آنکه وی یقین دارنده است

بدان پس بمیرد پیش از آن که صبح کند پس وی از اهل بهشت است رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله
تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستیکه تو مادام که دعا کنی مرا آمرزیدن
و امیدواری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان و لا ابالی و باک ندارم از اینکه گویند چرا گناهکاری را که سزاوار عقاب گناه او بخشید یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم
استغفرتنی غفرت لک ولا ابالی ای فرزند آدم اگر برسند گناهان تو بر آسمان و نواحی آن را پس تر طلب آمرزش میکردی تو مرا می آمرزم ترا و باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و اضافت آن
باسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع او است و عنان بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود را و بنگری بجانب آن و اعنان بمعنی نواحی جمع عنن نیز روایت
یا ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا پس تر پیش می آئی مرا در حالیکه
شریک نگردانی بمن چیزی را و کفر نمیورزی بمن لاتیتک بقرابها مغفرة هر آئینه می آیم من ترا نزدیک به پری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر قدر که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن و قراب بضم
و کسر چیزی که قریب بمقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب به پری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل انبان دراز که در وی شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه
سوار که سبک باشد نیز بردارند و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است انتهی رواه الترمذی و رواه احمد والدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی هذا حدیث
حسن غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت
له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی کسیکه دانست که بدرستیکه من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم مر آنکس را و باک ندارم ما لم یشرک
بی شیئا مادام که شریک نگرداند بمن چیزی را زیراکه چون بداند که وی تعالی قادر است بر آمرزیدن گناهان امید میدارد و او هر که امید دارد کریم را محروم نگرداند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمائی
بجانب تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر ما لم یشرک در حکم تاکید است رواه فی شرح
السنه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر او را از هر تنگی بیرون
شدن یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا میگرداند او را از هر اندوه گشادگی ورزقه من حیث لا یحتسب و روزی میرساند او را از آنجا که گمان ندارد و امید ندارد زیراکه کسی که ملازمت کند
استغفار را آمرزیده میشود و مراد از گناهان او پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این است که ذکر کرده شد رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة و اگرچه باز گردد بمعصیت
روزی هفتاد بار اصرار دائم بودن و مقیم شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس صغیره نیز هر گاه استغفار میکند از آن اصرار بر آید ولی استغفار مصر است و بعضی
گفته اند حد اصرار تکرار ذنب است چنانکه در دل خود بیالی باید پس با استغفار اصرار نبود رواه الترمذی وابو داود وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کل بنی آدم خطاء اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت فی الجملة یا برای مبالغه و خطا ضد صواب و اثم و گناه و هر کس است از آدمیان
جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشد و اگر خطا را شامل صغائر دارند بر قول کسی که عمد در صغیره را از ایشان جائز میدارد و انبیا نیز داخل این حکم باشند وخیر الخطائین
التوابون و بهترین خطا کنندگان توبه کنندگانند رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن
اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه بدرستیکه مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکتة سوداء بنصب نیز روایت است یعنی میگردد آن گناه سبب پیدا
شدن نقطه سیاه و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدان زمین نگارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید زدوده میشود دل وی و میرود سیاهی آن
وان زاد زادت و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلو قلبه تا آنکه بالا می آید دل او را و در میگیرد تمامه دل را و سیاه میگردد دل فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی پس
آن زنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون زنگ گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهائی که می کردند
رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح بحلقوم و غرغره آمد شد کردن آواز در گلو و جان در حلق و غرغره در اصل
تردید آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآیة
نیز همین است ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یاس غیر مقبول است و توبه یاس مقبول رواه الترمذی وابن ماجة
وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتک یا رب لا ابرح اغوی عبادک بدرستیکه شیطان گفت
سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود گمراه میکنم بندگان ترا ما دامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب پس گفت
پروردگار عز و جل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند میخورم بعزت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که
طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد وعن صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابیست ساکن کوفه مرادی و از غزوه است و گویند عبدالله بن مسعود
روایت دارد از وی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة بدرستیکه خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است مر توبه را لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نمیشود آن در مادام که نمی برآید آفتاب از جانب
مغرب وذلك قول الله تعالی واین است مراد بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل ولیکن مراد
این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است وحدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابن ماجه وعن معویة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة بریده نمیگردد وبر طرف نمیشود هجرت حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده میگردد توبه ولا تنقطع التوبة حتی تطلع
الشمس من مغربها و بریده نمیگردد توبه تا آنکه می برآید آفتاب از جانب مغرب خود مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد
هجرت از ذنوب وخطایاست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا یا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف ونهی منکر نباشد واین منقطع میگردد
بانقطاع حکم الهی وشریعت وی سبحانه وتعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد وابو داود والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان رجلین کان فی بنی اسرائیل متحابین بدرستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده
بود در عبادت والآخر یقول مذنب ومرد دیگر میگفت آنحضرت که آمرزه گناهکار است یا میگفت آمرزه من گناهکارم ومعنی ثانی اظهر است بسیاق حدیث فجعل یقول اقصر عما انت
فیه پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد ومیگوید آمرزه دیگر را که گناهکار بود باز ای از آنچه تو در آنی یعنی از گناه کردن فیقول خلنی وربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجد
یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آمرزه عابد او را روزی بر گناهی که عظیم پنداشت آنرا فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی وربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت
علی رقیبا آیا فرستاده شده تو بر من نگهبان وموکل گویا آن مرد استغفار میکرد واعتذار می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد وظاهر از سیاق حدیث آنست که بمحض فضل ورحمت
خود در بهشتش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمد می آورد فقال پس گفت والله لا یغفر الله لك ابدا بخدا سوگند نمی آمرزد خدا مر ترا هیچ
ولا یدخلك الجنة ودر نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو فرشته را فقبض ارواحهما پس میرانید آن فرشته هر دو مرد را فاجتمعا
عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناهکار را درآی در بهشت برحمت من وفضل من وقال للآخر اتستطیع
ان تحظر علی عبادی رحمتی وگفت وی تعالی مر دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بنده من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نمیتوانم ای پروردگار من قال اذهبوا
به الی النار گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب واعتماد وی بر عمل خود وحکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناهکار را وشاید آنچه او را نیز بخشیده و در بهشت آورد
باشد بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند یعنی بسابقه شقاوت ازلی رانده و دور انداخته اند بیت نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده وقبول درگاه شده اند آخر همه امید وار رحمت حق اند و رحمت او عام است و وی مختار است بیت ای سوخته سوخته سوختنی وی آتش دوزخ ز تو افروختنی
تا کی گوئی که بر عمر رحمت کن حق را تو کشتی که رحمت آموختنی رواه احمد وعن اسماء بنت یزید صحابیه انصاریه جلیله است از زنان عقل ودین وشجاعت حاضر شد مرتکب را
وکشت نه تن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی وباک ندارد ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدا می آمرزد گناهان را و باک
ندارد چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لك ولا ابالی واحتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را وباک نمیداشت وپنهان نمیکرد ودر فصل ثالث بیان این
در حدیث ثوبان بیاید رواه احمد والترمذی وقال وگفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب وفی شرح السنة یقول بدل یقرأ ودر شرح السنه لفظ یقول است بجای
یقرأ واینچنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة وعن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا اللمم تمام آیت این است
که والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة مغفرت یاد آنکسانی که یکسو میشوند وپرهیز میکنند گناهان بزرگ را وآنچه از بدی از حد درگذرد مگر لمم را یعنی آنچه از گناه صغیره و
قلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت است وفی الصراح لمم گناه صغیره کردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت این کلام را که ان تغفر اللهم تغفر جما اگر
می آمرزی بار خدایا می آمرز گناهان بزرگ را جم بفتح جیم وتشدید میم یعنی کبیر عظیم وای عبد لك لا الما وکدام بنده است مر ترا که گناه صغیره نکرده است یعنی شان تو وفضل تو آنست که اگر گناهی
می بخشی گناه کبیره را صغائر خود چه باشد وکیست از بندگان تو که صغائر را نمیکند وتو نمی بخشی بلکه کفر میکردانی بحسنات واین بیت امیة بن ابی الصلت است که از شعرای جاهلیت بود ودر ان زمان
تدین مینمود وتکلم بحکمت میکرد وآنحضرت شعر او را می شنید وخود نیز میخواند واحوال او در باب بیان الشعر بیاید ان شاء الله تعالی وصحیح آنست که منفی از آن حضرت انشاء شعر است نه انشاد آن رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی
یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فسلونی الهدی اهدکم پس سوال کنید ودر خواهید از من راه راست را تا بنمایم شما را
راه راست وکلکم فقراء الا من اغنیت وهمه شما فقراید ونیازمندید مگر کسیکه غنی گردانم من او را وبی نیاز سازم فسلونی ارزقکم پس سوال کنید ودر خواهید از من رزق خود را تا دهم شما را ازین غنی
گردانم وکلکم مذنب الا من عافیت وهمه شما گناه کنند گانید مگر کسیکه عافیت بخشم وسلامت دارم ورا از گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناهکاری است واثم والمرافو
اوست فمن علم منکم انی ذو قدرة علی المغفرة پس کسیکه بداند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من غفرت له ولا ابالی من می آمرزم

او را و اگر نه آدم ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم یعنی اگر ثابت شود که اول شما و آخر شما و زندهٔ شما و مردهٔ شما و تر شما و خشک شما کنایت است از جمیع بندگان به صفت که باشند چنانکه فرموده است ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و بعضی گفته اند که مراد برطب نبات و شجر است و بیابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که هرچه در زمین است از سنگ و درخت انسان شوند و میتوان گفت که مراد برطب و یابس انس و جن باشند زیرا که خلق انس از آب است و خلق جن از آتش و موید این معنی است آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم وانسکم واقع شده و میفرماید اگر تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من عبادی بر پرهیزگارترین دل بندهٔ از بندگان من ما زاد ذلک فی ملکی جناح بعوضة زیاده نگرداند در ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا علی اشقی قلب عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح بعوضة و اگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بندهٔ از بندگان کم نگرداند آن از ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا فی صعید واحد و اگر همه بندگان جمع شوند در یک روی زمین فسال کل انسان منکم ما بلغت امنیته پس سوال کند و بطلبد هر آدمی از شما چیزی که نهایت برسد آرزوی وی فاعطیت کل سائل منکم پس بدهم هر سائل را هرچه خواهد ما نقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة مگر چنانکه اگر بگذرد یکی از شما در دریا و فرو برد در دریا سوزنی را ثم رفعها پس بر آورد آن سوزن را معلوم است که چه قدر از آب دریا در آن می آید هنوز دریا نهایتی دارد و آنجا خود نهایت نیست و این مثالی است که برای تفهیم ذکر کرده ذلک بانی جواد ماجد آن بجهة این است که من بخشنده و بخشایش کننده بزرگم و جود صفت ذاتی منست و تمام عالم پر است از آثار جود من و انوار وجود من و هیچ غرضی و غایتی در عطا و افاضه ندارم و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت افعل ما ارید میکنم هرچه میخواهم یعنی اینهمه جود و کرم باراده و اختیار من است لازم نیست و خواهش او را دخل نیست عطائی کلام وعذابی کلام عطای من سخن است و عذاب کردن من سخن است یعنی بیک سخن این همه را میکنم محتاج و موقوف باسباب نیستم و این توطیه است مر قول وی را که گفت انما امری لشیء اذا اردت ان اقول له کن فیکون نیست امر من مر چیزی را وقتی که خواهم مگر آنکه گویم مر آن چیز را شو پس میشود آن چیز بی درنگ این تمثیل است برای سرعت ایجاد وجود و تواند که سنت الهی بران جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میکرد والله اعلم رواه احمد والترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قرأ روایت است از انس که آن حضرت خواند این آیت را هو اهل التقوی واهل المغفرة وی جل و علا اهل تقوی است و اهل مغفرت فقال گفت آن حضرت در تفسیر این کریمه قال ربکم گفت پروردگار شما انا اهل ان اتقی من سزاوار آنم که پرهیز کرده شوم و ترسیده شود از عذاب من فمن اتقانی فانا اهل ان اغفر له پس کسیکه تقوی کند و بترسد از من پس من سزاوار آنم که بیامرزم آنکس را رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان کنا لنعد لرسول الله گفت ابن عمر بتحقیق بودیم ما که میشمردیم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی المجلس در یک مجلسی که با ما می نشست یقول میگفت رب اغفرلی وتب علی انک انت التواب الغفور مائة مرة صد بار رواه احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجه وعن بلال بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله بن زید رضی مولی النبی صلی الله علیه وسلم این ضعف زید است و این غیر زید بن حارثه است و وی زید بن بولی بفتح موحده و سکون واو مقصور بندهٔ نوبی بود صحابی است و این بلال و پدرش یسار از تابعین اند بلال روایت میکند از پدرش از جد قال گفت بلال حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که یسار است عن جدی از جد من که زید است انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه غفر له هر که بگوید این استغفار آمرزیده شود مر او را وان کان قد فر من الزحف و اگرچه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است رواه الترمذی وابوداؤد ولکنه عند ابی داؤد هلال بن یسار و در قاموس نیز هلال بن یسار گفته و مشهور بلال بن یسار است و در اکثر کتب مثل جامع الاصول والکاشف و غیرهما همچنین است وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عزوجل لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه بلند میگرداند پایهٔ مر بندهٔ صالح را در بهشت فیقول یا رب انی لی هذه پس میگوید آن بندهٔ صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فیقول باستغفار ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند تست مر ترا و این یکی از منافع نکاح و اعظم فوائد آنست و یکی از آن سه چیز است که لاحق میشود مومن را از عمل او و حسنات وی بعد از موت چنانکه در اول کتاب گذشت رواه احمد وعن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور مگر مانند کسی که آب از سر وی گذشته است و فریاد میکند که کسی دست وی را گیرد ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق چشم میدارد دعائی را که برسد او را از پدر یا مادر یا برادر یا دوستی فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها پس چون میرسد میت را دعا میباشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و چیزی که در دنیا است از متاع دنیا وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال و بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه میدرآرد بر مردها از دعای اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم و بدرستیکه تحفهٔ زندگان بسوی مردهها طلب آمرزش کردن است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و مادر و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آن حضرت بزیارت ایشان آمده و طعام با ایشان خورده و ایشان را دعا بخیر کرده نزول کرد بشام و وفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفهٔ خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجه وروی النسائی فی عمل یوم ولیلة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول روایت است از عائشه که آن حضرت بود که میگفت و میخواند این دعا را اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساءوا استغفروا خدایا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی و رویت فضل

و رحمت وی و چون بدی کند استغفار کنند از جهت . و بیت تقصیر و آراسته نشدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک بود آید شاد گردد و چون کار زشت
صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن الحارث بن سوید بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات ایشان است امام
احمد از حال وی پرسید گفت وی از آنها نیست که از حال وی پرسید یعنی حال وی بیرون از ضبطه بیانست قال گفت حارث حدثنا عبد الله ابن مسعود حدیثین حدیث کرد ما را
ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله یکی ازین دو حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه وحدیث دیگر از خویش و حدیثی که از خویش است این است که
قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن می بیند و می پندارد گناهان خود را خواه کبیره باشد یا صغیره مانند کوهها و می بیند خود را گویا وی
نشسته است زیر کوهی یخاف ان یقع علیه میترسد که بیفتد بر وی از جهت نهایت خوف و استعظام وی گناه را وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه و بدرستیکه فاسق
که مبالات ندارد بذنب می بیند گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی فقال به هکذا پس اشارت کرد آن مگس را چنین ای بیده یعنی اشارت کرد بدست خود فذبه عنه
پس براند او را از بینی خود یا از خود بی آنکه بترسد از گناه و وقوع در هلاک بجزای آن و آن حدیثی که از آن حضرت تحدیث کرد این است که ثم قال سمعت رسول الله پس گفت ابن مسعود شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لله افرح بتوبة عبده المومن هر آئینه خدای تعالی خوش و شادمان شونده تر است بتوبهٔ بندهٔ خود که مومن است من رجل نزل
فی ارض دویة از مردی که فرود آمده در زمین بیابان مهلکة که جای هلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمده و مهلکة بضم میم و کسر لام نیز روایت است بمعنی هلاک کننده و دویه بفتح دال و کسر
واو مشدده و تشدید یا بمعنی بیابان و زمین خالی که در وی گیاه نروید و داویة بزیادت الف نیز روایت است و اصل دو بتشدید واو بمعنی بیابان ارض را بوی نسبت کردند و الف
در نسبت زیاده میکنند چنانکه نسبت بطی طائی میگویند معه راحلته با آن مرد شتر سواری او بود علیها طعامه وشرابه بر این راحله خوراک و آب او بود که با خود برداشته بود فوضع راسه
پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین فنام نومة پس خواب کرد خواب کردنی فاستیقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد آن مرد و حال آنکه تحقیق رفته و گریخته بود راحلهٔ وی
فطلبها پس جست راحله را حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش تا آنکه وقتی که سخت شد بر وی گرمی و تشنگی او ما شاء الله یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته بود خدا قال
ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام گفت آن مرد باز برگردم بجای خود که بودم در آن پس خواب کنم حتی اموت تا آنکه بمیرم فوضع راسه علی ساعده لیموت پس
نهاد سر خود را بر بازو خود چنانکه عادت است تا بمیرد فاستیقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او علیها زاده وشرابه بر او است توشهٔ او و آب
فالله اشد فرحا بتوبة العبد المومن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخت تر است از روی خوشی و شادمانی ازین مرد که خوش و شادمان شد بیافتن راحلهٔ خود و توشه
خود که گریخته بود . و گم شده بود و همچنین بندهٔ گناهکار گریزنده است از مولای تعالی و توبه باز یافتن او است روی المسلم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منه فحسب
روایت کرد مسلم ازین دو حدیث همین که مرفوع است بسوی پیغمبر چندانکه در وی قصهٔ گریختن راحله است و باز یافتن او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن مومن است گناهها را مانند
کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده وروی البخاری الموقوف علی بن مسعود ایضا و روایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب العبد المومن المفتن التواب بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد بندهٔ مسلمان مبتلی و ممتحن بمعاصی
که توبه میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محبت از جهت توبه است نه معصیت و بهمین جهت بعضی تفضیل داده اند تایب را که لذت شهوت و معصیت چشیده خود
را از آن کشیده است بخلاف آنکه از اول بر نشأهٔ عفت و صلاح پیدا شده وعن ثوبان رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب ان لی
الدنیا بهذه الآیة گفت ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر ملازم درگاه بود شنیدم آن حضرت را که میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این
آیت که بشارت بمغفرت تامهٔ گناهان میدهد یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة فقال رجل پس گفت مردی و پرسید فمن اشرک پس کسیکه
شرک آرد و کفر ورزد چه حال دارد او را هم می آمرزد فسکت النبی پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال پس گفت الا ومن اشرک آگاه باشید و بشنوید و می آمرزد کسی را که
شرک آورده نیز ولیکن بتوبه و جز شرک بی توبه هم می آمرزد اگر خواهد کذا المذهب ثلث مرات سه بار گفت آن حضرت این کلمه را وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی لیغفر لعبده بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه می آمرزد مر بندهٔ خود را مالم یقع الحجاب مادام که واقع نشود پرده میان بنده و رحمت حق قالوا گفتند صحابه یا
رسول الله وما الحجاب چیست پرده قال ان تموت النفس وهی مشرکة گفت آن حضرت پرده این است که بمیرد نفس و حال آنکه وی شرک آرنده است روی الاحادیث
الثلثة احمد روایت کرده است این حدیثها را امام احمد وروی البیهقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور و روایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر است در کتاب بعث و نشور
که نام کتاب او ست وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی ذر است رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من لقی الله تعالی لا یعدل به شیئا فی الدنیا کسی که
پیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالی که برابر نمیسازد یعنی شریک نمیکرد بوی تعالی چیزی را در دنیا ثم کان علیه مثل جبال ذنوب پس تر باشد بروی مانند کوهها گناهان غفر الله له می آمرزد
خدای تعالی مر او را اگر بخواهد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من
الذنب کمن لا ذنب له توبه کننده از گناهان مثل کسی است که نیست گناه مر او را چنانستی که گویا نکرده است آن گناه را در نارسیدن زیان گناه و گفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است والله اعلم
رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وقال تفرد به النهرانی وهو مجهول و گفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی و نهرانی مجهول است و فی شرح السنة روی

عنه موقوفا و در شرح السنة روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود الندم توبة پشیمان شدن از گناه توبه است و عزم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند
والتائب من لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی است که نیست گناه مر او را و هر گز باب در متممات و لواحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث
باب است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا وقتی که پیدا کرد خدای تعالی خلق را و تقدیر
نمود و حکم کرد باحکام خود نوشت کتابی را فهو عنده فوق عرشه پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خدا تخصیص بالای عرش تنبیه است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب ان رحمتی
سبقت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بغلبه آثار رحمت و جود و انعام او ست تعالی که تمام مخلوقات
را در گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر است ببعضی وجوه چنانکه فرمود و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و فرمود عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت
کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله و عم نواله زیاده از حد و عد و احصا است چنانکه فرمود و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس از رحمت حق تعالی
است که باقی میدارد ایشانرا و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانه در آخرت حدیث آینده متکفل بیان او است که فرمود و عنه و هم از ابی
هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله مائة رحمة مر خدای تعالی را صد رحمت است و ظاهر آنست که کنایت از کثرت او است یا مراد انواع کلیه آنست که
در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است یا حصر باعتبار این وصف است چنانکه ان لله تسعة و تسعین اسما گفته شد والله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین الجن و الانس فرو فرستاده
است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریان و آدمیان والبهائم و میان چارپایها والهوام و میان هر جنبنده بر روی زمین فبها یتعاطفون پس بآن رحمت مهربانی می کنند
بر یکدیگر و بها یتراحمون و بآن رحمت می بخشایند بر یکدیگر و بها تعطف الوحش علی ولدها و بآن رحمت مهربانی می ورزند جانوران وحشی بر فرزندان خود و تخصیص وحوش بذکر
بجهت آن است که انس و الفت و مهربانی از ایشان مستغرب و مستبعد است واخر الله تسعا و تسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة و پس گذاشته و نگاه داشته است خدای
تعالی نود و نه رحمت را که رحم میکند و بخشایش مینماید بآن رحمتها بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمت در آخرت مخصوص بمومنانست مراد بندگان مومن خواهند بود
متفق علیه و فی روایة لمسلم عن سلمان نحوه و در روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است که در معنی متفق علیه است و در لفظ اختلافی دارد و فی آخره و در آخر
حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این عبارتست که قال گفته است آن حضرت یا راوی فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة پس چون باشد روز قیامت تمام
و کامل میگرداند خدای تعالی آن نود و نه رحمت را با این رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن و انس و جز ایشان و ازین روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود و نه
دیگر را بوی ضم کنند تا مجموع صد رحمت همه کار خود کنند و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المومن ما عند الله من العقوبة اگر بداند مومن چیزیرا
که نزد خداست از عذاب که بآن سزا میدهد ما طمع بجنته احد طمع نمیکند و امید نمیدارد در بهشت وی هیچ یکی از مومنان ولو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط
من جنته احد و اگر بداند کافر چیزیرا که نزد خدای تعالی است از رحمت ناامید نمیگردد از بهشت او هیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و
ضرب و علم گفته و در قاموس از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق اینحدیث برای بیان صفت لطف و قهر و رحمت و غضب است که هیچ یکی بکنه آن نمیتواند
رسید پس مومنان که مظهر رحمت و لطف خدا اند اگر قهر او را تصور کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که مظهر غضب و قهر اند اگر نظر برحمت و لطف او دارند نومید نشوند و این
مقصود دیگر است که منافات بسبق و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که مبین گشت ندارد فافهم گویا درین معنی گفته است بیت تهدید گر برکشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم بکم و گر در دهد
یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم قدرت او همه را شامل است و لیکن تا آنچه ارادت او رفته همان میشود و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن
مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بیکی از شما از دوال نعل والنار
مثل ذلک و آتش مانند آنست یعنی وی نیز نزدیکتر است از شراک نعل و این تمثیل و تشبیه است برای قرب جنة و نار از مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی بنده و حکم خداست و این
هر دو بالفعل موجود اند و حاصل اند رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل لم یعمل خیرا قط گفت آن حضرت
که گفت مردی که نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز لاهله مر کسان خود را و فی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد مردی بر نفس خود از حد درگذرانید
گناهانرا فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامیکه حاضر شد و رسید او را مرگ اندرز کرد پسران خود را اذا مات فحرقوه وقتیکه بمیرد وی پس بسوزید او را ثم اذروا نصفه فی
البر و نصفه فی البحر پس پراگنده سازید نیمه او را در دشت و نیمه او را در دریا و اذروا بذال معجمه براندن باد خرمن و جز آنرا و ذاریات بادهای پراننده و اذروا بوصل همزه و قطع آن
هر دو روایت است و ذرو فی بفتح ذال و ضم آن و تشدید را نیز روایت کرده اند بمعنی نشر و تفریق گویا این مرد گمان میبرد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند با وجود
آن گفت فوالله لئن قدر الله علیه پس بخدا سوگند اگر قادر شود خدای تعالی بر وی لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین هر آینه عذاب میکند او را عذابی که نکند
آن عذاب هیچ یکی از جهانیانرا فلما مات فعلوا ما امرهم پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشانرا فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد
خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر که در وی بود و امر البر فجمع ما فیه و امر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا ثم قال له لم فعلت
هذا پس گفت خدای تعالی مر آن مرد را بعد از زنده گردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیتک یا رب گفت از ترس عذاب تو ای پروردگار من و انت اعلم

دنوده انا تری بحال من فعفوله پس بیامرزند خدای تعالی مرا او را متفق علیه بدانکه در قول ولئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی و آن کفر است و
ازین توجیهات و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر است بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید دال و آن صریح است در معنی تقدیر و این چونست
در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند و بعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی فمن قدر علیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز است
از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگرچه در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است و بعضی گفته اند که این مرد نیست که جاهل است بصفتی از
صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعضی از صفات کفر است یا نه یا وی در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید در آن زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند که این
کلامیست که واقع شده است در غلبه حیرت و دهشت و خوف و خشیت که مرد در وی حکم مجنون و مغلوب العقل دارد و بر آن ماخوذ نیست چنانکه قول آن کس که در وقت وجدان راحله و غایت
فرح و سرور و بیخودی گفت انت عبدی و انا ربک والله اعلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی آورده آمد بر آن حضرت
برده بندها و اسیران از بعضی غنایم فاذا امرأة من السبی قد تحلب ثدیها پس ناگاه زنی از آن بندیان بتحقیق پر شده پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت تسعی در حالیکه میدوید
آن زن و در روایتی مسلم تبتغی یعنی می طلبد فرزند خود را اذا وجدت صبیا فی السبی اخذته چون می یابد کودکی را در بندیان میگیرد او را بتهمت فرزند خود فالصقته ببطنها وارضعته
پس می چسپاند او را بشکم خود و شیر میدهد فقال لنا النبی پس گفت پیغمبر خدا ما را صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا گمان میبرید شما و میدانید این زن را
اندازنده فرزند خود را در آتش و ترون بضم تا است و بفتح نیز روایت است فقلنا لا پس گفتیم ما که گمان نمیبریم آن را وهی تقدر علی ان لا تطرحه و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را
فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها پس گفت آن حضرت هر آینه خدای تعالی مهربان تر است به بندگان خود ازین زن که مهربانست بفرزند خود و وی تعالی خود قادر است بر آنکه نیندازد
او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافران را ابد و عاصیان را تا وقتی که خواهد جوابش این است که کافران با نکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک اطاعت از
بندگی بر آمدند و عبد نماندند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبدالله بن عمر بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی
احدا منکم عمله هرگز رستگاری نمیدهد هیچ یکی از شما را عمل او بلکه نجات بفضل و رحمت الهی است قالوا گفتند صحابه بطریق استفهام ولا انت و نه تو رستگاری می یابی بعمل تو با وجود عمل عظیم کامل
که تو داری یا رسول الله قال ولا انا گفت آن حضرت و نه من الا ان یتغمدنی الله منه برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود و ماخوذ است از غمد بکسر غین معجمه و آن غلاف
شمشیر و چون این کلام مشعر بود با نفی عمل در علیت نجات و این منافی نیست سببیة عمل را و مدخلیت او را در نجات پس بحکم تعالی و وضع وی اشارت کرد باثبات آن و فرمود فسددوا پس راست
و درست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچه تیر راست میرود و فی الصراح سدد بفتح درستی و راستی کردار و گفتار وقاربوا و میانه روی کنید در عمل بی افراط و تفریط این در معنی تفسیر و تاکید سددوا است
واغدوا و روحوا و سیر کنید در بامداد و شبانگاه وشیء من الدلجة بضم دال و سکون لام و بکشید چیزی از سیر در شب کنایت است از نماز تهجد وشیء بجر و رفع هر دو روایت است والقصد القصد والزم
گیرید میانه روی را تبلغوا تا برسید بمنزل مقصود این جواب هر سه است از سیر غدوه و روحه و دلجه یا متعلق است بالتزام قصد زیرا که افراط و تفریط برده و مانع وصل بمقصد است متفق علیه وعن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او در بهشت ولا یجیره من النار و نمی رهاند عمل او را از آتش و دوزخ ولا انا
و نه من می در آیم و می رهیم الا برحمة الله مگر برحمت خدا رواه مسلم وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه
وقتی که اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود به یقین و اخلاص بی شایبه شک و نفاق چنانکه باید یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها می پوشد و می بخشد خدای تعالی از وی
هر بدی که بود آنکس که پیش گذرانیده و سابق کرده است و زلفها بتشدید لام است و بتخفیف لام نیز روایت کرده شده است زلف و زلف و ازلف همه بیک معنی است و اصل الزلفی است بمعنی
قرب وکان بعد القصاص و میباشد بعد از آن قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و باز گشتن مرد بانجای که از آنجا آمده است و چون جزا در پی عمل می آید
آن را قصاص نام کردند و جزای عمل چیست الحسنة بعشر امثالها نیکی بده چند مانند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد الی اضعاف کثیرة تا امثال بسیار
و بیشتر از هفتصد نیز بر حسب مشقت و صدق اخلاص والسیئة بمثلها و بدی بیک مانند وی الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه بگذرد خدای تعالی از آن و یک بدی هم ندهد این فضل و کرم و
رحمت الهی است که جزای نیکی را بآن مرتبه میرساند و از بدی میگذرد و اگر جزا هم بدهد یکی دهد رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله کتب الحسنات والسیئات بدرستیکه خدای تعالی نوشت نیکیها را و بدیها را فمن هم بحسنة پس کسی که قصد کند نیکی را فلم یعملها پس عمل نکند آن را و بفعل نیارد کتبها
الله عنده حسنة کاملة مینویسد آن را خدای تعالی نزد خود نیکی کامل کامله برای تاکید است و عنده نیز افاده تاکید و اهتمام میکند فان هم بها فعملها پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل آرد
کتبها الله له عنده عشر حسنات مینویسد آن را خدای تعالی برای وی نزد خود ده نیکی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة تا مثلهای بسیار ومن هم بسیئة فلم
یعملها کتبها الله عنده حسنة کاملة و کسیکه قصد کرد ببدی پس نکرد آن را می نویسد آن را خدای تعالی نیکی کامل فان هو هم بها فعملها کتبها الله له سیئة واحدة پس وی اگر قصد کرد
ببدی پس کرد آن را می نویسد آن را یک بدی بغیر تضعیف و درین حدیث مبالغه ها است در فضل خدا و کرم و عفو وی چنانکه ظاهر است متفق علیه الفصل الثانی عن عقبة بن عامر رضی الله
عنه صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات بدرستی حال و قصه آنکسیکه میکند بدیها را پس میکند نیکیها را کمثل رجل
کانت علیه درع ضیقة قد خنقته همچو حال مردیست که هست بر وی زره تنگ که بتحقیق خفه کرده است او را ثم عمل حسنة فانفکت حلقة پس کرد نیکی را پس جدا شد و کشاده شد حلقه او

ثم عمل اخرى پس کرد نیکی دیگر را فانفکت اخرى پس جدا شد حلقهٔ دیگر حتى تخرج الى الارض تا آنکه بیرون می آید درع از تن او و می افتد بر زمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب کشادگی سینه و فرح است
و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلیست و تشبیه کرد آنرا بپوشیدن زرهٔ تنگ که سبب خفه شدن است و کشوده شدن وی سبب فراخی و خوشدلی است رواه فی شرح السنة وعن ابی
الدرداء رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقص علی المنبر وهو یقول روایت است از ابی الدرداء که وی شنید آن حضرت را که تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر
حال آنکه وی میگفت ولمن خاف مقام ربه جنتان هر کسی را که بترسد پروردگار خود را با ایستادن برای حساب دهد که او وی دو بهشت است قلت وان زنی وان سرق گفتم من بطریق
سوال و استفهام و اگرچه زنا کند و دزدی کند یا رسول الله فقال الثانیة پس گفت آن حضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثانیة پس گفتم من بار دوم وان
زنی وان سرق یا رسول الله فقال الثالثة ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة پس گفتم بار سوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال گفت آن حضرت
وان رغم انف ابی الدرداء اگرچه بخاک بچسپد بینی ابی الدرداء کنایت است از کراهت و خواری چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده استبعاد نمود آن حضرت بر ضد و خلاف قول وی بر رغم وی
و درمیان خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند بر رغم وی چنین کردم و چنین گفتم این معنی دارد و این گفتن مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم
این معنی متوهم میکرد رواه احمد وعن عامر الرام صحابیست و رام مخفف رامیست بمعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تر است قال بینا نحن عنده گفت عامر در اثنای
آنکه ما نزد وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل علیه رجل علیه کساء ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آن حضرت مردی که بر وی گلیمی است وفی یده شیئ
قد التف علیه و در دست آن مرد چیزیست که بتحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله مررت بغیضة شجر گذشتم به بیشهٔ درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون
تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی درختان باشد فسمعت فیها اصوات فراخ طائر پس شنیدم در آن بیشه آوازهای جوجهای پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه فاخذتهن پس گرفتم آن
جوجها را فوضعتهن فی کسائی پس نهادم آن جوجها را در گلیم خود فجاءت امهن پس آمد مادر این جوجها فاستدارت علی راسی پس گرد بر گرد گشت مادر ایشان بر سر من فکشفت لها عنهن
پس کشادم و دور کردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجها فوقعت علیهن پس افتاد مادر بر این جوجها فلففتهن بکسائی پس پیچیدم من آن جوجها را بگلیم خود فهن اولاء معی پس این جوجها اینها اند
با من قال ضعهن گفت آن حضرت بنه این جوجها را فوضعتهن پس نهادم آنها را وابت امهن الا لزومهن و ابا کرد و امتناع آورد مادر ایشان مگر لازم بودن و چسپیدن با ایشان از مردم از مشاهدهٔ اینحال
تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها آیا شگفت دارید شما مهر کردن مادر جوجها جوزهٔ ها را و در بعضی نسخ بفراخها و رحم
بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند بآن کسی که فرستاده است مرا براستی الله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آینه خدای تعالی مهربان
تر است به بندگان خود از مادر جوجها که چندین نعمتها و کرامتهای نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند ارجع بهن باز گردان این جوجها
حتی تضعهن من حیث اخذتهن تا آنکه بنهی ایشانرا آنجا که گرفته ایشانرا وامهن معهن و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس باز گردانید آنمرد ایشانرا رواه ابو داود الفصل
الثالث عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران فمر بقوم
پس گذشت آن حضرت بگروهی فقال پس گفت آن حضرت من القوم کیستند این گروه قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما همه مسلمانانیم وامرأة تحصب بقدرها و زنی آتش می افروخت
زیر دیگ خود حصب بحای مهمله و ضاد معجمه آتش افروختن و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله حصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم نیز خوانده اند معجمه و معها ابن لها و بود با آن زن پسری
مر آن زن را فاذا ارتفع وهج پس چون بالا می شد گرمی آتش تنحت به یکسو میکرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد و فی الصراح وهج بفتحتین سوز آتش فاتت النبی صلی الله
علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت فقالت انت رسول الله پس پرسید آن زن تو پیغمبر خدا قال نعم گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا فقالت بابی انت وامی پس گفت
آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان قال بلی گفت آن حضرت آری قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها قال
بلی گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادر بفرزند خود گفت آن حضرت آری قالت ان الام لا تلقی ولدها فی النار گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس
خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه میکند اصل اکباب بمعنی بروی افتادنست و اینجا بمعنی لزوم
و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرو افگندن است کذا قالوا والله اعلم ثم رفع راسه الیها پس برداشت
آن حضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا المارد والمتمرد پس گفت آن حضرت در جواب آن زن که خدای تعالی عذاب نمیکند از بندگان
خود مگر مارد و متمرد را الذی یتمرد علی الله آنکه تمرد و سرکشی کند بر خدا وابی ان یقول لا اله الا الله و سرکشی می کند از اقرار بتوحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاریست
از خیرات و بیرون آمده است از نیکی که واجبست بر نوع وی و متمرد مبالغه است در آن و اصل ماده مرد برای تجرد و تعریست امرد میگویند جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد رواه
ابن ماجه وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله گفت آن حضرت بدرستیکه بنده هر آینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات
و مرضات بسکون را بمعنی رضا است و لفظا مفرد است فلا یزال بذلک پس همیشه است متلبس و متعلق باین معنی یعنی بطلب رضای حق فیقول الله عز وجل لجبرئیل پس میگوید خدای
تعالی مر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی بدرستیکه فلان بندهٔ من طلب میکند و میخواهد که راضی میکرد اند مرا الا وان رحمتی علیه دانا و آگاه باش و بدرستیکه رحمت من
بر اوست فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خدا است بر فلان و یقولها حملة العرش و میگویند این کلمه را یا رحمت را بردارندگان عرش و یقولها من

حولهم و میگویند آنرا کسانی که گرد ایشان اند از فرشتگان حتی یبلغوا اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آنرا کسان هفت آسمان ثم تهبط الی الارض پس فرود آورده میشود رحمت برای وی
بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است هبوطا فرود آمدن اهباطا فرود آوردن رواه احمد مثل این حدیث است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا بدرستی آن کسانی که ایمان آوردند و عمل کردند صالحات را سرانجام است که بگرداند ایشان را خدای مهربان محبت را و در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد
خدای تعالی بنده را از بندگان خود خبر میدهد خدای تعالی بجبرئیل که من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن بملائکه که دوست دارند او را بعد از آن می اندازد محبت او را در
دلهای آدمیان تا همه دوست دارند او را انتهی این است سبب قبول و شهرت اولیاء و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشان را و آنکه بحیله و اسباب و مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکنند و گرمی
ار خارج از دائره اعتبار است اعاذنا الله الصادق عن ذلک وعن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قول الله عز وجل اسامه بن زید بن حارثه که محبوب حضرت
درگاه نبوت بوده و او را حب رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش متبنای آن حضرت بوده روایت میکند از آن حضرت در قول خدای تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت این است که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیه تفسیر این است که میفرماید پس میراث دادیم ما کتاب و شریعت آنکسانی را که برگزیده ایم ما از بندگان ما با ایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده
کسی است که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر در عمل و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات الا آن جد و اجتهاد که می باید کرد نمیکند و منهم سابق
بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رو است بخیرات که نهایت جد و اجتهاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و
بهمین قیاس در انواع خیرات و میراث مرتبه ادنی و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هر سه قسم بندگان از برگزیدگانند قال گفت آن حضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بر حسب تفاوت
مراتب و درجات و اینجا سعت رحمت الهی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور

باب مایقال عند الصباح والمساء والمنام

صباح و صبح فجر و بر اول نهار تا بر آمدن
آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیه مذکوره نزد صباح و مساء شامل است آنرا که خوانده شود پیش از صلوة فجر و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم لیل است
و شامل قیلوله نیست و دلالت میکند برین قول وی در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل و قد یراد والله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا امسی قال بود آن حضرت چون شبانگاه میکرد میگفت امسینا و امسی الملک لله شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را الحمد لله لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالک من خیر هذه اللیلة خداوندا من سوال میکنم ترا از نیکی این شب و خیر ما فیها و نیکی کائنات و حوادث
که درین شب است واعوذ بک من شرها و شر ما فیها و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزیکه درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل خداوندا پناه میجویم بتو از کاهلی والهرم
بفتحتین و پناه میجویم از نهایت کلان سالی و سوء الکبر بکسر کاف و فتح با از بدی پیری گویا تفسیر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اول اصح و اظهر است
و فتنة الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاها و آزمایشهای آن و عذاب القبر و از عذاب قبر یا فتنه عذاب قبر و اذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا هست
و میگفت اصبحنا و اصبح الملک لله بجای امسینا و امسی الملک لله و فی روایة و در روایتی آمده است که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر رواه مسلم
وعن حذیفه رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت که چون میگرفت خوابگاه خود را شب مضجع پهلو نهادن بر زمین و مضجع
بفتح میم و جیم جای پهلو نهادن و مطلع نیز میگویند وضع یده تحت خده می نهاد آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن
ثم یقول پس میگفت اللهم باسمک اموت واحیی خداوندا بنام تو میمیرم و میزیم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد و اذا استیقظ قال و چون بیدار
میشد میگفت الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا شکر مر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اول است و الیه النشور و بسوی اوست پراکنده
شدن و بیدار شدن ما در روز رستخیز رواه البخاری روایت کرد این حدیث را از حذیفه بخاری و رواه مسلم عن البراء و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیه نبود
کذا قال الشیخ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی احدکم الی فراشه چون پناه آرد و بازگشت کند یکی از شما بسوی بساط
خود که افکنده است برای خواب اوی بالقصر بمعنی پناه آورد و آوی بالمد بمعنی پناه داد و گاهی بمعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افصح است پس اینجا بالقصر باشد و بالمد نیز روایت است و آوانا که در حدیث
انس بیاید بالمد است میفرماید چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود فلینفض فراشه بداخلة ازاره پس باید که بیفشاند فراش خود را بحاشیه درونی لنگ خود و آن اطراف ازار که متصل تن است
فانه لا یدری ما خلفه علیه زیرا که وی نمی داند که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی نخست باید که بیفشاند بجامه خود فراش را پس از آن بخسپد شاید که کرمی و خسی و
خاشاکی بروی افتاده باشد ثم یقول پس بگوید بعد از پهلو نهادن این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را و بک ارفعه و بنام تو بر میدارم
آنرا ان امسکت نفسی فارحمها اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم کن او را وان ارسلتها فاحفظها و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاهدار آنرا بما تحفظ به عبادک
الصالحین بچیزی که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را میستاند پس از آن یا نگاه میدارد روح او را و می میراند و یا باز می
فرستد و میزیاند پس دعا میکند خداوندا اگر نگاهداشتی و میرانیدی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است
که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثم لیضطجع علی شقه الایمن پس باید که پهلو نهد بر جانب راست خود ثم لیقل پس باید که بگوید باسمک تا آخر متفق علیه و فی روایة و در روایتی

باین لفظ آمده است فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مرات یعنی باید که بیفشاند فراش خود را بکنارهٔ جامهٔ خود که ازار باشد سه بار صنفه بفتح صاد مهمله وکسر نون وبفا طرف ازار از آنجانب که طرهٔ او هست و
درین روایت وان امسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها و گفته اند که حکمت در خواب بر پهلوی راست آنست که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق میماند و حاصل
نمیشود زیادت استراحت کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد بیداری برای نماز شب و بخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار می یابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران میشود و در شرح
سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی
شقه الایمن بود آن حضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب میکرد بر جانب راست خود ثم قال پس میگفت اللهم اسلمت نفسی الیک خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو
ووجهت وجهی الیک و آوردم روی خود را بسوی تو وفوضت امری الیک و سپردم کار خود را بتو والجأت ظهری الیک و تکیه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو
و پناه آوردم بتو در همه کارها رغبة ورهبة الیک از جهت میل و خواهش نمودن بسوی تو و بجهت ترسیدن از تو لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه و نه رهائی از تو مگر بسوی تو یعنی
از صفات قهریهٔ تو بصفات لطفیهٔ تو ملجا بهمزه است و منجا بالف آمنت بکتابک الذی انزلت گرویدم بکتاب تو که فرود فرستادهٔ وبنبیک الذی ارسلت و به پیغمبر تو که فرستادهٔ یعنی
هر کتاب و هر پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را اراده نموده و بر آن حضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود اول مومنان اوست و همچنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قالهن کسیکه بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر حادثهٔ شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات علی الفطرة
بمیرد بر دین اسلام وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت گفت آن حضرت مر مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة
ای فلان وقتی که خواهی که پناه آری و باشش کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی ثم اضطجع علی شقک الایمن پس بپهلو بنه بر جانب راست ای خود ثم قل پس بگو اللهم
اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول وی ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت وقال و گفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری در همین شب بمیری
بر دین اسلام وان اصبحت اصبت خیرا و اگر صبح کنی می یابی تو خیر کثیر و در روایتی ان اصبحت اصبحت خیرا متفق علیه وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود آن حضرت چون می آمد بفراش خود میگفت الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا حمد مر خدا را که خورانید ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد تمام مهمات
ما را و دفع کرد شر موذیات ما را واوانا و پناه و جای باشش داد ما را و آوانا اینجا بمد است وبقصر نیز روایت است فکم من لا کافی له ولا مؤوی له پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ
کفایت کننده مهمات مر ایشان را الکه گذاشته است ایشان را باشر ایشان و نه جای دهنده مر ایشان را الکه گذاشته است ایشان را هایم و حائر در مفاوز و بوادی یا مراد کفایت و نصر او مخصوص بمومنان است چنانکه در
قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم
روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالتیکه گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن وبلغها
انه جاءه رقیق و رسیده بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آن حضرت را بندها از غنایم فلم تصادفه پس نیافت فاطمهٔ زهرا رض آن حضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت ذلک
لعائشة پس ذکر کرد حال خود را بعایشه که چون آن حضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته عائشة پس هنگامی که آمد آن حضرت خبر کرد عائشه آن حضرت را بآنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال گفت
علی رضی الله عنه فجاءنا پس چون شنید آن حضرت این خبر را از عائشه آمد نزد ما وقد اخذنا مضاجعنا و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاههای خود را فذهبنا نقوم پس رفتیم ما ایستادیم قصد
کردیم ما بایستیم برای آن حضرت و برخیزیم از خوابگاه فقال پس گفت آن حضرت علی مکانکما بر جای خود باشید و بحال خود باشید فجاء فقعد بیننا وبینها پس آمد آن حضرت و نشست میان
من و میان فاطمه و این غایت تعطف و شفقت و بی تکلفی است از آن حضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت برد قدمه علی بطنی
تا آنکه یافتم من سردی قدم آن حضرت را بر شکم خود و تواند والله اعلم که مراد برد یقین باشد که از پای مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد فقال الا ادلکما
علی خیر مما سألتما پس گفت آن حضرت آیا راه ننمایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدمتگار باشد و آن این است که اذا اخذتما مضجعکما وقتیکه بگیرید شما خوابگاه خود را فسبحا ثلثا و
ثلثین پس سبحان الله بگوئید سی و سه بار واحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید سه و سی بار وکبرا اربعا وثلثین والله اکبر گوئید سی و چهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد
بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید و خادم واحد خدم است و واقع میشود بر ذکر و انثی فی الصراح خادم چاکر و ظاهر آنست که سوال فاطمه از جاریه بود متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تسأله خادما گفت ابوهریره آمد فاطمه نزد آن حضرت در حالیکه سوال میکند و میطلبد خادم را فقال
الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا راه ننمایم ترا بر چیزیکه آنچیز بهتر است از خادم تسبحین الله ثلثا وثلثین وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله تعالی اربعا
وثلثین عند کل صلوة وعند منامک نزد هر نماز و نزد خواب خود و درین حدیث بعد از نماز و نزد خواب رفتن هر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از نماز
مقرر و مشهور است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب صفین نیز رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت چون صبح میکرد میگفت اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت
خداوندا بتو یعنی بقدرت تو و بحفظ تو و بنام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو میزییم و بتو میمیریم والیک المصیر و بسوی تست بازگشت واذا امسی قال و چون شبانگاه میکرد میگفت اللهم
بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور و در یک حدیث در صبح و مسا هر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در مسا تقدیم

امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسا الیک النشور و مشهور روایت اصبحنا فقط والیک النشور در صبح و در مسا امسینا والیک المصیر و همه صحیح است فافهم و بک نحیی و بک نموت در
صبح مذکور شده نه در مسا رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وعنه قال قال ابو بکر قلت وهم از ابی هریره است که گفت گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه گفتم یا رسول الله
مرنی بشیئ اقوله اذا اصبحت واذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی که بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم قال قل گفت آن حضرت بگو اللهم عالم الغیب والشهادة
ای خدای دانای پدید و ناپدید و حاضر و غائب فاطر السموات والارض ای آفرینندهٔ آسمانها و زمینها رب کل شیئ وملیکه ای پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی اشهد
ان لا اله الا انت گواهی میدهیم که نیست معبود بحق مگر تو اعوذ بک من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس خود ومن شر الشیطان وشرکه و پناه میجویم از شر شیطان و اشراک وی
که میخواند و باعث میشود مردم را بر آن و شرک بفتح شین و را نیز روایت است یعنی دام صیاد و مراد آنچه در فتنه و ابتلا می اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نسا و اموال و اولاد
که از یاد خدا و از فرمودهٔ وی باز میدارند قله اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و شام کنی واذا اخذت مضجعك و چون بگیری خوابگاه خود را و بخواب روی رواه الترمذی
وابو داود والدارمی وعن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین است و در حرب جمل با عائشه بود بخت کسی که گریخت وی بود و احول و ابرص و اصم بود و در آخر بفالج در ماند
شد روایت دارد از پدر خود و غیر وی از صحابه رض قال سمعت ابی یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم ومساء کل لیلة نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مساء هر شب بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض ولا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خدای
که زیان نمیکند با نام وی هیچ چیز در آسمان و زمین وهو السمیع العلیم و اوست شنوای دانا ثلث مرات بگوید سه بار فیضره شیئ پس زیان کند او را چیزی و برسد او را آفتی فکان ابان
قد اصابه طرف فالج پس بود ابان تحقیق رسیده بود او را بعضی از فالج بفتح لام نام مرضی مشهور است که بر جای ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن است بسبب ریختن خلط
بلغمی که سد مسالک روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس در ایستاد مردی که روایت حدیث میشنید از وی که می نگرد بسوی ابان یعنی شما روایت میکردید که هر که این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی
بوی نرسد و شما میخوانید آنرا اکنون چون شما را آفت فالج رسید فقال له ابان ما تنظر الی پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتك آگاه باش
بدرستیکه حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است ولکنی لم اقله یومئذ ولیکن من نگفتم و نخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خدای تعالی مرا لیمضی الله علی قدره
تا بگذراند و نافذ گرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را رواه الترمذی وابن ماجة وابو داود وفی روایة و در روایت ابی داود اینچنین آمده است که هر که بگوید این را هر مساء
لم تصبه فجاءة بلاء حتی یصبح نرسد او را ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند و فجاءة بفتح فا و سکون جیم و فتح همزه و بضم فا و فتح جیم و مد هر دو جائز است ومن قالها حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی
یمسی و کسیکه بگوید آنرا در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلای ناگهان تا وقتی که شام کند وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول اذا امسی روایت آمده
از عبد الله بن مسعود که بدرستیکه آن حضرت بود که میگفت چون شب میکرد امسینا وامسی الملك لله شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمام ملک خدا برای خدا والحمد لله ولا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیئ قدیر رب اسألك خیر ما فی هذه اللیلة ای پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچه درین شب
واقع شود وخیر ما بعدها و نیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب واعوذ بك من شر ما فی هذه اللیلة وشر ما بعدها رب اعوذ بك من الکسل ومن سوء
الکبر والکفر بجای الکبر معنی عدم ایمان یا معنی کفران نعمت وفی روایة و در یک روایت من سوء الکبر والکبر بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف و سکون با و در روایت اولی نیز
هر دو وجه روایت است رب اعوذ بك من عذاب فی النار وعذاب فی القبر واذا اصبح قال ذلك ایضا و چون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت اصبحنا واصبح الملك
لله رواه ابو داود والترمذی وفی روایته لم یذکر من سوء الکفر وعن بعض بنات النبی روایت است از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان النبی
که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد پیغمبر خدا او را فیقول پس میگفت آن حضرت قولی حین تصبحین بگو هنگامیکه صبح کنی سبحان الله وبحمده
ولا حول ولا قوة الا بالله و در روایتی ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیئ قدیر وان الله قد احاط بکل شیئ
علما فانه من قالها حین یصبح پس بدرستی کسی که بگوید این کلمات را هنگامیکه صبح میکند حفظ حتی یمسی نگاه داشته شود از آفات انفسی و آفاقی تا آنکه شب کند ومن قالها حین
یمسی حفظ حتی یصبح و کسیکه بگوید آنرا هنگامیکه شب کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند رواه ابو داود وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند این آیت را که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون پس بپاکی یاد کنید خدا را هنگامیکه شام میکنید و هنگامیکه
صبح میکنید وله الحمد فی السموات والارض و مر خدا راست حمد در آسمانها و زمین وعشیا وحین تظهرون و در وقت شبانگاه از وقت مغرب تا عشاء و در هنگام پیشین از زوال الی
قوله تا قول وی تعالی وکذلك تخرجون درین آیت اشارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در محلش بیان کرده شده است و کسی که بخواند این آیت را در وقت صبح ادرك ما فاته فی
یومه ذلك دریابد چیزی را که در گذشته است او را از اوراد دران روز ومن قالهن حین یمسی ادرك ما فاته فی لیلته و کسی که بگوید این را هنگام که شام کند دریابد چیزی را که فوت شده است
دران شب رواه ابو داود وعن ابی عیاش بتشدید تحتانیه و شین معجمه صحابیست نام وی زید بن صامت انصاری و ابو عیاش تابعی نیز هست و وی زید بن عیاش مخزومی است
روایت میکند ابو عیاش صحابی ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت من قال اذا اصبح کسیکه بگوید چون صبح کند لا اله الا الله وحده لا شریك
له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیئ قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بنده و بردهٔ از اولاد اسمعیل علیه السلام

بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمرو بن شعیب گذشته است وکتب له عشر حسنات و نوشته میشود برای وی ده نیکی وحط عنه عشر سیئات
و فرو افکنده میشود از وی ده بدی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده میشود برای وی ده پایه وکان فی حرز من الشیطان و باشد در پناه و جای استوار از شیطان حتی یمسی
تا آنکه شب کند ومن قالها اذا امسی کان له مثل ذلک حتی یصبح کسیکه بگوید اینکلمه را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند راوی از ابی عیاش میگوید که فرأی
رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ان ابا عیاش یحدث
عنک کذا وکذا بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد قال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش رواه
ابو داؤد وابن ماجة وعن الحارث بن مسلم التمیمی روایت است از حارث بن مسلم که تابعی است عن ابیه از پدر خود عن رسول الله از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انه اسر الیه که آنحضرت پوشیده و پنهان گفت بوی سخن سر را از اسرار بکسر همزه راز گفتن فقال پس گفت آنحضرت اذا انصرفت من صلوٰة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا
وقتیکه برگردی از نماز مغرب و سلام دهی بگو پیش از آن که سخن گوئی کسی را اللهم اجرنی من النار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بگو هفت بار فانک اذا قلت ذلک پس بدرستیکه
تو وقتی که بگوئی آنرا ثم مت فی لیلتک پس بمیری تو در همین شب کتب لک جوار منها نوشته شود مر ترا روان گذشتن از آتش واذا صلیت الصبح فقل کذلک وچون بگذاری نماز
صبح را پس بگو همچنین این کلمه را هفت بار فانک اذا مت فی یومک پس بدرستیکه تو چون بمیری در آن روز کتب لک جوار منها رواه ابو داؤد وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله
علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات حین یمسی وحین یصبح نبود آنحضرت که ترک میداد و نمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد و هنگامیکه صبح میکرد اللهم انی اسألک العافیة
فی الدنیا والآخرة خدایا من سؤال میکنم و میخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت اللهم انی اسألک العفو والعافیة خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را فی
دینی ودنیای در دین من و دنیای من واهلی ومالی و در کسان من و مال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش عیبهای من فی الصراح عورت اندام شرم مردم و هر چه از دیدن
و نمودن آن شرم آید عورات جماعت وآمن روعاتی و ایمن گردان ترسهای مرا اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی خدایا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من وعن یمینی وعن
شمالی و از جانب راستای من و از جانب چپهای من ومن فوقی و نگاه دار مرا از بالای من که عذابی و آفتی از آسمان نازل شود واعوذ بعظمتک من ان اغتال من تحتی و پناه میجویم
ببزرگی تو از آنکه ناگاه هلاک کرده شوم من از زیر من از آنجا که شعور ندارم و معنی اغتیال این است یعنی الخسف میخواهد از اغتیال خسف المعنی بزمین فرو بردن رواه ابو داؤد وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک خدایا صبح کردیم ما در حالیکه گواه
میگیریم ترا وگواه میگیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان ده هزار ساله راه است و در روایتی هفت هزار ساله راه است وملائکتک وگواه میگیریم
همه فرشتگان ترا وجمیع خلقک وگواه میگیریم همه خلق ترا انک انت الله برآنکه توئی خدا لا اله الا انت نیست خدا جز تو وحدک تنها لا شریک لک نیست انباز مر ترا در خدای و در
آفرینش و در معبودیت وان محمدا عبدک ورسولک و برآنکه محمد بنده تو و فرستاده تو است الا غفر الله له ما اصابه فی یومه ذلک من ذنب نگوید کسی این کلمات را در وقت
صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را در آن روز از گناه وان قالها حین یمسی غفر الله له ما اصابه فی تلک اللیلة من ذنب واگر گوید این کلمات را هنگامیکه
شب کند می آمرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده او را در آن شب از گناه و در آن شب اللهم امسینا میگوید رواه الترمذی وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن ثوبان رض روایت است از ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که بگوید چون شام کند
وچون صبح کند سه بار این کلمات را رضیت بالله ربا راضی شدم بخدا بآنکه پروردگار است وبالاسلام دینا و راضی شدم باسلام بآنکه دین است وبمحمد نبیا و راضی شدم بمحمد با
آنکه پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشته است فتذکر الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة مگر آنکه باشد حق واجب بر خدا بفضل و کرم
وی اینکه راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او را ثواب چندانکه راضی گردد رواه احمد والترمذی وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
اراد ان ینام وضع یده تحت رأسه بود آنحضرت وقتیکه میخواست که خواب کند مینهاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشت و در حدیث حفصه
بیاید که دست مبارک مینهاد در زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهت قرب سر و رخساره بیکدیگر باشد یا گاهی زیر رخساره می نهاد و گاهی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت در آن تهیئه برای تیقظ است چنانکه
حکمت در نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت ثم قال اللهم قنی عذابک خدایا نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تجمع عبادک در روزی که فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز حشر
او تبعث عبادک شک راوی است یعنی بجای تجمع تبعث گفت یعنی می برانگیزی بندگان خود را رواه الترمذی ورواه احمد عن البراء وعن حفصة رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر
خد و زیادت ثلث مرات یعنی سه بار رواه ابو داؤد وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بک
بوجهک الکریم وکلماتک التامات خداوندا بدرستیکه من پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمهای تو که تام و کامل اند و مراد اسماء و صفات او ست یا کلمات قرآنی من شر ما انت آخذ
بناصیته از بدی هر چیزیکه تو گیرنده موی پیشانی آنرا یعنی هر جنبنده بزیر حکم و قول وی سبحانه و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المغرم والمأثم خدایا تو میکشائی و دور میکنی
وام و گرفتاری آنرا و بزه و آن را یعنی چیزی که از آن بزه لازم آید اللهم لا یهزم جندک خدایا شکسته نمیشود لشکر تو ولا یخلف وعدک و خلاف کرده نمیشود وعده تو و در بعضی نسخ لا

تخلف وعدک بفتح یا وکسر لام بر لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدۂ خود را و لا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر پدر نیز آمده و مفید و اینجا معنی
سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجه اول اصح و اشهر و اظهر است سبحانک وبحمدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق ذات تست
و متلبس بحمد تو تسبیح میکنم رواه ابو داود وعن ابی سعید رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یاوی الی فراشه کسیکه بگوید هنگامیکه پناه آرد و
قصد باشش کند بسوی جامۂ خواب خود اینکلمه را استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ثلث مرات سه مرتبه غفر الله له ذنوبه می آمرزد خدای تعالی مر او را
گناهان او را وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل عالج واگرچه باشند گناهان وی مانند کف دریا در بسیاری یا باشند گناهان وی بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی است
در زمین مغرب که ریگ وی بسیار است و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بر هم افتاده گفته اند بر این معنی عالج صفت رمل است او عدد ورق الشجر یا باشند بشمار برگ درختان او عدد ایام الدنیا
یا باشند بشمار روزهای دنیا و در چهار چیز نزد دیده واقع شده تا مبالغه در کدام یکی ازین ها بیشتر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن شداد بن اوس صحابی است
برادر زادۂ حسان بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من کتاب الله نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را بخواندن
سورۂ از کتاب خدا الا وکل الله به ملکا مگر آنکه وکیل میکرداند خدای تعالی بروی فرشته را توکیل گذاشتن کار بکسی فلا یقربه شیء یؤذیه پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند او را
حتی یهب متی هب تا آنکه بیدار شود هرگاه که بیدار شود رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلتان لا
یحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة دو خصلت اند که محافظت نکند و بجای نیارد آنها را مردی مسلمان مگر آنکه در آید بهشت را الا وهما یسیر ودانا و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک
و آسان اند ومن یعمل بهما قلیل و کسیکه عمل کند بآن دو خصلت اندک است یکی خصلت این است که یسبح الله فی دبر کل صلوة عشرا تسبیح کند خدای تعالی را یعنی سبحان الله گوید
در پس هر نماز ده بار ویحمده عشرا و حمد گوید او را یعنی والحمد لله گوید ده بار ویکبره عشرا و تکبیر گوید او را یعنی والله اکبر گوید ده بار قال گفت عبد الله بن عمرو فانا رایت رسول الله پس
من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعقدها بیده میشمرد این کلمات را و عقد میکرد آنها را بدست خود قال گفت آن حضرت فتلک خمسون ومائة باللسان پس آن
صد و پنجاه است در شب و روز بزبان والف وخمسمائة فی المیزان و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم این است واذا اخذ مضجعه یسبحه
ویکبره ویحمده مائة وقتی که بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید و حمد گوید او را صد بار و سی سه بار تسبیح و سی سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت فتلک مائة
فی اللسان والف فی المیزان پس آن صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد فایکم یعمل فی الیوم واللیلة الفین وخمسمائة سیئة
پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مکفر گردد بدان پس لابد آنچه باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود قالوا وکیف لا نحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این
کلمات را یا این مذکورات را یعنی هرگاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا نحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخلتین قال گفت آنحضرت یاتی احدکم
الشیطان وهو فی الصلوة می آید یکی از شما را شیطان و حال آنکه آن یکی در نماز خود است فیقول اذکر کذا اذکر کذا پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را کنایت است از
خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون
در نماز حضور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم احصا و اتیان خصلت اولی باشد که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم
احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این است که فرمود ویاتیه فی مضجعه و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا یزال ینومه پس همیشه است
شیطان که می خواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد رواه الترمذی وابو داود والنسائی وفی روایة ابی داود و در روایت ابی داود
اختلافی در بعضی الفاظ هست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است خصلتان او خلتان شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است که گفته لا یحافظ
علیهما عبد مسلم بجای لا یحصیهما رجل مسلم وکذا فی روایته بعد قوله و همچنین است در روایت ابی داود بعد از قول وی که گفته والف وخمسمائة فی المیزان اینچنین
واقع شده است که قال ویکبر اربعا وثلثین اذا اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین بتقدیم یکبر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بر ذکر حمد و
تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان عدد نیست فافهم وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله
بن عمر و این بیان فائده دیگر است که مؤلف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده وعن عبد الله بن غنام بفتح
غین معجمه و تشدید نون صحابی است انصاری معدود است در اهل حجاز قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم
ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست تنها لا شریک لک
نیست انبازی مر ترا در دادن آن نعمت اگرچه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از تست و بقدرت و ارادت تست فلک الحمد ولک الشکر پس مر تراست ستایش و مر تراست
سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد پس کسی که در وقت صبح این دعا بخواند فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را ومن قال مثل ذلک حین یمسی
فقد ادی شکر لیلته و کسی که بگوید مانند این هنگامیکه شب کند پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده است که داؤد علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای تو نزد من بسیار
شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی که آنچه نزد تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آنرا رواه ابو داود وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم

نه کان یقول اذا آوی الی فراشه روایت میکند ابوہریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود اللهم رب السموات و رب الارض ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار
زمین اشارتست باصول اسباب کلیه بقای عالم و رب کل شیء و پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت است نسبت بهر چیز آنچه در میان آسمان و زمین است از عناصر و موالید و افراد و جزئیات
آن فالق الحب والنوی شگافنده دانه و هسته اشارتست بارزاق جسمانیه که بآن بقای اجسام است، حب در طعام استعمال یابد و نوی در ثمره مانند آن منزل التوریة والانجیل
والقرآن فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارتست بارزاق روحانیه متعلق تدبیر احوال آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی
مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است و بتحقیق وی جزوی از توریت است کذا قالوا اعوذ بك من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته پناه میجویم بتو از بدی هر خداوند
بدی که تو گیرنده موی پیشانی او را و مسخر داری او را بقدرت خود و انت الاول فلیس قبلك شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی و انت الآخر فلیس بعدك شیء و توئی آخر پس نیست
پس از تو چیزی و انت الظاهر فلیس فوقك شیء و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی و انت الباطن فلیس دونك شیء و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالا
ظاهر میباشد و هر چه پائین باطن پس نفی فوقیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است اقض عنی الدین بگذار از من وام را یعنی برسان
بارزان و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب و قضاء وام گذاردن و رسانیدن بود و اگر دین حاجت و اغننی من الفقر و غناء ده مرا از فقر و من بمعنی بعد است رواه ابو داود والترمذی و ابن ماجه
ورواه مسلم مع اختلاف یسیر و روایت کرد آن را مسلم باندك اختلافی در الفاظ وعن ابی الازهر الانماری بفتح همزه و سکون نون صحابی است که ساکن شام بود ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آنحضرت چون بخوابگاه میرفت در شب قال میگفت بسم الله وضعت جنبی بنام خدا نهادم پهلوی خود را اللهم اغفرلی ذنبی
واخسأ شیطانی و بران و دور کن شیطان مرا او قرین اوست یا هر که قصد اغوای او کند و خسأ راندن سگ است وفك رهانی و برهان و بیرون آر گرو مرا و خلاص کردن نفس است که
بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت رهینة و فك خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر را گرو واجعلنی فی الندی الاعلی و بگردان مرا
در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید یا بمعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز خوانند و آنحضرت اگر چه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلی و اکمل از ملائکه است اما
شوق لقای قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملکوت او را ابرام میدارد که همیشه در آنجا باشد و از مباشرت و مخالطت ناسوت که بحکم بشریت در اینجاست مبرا و معلا باشد فافهم و بالله التوفیق رواه
ابو داود وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی و آوانی و اطعمنی و سقانی شکر خدای را
که کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا والذی من علی فافضل و آن کسی که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد مرا والذی اعطانی فاجزل و آن کسی که عطا کرد
مرا پس بسیار کرد و قریب بفقره اولی است آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت الحمد لله علی کل حال حمد مر خدا راست بر هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که مدهر دو نعمت
لطف وی ظاهرا یا خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیء و ملیکه واله کل شیء اعوذ بك من النار رواه ابو داود وعن بریدة بضم با صحابی مشهور است قال شکی خالد
بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال گله کرد خالد بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق خواب نمیتوانم کرد در شب از بیداری و ارق
بفتح همزه و را و قاف علتی است که خواب می برد فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اویت الی فراشك فقل وقتی که بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را
اللهم رب السموات السبع و ما اظلت ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افگنده آسمانها بر آن چیز و رب الارضین و ما اقلت و پروردگار زمینها و بار که برداشته
زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی همه حکم یك طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بآفاق و اقالیم والله اعلم و رب الشیاطین
وما اضلت و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطان اند تا شامل جن و انس باشند کن لی جارا من شر خلقك باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود کلهم جمیعا
همه ان یفرط علی احد منهم از اینکه پیش دستی کند و بکند دو شتابد بر من یکی از ایشان او ان یبغی یا آنکه ستم کند بر من و از حد در گذرد و یبغی بفتح غین معجمه عز جارك غالب و قویست
همسایه تو و زنهار داده تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است وجل ثناءك و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آرد ولا اله غیرك لا اله الا انت تاکید و
تقریر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی والحکم بفتحتین بن ظهیر بضم ظای
معجمه و فتح ها الراوی که راوی این حدیث است قد ترك حدیثه بعض اهل الحدیث بتحقیق ترك داده اند حدیث او را بعضی از اهل حدیث ابن حجر گفته است بخاری و ابو زرعه و نسائی
و ابن ابی حاتم و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکیم بیا است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب
و کاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن ابی مالك روایت است از ابی مالك اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابی است که در نام وی اختلاف است اشهر آنست که
نام وی کعب بن مالك است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الملك لله رب العالمین اللهم انی اسالك خیر هذا
الیوم خدایا من سوال میکنم ترا نیکی این روز را و بیان کرد نیکی را بقول خود فتحه گشایش او را که ابواب خیرات در وی گشاده گردد و نصره و یاری دادن تو مرا در این روز که بر نفس و شیطان و خلق
مرا یاری دهی و نصرت بخشی و مخذول نگردانی و نوره و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد و برکته و فزونی لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا در این روز و هداه و راه
راست که در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب باشم و اصل همه برکات و شامل همه خیرات این است و این جز بتوفیق و تائید الهی میسر نگردد ورزقنا الله و اعوذ بك من شر ما فیه و پناه میجویم بتو
از بدی هر چیزیکه در این روز است ذکر این مبالغه و تاکید است از اضداد این خصال مذکوره و شر ما بعده و پناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد از این روز است ذکر این مبالغه و تاکید است در استعاذه

از شر کہ متوالی و متواتر نکرده و نعوذ بالله من ذلک ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک پس ترچون شب کند پس باید که بگوید مانند این رواه ابو داؤد وعن عبد الرحمن بن ابی بکرة ابوبکرہ بفتح با در
آخر تا صحابی مشهور است که خود را در روز طائف از درون حصن بچرخ چاه بپایان افکنده و در خدمت آن حضرت آمده اسلام آورده و آن حضرت او را ابی بکرة کنیت کرد وبکرة البئر چرخ چاه
و عبد الرحمن بن ابی بکرة تابعی کثیر الحدیث است قال کفت قلت لابی کفتم پدر خود را که ابی بکره است یا ابت اسمعك تقول کل غداة ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد و مراد بغداة اینجا یوم است
شامل صبح و مسا اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در تن من اللهم عافنی فی سمعی خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من اللهم عافنی فی بصری خداوندا
عافیت و سلامت ده مرا در بینائی من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنها است و تقدیم طلب عافیت سمع تلویح است با شرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما برانند و اکثر قرآن نیز در صفت دو صفت
بهمین ترتیب است لا اله الا انت تکررها ثلثا حین تصبح وثلثا حین تمسی تکرار میکردی این کلمات را سه کرت هنگامیکه صبح میکنی و سه کرت هنگامیکه شب میکنی فقال یا بنی
سمعت رسول الله پس گفت پدر من ای پسرک شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یدعو بهن دعا میکرد باین کلمات و میخواند این دعا را فانا احب ان استن
بسنته پس من دوست میدارم که عمل کنم و اتباع کنم بطریقه آن حضرت اشارت کرد باآنکه در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشد نه جزای عمل و استجابت دعا
رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت که چون صبح میکرد میگفت اصبحنا
واصبح الملك لله والحمد لله والکبریاء والعظمة لله والخلق والامر واللیل والنهار وما سکن فیهما لله وهمه مر خدا راست و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق
و آفرینش و حکم اوست اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا خداوندا بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد و اوسطه نجاحا و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت
وآخره فلاحا و بگردان پایان این روز را رستگاری یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است ذکره النووی فی کتاب الاذکار
بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون وعن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون موحده و زای مقصوره آن حضرت را دریافته و پس وی صلی الله علیه وسلم نماز گذارده
و عامل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود بخراسان و اکثر روایات وی از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اصبح میگفت
آن حضرت چون صبح میکرد اصبحنا علی فطرة الاسلام صبح کردیم بر دین اسلام وکلمة الاخلاص و بر کلمه اخلاص که لا اله الا الله است وعلی دین نبینا محمد و بر دین پیغمبر ما
که محمد است صلی الله علیه وسلم ظاهر آنست که این لفظ آن حضرت نسبت و آن حضرت مبعوث بود بسوی خلق و بسوی خود و علی ملة ابینا ابراهیم و بر دین پدر ما که ابراهیم علیه السلام
است حنیفا مایل از باطل بحق و از شرک بتوحید وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم عم از مشرکان رواه احمد والدارمی باب الدعوات فی الاوقات باب در ذکر
دعاهای که خواندن آن در اوقات مخصوص آمده است و وقت زمانی را گویند که برای چیزی مخصوص گردانیده شده است چنانکه وقت نماز و وقت روزه و وقت حج و همچنانکه دعا در
اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده چنانکه در حال غضب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقات است مولف همه را داخل اوقات ساخت و
بعضی اوقات را جدا ذکر کرده و احوال را جدا زیرا که معتبر دران همان حال است نه وقت فافهم الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو ان احدکم اذا اراد ان یاتی اهله قال اگر ثابت شود اینکه یکی از شما وقتی که خواهد بیاید زن خود را و جماع کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان خداوندا یکسو دار و دور دار ما را از شیطان
وجنب الشیطان ما رزقتنا و یکسو دار و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از ولد فانه ان یقدر بینهما ولد فی ذلك پس بدرستیکه شان اینست که اگر تقدیر کرده شود میان آن
و مرد داده شود فرزندی دران جماع لم یضره شیطان ابدا زیان نمیکند او را شیطان هرگز متفق علیه و از اینجا مفهوم میشود که اگر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا کمی یابد بکند شیطان در آن
راه می یابد و زیان میکند و کیست که دران وقت توفیق ذکر و دعا می یابد و از اینجا است فساد احوال اولاد و تباهکاری ایشان وعنه ان رسول الله و هم از ابن عباس است که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب بود که میگفت نزد اندوه فی الصراح کرب اندوه که دم بازگیرد از وی یعنی اندوه سخت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش
العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش الکریم عظیم و کریم صفت عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوابش آنکه ذکر هم
دعا است زیرا که ثنای کریم در معنی سوال است و نیز وارد شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را زیاده تر از آنچه میدهم سائلان را متفق علیه وعن
سلیمان بن صرد بضم صاد و فتح را صحابی بود خیر فاضل عابد سن عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که بکینه کشی خون امام شهید حسن بن علی ابن طالب برآمدند و له قصة قال
کفت سلیمان استب رجلان عند النبی دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ونحن عنده جلوس و ما صحابه نزد آن حضرت نشسته بودیم واحدهما
یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه و یکی از آن دو مرد دشنام میداد یار خود را در حالیکه در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وی فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها بدرستیکه من هر آئینه میدانم کلمه را که اگر میگفت وی آن کلمه را لذهب عنه ما یجد هر آئینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل پس گفتند صحابه مر آن مرد را الا تسمع ما یقول النبی آیا نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کفت انی لست بمجنون
بدرستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت و نفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون میباشد و
ندانست که غضب از نزغات شیطانست و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة وقتی که بشنوید بانگ خروسان را و دیکه بکسر دال و فتح یای تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون تحتانیه مثل قردة و قرد فاسئلوا الله من فضله

پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وی فانها رأت ملکا پس بدرستیکه مرغ دیده است فرشته را و وی بانگ میکند بدیدن فرشته پس دعا کنید بامید آمین فرشته بدانکه احادیث در فضایل خروس بسیار
آمده است ومحدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید که ندیم عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور و
مسطور است واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان و وقتی که بشنوید آواز خر را پس پناه جوئید بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا
پس بدرستیکه وی دیده است شیطانی را از شیاطین متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره بود آن حضرت
چون برمی آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود خارجا الی سفر بیرون آینده بسوی سفر کبّر ثلثا تکبیر می برآورد سه بار ثم قال بعد میگفت سبحان الذی سخر لنا هذا پاکی آن خدای را
که فرمان بردار کردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب وما کنا له مقرنین ونبودیم ما مر او را طاعت آرنده و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد
آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکه او را یارای آن باشد در ستور راندن و کشاورزی وانا الی ربنا لمنقلبون
و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود هر آینه بازگردنده ایم و رجوع کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب از برای انقلاب و انتقال از مکانی بمکانی است و انتقال عظمی
انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محل خطر و هلاکت پس سوار را باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است اللهم انا نسألک فی سفرنا هذا البر
والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی و پرهیزکاری ومن العمل ما ترضی و سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو اللهم هون علینا سفرنا خداوندا آسان و سبک کردان
بر ما این سفر ما را تا متعب و رنج نکشیم در وی واطولنا بعده و در نورد برای ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر همراه و مددگار در سفر والخلیفة فی الاهل و نایب هستی و متولی امور
پس از ما در اهل خانه اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر خداوندا پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در رویم در آن باسانی مثل وعث جای نرم که پای فرو رود در وی و باسانی نتوان رفتن بر وی که پای بلغزد
ومن کابة المنظر و از شکستگی نفس که جای نگریستن است و کابة بفتح کاف بروزن رافت و بمد همزه شکستگی و بدحالی از غم و اندوه وسوء المنقلب بفتح لام فی المال والاهل و از بدی باز گشتن در مال و کسان خانه
یعنی غم و اندوه کشم بسبب آنکه در ایشان مکاره ببینم از هلاک و نقصان یا برگردم بحالت بد بی قضای حاجت و حصول مقصود واذا رجع قالهن وزاد فیهن و چون برمیگشت از سفر میگفت این کلمات مذکوره را
و زیاده میکرد در آنها این کلمات را که آئبون تائبون عابدون رجوع کنندگانیم توبه کنندگانیم بندگی کنندگانیم لربنا حامدون برای پروردگار خود حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبین
تائبین عابدین لربنا حامدین نیز آمده رواه مسلم وعن عبدالله بن سرجس بفتح سین مهملتین و سکون را و کسر جیم صحابی مشهوری است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر
یتعوذ من وعثاء السفر وکابة المنقلب والحور بعد الکور و پناه میجست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد الکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از تغیر بعد از ثبات و اصل کور پیچیدن دستار است و حور شکستن آن ودعوة المظلوم و پناه میجست از دعای مظلوم و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت
پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعا کند بر من وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم وعن خولة بفتح خای معجمه و سکون واو بنت حکیم صحابیه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال گفت خوله شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که فرود آمد منزلی را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میجویم
بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسما و صفات حق از شر چیزی که پیدا کرده است خدا لم یضره شیء حتی یرتحل من منزله ذلک زیان نکند آن کس را
چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مردی بسوی آن حضرت فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ما لقیت
من عقرب لدغتنی البارحة چه عجب و محنت یافتم من از الم و تشویش از کژدم که گزید مرا دی شب قال گفت آن حضرت اما لو قلت حین امسیت آگاه باش اگر میگفتی تو شبانگاه کردی
تو این دعا را اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرک زیان نمی کرد کژدم ترا و نمی گزید رواه مسلم وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا کان فی سفر واسحر یقول سمع
هریرة است که آن حضرت چون میبود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سمع سامع بحمد الله وحسن بلائه علینا سمع را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسر میم و تخفیف آن از سماع یعنی شنید
دوم بفتح و تشدید از تسمیع یعنی شنوانیدن بغیر و بر تقدیر خبر است بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست باید که بشنود شنونده حمد گفتن ما را خدا را و خوبی نعمت وی ما را اتباع کند و گواه شود بر آن و بلا بمعنی نعمت نیز آمده در حقیقت وی ابتلاء و امتحان است
مر بنده را و وی تعالی بنده را گاهی بامتحان بمضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر گوید و مراد در نعمت است باعتبار حصول تعرف و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی تقدیر ثانی آنست باید که بشنواند مر غیر او را و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند
در حمد گفتن در این وقت چنانکه امر تبلیغ شاهد مر غایب را آمده است و بعضی بر خبر حمل کرده اند بمعنی آنکه هر کرا سمع است شنیده است حمد گفتن ما را و شنوانیده است و این امریست مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست ربنا
صاحبنا پروردگار ما مصاحب شو ما را بعنایت و کلائت و رعایت وافضل علینا و احسان کن بافزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و ادامت نعمت و حصول برکت را و در وی اشارتست بآنکه بنده با وجود افاضت نعم
و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید و هیچ آنکه غنی تر اند محتاج تر اند عائذا بالله من النار میگویم این را در حالتی که پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آنست که میگفت آنحضرت این قول را در حالی که عائذ بود بر تقدیر اول قول رسول است و بر تقدیر
ثانی قول راوی فافهم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة بود آنحضرت چون باز میگشت از غزا یا حج یا عمره یکبر علی کل شرف
من الارض ثلث تکبیرات تکبیر می برآورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال که چون بجای بلند می برآمد تکبیر می برآورد و توربشتی گفته است که سبب استحباب ذکر را
نزد تجدد احوال و تقلب در آن رعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مساء و یقظه و منام ذکر میکرد اشارت است که آدمی را باید که در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند
که وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل می گردد شاید که در نفس وی چیزی از آن راه یابد پس رفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی و میتوان گفت که بر آمدن بمکان عالی مذکر می گردد
عارف را بکبریای حق عز و علا و شهود عظمت وی بی آنکه در نفس وی چیزی از آن حاصل گردد و این معنی احسن و اوفق است بکمال شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در ختم فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد نزد نزول و در بعضی اخبار آمده است که

تهلیل میکرد و نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از ان چنانچه ظاهر میشود از قول وی ثم یقول تسبیح میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا وعده خود را در تقویت
و تائید دین اسلام ونصر عبده و یاری داد بندهٔ خود را که عبارت از ذات شریف خود است وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جنگ
کردند و شکست دادند ولیکن بحقیقت همه بقدرت واست تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهها است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوهٔ خندق که آنرا غزوهٔ احزاب
نیز می گویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی بادها فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته دمار از روزگار آنها برآورد و قول
وی وحده تلمیح است بقول سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی بفتح همزه و سکون واو و بفا صحابی مشهور است و آخر
کسی است که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال گفت دعا رسول الله دعا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بد کرد آن
حضرت روز غزوهٔ احزاب که غزوهٔ خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستندهٔ کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب سماوی سریع الحساب شتابنده
گیرندهٔ حساب از بندگان بجهت علم و احاطهٔ تمامهٔ اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوندا شکست ده این گروههای کافر را اللهم اهزمهم وزلزلهم خداوندا شکست
ده ایشان را و بجنبان ایشان را و بلغزان پای ثبات ایشان را متفق علیه وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی مشهور است که او را و پدر و مادر او را و برادر و خواهر او را صحبت
و آن حضرت در خانهٔ ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی گفت نزول کرد آن حضرت و آمد بر پدر من فقربنا
الیه طعاما پس نزدیک کردانیدیم و پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبة فاکل منها و پیش آوردیم وطبه را پس خورد آن حضرت از وطبه این لفظ را بر وجوه متعدده روایت
کرده اند و اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف واو گفته که وطئیه بکسر طا و همزهٔ ممدوده بعد وی تمر است که خستهٔ آنرا برآرند و در شیر خمیر کنند وابن درید
گفته که وطئیه عصیدهٔ تمر است و اختلاف و وهم درین لفظ بسیار است و صحیح این است و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طا و احد رطب بمعنی خرمای تر روایت کرده و وطبه بسکون
الطا بعد وی بای موحده انتهی و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر بواو و اسکان طا و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوة همین است و معنی وی مشک شیر والله اعلم ثم اتی بتمر بسته آورده
شد خرمای خشک فکان یاکله ویلقی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که میخورد خرما را و می انداخت خسته را میان دو انگشت خود ویجمع السبابة والوسطی وجمع میکرد این
دو انگشت را وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که فجعل یلقی النوی علی ظهر اصبعیه السبابة والوسطی پس گردانید که می انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود ثم
اتی بشراب فشربه پس آورده شد آب خوردنی پس نوشید او را فقال ابی پس گفت پدر من با آن حضرت واخذ بلجام دابته و گرفت لگام چارپایهٔ او را که بروی سوار بود ادع الله لنا
دعا کن خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم خداوندا برکت ده مر ایشان را در چیزی که رزق دادهٔ ایشان را واغفر لهم وارحمهم و بیامرز ایشان را
و رحمت کن ایشان را رواه مسلم

الفصل الثانی

عن طلحة بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که از عشرهٔ مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
رای الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت اللهم اهله علینا بالامن والایمان خداوندا طالع گردان هلال را بر ما و بنما او را با امن از آفات نفس و مخافات دهر و به
ثبات ایمان والسلامة والاسلام و بسلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الهی یعنی مقرون گردان رؤیت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظائم نعیم است بلکه شامل
تمامهٔ نعمتها را و هلال مشهور آنست که تا سه شب از اول ماه است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته که هلال غرهٔ قمر تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت و دو شب که از آخر ماه بیست و شش و
بیست و هفت و در غیر آن قمر گویند انتهی و ظاهر آنست که معتبر در دعا اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال والله اعلم ربی و ربک الله پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خداست این
تنزیه است مر آنرا که خالق است از شریک و رد است بر دهریه و در حدیث تنبیه است بر استحباب دعا نزد ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بمشاهدهٔ صانع بنظر در مصنوعات رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل رای مبتلی فقال
نیست هیچ مردی که دید شخصی را که ببلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان وفضلنی
علی کثیر ممن خلق تفضیلا و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت دادنی الا لم یصبه ذلک البلاء مگر آنکه نرسد ورا آن بلا کائنا ما کان هر بلا که
باشد ولیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بدین کسی است که مبتلا است بفسق و معصیت و مجاهر است بان تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بیماری و ناقص الخلق را بیند یا فاسق مستور الحال را
ببیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکه در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن عمر وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعمرو
بن دینار الراوی لیس بالقوی وعن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال کسیکه در آید در بازار پس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة بنویسد خدای
تعالی مر او را هزار هزار نیکی ومحی عنه الف الف سیئة و بسترد و پاک کند از وی هزار هزار بدی ورفع له الف الف درجة و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پایه وبنی له بیتا فی الجنة
و برآرد برای وی خانهٔ در بهشت طیبی در تقریر این حدیث اطناب و بیان وافی کرده حاصلش این است که اینهمه ثواب از جهت آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل نزول و سوگندهای دروغ است
ظلمت غفلت را و چون در ظلمت المناسب غفلت و شدت است اجر در آن نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود اهتدا و هدایت که اعلی مرتبهٔ کمال است رواه الترمذی وابن ماجة وقال

الترمذی هذا حدیث غریب وفی شرح السنة این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع یباع فیه کسیکه بگوید در بازاریکه جمع کنندہ است مردم راکه خرید و فروخت کرده
میشود و در روی بدل من دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اولی مذکور است وعن معاذ بن جبل رض قال سمع النبی گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رجلا یدعو یقول مردی راکه دعا میکند میگوید اللهم انی اسالک تمام النعمة خدا و ندا من می طلبم از تو تمامی نعمت فقال ای شیٔ تمام النعمة پس گفت آن حضرت و پرسید از آن مرد
داعی چه چیز است تمامی نعمت که تو می طلبی قال دعوة ارجو بها خیرا پس گفت آن مرد این دعائی است که امید میدارم بآن نیکی را و مجملا امید دارم که نزد خدا نعمتی تمام است و من میطلبم آنرا
وحقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آن حضرت تعلیم کرد آنرا فقال پس گفت آن حضرت ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار بدرستیکه از جملهٔ تمام نعمت درآمدن در بهشت
است و رستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا بنعمتهای حق تعالی محفوظ و مسرور شده در آخرت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت درآید و در وی بدیدار وی جل جلاله مشرف گردد و زیاده
برین چه نعمت باشد وسمع رجلا یقول و شنید آن حضرت مردی راکه میگفت یاذا الجلال والاکرام فقال گفت آن حضرت قد استجیب لک فسل بتحقیق قبول کرده شد و آماده
کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن و بخواه هرچه خواهی وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول و شنید آن حضرت مردی را و حال آنکه آن مرد میگوید اللهم انی اسألک
الصبر خداوندا من میطلبم از تو صبر فقال سألت الله البلاء پس گفت آن حضرت صبر که می طلبی از خدا بلا می طلبی چه صبر بر بلا میباشد فاسأله العافیة پس بطلب از خدا عافیت راکه از جمیع
آفات و بلایا نگاهدارد که تحمل بلا سخت است بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد طریقه این است و ادب و صلاح حال هم درینست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه کسی که بنشیند نشستگاهی را پس بسیار گردید در آن مجلس بانگ و خروش وی و در قاموس گفته لغط بغین معجمه
مفتوحه و سکون نیز آمده و طای مهمله آواز یا آوازها که فهمیده نشود معنی آن و مراد اینجا کلام لاطائل و لایعنی است فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش از آنکه بایستد سبحانک اللهم وبحمدک
اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک الا غفر له ما کان فی مجلسه ذلک بگوید این کلمات را مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هرچه بود گذشته در آن مجلس رواه
الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن علی رضی الله عنه انه اتی بدابة لیرکبها روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چارپائی
تا سوار شود بر وی فلما وضع رجله فی الرکاب قال پس هنگامیکه نهاد وی رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس هرگاه که برآمد و
نشست بر پشت وا گفت الحمد لله ثم قال پس گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمهٔ این در فصل اول گذشت ثم قال پس گفت
الحمد لله ثلثا سه کرت والله اکبر ثلثا سه کرت سبحانک انی ظلمت نفسی بپاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس خود را فاغفرلی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب
الا انت پس بدرستیکه شان این است که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو ثم ضحک پس خندید وی رضی الله عنه فقیل من ای شیٔ ضحکت پس گفته شد از چه چیز خنده کردی یا امیر المؤمنین
قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت کرد چنانکه من کردم از ذکر و تسبیح ثم ضحک پس خنده کرد آن حضرت فقلت من ای شیٔ ضحکت
پس گفتم از کدام چیز خنده کردی یا رسول الله قال ان ربک لیعجب من عبده گفت آن حضرت از این جهة خنده کردم که پروردگار تو هر آینه عجب دارد و خوش و راضی میکردد از بندهٔ خود اذا قال
و قتیکه میگوید بنده رب اغفرلی ذنوبی یقول الله یعلم انه لا یغفر الذنوب غیری میگوید خدای تعالی میداند بنده که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر من پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول
رب العزت جل شانه خنده کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از همان قول رواه احمد والترمذی وابوداؤد وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده بود آن حضرت چون بدرود میکرد مردی را میگرفت دست او را فلا یدعها پس نمیگذاشت آن حضرت دست او را و این از غایت تواضع
و رفق او است بامت حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی تا آنکه میبود آن مرد که وی میگذاشت دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عجب از آن مرد که میگذارد دست آن حضرت را بعد
از آن که دست داده باشد مصرع خوش دولتی است اینکه ترا دست داده است ویقول استودع الله دینک ومیگفت و دیعت می نهم و نگاه میدارم نزد خدای تعالی دین ترا وامانتک
والامانت ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا با مردم دعا میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بحفظ امور دین و دنیای وی بسبب آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقتی که سبب اهمال طاعات و اوراد و معامله و معاشرت
با مردم میشود و بعضی میگویند که مراد بامانت اهل و اولاد اند وآخر عملک وآخر عمل تو وفی روایة وخواتیم عملک و در روایتی بجای وآخر عملک خواتیم عملک واقع شده و تخصیص آخر
عمل بجهت آنست که اعتبار خاتمه را است رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجة وفی روایتهما و در روایت ابی داؤد وابن ماجه لم یذکر ذکر کرده نشده است وآخر عملک
لا جرم و خواتیم عملک که بدل او ست نیز نخواهد بود وعن عبد الله الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طاء مهمله صحابی انصاری است هفده ساله بود که در غزوهٔ حدیبیه حاضر شد قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود آن حضرت چون میخواست که بدرود سپارد در وقت وداع لشکر را میگفت استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواه ابوداؤد
وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت یا رسول الله انی ارید سفرا فزودنی بدرستیکه
من میخواهم سفر را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد و احتمال دارد که مراد آن مرد توشه متعارف باشد فقال پس گفت آن حضرت زودک الله التقوی
توشه دهد ترا خدای تعالی تقوی را که توشهٔ راه آخرت است فقال زدنی پس گفت آن مرد زیاده دعا کن مرا قال گفت آن حضرت وغفر ذنبک و بیامرزد خدای تعالی گناهان ترا قال
زدنی بابی انت وامی گفت زیاده کن پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله قال ویسر لک الخیر گفت و آسان گرداند خدای تعالی مر ترا و توفیق دهد خیر را حیثما کنت هر جاکه باشی
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا قال روایت است از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله انی ارید ان

اسافر فاوصنی میخواہم کہ مسافرت کنم پس وصیت کن مرا قال علیک بتقوی اللہ فرمود لازم گیر بر خود تقوی را والتکبیر علی کل شرف ولازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جای بلند روی فلما ولی
الرجل پس ہنگامیکہ پشت داد آن مرد قال گفت آن حضرت دعا کرد اللهم اطوله البعد خداوندا بپیچان برای وی دوری راه را وهون علیه السفر و آسان کن بر وی سفر را رواه الترمذی
وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آن حضرت چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بر وی شب قال
میگفت یا ارض ربی وربک اللہ ای زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست اعوذ باللہ من شرک پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث گردد مثل خسف وتحیر
وهیا بانها وشر ما فیک و از شر چیزی که قرار کرده است در تو از حیوانات و حشرات و جن وانس وشر ما خلق فیک و از شر چیزی که پیدا کرده شده است و زندگانی میکند در درون تو در غارها
ومغاکها وشر ما یدب علیک و از شر چیزی که می جنبد و میرود در تو از تمامی حیوانات که بر زمین میروند واعوذ باللہ من اسد واسود و پناه میجویم بخدا از شیر و مار سیاه که بدترین
مارهاست ومن الحیة والعقرب و از هر جنس مار و کژدم و در بعضی نسخ من الحیة بی واو است ومن شر ساکن البلد و از شر سکونت کننده شهر مراد آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد
جنیان اند که در شهری و هر سرزمینی می باشند و اگر هر دو مراد دارند نیز وجهی دارد ومن والد وما ولد مراد بوالد ابلیس است و بما ولد نسل وی و حمل وی بر عموم اولی است تا همه را شامل
باشد واللہ اعلم رواه ابو داود وعن انس رضی اللہ عنه قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا غزا چون جنگ میکرد با کافران میگفت اللهم انت
عضدی ونصیری خداوندا تو بازوی منی و یاری دهنده منی عضد بفتح عین و ضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور است و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول وی ونصیری تفسیر و بیان
او است بک احول بقدرت تو حیله میکنم در دفع کردن اعدا یا تو می جنبم از حالی بحال وبک اصول و بقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین وبک اقاتل و بتائید و نصرت تو کارزار میکنم رواه
الترمذی وابو داود وعن ابی موسی رضی اللہ عنه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آن حضرت چون می ترسید گروهی را میگفت اللهم
انا نجعلک فی نحورهم خداوندا میگردانیم ترا در نحرهای ایشان نحر نام بالای سینه است که محل ذبح است و منحر جای قربان عرب میگویند جعلته فی نحر العدو گردانیدم او را در نحر عدو وقتی که او را در
مقابله عدو و بر کاری تا قتال کند از جانب تو و حامل کرده میان تو و میان عدو و تخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال میکند نزد استادن بقتال یا آنکه درین اشارتی بذبح و قتل او نیز است و
نعوذ بک من شرورهم و پناه میجوئیم بتو از شرهای ایشان رواه احمد وابو داود وعن ام سلمة رضی اللہ عنها ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خرج من بیته قال
بود آن حضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم اللہ توکلت علی اللہ اللهم انا نعوذ بک من ان نزل خداوندا پناه میجوئیم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پای در راه رفتن
بیفتد یا بیفتند کنایت است از وقوع ذنب بی قصد او نضل یا گمراه شویم و راه راست بگذاریم و راه کج رویم کنایت است از قصد و ذنب باختیار او نظلم بفتح نون و کسر لام او نظلم بضم
نون و فتح لام یا ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم و کسی که بر ما ظلم کند این نیز مکروه و مذموم است بسبب ذلت و اهانت و زبونی اگر چه اجری باشد در وی آفتی دیگر است که مبادا دعای بد کند بر ظالم و از
حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوی عود کند سلامت درین است که نه ظالم باشد و نه مظلوم او نجهل یا جهل کنیم بر کسی و مثل کارهای جاهلان کنیم از ایذا و اضرار
او یجهل علینا یا جهل کرده شود بر ما و مردم ما را ایذا کنند رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وفی روایة ابی داود
وابن ماجة و در روایت این دو کس اینچنین آمده است که قالت ام سلمة ما خرج رسول اللہ بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من بیتی قط از خانه من هرگز الا رفع
طرفه الی السماء مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بسکون چشم و نگریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بک من ان اضل پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من
او اضل یا گمراه کرده شوم یعنی گمراه کرداند مرا کسی او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی درین روایت ازل زیادتی است و اضل بصیغه مجهول زیاده است و دعا بلفظ
مفرد است وعن انس رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم اللہ توکلت
علی اللہ لا حول ولا قوة الا باللہ یقال له حینئذ گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت هدیت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از بر آمدن که راه روی و کار کنی
بر وفق صواب و سداد یا مراد آنست که این نام خدا را گرفتی و توکل بر وی کردی و از حول و قوت خود بر آمدی هدایت یافتی براه راست و مراد است این است که بنده در یاد خدا باشد و کارهای
خود را بوی سپارد و بیت کار خود را بخدا باز گذار کت نمی بینیم ازین بهتر کار وکفیت و وقیت وکفایت کرده شدی در جمیع مهمات و نگاه داشته شدی از جمیع شرور فیتنحی له الشیطان پس
یکسو میشود شیطان برای وی و باز ایستد از اضلال و اغوا و ایذای وی ویقول له شیطان آخر و میگوید شیطان دیگر آن شیطان که یکسو شد و خاسر و خائب شد از اغوا و اضلال وی آیس
و متحسر گشت از برای تسلیه وی کیف لک برجل قد هدی وکفی ووقی چگونه میسر میشود ترا تعرض و تسلط بر مردی که بتحقیق هدایت و کفایت و وقایت کرده شده است بقرینی
اینست و میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنحی و تحسر و خیبت و خسران باز خیال اغوا و اضلال میکرده باشد و در فکر و مکری دیگر و حیله دیگر شده باشد که برانگیزد و کار خود کند این شیطان
بوی میگوید ازین خیال برگرد و در بند آن مباش که بی فایده است فافهم رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان و روایت کرده ترمذی تا قول فیتنحی له الشیطان و قول
شیطان دیگر با وی روایت نکرده وعن ابی مالک الاشعری رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل وقتیکه درآید مرد در خانه خود را پس باید
بگوید اللهم انی اسالک خیر المولج خداوندا من سؤال میکنم ترا نیکی درآمدن درین خانه وخیر المخرج و نیکی بر آمدن از آن خانه که بر آمدن و درآمدن همه نیک باشد و متضمن نیکی گردد و مولج
بکسر لام است و مخرج بفتح را بسم اللہ ولجنا بنام خدا درآمدیم وعلی اللہ ربنا توکلنا و بر خدا که پروردگار ماست کار و بار گذاشتیم ثم لیسلم علی اهله پس باید که سلام کند کسان خانه
خود و گفته اند اگر در خانه کسی نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا اند رواه ابو داود وعن ابی هریرة رض ان النبی صلی اللہ علیه

وسلم کان اذا رفأ الانسان اذا تزوج قال بود آنحضرت چون دعای کردی مردی را وقتی که تزوج کرده و زنی خواسته میگفت بارك الله لك برکت دهد خدای تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد یا بخطاب
بمرد و زن هر دو میکرد و میفرمود بارك علیكما و برکت کند بر هر دو شما و برکت در لغت کوالیدن و افزون شدن و تبریک دعا کردن به برکت وجمع بینكما فی خیر و جمع کند والتیام و اتفاق
دهد میان شما در خیر و رفأ بتشدید فا و همزه در آخر از ترفیه و رفو در لغت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جامه و در جاهلیت دعای متزوج باین لفظ میکردند که بالرفاء والبنین یعنی اتفاق والتیام
باد میان شما و پسران زائیده باد باین جهت ترفیه نام دعای متزوج شد و در شرع ازان نهی کردند از جهت شعار آن بکراهیت بنات و آن حضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارك الله لك الخ
رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجة وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا تزوج احدکم امرأة او اشتری خادما فلیقل
چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتکاری را خادم بر داه و غلام هر دو اطلاق میکنند پس باید که بگوید اللهم انی اسالك خیرها وخیر ما جبلتها علیه خداوندا من سوال میکنم ترا به نیکی این
زن یا خادم را و نیکی خصلتها و عملها که پیدا کرده تو او را بران واعوذ بك من شرها وشر ما جبلتها علیه و پناه میجویم بتو از بدی آن و بدی چیزی که پیدا کرده تو او را بر آن واذا اشتری
بعیرا و چون بخرد یکی از شما شتر را فلیاخذ بذروة سنامه پس باید که بگیرد بلندی کوهان او را ولیقل مثل ذلك و باید که بگوید مانند آنکه در تزوج امرأة و شراء خادم میگفت و ذروه بضم والکسر
بالای هر چیز و بالای کوهان و کوه و سنام بالفتح کوهان وفی روایة فی المرأة والخادم و در روایتی در زن و خادم این آمده که ثم لیاخذ بناصیتها ولیدع بالبرکة پس باید که بگیرد موی
پیشانی زن یا خادم را و باید که دعا کند ببرکت رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن ابی بکرة بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعوات المكروب دعاهای کسی که اندوهگین است یعنی دعای که اگر بخوانند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعاهای متعدده بود بلفظ جمع آورده و دعوات
گفت دعا این است اللهم رحمتك ارجو خداوندا رحمت ترا امید میدارم فلا تكلنی الی نفسی طرفة عین پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن واصلح لی شانی كله و نیک
گردان مرا کار مرا و حال مرا همه لا اله الا انت رواه ابوداؤد وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رجل گفت ابوسعید که گفت مردی هموم لزمتنی و دیون
اندوهها چسپیده است مرا و وامها یا رسول الله ای پیغمبر خدا هم اندوه و که اختن بیماری تن را قال گفت آن حضرت افلا اعلمك كلاما اذا قلته اذهب الله همك آیا نیاموزم
ترا کلامی که چون بگوئی آن را ببرد خدای تعالی اندوه ترا وقضی عنك دینك و بگزارد از تو خداوام ترا یعنی سببی سازد که وام تو گذارده شود قال گفت آن مرد قلت بلی گفتم بیاموز مرا آن کلام را قال
قل گفت آن حضرت بگو اذا اصبحت واذا امسیت چون صبح کنی و چون شبانگاه کنی اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن خداوندا پناه میجویم من بتو از هم و حزن هر دو بمعنی اندوه است
ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع واعوذ بك من العجز والكسل و پناه میجویم بتو از ناتوانی و کاهلی واعوذ بك من البخل والجبن و پناه میجویم بتو از ممسکی و ناجوانمردی و بیدلی و ترسندگی
واعوذ بك من غلبة الدین وقهر الرجال و پناه میجویم بتو از چیره شدن وام و چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلك گفت آن مرد پس کردم من آنرا که فرمود آن حضرت م
گفتم در صباح و مسا این کلمات را فاذهب الله همی پس برد خدای تعالی اندوه مرا وقضی عنی دینی و گزارده ی تعالی از من وام مرا رواه ابوداود وعن علی رضی الله عنه
انه جاءه مكاتب روایت است از امیر المومنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب بنده که بهای خود را بر خود نوشته که اگر ادای آن کند آزاد شود فقال انی عجزت عن كتابتی پس گفت آن
مکاتب که بدرستی من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعنی پس یاری کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند
یا چیزی بیاموزان مرا از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص شوم قال الا اعلمك كلمات علمنیهن رسول الله گفت علی رضی الله عنه آیا نیاموزم ترا چند کلمه که آموزانیده است
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو كان علیك مثل جبل كبیر دینا اداه الله عنك اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بگزارد آن وام را خدای تعالی از تو قل بگو
اللهم اكفنی بحلالك عن حرامك خداوندا کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که بآن از حرام بی نیاز شوم واغننی بفضلك عمن سواك و بی نیاز
گردان مرا بفزونی کرم خود از هر کسی که جز تست رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الكبیر وسنذكر حدیث جابر و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول آن واقع است
اذا سمعتم نباح الكلاب فی باب تغطیة الاوانی در باب پوشیدن آوندها در شبان ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم كان اذا جلس مجلسا او صلی تكلم بكلمات گفت عائشه که بود آن حضرت چون می نشست در نشستگاهی یا چون نمازی گزارد تکلم میکرد بچند کلمه فسالته عن الكلمات پس پرسیدم
آن حضرت را از آن کلمات که کدام اند کلمات و چیست فضیلت آن کلمات فقال پس گفت آن حضرت بخست در فضیلت آن ان تكلم اگر کلام کرده شود بخیر یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ثواب است یا
در وی عقاب نیست و برین تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی یا موی بخیر و برین تقدیر بفتحات است كان باشد آن کلمات که مذکور اند در ما بعد طابعا علیهن مهر و دلیل بر صحت و
حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است بانها الی یوم القیمة وان تكلم بشر و اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است ببدی كان كفارة له باشد سبب پوشیدن و بخشیدن مر او را
و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك رواه النسائی وعن قتادة از اجله علما تابعین
و مشاهیر ایشان است و اکثر روایت وی از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بلفظه رسیده است قتاده را ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم كان اذا رای الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت هلال خیر ورشد هلال خیر ورشد سه بار مکرر میگفت و رشد بضم را و
سکون شین معجمه بسامان و بره بودن خلاف غی بعد از آن خطاب بهلال میکرد و میگفت امنت بالذی خلقك ایمان آوردم من بآن کسی که پیدا کرده است ترا ثلث مرات این عبارت را
هم سه بار میگفت ثم یقول پس نیز میگفت الحمد لله الذی ذهب بشهر كذا وجاء بشهر كذا شکر خدای را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آورد ماه چنین را و نام ماه آینده

میگفت شکر بارگذشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت رواه ابو داؤد وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر همه
فلیقل روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت کسیکه بسیار کرد اندوه وی پس باید که بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک خداوندا من بنده توام و پسر بنده
توام و پسر واه توام که پدر و مادر من اند و فی قبضتک و در پنجه قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو روا
ناصیتی بیدک موی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست ماض فی حکمک گذرنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هرچه گوئی و خواهی همان شود عدل فی
قضاءک عدل است در من قضای تو عدل داد خلاف جور اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهادهٔ و خواندهٔ بان نام ذات خود را
بهر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکند بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرستادهٔ آن نام را در کتابهای خود او استأثرت به فی مکنون الغیب عندک
یا مستبد و منفرد بان نام در پردهٔ غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه بعلامت جیم صحح بصیغهٔ بعد او انزلته فی کتابک نوشته او علمته احدا من خلقک یا دانانیدهٔ آنرا بیکی از خلق خود را ان تجعل القرآن
ربیع قلبی سوال میکنم که بگردانی قرآنرا بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند و جلاء همی و غمی و بگردانی قرآنرا
سبب بردن هم و غم من هر دو بمعنی اندوه است ولیکن هم در مستقبل میباشد و غم در ماضی ما قالها عبد قط الا اذهب الله غمه نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه ببرد خدای تعالی غم و اندوه
او را و ابدل له به فرحا و بدهد او را بعوض غم کشاده و راحت را فرج بجیم و فتح را کشایش میگویند فرج الله عنک غمک و فرح بحاء مهمله شادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است و
درینجا در بعضی نسخ بجای مهمله نیز ضبط کرده است رواه رزین وعن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا واذا نزلنا سبحنا گفت جابر بودیم ما چون می بر آمدیم بر بلندی
تکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از ان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و جز این در باب التسبیح والتکبیر والتهلیل گذشت رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کربه امر یقول بود آن حضرت چون اندوهگین میگردانید او را کاری میگفت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ای زنده
بحیات حقیقی ای بر پا دارندهٔ خلق برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ وعن ابی سعید الخدری رضی
قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق یا رسول الله هل من شئ نقوله هست چیزی یعنی ذکری و دعائی که بگوئیم آنرا و بخوانیم تا کشادی دهد کار ما پدید آید
فقد بلغت القلوب الحناجر پس بتحقیق رسیده دلهای ما گلوهای ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و بیضاوی گفته یعنی از ترس شش می آماسد از سختی ترس پس بلند میگردد و میرسد تا سر حنجره
وان منتهای حلقوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول و مدخل طعام و شراب غلط است و صواب آنست که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر حلقوم است قال نعم
گفت آن حضرت آری هست چیزی که بگوئید آنرا اللهم استر عوراتنا خداوندا بپوش عیبهای ما را عورت هرچه از نمودن و دیدن آن شرم آید وامن روعاتنا و ایمن گردان و امن ده از ترسهای ما
روع بفتح را ترسیدن و بضم را بمعنی دل می آید قال فضرب الله وجوه اعدائه بالریح گفت ابو سعید پس زد خدای تعالی رو بهای دشمنان خود را بباد که فرستاد فهزم بالریح
پس شکست داد لشکر دشمنان را بباد این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوهٔ خندق که آنرا غزوهٔ احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است رواه احمد وعن بریدة رض قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آن حضرت چون می در آمد بازار را میگفت بسم الله بنام خدا در آمدم اللهم انی اسألک خیر هذه السوق وخیر ما فیها
خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزیرا که درین بازار است واعوذبک من شرها وشر ما فیها و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ
بک ان اصیب فیها صفقة خاسرة خداوندا من پناه میجویم بتو از انکه برسم در وی بیع و شرا زیانکار را صفق دست بر هم زدن که آواز آید و دست بر دست کسی بکر زدن در بیع و بیعت
رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب الاستعاذة عود و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به بپناه بردم بوی و هو عیاذی و اوست پناه من و
اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قران مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار
در اول نیز وارد شده اند و این در قرأت قرآنست و در ادعیهٔ ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن بلا حالی که امتحان کرده شود در فتنه اندازند شود ادمی
در آن و دشوار آید بر وی و جهد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد بان حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت
مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست که عام تر از آنست و درک الشقاء و پناه جوئید از لاحق شدن و دریافتن سختی و دشواری شقا بفتح و مد شدت و عسرت و سوء القضاء
و پناه جوئید از قضای بد و مراد بقضای بد آنچه بد آید انسانرا و مکروه دارد آنرا و بدی راجع بمقضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب است بقضا نه بمقضی و شماتة الاعداء و پناه جوئید
از شاد شدن دشمنان در دین و دنیا که متعلق بدین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بفوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزوال آن شاد میشوند از ان استعاذه
نیست و استعاذه از ان در معنی طلب فسق و ظلم است و دعا بدان جایز نی متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبة الرجال معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده است وضلع بفتح ضاد معجمه و فتح لام بارگران متفق
علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والمغرم والمأثم اللهم انی
اعوذ بک من من عذاب النار وفتنة النار یعنی فتنه که برساند بعذاب نار و سبب در آمدن در وی شود وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر فتنة الفقر

زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا البتہ ہست و بی مدخلیت آن نیست استعاذہ از شر آنست که بسبب غنی در فسق و اسراف و بسبب فقر در جزع و فزع نیفتد و من شر فتنۃ المسیح
الدجال بیان این نیز در اوایل کتاب کردہ شدہ است و در علامات ساعت نیز بیاید ان شاء اللہ تعالی اللھم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد خداوندا بشوی گناہان مرا بآب برف و ژالہ
و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد بآب و برف و ژالہ ونق قلبی کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ کردانیدہ میشود جامۂ سفید از چرک تخصیص
بجامۂ سفید بجہت آنست که نظافت و نزاہت در وی بیشتر ظاہر میشود و در وی اشارتست بصفای فطرت و طہارت آن و دنس عارض است بر آن و باعد بینی و بین خطایای کما باعدت
بین المشرق والمغرب و دوری انداز میان من و میان گناہان من چنانکہ دوری افکندہ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوۃ در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شدہ است
متفق علیہ وعن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہفدہ غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المومنین علی است رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول بود آن حضرت که میگفت اللھم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل والھرم وعذاب القبر اللھم آت نفسی تقواھا خداوندا بدہ
نفس مرا تقوی و پرہیزگاری که حاصل شود او را وزکھا انت خیر من زکاھا و پاکیزہ گردان او را توئی بہترین کسی که پاکیزہ کرداند او را انت ولیھا ومولاھا توئی متولی امر و صاحب تصرف
وی و خداوند یاری کردن اللھم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوندا من پناہ میجویم بتو از دانشی که سود نکند چنانکہ علمہای که تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم ومن قلب
لا یخشع و از دلی که نترسد و فروتنی نکند ومن نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا ومن دعوۃ لا یستجاب لھا و از دعائیکہ اجابت کردہ نشود آنرا رواہ مسلم وعن عبد اللہ
بن عمر قال کان من دعاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود از جملۂ دعای آن حضرت اللھم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوندا پناہ میجویم بتو از زوال و رفتن
نعمت تو که عطا کردۂ وتحول عافیتک و از بر گشتن عافیت تو که روزی کردۂ وفجاءۃ نقمتک و ناگہان عتاب کردن تو فجاءۃ بضم فاء و مد ہمزہ و بفتح فاء و سکون جیم بی مد نیز ضبط
کردہ اند ناگاہ گرفتن و نقمت بفتح نون و کسر آن وجمیع سخطک و پناہ میجویم بتو از ہمہ بی رضائی و خشم گرفتن تو رواہ مسلم وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول گفت عائشہ بود آنحضرت که میگفت اللھم انی اعوذ بک من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل خداوندا پناہ میجویم از بد کاری که کردہ ام و از بد کاری
که نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی تو از ان یا بنا کنم بترک قبایح با وجود عدم ترک آنہا رواہ مسلم وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کان یقول اللھم لک اسلمت خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و طاعت کردم وبک آمنت و بتو ایمان آوردم و بتو بگرویدم وعلیک توکلت و بر تو
توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم والیک انبت و بسوی تو باز گشتم و روی آوردم وبک خاصمت و بقدرت تو و یاری دادن تو پیکار کردم اللھم انی اعوذ بعزتک خداوندا
من پناہ میجویم بغلبۂ قوت تو لا الہ الا انت نیست آلہ مگر تو ان تضلنی از انکہ گمراہ کنی تو مرا انت الحی الذی لا یموت توئی زندہ که نمیرد والجن والانس یموتون و
پریان و آدمیان ہمہ میمیرند متفق علیہ الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللھم انی اعوذ
بک من الاربع خداوندا پناہ میجویم بتو از چہار چیز من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا یسمع آن چہار اینہا اند از علمیکہ نفع نکند و از دلیکہ
نترسد و از نفسیکہ سیر نشود و از دعائیکہ شنیدہ نشود یعنی مستجاب نگردد رواہ احمد وابو داؤد وابن ماجۃ ورواہ الترمذی عن عبد اللہ بن عمرو والنسائی عنہما
این حدیث را احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ از ابی ہریرہ روایت کردہ اند و ترمذی از عبد اللہ بن عمرو بن العاص و نسائی از ہر دو وعن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یتعوذ من خمس بود آن حضرت که پناہ میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر از بدی عمر و درازی آن چنانچہ توبیخ حواس و قوت طاعت
و بندگی نماند وفتنۃ الصدر و از فتنہ و ابتلای سینہ که در وی اخلاق ذمیمہ و عقاید باطلہ جای کند یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلایا وعذاب القبر رواہ ابو داود والنسائی وعن ابی ہریرۃ
رضی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللھم انی اعوذ بک من الفقر مراد فقری است که در وی صبر نباشد و در حقیقت استعاذہ از فتنۂ فقر است والقلۃ و از کمی خیرات
و مبرات والذلۃ بکسر ذال و از خواری نفس که نزد خداوند و نزد ارباب دین خرقی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانہ واللہ العزۃ ولرسولہ وللمومنین نماند واعوذ بک من ان اظلم او اظلم و پناہ
میجویم من از ین که ظلم کنم یا ظلم کردہ شوم چنانکہ در باب سابق گذشت رواہ ابو داؤد والنسائی وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللھم انی اعوذ بک من الشقاق
بکسر شین پناہ میجویم از خصومت و عداوت اہل دین والنفاق و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفر است و اظہار ایمان و شاید که مراد اینجا عام تر ازین است شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت
و خلف وعدہ و اظہار آنچہ خلاف مضمر است با احباب و اصحاب وسوء الاخلاق و پناہ میجویم از بدی اخلاق رواہ ابو داؤد والنسائی وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کان یقول اللھم انی اعوذ بک من الجوع خداوندا پناہ میجویم بتو از گرسنگی فانہ بئس الضجیع پس بدرستیکہ بد ہمخوابہ ایست گرسنگی استعاذہ از گرسنگی از جہت ضرر انسان است بدان
در بدن و قوی و حواس ظاہرہ و باطنہ و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وی از طاعت و خدمت و لہٰذا تعبیر کرد از وی بضجیع که مفید معنی لزوم و صحبت است و درین اشارتست که جوع مذموم
آنست که ملازم حال انسان و مورث ضرر باشد و آنکہ باعتبار و ارتیاض بر وجہ اعتدال موافق حال کرد منضر نیست بلکہ موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدنست از امراض و لعوارض و
اعوذ بک من الخیانۃ و پناہ میجویم بتو از بی امانتی و بی دیانتی فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را فانھا بئست البطانۃ پس بدرستیکہ بد باطن است خیانت بطانہ بکسر با
در اصل بمعنی استر جامہ ضد ظہارہ ابرہ جامہ را گویند استعارہ میکنند برای ہر سیرت انسان که در باطن مضمر دارد و دوستی و دوستی خاصہ را نیز گویند رواہ ابو داؤد والنسائی وابن ماجۃ
وعن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللھم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و را پیسی و پیسہ شدن و سفیدی که در ظاہر بدن پیدا

شود بجهت فساد مزاج آن والجذام بضم جیم و ذال معجمه بیماری مشهور که حادث میگردد از انتشار سودا در بدن و فاسد میکرداند مزاج اعضا و هیأت آنها را والجنون و از دیوانگی و پوشیده شدن عقل ومن سیئ الاسقام و از همه بیماریهای بد رواه ابو داؤد والنسائی وعن قطبة بن مالك بضم قاف و سکون طای مهمله و بای موحده صحابی کوفی است قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بك من منكرات الاخلاق والاعمال والاهواء خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد و از کارهای بد و از هواها و خواستهای بد که نفس بدان میل دارد و منکر آنکه کروه شده و بشرع و ناآشنا که در دین وجود او شناخته نشود و ضد معروف رواه الترمذی وعن شتیر بضم شین معجمه و فتح مثناة و سکون تحتانیه و را در آخر بن شکل بشین معجمه و فتح کاف ابن حمید بضم حاء و فتح میم تابعی کوفیست و پدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی است عن ابیه و روایت میکند شتیر از پدر خود شکل و غیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است قال قلت یا نبی الله علمنی تعوذا اتعوذ به گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة قال قل گفت آنحضرت بگو اللهم انی اعوذ بك من شر سمعی خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوائی من که سخن بد استماع و شر بصری و از بدی بینائی من که چیز بد را نه بینم و شر لسانی و از بدی زبان من که سخن بد نگویم و شر قلبی و از بدی دل من که خاطر بد را نه اندیشم و شر منیی و پناه میجویم از بدی آب منی خود که در زنا نفشد و نظر بحرام بشهوت نکند که آن نیز از نشا منی است رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابی الیسر بفتح تحتانیه و فتح مهمله و را صحابی مشهور است از انصار حاضر شده عقبه را و بدر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو بود آن حضرت که دعا میکرد باین دعا اللهم انی اعوذ بك من الهدم بفتح ها و سکون دال مهمله افکندن و ویران کردن بنا یعنی از منهدم شدن بنا بر من و افتادن دیوار بر من و بفتح دال نام آن خانه که بیفتد و بکسر دال آن شخص که میمیرد در زیر آن و مشهور در روایت حدیث بسکون دال است چنانچه در قرائن آوات و بفتح آن نیز روایت است واعوذ بك من التردی و پناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند واعوذ بك من الغرق والحرق و پناه میجویم بتو از غرق شدن در آب و سوختن در آتش و غرق و حرق هر دو بحرکت را و سکون نیز درست و توربشتی گفته که اسکان در حرق خطا است والهرم و پناه میجویم بتو از پیری سخت واعوذ بك من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و پناه میجویم بتو از این که مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایذا کند و تباه کند و اند فی الصراح تخبط بدیوانگی در هشتن دیو مردم را ومنه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من المس ای یفسده واعوذ بك من ان اموت فی سبیلك مدبرا و پناه میجویم بتو از انکه بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن از جنگ کافران است و تواند که گریختن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب پس از گرمی نعوذ بالله من ذلک واعوذ بك من ان اموت لدیغا و پناه میجویم بتو از انکه بمیرم گزیده مار و کژدم و جز آن رواه ابو داود والنسائی وزاد فی روایة اخری و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ والغم و پناه میجویم بتو از غم و اندوه وعن معاذ رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع پناه جوئید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مراد بطمع متحرک امید داشتن مال از مردم و طبع بفتحتین در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع البحار گفته که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دنس و شیخ رحمه الله میفرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهره دار را یا وعدهٔ صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود چون کشتی ما بجزیرهٔ کمران رسید و سه عرب در کسوت صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم کشتی رسد در باطن ما امیدی پیدا آید که مردم خواهند رسید و ما چیزی خواهند داد آیا این از باب طمع و اشراف که نزد این طایفه مذموم است باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد و اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد رواه احمد والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکرد بسوی ماه پس گفت یا عائشة استعیذی بالله من شر هذا ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقمر کرد فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستیکه این است غاسق وقتیکه غروب کند و در قرآن مجید در سورهٔ فلق واقع شده است ومن شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند بشب چون تاریک گردد و بغیبوبت شفق و بقمر وقتیکه گرفته شود و بآلت مرد وقتی که غائب گردد در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب و جز آنست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در این حدیث تفسیر کرده بقمر وقتیکه خسوف کند و سبب استعاذه از آن آنست که خسوف و کسوف از آیات خداوند است که منذر است بوجود حوادث و نزول نوایب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ترسیدند آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک و نیست مراد باین حوادث و نوایب که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلامیان معتمد علیه نیست بلکه مراد آیات خدا که منذر است بدان مثل آن که عبرت گیرند و بترسند که چون قمر باین نورانیت در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زایل گردد و امثال آن رواه الترمذی وعن عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد رضی الله عنه صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی گفت عمران بن حصین که گفت آن حضرت مر پدر مرا پیش از آنکه اسلام آرد یا حصین کم تعبد الیوم الها چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من هفت خدا را عبادت میکنم ستا فی الارض وواحدا فی السماء شش خدا در زمین و آن یغوث و یعوق و نسر و لات و منات و عزی بود و این شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است قال گفت آن حضرت فایهم تعد لرغبتك ورهبتك پس کدام یکی از ایشان را میشماری و مهیا میداری برای امید و بیم خود قال الذی فی السماء گفت حصین آن که در آسمان است قال گفت آنحضرت یا حصین اما انك لو اسلمت علمتك کلمتین تنفعانك ای حصین آگاه باش بدرستی که تو اگر مسلمان میشدی دانا بیندم ترا دو کلمه که سود میکردند ترا قال گفت عمران فلما اسلم حصین پس هنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من قال گفت حصین یا رسول الله علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی بیاموز مرا آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم الهمنی رشدی خداوندا الهام ده در دل من آنکه رشد مرا و رشد بضم راء و سکون شین راه شدن واعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدی نفس من رواه الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آنحضرت چون بترسد یکی از شما در خواب پس باید که بگوید اعوذ بکلمات اللہ التامات پناہ میجویم بکلمات خدا که تام و کامل و مبرا از نقصان اند من غضبه از خشم وی وعقابه و از عذاب کردن وی بر گناهان وشر عباده و از شر بندگان وی ومن همزات الشیاطین و پناہ میجویم از وسواسهای شیطانان و خطرات ایشان که در دل اندازند وان یحضرون و از حاضر شدن شیاطین مرا فانها لن تضره پس بدرستیکه شیاطین زیان نمیرسانند گوینده این کلمات را از اینجا معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف شیطانست وکان عبد اللہ بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده و بود عبد اللہ بن عمرو که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را بکسی که بالغ بود از اولاد وی ومن لم یبلغ منهم وکسیکه بحد بلوغ نرسیده بود از اولاد وی کتبها فی صك ثم علقها فی عنقه می نوشت این کلمات را در صك یعنی در کاغذ پاره پس در می آویخت آن کلمات را در گردن او و از اینجا جواز آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را در اینجا اختلافست مختار آنست که تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا اسمای الٰهی تعالیٰ نوشته باکی نیست چنانکه در رقیه این تفصیل کرده اند رواه ابو داود والترمذی وهذا لفظه آنچه مذکور شد عبارت ترمذیست و عبارت ابی داود دیگر است وعن انس رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من سال اللہ الجنة ثلث مرات کسیکه بخواهد از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة میگوید بهشت بناطق کردانیدن حق تعالیٰ ورا اللهم ادخله الجنة خداوندا در آر او را در بهشت ومن استجار من النار ثلث مرات و کسیکه امان جوید از آتش دوزخ و بگوید اللهم اجرنی من النار سه بار قالت النار اللهم اجره من النار میگوید آتش خداوندا امان ده او را از آتش رواه الترمذی والنسائی

الفصل الثالث عن القعقاع بفتح قاف وسکون عین مهمله تابعی ست ان کعب الاحبار قال او نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافته اما آنحضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان آورده گفت کعب لولا کلمات اقولهن لجعلتنی یهود حمارا اگر نمی بود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آینه میگردانیدند مرا یهود خر یعنی سحر کرا یاران من به ایشان دشوار آمده و مراد بخر ساختن خوار و ذلیل و بلید و مسلوب العقل ساختن است یا انقلاب حقیقت کذا ذکره الطیبی فقیل له ماهن پس گفته شد مر کعب را چه چیز اند و کدام اند آن کلمات قال گفت کعب آن کلمات این است که اعوذ بوجه اللہ العظیم الذی لیس شیء اعظم منه پناہ میجویم بذات خدای بزرگ که نیست هیچ چیز بزرگتر از ان وبکلمات اللہ التامات التی لایجاوزهن بر ولا فاجر و پناہ میجویم بکلمات خدا که تام اند در نمیگذرد از ان هیچ کس نه نیکوکار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسما و صفات اند پس همه اشیا را احاطه آیند و اگر کلمات قرانی است از وعد و وعید قرآن ثواب و عقاب هیچ یکی خارج نیست وباسماء اللہ الحسنیٰ و پناہ میجویم باسمای خدا که نیکوتر اند از همه اسما و اشیا ما علمت منها و ما لم اعلم آنچه میدانم از ان اسما و آنچه نمیدانم من شر ما خلق از شر چیزی که پیدا کرده وذرأ و پراگنده کردانید وبرأ و آفرید و پیدا آورد از کتم عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی باندک تفاوت و در حواشی تفسیر نوشته و بری کردانید مخلوقات را از نقصان و تفاوت در آنچه تقاضا کرد حکمت رواه مالك

وعن مسلم بن ابی بکرة تابعی ثقه است قال گفت کان ابی یقول فی دبر الصلوة گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز اللهم انی اعوذ بك من الکفر والفقر وعذاب القبر فکنت اقولهن پس بودم من میگفتم این کلمات را فقال ای بنی عمن اخذت هذا ای پسرک من از که گرفتی تو این را قلت عنك گفتم که گرفتم از تو و از اینجا معلوم میشود که در اوراد و دعوات اخذ از مشائخ مستحسن است قال ان رسول اللہ گفت پدر من بدرستیکه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم کان یقولهن فی دبر الصلوة بود که میگفت این کلمات را در پس نماز رواه النسائی والترمذی الا انه لم یذکر مگر آنست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که فی دبر الصلوة وروی احمد لفظ الحدیث و روایت کرده است احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه پدر و پسر وعنده و نزد احمد اینچنین است که فی دبر کل صلوة بزیادت لفظ کل و ظاهر آنست که در روایت نسائی نیز همین مراد است وعن ابی سعید رضی اللہ عنه قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول گفت ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را که میگفت اعوذ باللہ من الکفر والدین پناہ میجویم بخدا از کفر و وام فقال رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ اتعدل الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام قال نعم گفت آنحضرت آری برابر میکنم این هر دو را و وجه آن را ذکر نفرموده و وجهش آنست که مردم بتقریب وام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران و منافقانست چنانچه در احادیث آمده است وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است اللهم انی اعوذ بك من الکفر والفقر که در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده قال رجل ویعدلان گفت مردی بطریق استفهام و برابر کرده میشوند کفر و فقر قال نعم گفت آنحضرت آری برابر اند زیرا که فقر گاهی بکفر می کشد اگر بی صبری کند و چیزی بگوید و بکند که مستلزم کفر است رواه النسائی

باب جامع الدعاء آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا استعاذه و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب در ذکر ادعیه که جامع اند مقاصد و مطالب را مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ اندک مثل جوامع الکلم

الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری رضی اللہ عنه عن النبی صلی اللہ علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء روایت است از ابی موسیٰ اشعری که آنحضرت صلعم دعا میکرد باین دعا اللهم اغفرلی خطیئتی خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا وجهلی و نادانی مرا یعنی حکم نادانی اگر کاری کرده باشم واسرافی و بیامرز اسراف مرا و از حد در گذشتن مرا و اسراف ضد قصد که بمعنی میانه روی کردنست در هر چیزی فی امری در کار من یعنی جهل کردن و اسراف کردن من در کار من وما انت اعلم به منی و بیامرز مرا چیزی را یعنی گناهان که تو داناتری بدان از من اللهم اغفرلی جدی وهزلی وخطائی وعمدی جد بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد هزل و هزل بیهوده گفتن و خطا بی قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی است وکل ذلك عندی و همه این اقسام نزد من ثابت این تواضع و هضم نفس و تضرع است از آنحضرت بجناب عزت و کبریای حق و در حقیقت این تعلیم است امت را که اینچنین استغفار کنند و توجیهات دیگر که در قول حق تعالیٰ لیغفر لک اللہ ما تقدم نیز جاریست اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا چیزی که پیش کرده ام از گناهان و چیزی که پس کرده ام گناه بست است از جمیع گناهان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از وی است یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان به بعض چه گناهان که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پیشتر ملد و بما اخرت گناهان که هنوز بوقوع

بیامده و مراد غفران آنها است بر تقدیر وقوع وما اسررت وما اعلنت و چیزی که پنهان کرده ام از گناهان و چیزی که آشکارا کرده ام وما انت اعلم به منی و چیزی که تو داناتری بآن از من انت
المقدم وانت المؤخر تو ئی پیش کننده هر کسی را که خواهی بتوفیق و قرب درگاه خود و توئی پس افگننده هر کرا خواهی و تحقیق این معنی در باب اسماء الله معلوم شد وانت علی کل شیء قدیر و تو بر هر
چیزی قادری متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا نیکو گردان
برای من دین مرا که آن نگاهداشت کار من است زیرا که عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای
التی فیها معاشی و نیک گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست و زندگانی من است واصلح لی آخرتی التی فیها معادی و نیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت و جای
قرار منست و صلاح نیکی ضد فساد و اصلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال تا ما کرد دبآن امر معیشت و حاصل کرد دعون بر طاعت و سلامت از آفاتی که مورث خلل و تشویش در وقت
کرده و اصلاح آخرت توفیق بچیزی که سبب نجات از عذاب و فوز بسعادت آن جهان بود واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و بگردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار کنم
و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات و برکت در آن است واجعل الموت راحة لی من کل شر و بگردان موت را سبب آسایش و رهائی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا کرده که باعث
بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد برداری مرا پیش از آنکه در بلا افتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون رواه مسلم وعن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسالك الهدی خداوندا میخواهم از تو راه راست والتقی و پرهیزگاری والعفاف و بازداشتن از آنچه
حلال نیست و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال والغنی و توانگری بمال و بذل وصل توانگری بدل است و بی نیازی از ما سوای حق رواه
مسلم وعن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل گفت امیر المؤمنین علی رض که گفت مرا آنحضرت عم بگو اللهم اهدنی خداوندا راه راست نما وسددنی
و راست گردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار و گفتار واذکر بالهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدایتك الطریق راست رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه راهی باشد راست
و میانه در راههای دیگر کج یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه و تفهیم معقول است بمحسوس والسداد سداد السهم و یاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی
همچو تیر راست کن مرا رواه مسلم وعن ابی مالك الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد
تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهؤلاء الکلمات پس امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی
وعافنی وارزقنی رواه مسلم وعن انس قال کان اکثر دعا النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در وقت حضور و مناجات در خلوت و صفای باطن هریکی از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهرا و باطنا
تصور نموده در خواهد داند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار وی کند و اشرف و اجل افراد آنست که مراد بحسنه دنیا اتباع و تحصیل کمال آنحضرت عم باشد و بحسنه آخرت حصول
رویت جمال وی صلی الله علیه وسلم و رویت حق سبحانه و تعالی در آنجا اتم واکمل است اللهم ارزقنا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یدعو و یقول بود آنحضرت که دعا میکرد و میگفت رب اعنی پروردگارا یاری ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از نفس و شیطان و جن و انس ولا تعن علی و یاری
مده ایشان را بر من وانصرنی ولا تنصر علی و فتح و ظفر ده مرا بر ایشان و مده بر من ایشان را و نصر نیز بمعنی یاری دادنست و حمل بر اثر و نتیجه آن کردیم تا مغایر شود باعانت و در صراح نصر را بمعنی
عطا نیز گفته وامکرلی ولا تمکر علی و مکر کن با اعدا برای من و تجهیه یاری دادن من و مکر مکن بمن مکر بمعنی خداع است و مراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدای من از آنجا که گمان ندارند چنانکه در معنی استدراج
گفته اند فی الصراح مکر حیله و بد سگالیدن وفریفتن واهدنی ویسر الهدی لی و راه راست نما مرا و آسان گردان براه راست رفتن مرا وانصرنی علی من بغی علی و نصرت ده مرا بر کسیکه ستم
کرد و برآمد بر من رب اجعلنی لك شاکرا ای پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده ترا بر تمامه نعمتهای خود لك ذاکرا بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال لك راهبا بگردان مرا ترسنده
مر ترا این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه وحشت و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در روایات دیگر شکارا و ذکارا و رهابا بصیغه مبالغه واقع شده لك
مطواعا بسیار اطاعت و فرمان برداری کننده مر ترا الیك مخبتا تواضع و فروتنی کننده مر ترا و خبت در اصل زمین پست نرم بیگیاه الیك اواها منیبا آه و ناله کننده و توبه کننده
و رجوع آرنده بسوی تو و اواه تشدید بیدا و کثیر التاوه از ذنوب و هر کلامی که دلالت بر حزن کند آنرا تاوه گویند و اواه یقین کننده در دعا و مهربان و نرم دل و فقیه و مؤمن و فروتنی کننده مانیز
گویند رب تقبل توبتی خداوندا بپذیر توبه مرا واغسل حوبتی بفتح حا و بضم آن و بشوی گناه و بزه مرا واجب دعوتی و قبول کن دعای مرا وثبت حجتی و برجای دار دلیل و برهان
مرا وسدد لسانی و راست و درست گردان زبان مرا واهد قلبی و راه راست نما دل مرا واسلل سخیمة صدری و بکش سیاهی دل مرا تا از غل و حقد و حسد و سائر صفات
ذمیمه سفید و پاک کرد د رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة وعن ابی بکر رض قال قام رسول الله گفت ابوبکر رضی الله عنه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المنبر بر منبر ثم بکی پس گریست فقال پس گفت سلوا الله العفو والعافیة بخواهید از خدا عفو از گناهان و سلامت از فتنه و بلا فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة زیرا که هیچ
یکی را داده نشده و است بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا که گریه آن حضرت بسبب وقوع فتن و ابتلاء امت بود از حروب و قتال و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سائر
خصائل ذمیمه والله اعلم رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن انس رض ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال روایت است از انس که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت یا رسول الله ای الدعاء افضل کدام دعا فاضلتر و وافر تر است در منفعت قال گفت آن حضرت سل ربك العافیة

سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن والمعافاة و آنکه عافیت دهد ترا خدای تعالی از مردم و برگرداند از تو آزار ایشان و آزار ترا از ایشان آنرا نیز آمده یعنی دیگر سلامت باشند
فی الدنیا والآخرة در دنیا و آخرت ثم اتاه فی الیوم الثانی پس آمد آن حضرت را در روز دوم فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک پس گفت آن حضرت
مر او را جواب مانند آنکه در روز اول گفته بود ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک پس آمد آن حضرت را در روز سیوم و همان سوال کرد پس گفت آن حضرت مر او را مانند آن قال گفت
آن حضرت فاذا اعطیت العافیة والمعافاة فی الدنیا والآخرة پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت فقد افلحت پس تحقیق رستگاری و فیروزی یافتی
رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن عبد الله بن یزید الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طای مهمله نسبت بخطمه قبیله‌ای
از اوس صحابی است هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه روایت میکند از آن حضرت که میگفت در دعای خود اللهم ارزقنی حبک
خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را وحب من ینفعنی حبه عندک و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو اللهم ما رزقتنی مما احب خداوندا چیزی که روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم
فاجعله قوة لی فیما تحب پس بگردان آنرا سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سایر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز اللهم ما زویت عنی مما
احب فاجعله فراغا لی فیما تحب خداوندا چیزی که قبض کرده و دور کشیده از من از آنچه دوست میدارم از اشیای مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا بفراغ بال بی موانع
و صوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم اگر منع کنی و ندهی مرا از آن فارغ داده دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر باشم رواه
الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بهؤلاء الدعوات لاصحابه کم بود آن حضرت که می ایستاد از مجلس تا آنکه
دعا میکرد باین دعاها مر یاران خود را زیرا که ایشان داخل اند در آن یا برای تعلیم ایشان اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک خداوندا بخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حائل شود
بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان آید و نگذارد که گناه کنیم ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک و بخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که برساند
ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا و بده از یقین چیزیکه آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای دنیا را و مصیبت تعزیت یعنی اندوه
رسیده بکسی ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا و بهره مند گردان ما را بشنوائیهای ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات و قواتنا بضم قاف جمع قوت که آنرا حواس خوانند
ما احییتنا تا آنکه زنده داری ما را واجعله الوارث منا و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرده کسی می باشد که بعد از وی باقی بود و مراد بقای
حسن صحت بجوارح است یا بگردان مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار واجعل ثارنا علی من ظلمنا و بگردان
کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی نکنیم و کینه کشی
بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه می کشیدند و هر که را از قبیله و خویشان وی می یافتند می کشتند و میزدند وانصرنا علی من عادانا و یاری و ظفر ده ما را بر کسیکه دشمن دارد ما را
از اعدای دین و دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین ما ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا و مگردان دنیا را بزرگترین اندوه و اندیشه ما و نه محل رسیدن
علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست ولا تسلط علینا من لا یرحمنا
و بر مگمار بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا سود مند گردان مرا بچیزی که تعلیم کرده مرا او روزی کن عمل بدان وعلمنی ما ینفعنی و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارتست بآنچه وارد شده است که هر که عمل
کند بآنچه دانسته است میراث دهد او را علمی که ندانسته است چنانچه فرموده وزدنی علما و زیاده گردان مرا علم را الحمد لله علی کل حال شکر مر خدای را بهر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی
و اقلش آنست که زیاده بر این بلا نفرستاده و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بملاحظه لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت را و حصول تعرف بصفات قهریه جلالیه ولیکن نظر
بضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند واعوذ بالله من حال اهل النار و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست بشکر بر نعمت ایمان که متضمن تمامه نعم است اگر فرضا تمام
بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس است و مستوجب شکر است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا وعن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی بود آن حضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بروی وحی سمع عند وجهه دوی کدوی النحل
شنیده میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا آواز و دوی الریح وزش باد و آواز وی را می گویند و هم چنین دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که می شنیدند
آنرا اصحاب و منکشف نمیشد بر ایشان انکشاف تام و نمی فهمیدند آنچه میشنیدند چنانکه اگر کسی دوی صوتی می شنود و نمی فهمد یا آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از سختی نفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی
و اول ظاهرتر است زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس بود فانزل علیه یوما پس فرو فرستاده شد وحی بروی روزی فمکثنا ساعة پس درنگ کردیم ساعتی
فسری عنه پس گشاده شد و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه گشاده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت قبله را ورفع
یدیه و برداشت هر دو دست خود را وقال و گفت آن حضرت اللهم زدنا ولا تنقصنا خداوندا زیاده گردان مر انعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان واکرمنا ولا تهنا و گرامی دار ما را و اهانت مکن ما را
و هوان و مهانت خواری و سبک داشتن و اهانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن واعطنا ولا تحرمنا و بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان و حرمان و حرم نومید کردن کسی را از چیزی و
آثرنا ولا تؤثر علینا و برگزین ما را بر اعدای دین و برمگزین بر ما ایشان را وارضنا وارض عنا و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار داده که سبب

رضای تو باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آن حضرت انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة فرو فرستاده شده بر من ده آیت هر که برپا دارد آنها را و عمل کند
در آن در آید بهشت را ثم قرأ پس خواند آن حضرت این آیت را قد افلح المؤمنون حتی ختم عشر آیات تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره رواه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن عثمان بن حنیف بضم حای مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه صحابیست از اشراف انصار و معدود است در اهل کوفه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی گفت بدرستیکه
مردی نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان شئت دعوت وان شئت
صبرت پس گفت آن حضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنی فهو خیر لک پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است در حدیث
آمده است که فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم من بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم بوی قال فادعه پس گفت آنمرد عافیت میخواهم پس دعا کن خداوند این
از جهت اضطرار و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آن حضرت راضی نشده از وی و بنفس شریف مقید بدعا نشد و هم او را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد و ادا
و خود را شفیع و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء پس امر کرد آن حضرت آنمرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت شرائط
و آداب و اسباغ و اکمال و یدعو بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسألک و اتوجه الیک خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم و رو بسوی تو می آرم بنبیک محمد بوسیله پیغمبر
تو که نام پاک وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمتست و او رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة یکی از نامهای آن حضرتست انی توجهت بک الی ربی بدرستیکه من بسوی آورده ام
بوسیله تو بسوی پروردگار خود خطاب بآن حضرتست و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بک الی ربی لیقضی لی فی حاجتی هذه تا حکم کند برای من در حاجت من کاین است
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه است و اصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فی خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام اینکه می گفت اللهم
انی اسألک حبک وحب من یحبک خداوندا من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا والعمل الذی یبلغنی حبک و میخواهم کاری را که برساند مرا دوستی ترا اللهم
اجعل حبک احب الی من نفسی ومالی واهلی خداوندا گردان دوستی ترا دوستتر بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من ومن الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات
الی العطشان زیاده کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه قال وکان رسول الله گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود یحدث عنه یقول چون ذکر میکرد داود
علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود داود بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
وعن عطاء بن السائب عن ابیه قال عطا که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود و سائب که صحابی است که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة بگذارد با ما عمار
بن یاسر نماز را یعنی امامت میکرد ما را فاوجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قراءت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آنست فقال له بعض القوم پس گفتند
عمار را بعضی ازین گروه که با وی نماز گذارده اند لقد خففت واوجزت الصلوة هر آئینه بتحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلک پس گفت عمار ای فلان نیست
بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات بتحقیق دعا کردم درین نماز بدعاهای که سمعتهن من رسول الله شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ظاهر آنست که این دعاها را در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قراءت باشد بآن معنی است که گفت اگرچه
ایجاز در قراءت کرده ام و لیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعائیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم فلما قام
تبعه رجل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت هو ابی میگوید عطا آن مرد پدر من بود سائب غیر انه کنی عن نفسه جز آنکه وی کنایت
کرد از نفس خود و صریح نگفت که من در پی او رفتم فسأله عن الدعاء پس پرسید آنمرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا ثم جاء فاخبر به القوم پس آمد آنمرد پس خبر داد بآن دعا قوم را دعا این است
اللهم بعلمک الغیب خداوندا سوال میکنم ترا بحق و بدانستن تو غیب را که پوشیده است بر جز تو وقدرتک علی الخلق و تقدیرت و توانائی تو بر خلق که هرچه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که
خواهی برانی احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که دانی مردن مرا
بهتر و مصلحت تر برای من اللهم اسألک خشیتک فی الغیب والشهادة خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا و اسألک کلمة الحق فی الرضا والغضب
و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا
آنست که در حالتی راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و ستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم و نکوهش کنم اگر ناراضی باشم چنانکه عادت عوام خلق است واسألک
القصد فی الفقر والغنی و سوال میکنم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کشم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتراف کنم و گفته اند که کفاف
افضل است از فقر و غنا واسألک نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که بسر نرسد که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند واسألک قرة عین لا
تنقطع و سوال میکنم ترا قرت عینی که گسسته و فانی نگردد مراد بقای اولاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید وهب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین یا نماز و ادامت ثواب
آن چنانکه فرموده است وجعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین یعنی خنکی چشم و قرار وی و دیده بدیدن محبوب خنک گردد و قرار یابد و چپ و راست نه بیند واسألک الرضا
بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا واسألک برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن واسألک لذة النظر الی وجهک

وسوال میکنم ترا لذت دیدن بروی تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دل است هم در دنیا است والشوق الی لقائك وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که کنایت از موت است فی غیر ضراء مضرة در غیر حالت سخت که زیان کننده است این با متعلق است بشوق لقای و مراد آنست که شوق میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند بزد غلبه حال و طغیان سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود ولا فتنة مضلة و نه آزمایش و ابتلا گمراه کننده و با متعلق است باحیینی که در بالا مذکور است تا همه را شامل باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غربتی که در آن صبر نکنم و شکر نگویم اللهم زینا بزینة الایمان خداوندا آراسته گردان ما را بآرایشگی ایمان واجعلنا هداة مهتدین وبگردان ما را راه نمایندگان راه راست روندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نمائیم خود نیز براه راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نباشیم رواه النسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر و در بعضی نسخ در بر صلوة الفجر بود آنحضرت که می گفت در پس نماز بامداد اللهم انی اسالك علما نافعا خداوندا من سؤال میکنم ترا علم سود کننده وعملا متقبلا و عملی قبول کرده شده ورزقا طیبا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر اتفاقیست یا راوی درین وقت شنیده که میخوانده یا تخصیص بصلوة فجر بجهة آنست که ابتدای نهار و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم رواه احمد وابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه گفت ابوهریره که دعائیست که یاد گرفته ام از آن حضرت که ترک نمیکنم آن را اللهم اجعلنی اعظم شکرك خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند واکثر ذکرك وبسیار گویم ذکر ترا و اکثر را نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند واتبع نصیحتك و پیروی کنم نصیحت ترا واحفظ وصیتك و نگاهدارم اندرز ترا نصیحت در اصل خالص شدن عسل را مع میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص نگاهدارم ادای حقی که ترا است بر من و نگاهداشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق طیبی گفته که نصح و وصیت در حدیث قریب اند در معنی رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسالك الصحة ظاهر آنست که مراد صحت بدن است والعفة و پارسائی و باز ایستادن از حرام و سوال والامانة در اموال مردم یا در جمیع حقوق شرعی وحسن الخلق و خوشخوئی والرضا بالقدر و خوشنودی به تقدیر وعن ام معبد رضی الله عنها نام دو زن است هر دو صحابیه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وی نزول فرموده و دوم بنت کعب بن مالک و ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد والله اعلم قالت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول اللهم طهر قلبی من النفاق خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن وعملی من الریاء و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا خویشتن را به نیکی بخلق نمودن ولسانی من الکذب و پاک گردان زبان مرا از دروغ وعینی من الخیانة و چشم مرا از بی دیانتی که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت نا راستی و کم کردن حق کسی فانك تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور پس بدرستیکه تو میدانی نظر را که خیانت کننده چشمها است در نظر حرام و چیزی را که می پوشند سینها از شهوات و معاصی و از ابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مرویست که مثلا جماعتی از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم بگذیر نگاه بآن نکردند چون چشمها خواب نمیدید مردی درین میان چشم بد و دزدیده بوی نگاه کرد رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد رجلا من المسلمین قد خفت روایت است از انس که آن حضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود و چنانکه آواز وی شنیده نمیشد خفت پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند وقتی که خاموش کرد و منقطع شود کلام او فصار مثل الفرخ پس گشته بود مانند چوزه مرغ فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت تدعو الله بشیء او تسأله ایاه آیا بوده تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزی از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا چیزی را و کلمه او احتمال شک و تنویع هر دو دارد قال نعم کنت اقول گفت آن مرد آری بوده ام من که دعا و سوال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما کنت معاقبی به فی الاخرة فعجله لی فی الدنیا خداوندا عذابی که هستی تو سزا دهنده من با آن عذاب در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه عجب است طاقت نمی آری تو عذاب خدا را ولا تستطیعه و نمی توانی بر داشت آن را افلا قلت آیا پس چرا نگفتی این دعا را که اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعا الله به گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول فشفاه الله به پس تن درستی داد او را خدا ببرکت این دعا رواه مسلم وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه نمی باید و نمی سزد مسلمان را که خوار و زبون گرداند نفس خود را قالوا وکیف یذل نفسه گفتند صحابه و چگونه خوار میگرداند نفس خود را مسلمان قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق گفت آن حضرت خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت ندارد رواه الترمذی وابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عمر رضی الله عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آن حضرت گفت بگو اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر را نیکوتر از باطن من واجعل علانیتی صالحة و بگردان آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود و علانیه صالح باشد و سریرت بهتر از آن اللهم انی اسئلك من صالح ما تؤتی الناس من الاهل والمال والولد خداوندا سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدهی مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال ولا المضل که این اهل و ولد و مال گمراه و گمراه کننده نباشد رواه الترمذی

تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق واهب العطیات و تالی است او را کتاب المناسك جمع منسك بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسك مثلثة النون بضمتین بمعنی عبادت نیز آمده و نسیکه ذبیحه را گویند و غالب آمده استعمال وی در امور حج و حج بفتح حا و کسر آن هر دو لغت است و هر دو وجه خوانده اند در قول وی سبحانه و تعالی ولله علی الناس حج البیت و حج اسم است که

فرضیت حج بعد از ہجرت است وآنچہ از حج گذاردن آن حضرت پیش از ہجرت مرویست بنا بر عادت قریش است کہ در جاہلیت حج میکردند۔ وجمہور برانند کہ در سال ششم از ہجرت است وطائفہ میگویند کہ در سال نہم است وہم درین سال حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بتجہیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات وتشئید احکام شریعت وتعلیم و فود میسر نشد پس ابا بکر را امیر حاج ساختہ بمکہ فرستاد تا حج بامردم بگذارد۔ واز عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رض را فرستاد وچون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیری یا مامور علی گفت بل مامور وعلی مرتضی را برای مصلحت دیگر فرستادہ بودند کہ خواندن سورۂ توبہ ونقض عہد منافقین بود زیرا کہ عہد ونقض آن باہل بیت مرد مفوض میباشد الفصــل الاول عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایھا الناس قد فرض علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض کردانیدہ شدہ است بر شما حج فحجوا پس بکنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت مردی کہ نام وی اقرع بن حابس بود آیا ہر سال حج کنیم یا رسول اللہ گویا این مرد قیاس کرد بفرائض دیگر کہ مکرر اند فسکت حتی قالھا ثلثا پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکہ گفت آن مرد این کلمہ را سہ بار فقال پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت اگر بگفتمی من آری ہر آئینہ واجب میشد حج ہر سال ولما استطعتم وہر آئینہ نمی توانستید کرد وظاہر این حدیث دران است کہ احکام مفوض امیاں آن حضرت چنانکہ مذہب بعضی است ولہذا در بعضی روایات آمدہ است کہ با آن مرد فرمودند کہ ترا دو بار جواب میدہند کہ قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود فافہم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آن حضرت بگزارید مرا ومپرسید از من کہ چنانست وچون است کہ مادامیکہ ترک دہم شما را وبیان نکنم کہ چند است وچونست یعنی ہرچہ من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدد بعمل باطلاق آن کنید واگر بیان کنم کہ چندین بار کنید ہمچنان چند بار کنید زیرا کہ مرا برای بیان شرائع ورسانیدن احکام فرستادہ اند ہرچہ ہست من خود بیان خواہم کرد وحاجت بسوال شما ندارد فانما ھلک من کان من قبلکم بکثرۃ سؤالھم پس ہلاک نشدند آنکسانی کہ پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان واختلافھم علی انبیائھم وبسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکہ از قوم بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشئ فاتوا منہ ما استطعتم پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان وبکنید آنچہ می توانید ودر طاقت شما است واین تاکید ومبالغہ است در اتیان مامور بہ وبذل طاقت مجہود دران ویا اشارت است بتیسیر ورفع حرج چنانکہ در نماز وارکان وشرائط وی وجز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آرد آنرا کہ تواند واین در امر است اما در نہی باید کہ احتیاط کردہ شود در ترک آن وبذل مجہود نماید چندانکہ تواند چنانکہ اشارت کرد بدان بقول خود۔ واذا نھیتکم عن شئ فدعوہ چون نہی کنم وباز دارم شما را از چیزی پس ترک آرید آنرا باتمام وکمال رواہ مسلم وعنہ قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ای العمل افضل کدام کار افزون تر است در ثواب قال ایمان باللہ ورسولہ گفت آن حضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا ورسول خدا است قیل ثم ماذا گفتہ شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجھاد فی سبیل اللہ گفت بعد از ایمان فاضلتر کار زار کردن است در راہ خدا کہ فرض باشد قیل ثم ماذا گفتہ شد پس کدام قال حج مبرور حج مبرور وحج مقبول متفق علیہ بدانکہ حج مبرور کدام است گفتہ اند آنکہ در وی ارتکاب مناہی نکند وسمعہ وریا نباشد واین صحیح است واصح آنست کہ مراد بدان حج است کہ بدرگاہ حق مقبول افتد واگرچہ سبب قبول ہمانست کہ گفتہ اند ولیکن فضل خدا واسع است کہ قبول میکند از بندہ ومیگذارد از تقصیرات وی وعفو میکند وگفتہ اند نشان حج مبرور آنست کہ بہتر از آنکہ رفتہ است برگردد وبیاید راغب در آخرت وزاہد در دنیا وبمعاصی عود نکند تنبیہ احادیث مختلفہ در بیان افضل اعمال آمدہ ووجہ توفیق اختلاف جہات وحیثیات ومقامات واحوال سائلین ومخاطبین است چنانکہ در اول کتاب الصلوۃ بدان اشارت کردیم فتذکر وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حج للہ فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدتہ امہ کسیکہ حج کند برای خدا نہ برای ریا واغراض دیگر پس رفث نکند وفسق نورزد باز گردد وپاک از گناہان ہمچو پاک بودن او از گناہان در روزی کہ زائیدہ است او را مادر او ومراد برفث بفتح را وفا جماع وفحش وسخن کردن با زنان در جماع است ودر نہایہ گفتہ رفث منہی عنہ آنست کہ خطاب کردہ شود بآن زن را واگر بی شنیدن زن گوید رفث نبود ومراد بفسوق خروج از حد وشرع است بارتکاب حرام ودر قرآن مجید نہی از جدال نیز کردہ ومراد بدان جنگ وجدل با رفیقان وخادمان ودشنام کردن یکدیگر است ودر حدیث ذکر آن نکرد گویا آنرا داخل فسوق داشت متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العمرۃ الی العمرۃ کفارۃ لما بینھما عمرہ تا عمرہ دیگر کفارتست مر گناہان را کہ واقع شدند میان دو عمرہ چنانکہ در وضو ونماز ورمضان وارد شدہ است وعلماء آنجا مخصوص بصغائر داشتہ اند وظاہر آنست کہ اینجا نیز ہمین مراد خواہد بود وکفارت از کبائر مخصوص بحج است فتدبر والحج المبرور لیس لہ جزاء الا الجنۃ وحج مبرور نیست مر او را جزا مگر بہشت متفق علیہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العمرۃ فی رمضان تعدل حجۃ بدرستیکہ عمرہ بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب ودر بعضی روایات آمدہ حجۃ معی کہ ہمراہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذارد واین مبالغہ است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکہ در امثال این واقع شدہ است متفق علیہ وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لقی رکبانا بالروحاء وہم از ابن عباس است کہ آن حضرت پیش آمد سواری چند را وروحا بفتح را وسکون واو وحای مہملہ بمد نام جائی است بر سہ مرحلہ از مدینہ مطہرہ فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستید این گروہ قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا ام فرفعت الیہ امرأۃ صبیا پس برداشت بسوی آن حضرت وپیش آورد زنی کودکی را فقالت الھذا حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثوابی واجری ہست با وجود آنکہ بالغ نیست وحج بر وی فرض نہ قال نعم ولک اجر گفت آن حضرت آری مر او را ثوابی ہست ومر ترا ہم کہ او را برمیداری ومیبری وغم خواری میکنی اجری وثوابی ہست وصبی اگر در حالت صبا حج کند واجب است بر وی حج چون بالغ گردد وہم چنین بندہ چون آزاد کردہ و اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود وبعد از غنا اعادہ واجب نبود رواہ مسلم وعنہ قال ان امرأۃ من خثعم قالت وہم از ابن عباس است گفت کہ زنی از قبیلۂ خثعم بفتح معجمہ وسکون مثلثہ وفتح مہملہ گفت یا رسول اللہ ان فریضۃ اللہ علی عبادہ فی الحج بدرستیکہ فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن است ادرکت ابی شیخا کبیرا دریافتہ است ورسیدہ پدر مرا در حالیکہ وی کبیر است وضعیف است بحدی کہ لا یثبت علی الراحلۃ نمیتواند بر جای ماندن بر شتر افاحج عنہ آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم گفت آری بکن وحج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ وامکند آنرا غیر

ونفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند واگر نفل است جائز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز است بی امر وی بی وصیت و تفصیل این در کتب فقه است

وذلک فی حجة الوداع واین گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت او را در حجة الوداع بود و اینجا قصهٔ دیگر است که فضل ابن عباس ردیف آن حضرت بود و در غایت

حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بمشاهدهٔ جمال او واله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن میباشند سر و چشم در یکدیگر دوختند آن حضرت صلی الله

علیه وسلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را برتافت عباس گفت یا رسول الله چرا برمی تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است

بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قال متفق علیه وعنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی نذرت ان تحج وانها ماتت و هم

از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت گفت بدرستیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مرده است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لو کان علیها دین

اکنت قاضیه اگر میبود بر خواهر تو وامی آیا هیچ بودی تو که میگذاردی وام وی را قال نعم گفت آری میگذاردم قال فاقض دین الله گفت آن حضرت پس بگذار وام خدا را فهو احق بالقضاء

زیرا که وام خدا سزاوارتر است بگذاردن و در ینصورت نیز جائز نیست مگر بوصیت و انفاق و این مذهب ما است و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضای

آن از راس مال وی مقدم بر وصایا و میراث متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن

بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جائز نباشد ابدا خواه

جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی وثوق و اعتماد و صلاح است جائز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدده ثقات و با یک زن روا نیست

و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در ان حرام است فقال رجل یا رسول الله اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اولی و کسر تای

ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوة کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند

که همراه ایشان بغزا بروم وخرجت امرأتی حاجة و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانهٔ کعبه را چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها گذارم که بحج رود یا همراه زن روم قال اذهب

فاحجج مع امرأتک گفت آن حضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیارند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت

استاذنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الجهاد گفت عائشه طلب مشوری کردم آن حضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر فرمایند بجهاد روم فقال جهادکن الحج پس

گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفهٔ زنان حج است یعنی بس است مر شما را که بحج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد برآیند متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر امرأة مسیرة یوم ولیلة الا ومعها ذو محرم سفر نکند زنی در سیر یک روز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ روز زایده است

و در بعضی روایات مسیرة سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تحدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت

نشده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة

ذا الحلیفة میقات گردانیده است آن حضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جای است قریب بمدینه پنج شش میل و قت بهنگام و میقات بهنگام کار و جای آن و غالب

آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند پس اهل مدینه را ذو الحلیفه میقات ساخته اند ولاهل

الشام الجحفة و مر اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضع است میان مدینه و مکه ولاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است

و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از یمامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون راکه او را قرن المنازل هم

گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس ولاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه

و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است فهن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مر کسانی را

که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند مثلا لمن کان یرید

الحج والعمرة این مواقیت است مر کسانی را که اراده می کنند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی ارادهٔ حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح

از مذهب شافعی همین است و نزد ما روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگر چه ارادهٔ حج و عمره نداره از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرما و این حدیث

مطلق است مقید بارادهٔ حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و غیر ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جائز است دخول مکه بی احرام برای

حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة فمن کان دونهن فمهله بضم میم و فتح ها و تشدید لام من

اهله پس کسیکه باشد ورای این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی تلبیه

آواز بلند میکنند وکذاک وکذاک و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از همانجا است که ساکن است در ان حتی اهل مکة یهلون منها تا آنکه ساکنان

مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است

بمکه و عائشه صدیقه رضی الله عنها از همین جا برای عمره احرام بسته بامر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام بست چنانچه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه ٭ وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الاخر الجحفة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد و مراد بقول وی والطریق الاخر الجحفة
آنست که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه میقات ایشان میگردد و دور است که از اینجا احرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته در ان حدیث مذکور نیست و عراق
بلاد معروفست طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه تا حلوان و تسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق
نام موضعی است از شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن و عرق بکسر عین کوه خرد را گویند وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت انس عمره
برآورد آن حضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة همه این چهار عمره در ماه ذی القعده بود الا التی کانت مع حجته مگر آن عمره که بود همراه حج آن حضرت که آن را در ذی الحجه در ایام
حج برآورد عمرة برفع ونصب من الحدیبیة فی ذی القعدة اول عمره وازان چهار عمره که آن حضرت کرده از حدیبیه است بضم حا و فتح دال مهملتین و کسر موحده و تخفیف تحتانیه و
تشدید نیز آمده و تخفیف اشهر و اکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حرم است باقی حل و بعضی گویند نام چاهی است و بعضی گویند نام درختی است که آن بقعه را بوی
نام کردند و بیعة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن می گوید لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه
روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار و چهار صد یا بیشتر نفر و جمع شدند قریش و باز داشتند و از درآمدن مکه پس صلح کرده باز گشت و عهد کردند
که سال آینده بیاید و عمره بگذارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آن را از عمره شمرده اند و حکم احصار از اینجا شروع شد و این را فتح نیز گفته اند که مبدا فتوحات بود و بعد از وی فتح خیبر بود
و جز ان و تمام قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجهاد جمله ازان مذکور شد وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده
که در وقت صلح قرار یافته بود و آن حضرت بمکه درآمد و عمره بگذارد و سه روز در آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بروی در احادیث واقع شده
و این موید مذهب حنفیه است میگویند که محرم باحصار از احرام برآید و واجب است قضای مافات و نزد شافعی بروی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح
است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی است که مقاضات و مصالحه قریش در سال آینده کردند وعمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره ایست که از جعرانه بمکه رفت برآورد و آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهای فتح حنین را جعرانه بکسر جیم و عین مهمله و تشدید را موضعی ست بر یک مرحله
از مکه که در سنه ثامنه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حا و فتح نون کرده و غنائم بسیار آنجا حاصل شده و در جعرانه پانزده شانزده روز اقامت فرمود و آن غنایم را آنجا قسمت نمود و گویند که آن حضرت شب
بعد از گزاردن نماز عشا سوار شده بمکه آمد و عمره گذارد و همدران شب باز گشت و نماز صبح بجعرانه گذارد وعمرة مع حجته و عمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و لابد این
در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله و سلم کرده و اما حج اسلام جز یکی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در
ضبط علما نه درآمده است والله اعلم متفق علیه وعن البراء بن عازب رض قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین
گفت براء عمره کرد آن حضرت در ذی القعده پیش از حج گزاردن دو بار گویا براء بن عازب عمره حدیبیه را نشمرده زیرا که بحقیقت در وی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سه باشد
دو پیش از حج یکی عمره قضا و یکی از جعرانه و یکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد رواه البخاری بیان کیفیت حج و عمره خواهد آمد مجملش آنست که حج وقوف بعرفه و طواف بیت و سعی میان صفا
و مروه است و عمره طواف و سعی است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض میباشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آن حضرت بعد از نزول فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی
نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج فقام الاقرع بن حابس پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفد بنی تمیم اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف
بود و شانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت گفت آن حضرت اگر بگویم من آن جمله را یعنی برای وجوب وی
آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد در هر سال ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطیعوا و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت
مشقتی که در واست ببذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض است فمن زاد فتطوع پس کسیکه زیاده
بر یکبار کند نفل است رواه احمد والنسائی والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ملک زادا و راحلة تبلغه
الی بیت الله کسیکه مالک شد توشه را و شتری سواری را که برساند او را تا خانه خدا ولم یحج وحج نگذارد فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا پس نیست تفاوت بروی
که بمیرد کافر بر دین یهود یا بر دین نصاری و درین نهایت تغلیظ و تشدید است بر تارک حج و یهود و نصاری گفت زیرا که صاحب کتاب و ملت اند اگرچه کافرند نه از مشرکان از
مجوسی و غیرهم که از ایمان و ملت مهجور و محروم اند وذلک ان الله تبارک وتعالی یقول و آن وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید ولله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا و حق است مر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین و کسیکه کفر ورزد و کفران نعمت
خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند و را ازان سودی و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تغلیظ در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده گویا مراد تمام
این است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وفی اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث و این هر دو راوی

ایحدیث یکی مجهول است و دیگری ضعیف وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام صرورة بصاد مهمله بروزن
ضرورت بمعنی ترک نکاح و حج وفی الصراح الذی لم یحج نکرده باشد و کذن نکرده صاروره و صاره نیز گویند و اصل کلمه از صر است بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزوج و حج نکند رواه
ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باید که شتابی کند و فرصت غنیمت
داند و تاخیر نکند که آفتهاست در تاخیر طالب را زیان وارد رواه ابو داود والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا
بین الحج والعمرة متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فانهما ینفیان الفقر والذنوب پس بدرستیکه حج و عمره دور میکند فقر را و گناهان را کما ینفی الکیر
خبث الحدید والذهب والفضة چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم و چرک آهن و سیم و نسا الکیر بکسر کاف و تحتانیه مشک که در میدمد در وی آهنگر و کور بضم آن خانه که آهنگر از
کل میسازد کذا فی القاموس و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد آن را آتش از جواهر معدنیه و بضم خا و سکون با نیز روایت کرده بمعنی شی خبیث و اول
اشهر و اظهر است و ماکه سبب دور نفی حج و عمره فقر و گناهان را آن باشد که در ان صرف اموال کرده میشود و پس جزای آن اضعافا مضاعفه می یابند و تعب و مشقت بسیار میکشند و موجب
عفو و مغفرت میگردد ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة و نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد وابن ماجة عن عمر الی
قوله خبث الحدید وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال آمد مردی بسوی پیغمبر پس گفت یا رسول الله ما یوجب الحج
چه چیز واجب میکرداند حج را بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف قال الزاد والراحلة گفت آن حضرت واجب میکرداند حج را ملک توشه انقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و
راحله که بران سوار شود و آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست رواه الترمذی وابن ماجة وعنه قال سال رجل رسول الله
وهم از ابن عمر است که گفت پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد ما الحاج چیست حج کننده و چیست صفت او قال الشعث بفتح شین و کسر عین ژولیده
موی گرد آلوده سر والتفل بفتح فوقانیه و کسر فای بوی ناک از عرق و چرکین و چون این دو صفت ابلغ بودند در سمت محرم و ریاضت و مشقت وی تخصیص کرده شده اند بذکر فقام
آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضلتر و افزونتر است در حصول ثواب قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله و تشدید
جیم آواز برداشتن بتلبیه والثج بفتح ثای مثلثه و جیم مشدده روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت
قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال زاد و راحلة گفت توشه و سواری رواه فی شرح السنة وروی ابن ماجة فی سننه الا انه لم یذکر الفصل الآخر
لیکن آنست که ابن ماجه ذکر نکرده است فصل اخیر را که در وی بیان سبیل است وعن ابی رزین بفتح را و کسر زای العقیلی بضم عین و فتح قاف نام او لقیط صحابی مشهور است عداد وی در اهل
طائف است انه اتی النبی روایت است از وی که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج والعمرة بدرستیکه
پدر من پیر کبیر السن است که توانائی ندارد حج را و نه عمره را بسبب عدم اسباب سفر زاد و راحله ولا الظعن و نه طاقت سوار شدن دارد و ظعن بفتح ظای معجمه و سکون عین مهمله و فتح وی سیر
و سفر وفی الصراح ظعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ کردن قال حج عن ابیک واعتمر گفت آن حضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست یا
نفقه وی خواهد بود و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد و آن درست است با اختلافی که در عبادت بدنی است و نزد بعضی از والدین درست است مطلقا و این حدیث حجت آن
حجت است مر او را والله اعلم رواه الترمذی وابو داود والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول گفت آن حضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک عن شبرمة بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این
مرد تلبیه از جانب او میگفت و میخواست که حج بگزارد از وی قال گفت آن حضرت من شبرمة کیست شبرمه قال اخ لی گفت برادر راست مرا او قریب لی یا گفت خویش است مرا
شک راوی است قال احججت عن نفسک گفت آن حضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت آمرد نکرده ام قال حج عن نفسک ثم حج عن شبرمة گفت حج کن از خود
بعد از ان حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند
جائز است و مذهب ما و مذهب مالک این است رواه الشافعی وابو داود وابن ماجة وعنه قال وقت رسول الله توقیت کرده یعنی میقات گردانیده است پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق العقیق مر اهل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق
است پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینه مطهره است بر سه میل از وی و ظاهر آن است که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی
باین موضع رسیده باشد والله اعلم و طیبی گفته است که اصح آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر سد بسته وقتی که فتح
کرد عراق را رواه الترمذی وابو داود وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق اهل مشرق
و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد رواه ابو داود والنسائی وعن ام سلمة رض قال سمعت رسول الله
گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام کسیکه احرام بندد بحج یا عمره از مسجد اقصی
که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان او و چیزی که

پس می آید یعنی همه گناهان او از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک راو بیست و چون از مسجد اقصی بمکه بیاید بمدینه مطهره در راه نیز باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و
اوسط و آخر لابد آنرا این ثواب عظیم روزی گرداند نعم رواه ابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كان اهل اليمن يحجون
گفت ابن عباس بودند اهل یمن می برآمدند بحج فلا يتزودون پس توشه بر نمیداشتند ويقولون نحن المتوكلون و می گفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مكة سألوا الناس پس وقتی که
قدوم می آوردند و میرسیدند بمکه سوال میکردند از مردم و گدائی میکردند فانزل الله تعالى پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را وتزودوا فان خير الزاد التقوى یعنی توشه بردارید
و تقوی کنید و پرهیز نمائید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و گویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آنست که او را
توشه گیرند و آن در حقیقت توکل هم بود و فا بحق آن نکردند فافهم رواه البخاري وعن عائشة رضي الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفتم یا رسول الله
على النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قال نعم عليهن جهاد لا قتال فيه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال در وی
کدام است الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزله جهاد است از مردان رواه ابن ماجة وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم
يمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز ندارد او را از حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جائر یا قهرمان ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان است
والان استعمال می یابد در ذات صاحب سلطنت او مرض حابس یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند آن سفر کرد فمات ولم يحج پس بمرد آنکس و حج نکرد که این موانع نداشت
فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی تشریح این حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی
راویان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم رواه الدارمي وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت که گفت الحجاج والعمار حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که بحج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند بهر دو را شامل است
و حج در اصل بمعنی قصد است وفد الله قدوم آرندگانند و رسانندگانند بدرگاه وی و وفادت بالکسر برسولی برآمدن وافد برسولی برآینده و فد بفتح الواو و سکون فاء و وفود
بضم واو و فا جماعت آن ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را وان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا
می آمرزد ایشان را رواه ابن ماجه وعنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول وفد الله ثلاثة وافدان خدا
سه کسانند الغازي والحاج والمعتمر رواه النسائي والبيهقي في شعب الايمان وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
لقيت الحاج فسلم عليه وصافحه چون ببینی حاج را پس سلام بکن بروی و دست و برا کبیر مصافحه دست بگیر اگر فتن و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند و
مره ان يستغفر لك و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا قبل ان يدخل بيته پیش از آنکه در آید خانه خود را فانه مغفور له زیرا که وی آمرزیده شده است مراد او استغفار او مغفور
و دعای او مستجاب است و قید قبل ان يدخل بيته برای آنست که وی هنوز در راه خدا است و باهل و عیال مشغول نشده این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای
وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او از وفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازيا کسی که بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا ثم مات في طريقه
پس بمرد در راه كتب الله له اجر الغازي والحاج والمعتمر می نویسد خدای تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گزارنده و عمره برآرنده و در حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین
برآمده رواه البيهقي في شعب الايمان باب الاحرام والتلبية احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب است
یا احرام بمعنی در حرم در آمدن است و چون احرام سبب استباحت دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید الفصل الاول عن عائشة رضي الله عنها قالت
كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لاحرامه قبل ان يحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد
ولحله قبل ان يطوف بالبيت و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنا می آیند بعد از رمی جمره عقبه
از احرام بر می آیند و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطيب فيه مسك تطییب میکردم بطیبی که
در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند كاني انظر الى وبيص الطيب في مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب
در تارک سر پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و بیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق نام نهادند
وهو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند متفق عليه و درین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد
استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذهب احمد همینست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد
مکروه است تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در حلیه و شرح آن و
شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که از عبدالله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطییب کرد و برخاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم
بقطران دوستتر دارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبدالله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود والله اعلم وعن ابن

عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا الحدیث یاد شده کفت ابن عمر شنیدم آن حضرت را که اهلال میکرد درحالتیکه ملبد است اهلال بلند کردن آواز در تلبیه و
تلبید کردانیدن محرم در سر خود چیزی از جنس صمغ و خطمی تا بهم بچسپد موی و ژولیده و غبار آلوده نکردد و از هوام محفوظ ماند یقول میکفت آن حضرت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک
می ایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی است والنعمة لک به درستیکه ستایش و نیکوئی
و منت مر تراست والملک بضم میم یعنی پادشاهی لا شریک لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات زیاده نمیکرد آن حضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده
و ابن عمر میکوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بران نفی و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیه وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادخل رجله
فی الغرز و هم از ابن عمر است کفت بود آن حضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه و سکون راء و زای در آخر رکاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد
آنرا رکاب خوانند واستوت به ناقته قائمة و برمیداشت آن حضرت را بر پشت خود ناقه وی استاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفة بانک می آورد آن حضرت بتلبیه
از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زمان آن حضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و مراد ازین سخن موافق این زمان کرده و آن حضرت نماز ظهر گذارده
از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذارد و صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه بر آمد و بایستاد تلبیه کفت متفق علیه ازین حدیث معلوم میشود که آن حضرت
بعد از بر آمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر کفت و باین اخذ کرد شافعی و نزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در هدایه میکوید که تلبیه کند عقیب صلوة که مروی از آن حضرت سنت
و اگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن
جبیر کفت کفتم با ابن عباس عجب از صحابه رسول صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس کفت ابن عباس به درستیکه من دانا
ترم بحقیقت حال اهلال کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد کرفتند پس از ان سوار شد آن حضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی و کفتند
اهلال آن حضرت هم درین حال بود و بعد از ان روان شد و نیز بیدا که موضعی بلند است بر آمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و کمان بردند که الان ابتدای اهلال کرد و دائم البته ابتدای اهلال وی
صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از دحام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا کفته اند که از شمار بیرون بود و از صد هزار کس بیشتر بود از هر طرف آنجا که
چشم کار میکرد آدمی بود وعن ابی سعید الخدری رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرخ بالحج صراخا بیرون آمدیم ما با آن حضرت در حالتیکه فریاد
می آوردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آینده مبین کردد صراخ بضم صاد و خای معجمه در آخر آواز و فریاد رواه مسلم وعن
انس قال کنت ردیف ابی طلحة کفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که وی بود سوار شونده وانهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة به درستیکه ایشان یعنی صحابه
هر آینه آواز می بر آوردند بحج و عمره رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم ما
با آن حضرت برای حجة الوداع که آن حضرت بحج برآمده بود و وجه تسمیه بحجة الوداع معلوم خواهد شد فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ما کسانی بودند که بانک می بر آوردند بعمره تنها ومنا
من اهل بحج وعمرة و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکفتند بحج و عمره هر دو ومنا من اهل بالحج و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها واهل رسول الله و اهلال کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالحج بحج تنها فاما من اهل بعمرة فحل اما کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد یعنی بیرون بر آمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام حج واما من
اهل بالحج او جمع الحج والعمرة فلم یحل و اما کسیکه اهلال کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج و عمره پس حلال نشد و نه بر آمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع حتی کان یوم النحر تا آنکه
شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام است اگرچه طواف باقی است متفق علیه وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
حجة الوداع بالعمرة الی الحج تمتع کرد آن حضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که کفت بدأ فاهل بالعمرة آغاز کرد بعمره ثم اهل بالحج پس اهلال کرد بحج متفق
علیه تنبیه ناسکان مناسک حج بر سه قسم اند یکی مفرد بضم میم و سکون فاء و کسر راء یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها بست یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای
حج و عمره هر دو بست سوم متمتع و صورت تمتع آنست که اول عمره میکند اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام میماند و اگر نکرده است از احرام می بر آید بعد از ان در مکه می نشیند و چون ایام
حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام بیاید و فضیلت تمتع آنست که این هر دو نسک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد بحج
بودند یا قارن یا متمتع و همچنین در فعل آن حضرت اکثر احادیث صحیحه در ان آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قارن بود و هفده صحابه آنرا روایت کرده اند و در افراد بحج نیز احادیث
بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کرده اند و قران را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده شده است آنجا باید نکریست
بعضی از ملاحده ما بر اهل اسلام در اینجا راه طعن کشاده شد و گفته اند چه شد شما را ای معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد با وجود
این همه کثرت و اجتماع که شما را در ان مواطن بود و ندانستند این کروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و از دحام مانع تشخیص و تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود
شما یدکه بی تشخیص بان طعن میکشا شیوع خوی بد را بهانه بسیار است الفصل الثانی عن زید بن ثابت رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله
واغتسل روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود که وی دید آن حضرت که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال یعنی آواز
بلند کردن است به تلبیه مراد اینجا احرام است که سبب اهلال است و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و غسل کردن برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کند نیز کفایتی است رواه الترمذی

والدارمی وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبد راسه بالعسل و روایت است از ابن عمر که آن حضرت چسپانید موی سر مبارک خود را بالعسل بکسر غین معجمه چیزیست مثل خطمی و
گل و جز آن و تلبید برای آن بود تا منتشر نگردد و موی ژولیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را عسل خوانده بمعنی شهد و این تصحیف و خطا است رواه ابوداؤد وعن خلاد
بفتح خای معجمه و تشدید لام ابن السائب از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که سائب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل
آمد مرا جبرئیل فامرنی ان آمر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با اهلال او التلبیة یا بلفظ تلبیه
گفت بجای اهلال و مراد یکی است اگرچه اخفاء در ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است رواه مالک والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة
والدارمی وعن سهل بن سعد روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابیست که مرد بمدینه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من عن یمینه وشماله نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب دست راست و دست چپ او است من حجر او شجر
او مدر از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایتی ما عن یمینه وشماله حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا تا آنکه منقطع و منتها میگردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از
منتهای ارض از جانب یمین و شمال رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی
الحلیفة رکعتین بود آن حضرت که میگزارد برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة پس وقتی که بر میداشت او را
ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الحلیفه که در جای نزول آن حضرت بنا کرده اند اهل بهؤلاء الکلمات ویقول بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت لبیک اللهم لبیک لبیک
وسعدیک معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت و تقویت دین و امتثال امر توام والخیر فی
یدیک لبیک لبیک و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست والرغباء الیک و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا بفتح را و سکون
معجمه و مد و بضم را و بقصر نیز. و در روایت است والعمل و عمل نیز منتهی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن متفق علیه ولفظه لمسلم وعن عمارة بضم
عین و تخفیف میم و تا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه و بفتح زای بن ثابت از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت است که او را ذو الشهادتین
گویند عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة روایت میکند که آن حضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود
سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة واستعفاه
برحمته من النار و طلب عفو میکرد برحمت وی تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هر بار که تلبیه کند این دعا بکند رواه الشافعی **الفصل الثالث** عن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس روایت است از جابر که آن حضرت هنگامیکه خواست که بحج بر آید ندا در داد در مردم و خبر کرد که بر آیند
فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتی البیداء احرم پس هنگامیکه رسید آن حضرت به بیدا که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیه کرد احرام خود را در
مسجد ذی الحلیفه بسته بود و تلبیه اینجا کرد و بر روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بر روایتی بعد از بر آمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد رواه البخاری
وعن ابن عباس رض قال کان المشرکون یقولون بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میکردند میگفتند لبیک لا شریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
ویلکم وای بر شما قد قد بس بس بفتح قاف و سکون دال و به تنوین آن هر دو روایت است الا شریکا هو لک تملکه وما ملک مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را
و چیزیرا که مالک است آن شریک آن چیزرا یقولون هذا وهم یطوفون بالبیت میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و
طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم می کردند ولیکن بحیثیت شرک تلبیه باین عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند
و بتان را استثنا میکردند که آنها شریک خدا اند ولیکن مملوک اویند و اگر مالک هم باشند آن چیزرا آن نیز مملوک خدا است و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمود بس بس همین مقدار بگوئید که نیست شریک مر خدا را و زیاده بر آن نگوئید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نمیباشد
رواه مسلم **باب قصة حجة الوداع** وداع بفتح واو بدرود و تودیع بدرود کردن و حجی را که آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرائع
نموده وداع کرد و خبر داد برحلت خود و ایشانرا گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر
اجمع و اتم احادیث است درین باب و وی مرویست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آن
حضرت بشارت داده بود جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده رضی الله عنه وعن آبائه الکرام **الفصل الاول**
عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج روایت است از جابر که آن حضرت
درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگذارد ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج پس ندا در داد یا ندا داده شد در سال دهم که آن حضرت
حج گزارنده است یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید فقدم المدینة بشر کثیر پس آمدند بمدینه مردم بسیار در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند
عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لا بد زیاده بر آن شده باشند و در روایتی یکصد و چهار ده

هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار والله اعلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم یعنی صحابه با آن حضرت حتی اذا اتینا ذا الحلیفة تا آنکه چون آمدیم ذو الحلیفه را در سیدیم
باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما پس بزائید اسماء بنت عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عمیس رضی
بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت ابو بکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت بحج بر آمد نزد ابی بکر بود و
محمد بن ابی بکر را زائیده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم چیست احرام ببندم یا نه و چگونه ببندم قال گفت
آن حضرت اغتسلی غسل کن واستثفری بثوب و بر بند جای خون را بجامه واحرمی واحرام بند و صورت استثفار بثای مثلثه و بفا آن است که میزاری بکمر خود بر بندد و خرقه پهن که رفته بر
جای خون نهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمربند محکم کنند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است فصلی رسول
الله پس گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم رکب القصواء پس تر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصواء است بفتح قاف
و سکون صاد مهمله و تسمیه او بقصواء بجهة آنست که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بجهت آن بود که جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن
ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بموحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک
ناقه است که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده باشد جدعاست و اگر بربع رسیده قصواء و اگر زیاده بر ربع عضباست و اگر از بیخ بریده اند صلماست بصاد مهمله
و همه این الفاظ روایات واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده حتی اذا استوت به ناقته علی البیداء
اهل بالتوحید تا آنکه چون بر داشت آن حضرت را ناقه وی بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید مراد تلبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک قال جابر لسنا ننوی الا الحج گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را لسنا نعرف العمرة نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی
در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بوسه داد آن حضرت حجر اسود را رکن گرانه خانه و مراد آن گرانه است که در وی حجر اسود
مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد کرده و مراد باستلام بوسه دادن او است یا سودن بدست و افتعال است از سلام بمعنی تحیت و سلام بر وی
همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا که او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر سین بمعنی حجاره و احد وی سلمه بکسر لام پس
استلام از و است چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم فرمل ثلثا ومشی اربعا پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار
و ذکر طواف نکرد از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان
دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آن است که چون آن حضرت در عمرة القضاء بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشانرا تپ یثرب لاغر و سست ساخته
است پس آن حضرت مسلمانانرا فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زایل میگردد چنانکه
نصیب مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر
از ابن عباس بیاید که آن حضرت در طواف افاضت رمل نکرد فتدبر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرده ان شاء الله تعالی و درین حدیث ذکر اضطباع بضاد معجمه و بای موحده نیست
با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت
بحاله است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پس تر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الآن در پیش خانه
در حجره نهاده اند فقرأ پس خواند آن حضرت این آیت را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قرآن آمده و قرائت است و در
در حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین پس گزارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت است فجعل المقام
بینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت و جایز است هر جا که گزارند و فی
روایة انه قرأ فی الرکعتین و در روایتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنة و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال
اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جایز است و این را شواهد هست
در احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پس تر برگشت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پس تر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا
و هم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس الآن نام کوهیست متصل با بوقبیس فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آن حضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم بچیزی که آغاز کرد خدای تعالی بآن
فبدأ بالصفا پس آغاز کرد آن حضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده فرقی علیه پس بر آمد آن حضرت بصفا حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان
کعبه از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بناهای حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی او است می افتد فاستقبل القبلة پس روی

آورد آن حضرت قبله را فوحد الله وکبره پس بیکانگی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را وقال وگفت لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء
قدیر لا اله الا الله وحده انجز وعده روا کرد و راست کردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه وحصول فتوحات عظیم کرده بود همه بوجود آمد ونصر عبده و یاری داد بندهٔ خود را که ذات
شریف وی باشد وهزم الاحزاب وحده وشکست داد گروههای کافران ودشمنان دین را تنها ثم دعا بین ذلک پستر دعا کرد میان این اذکار قال مثل هذا ثلث مرات گفت
مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر کرد و دعا کرد تا سه کرت همچنین کرد ثم نزل پستر فرود آمد از صفا ومشی الی المروة ورفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی
انصبت قدماه فی بطن الوادی ثم سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هردو پای آن حضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته
شدن آب است وصبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر ان می آمد تعبیر بانصباب کردند وبطن شکم ومغاک زمین حتی اذا اصعدتا مشی بفتح همزه وسکون صاد تا
آنکه چون شروع در بالا بر آمدن کردند هردو قدم آن حضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمد مشی کرد و آهسته رفت وسعی بگذاشت واصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی
باشد یا در پستی واینجا ارتفاع مراد است کذا قیل وقاضی عیاض در مشارق گفته صعود واصعاد بیک معنی است واصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیه السلام وقتی که اسمعیل
طفل بود در وزی بطلب آب رفت وچون درون وادی می درآمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می بر آمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت نیز کرد
والآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته وبعد از نزول از صفا انحدار وانصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجای آوردن سنت حتی اتی المروة تا آنکه آمد آن حضرت
بر مروه که کوهی دیگر است مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد ففعل علی المروة ما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه آنچه کرد بر صفا مکرر از توحید وتکبیر
ودعا وسعی بین الصفا والمروة واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی واز مروه بصفا دیگر پس ابتدا از صفا است وختم بمروه چنانکه فرمود حتی اذا کان آخر طواف علی المروة تا آنکه
چون یافته شد آخر طواف بر مروه فقال پس گفت آن حضرت لو انی استقبلت من امری ما استدبرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود وحال خود چیزیکه از پس دانستم لم اسق
الهدی نمیراندم هدی را ونمی آوردم باخود وهدی بفتح ها وسکون دال قربانی که بحرم فرستند وجعلتها عمرة ومیکردانیدم حج را عمره وبیرون می آمدم از احرام فمن کان منکم لیس
معه هدی فلیحل پس کسیکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام ولیجعلها عمرة وبکرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکهٔ معظمه وادای عمره امر کرد اصحاب را که هرکه سوق هدی نموده وباخود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کند واز احرام برآید وفسخ حج بعمره کند
وبعد از ان در ایام حج احرام ببندد وحج بگذارد وهرکه سوق هدی نموده است عمره کند بر احرام خود بماند تا حج بگذارد وبعد از ان از احرام برآید وآن حضرت خود سوق هدی نموده بود وبر
احرام باقی ماند واین معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام برآیند ورسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد وترک متابعت او کنند دوم آنکه گفتند در میان ما وعرفه جز
پنج روز نمانده پس مناسب نیست که از احرام برآئیم وپیش زنان برویم وهنوز از مذاکیر ما منی چکیده باشد وبعرفه درآئیم وحج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنائع بود پس آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در غضب آمد وفرمود چکار کنم حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین می دانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم واز احرام می برآمدم
وفسخ حج بعمره می کردم ومن نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد فقام پس ایستاد سراقة بضم سین مهمله بن مالك بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه فقال پس گفت سراقه
یا رسول الله العامنا هذا ام لابد آیا برای امسال است این حکم یا برای همیشه است فشبك رسول الله پس درهم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اصابعه انگشتان
خود را واحدة فی الاخری یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل وقال دخلت العمرة فی الحج وگفت درآمد عمره در حج مرتین دو بار گفت این کلام را وگفت لا یعنی چنین
نیست که تو گفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بل لابد ابد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وقدم علی رضی الله عنه من
الیمن امیر المومنین علی را که بقضای یمن فرستاده بودند درهمین ایام حج قدوم آورد ببدن النبی ببدنهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبدن بضم با وسکون دال جمع بدنه
بفتح با ودال شتر وگاو قربانی که بحرم کنند ونزد شافعی مخصوص بدنه بشتر است یعنی علی رضی الله عنه آمد وبدن بسیار برای آن حضرت آورد فقال ماذا قلت حین فرضت الحج پس
گفت آن حضرت بعلی چه چیز گفتی ونیت کردی تو هنگامیکه فرض کردی حج را واحرام بستی قال گفت علی رضی الله عنه قلت این گفتم ونیت کردم که اللهم انی اهل بما اهل به رسولك
خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزیکه احرام بست بآن چیز پیغمبر تو قال گفت آن حضرت فان معی الهدی پس بدرستیکه با من هدی است واز احرام نمی برآیم فلا تحل پس حلال
میشو واز احرام بیرون میا قال گفت جابر که راوی این حدیث است فکان جماعة الهدی الذی قدم به علی من الیمن پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن و
الذی اتی به النبی وآن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود مائة صد قال گفت جابر فحل الناس کلهم پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه وقصروا
وموی قصر کردند مردم همه کوتاه قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برآمدن از
احرام پس تقصیر کردند ابقای حکم آن بتمام که حلق است واقتصار کردند بر قدر کفایت والله اعلم الا النبی مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برآمد ومن کان معه هدی
ودیگر کسیکه بود با وی هدی فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه توجهوا الی منی روی آوردند بسوی منی ومنا نامنی از ان گویند که در وی ریخته میشوند خونها یا بجهت
آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه خواهی گفت بهشت میخواهم واهلوا بالحج واحرام بستند برای حج یوم الترویة نام روز هشتم از ذی الحجه است
زیرا که بروی سیراب میکردند شتران را بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام دران روز تفکر میکرد در رؤیا یی که ذبح دیده بود کذا فی القاموس ورفتن بمنی وبیتوتت دران نزد ما واجب نیست بلکه سنت

ورکب النبي صلی الله علیه وسلم فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر و سوار شد آن حضرت بسوی منی و رسید بمنی پس گذارد در منی این پنج نماز و شب در منی توقف
کرد ثم مکث قلیلا پستر درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز فجر حتی طلعت الشمس تا آنکه برآمد آفتاب وامر بقبة من شعر تضرب له بنمرة وامر کرد بخیمه از موی که زده شود
برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بر وی مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه
از برای نشان حرم بنا کرده و عرفات از حل است و نمر نام حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند این کوه را که نکته های سفید و سیاه دارد بان تشبیه کردند فسار رسول الله پس رفت
و راند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات ولا تشک قریش الا انه واقف عند المشعر الحرام وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آن حضرت وقوف کننده است نزد
مشعر حرام که نام کوهیست بمزدلفه که آنرا قزح می گویند کما کانت قریش تصنع فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا موقف
حمس و اهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمیرفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آن حضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد فاجاز رسول الله پس تجاوز کرد و درگذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح رای مفرد بمعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان است و وجه تسمیه بعرفه بیاید
فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره فنزل بها پس فرود آمد بنمره حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء تا آنکه وقتی
گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوا را که ناقه آن حضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد قصوا را برای آن حضرت فاتی بطن الوادی پس آمد آن حضرت درون
وادی نمره و مغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را وقال و گفت ان دماءکم واموالکم حرام علیکم بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما کحرمة
یومکم هذا همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است فی شهرکم هذا در این ماه شما یعنی ذی الحجه فی بلدکم هذا در این شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر است حرمت دماء و اموال را و عرب
همه قایل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نا بنهادروی حرام است الا کل شیء من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر
دو پای من نهاده شده و پست و پامال است یعنی خوار و باطل و متروک است ودماء الجاهلیة موضوعة و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و هدر است یعنی رسم اهل جاهلیت
آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هرچند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند و می کشتند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنهمه را باطل کردانید و فرمود وان اول دم
اضع من دمائنا دم ابن ربیعة بن الحارث و بدرستیکه نخست خونیکه می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است
صلی الله علیه وسلم و ربیعه پسر وی صحابی است در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود سنگی بوی رسیده
وکشته شد وکان مسترضعا فی بنی سعد و بود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی سعد فقتله هذیل پس کشتند او را هذیل بضم ها و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شده
و از اینجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح که دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ ابن و جمعی از اهل علم
گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده اند و صواب دم ابن ربیعه است پس بعضی لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و توربشتی می گوید که ما تسلیم نمی کنیم این تخطیه را با وجود
امکان تقریر معنی حدیث بر وجه صواب و حال آنکه این روایت بتحقیق ثابت است و جماعه از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه و وجه صحت آنست که اضافت دم بربیعه بجهت آنست
که وی ولی دم است و دم او چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی نیز توان کرد و ضمیر در کان مسترضعا راجع بمقتول است فافهم باز فرمود آن حضرت وربا الجاهلیة موضوع و ربا
زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط کردانیده شده است واول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب و نخست ربائیکه می نهم از رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد
المطلب است فانه موضوع کله پس بدرستیکه ربای عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی بحکم ربا بر ذمه
مردم بود آنهمه را از ذمه ایشان نهاده و باطل کردانید و باز فرمود فاتقوا الله فی النساء پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان فانکم اخذتموهن بامان الله
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان واستحللتم فروجهن بکلمة الله و حلال کرده اید فرجهای
زنان را بکلمه خدا که امر فانکحوا است یا بایجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمه توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را ولکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه
و مر شما راحق است بر زنان اینکه پامال نکردانند فراشهای شما را هیچ یکی را که ناخوش میدارید شما و ایطاء از وطی است بمعنی پی سپر کردن کنایت است از قادر کردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان و
اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود فان فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدنی غیر مؤثر و مولم و برح بحای مهمله سختی و گزند و مشقت
و از اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا میبود ولهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف و مر زنان راست بر شما روزی ایشان
و جامه ایشان بر وجه مشروع و اعتدال و رزق روزی دادن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسی را وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به و بتحقیق گذاشته ام در شما
چیزی را که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی باختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بآن چیز و کدام است آن چیز کتاب الله کتاب خدا است که قرآن مجید است
وسنت در حکم وی و متمم او است یا آنچه نوشته است خدا و فرض کردانیده است بر شما فرموده وانتم تسألون عنی و شما پرسیده میشوید در قیامت از من که چه معامله کرد با شما در رسانیدن
احکام دین و ادای امانت و نصیحت فما انتم قائلون پس چه خواهید گفت شما قالوا نشهد انک قد بلغت وادیت ونصحت گفتند صحابه گواهی میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق
رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و خیرخواهی نمودن فقال باصبعه السبابة پس اشارت کرد آن حضرت بانگشت شهادت خود

یرفعها الی السماء در حالی که برمیدارد آن انگشت را بسوی آسمان وینکبها الی الناس ومایل میکردانید ومی خمید آن را بسوی مردم وفی الصراح النکبة کالنقطة یعنی خجک اللهم اشهد اللهم
اشهد خداوندا گواه باش ثلث مرات سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت و نکت واستشهاد را و بعضی گفته اند که ینکبها صواب آنست که بباء موحده باشد بجای تای فوقانیه و در
مشارق گفته که روایت بتا باید و نقطه فوق اوست و بعضی متقنین گفته که صوابش بباء نقطه و معنی تنکیب برگردانیدن و یکسو کردن یعنی رد و قلب وی بجانب مردم اشارت کننده بجانب
ایشان زیرا که آن حضرت سوار بود انتهی و نظر بانصاف معنی نکت بفوقانیه غیر ظاهر است اگرچه بقرینهٔ کلمهٔ الی مجاز از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته بفوقانی
بعید المعنی ثم اذن بلال پس بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پس تر اقامت گفت وتکبیر برآورد فصلی الظهر پس گذارد آن حضرت نماز پیشین را ثم اقام پس تر اقامت گفت بلال فصلی العصر
پس گزارد آن حضرت نماز دیگر را ولم یصل بینهما شیئا و نگذارد میان نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و در بین استعجال وقوف است اینجا مسئله هیچ جائی است که فرض را
بجهة نفل ترک دهند جواب میگویند در عرفاتست که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال وقوف که نفل است ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس تر سوار شد آن حضرت
تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصواء الی الصخرات پس کردانید شکم ناقهٔ خود را که قصواء بود بسوی صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای
خورد و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم وجعل جبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة و کردانید جبل المشاة را که نام موضعی است پیش
در آنجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و روی آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند توده ریگ مستطیل و جمع وی حبال است و بعضی گفته اند
حبال بجا در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مشاة بضم میم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهة اجتماع ایشانست در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع
ایشان است تشبیه کرده وصف ایشان از الجبل رمل و موقف آن حضرت صلی الله علیه وسلم در عرفات در اینجا بوده و اگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع کشتی
باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا نزدیک به بنای قدیم که آنجا است که عامه مردم آن را مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود فلم یزل واقفا حتی
غربت الشمس پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قلیلا و رفت زردی اندکی حتی غاب القرص تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید
و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروبست واردف اسامة و پس خود سوار کرد اسامة بن زید را ودفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر حتی اتی
المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد ما واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تسمیه
این بمزدلفه بجهت آنست که مشتق از زلف بمعنی قربست و مردم در وی قریب بمنی که محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار چار و ب داده را گویند و زمین این موضع
همچنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مرویست از ابن عباس که میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود
والله اعلم بالصواب فصلی بها المغرب والعشاء پس گذارد آن حضرت در مزدلفه مغرب و عشاء را باذان واحد واقامتین بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را در عرفات
گزارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا اینجا در وقت خود است پس احتیاج
باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود و پس محتاج بود بزیادت اعلام و در صحیح مسلم بلال از ابن عمر روایت کرده و ترمذی نیز این را تحسین و تصحیح نموده ولم یسبح بینهما شیئا و
نگذارد نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی و سبحه بضم سین نماز نفل را گویند ثم اضطجع پس تر پهلو نهاد آن حضرت و بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و در شب
به تهجد برنخاست با وجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس گذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام مفهوم میگردد
که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که
صبح طلوع کرده یا نکرده آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بوحی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد آنکه در غیر وقت گزارد یعنی در غیر وقت معهود گزارد و سخن درین
باب در مواقیت صلوة گذشته است فلیتذکر باذان واقامة پس گذارد نماز فجر باذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نمود و پیشتر گذارد اما اذان و اقامت
که سنت مستمره بود ترک نداد ثم رکب القصواء حتی اتی المشعر الحرام پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بر مشعر حرام که نام موضعی است در مزدلفه که آن را قزح میگویند بضم قاف و
فتح زای و حاء مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج و شعائر حج مذکور میگردد و مشاعر جمع مشعر است و شعائر
جمع شعیره مراد امور حج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور بمعنی علم است فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت بقبله فدعاه وکبره وهلله ووحده
پس دعا کرد حق سبحانه را و تکبیر و تهلیل و توحید یاد کرد او را فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن
در کار و این وقوف بمزدلفه واجب است نزد ما فدفع قبل ان تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب واردف الفضل بن عباس و ردیف
گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامة بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حاء و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و منا
و برزخ است میان هر دو و پاره از آنست و پاره ازین و مشتق است از حسور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میکرد انیدکه زندگانی ازیا مانده گردانیده است اصحاب فیل را
چنانکه در بیان حکمت آن معلوم کرده فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند و از بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی
و مستحب است شتاب رفتن از این وادی و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آن حضرت صلی الله علیه وسلم

تا وارد این وادی و مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله زاده الله تعظیما وتکریما آمده بودند پس مستحب باشد شتاب رفتن و گذشتن از آن و ثابت
شده است در صحیح امر کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن و هم چنین بود عادت شریف در مواضع که نازل
شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند
چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان و امام شافعی در املا گفته که جائز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت آنکه این جای بودن شیاطین است
و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را دستاویز تمسکی متوهم گردد که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز از این باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر
حضرت گذرندگان را به تیز گذشتن بجهت خوف حق و شهود قهر و جلال او است تعالی و نیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده تا آنکه اگر می ایستند نازل میگردد عذاب این آن اعلا
نمی ماند و با وجود آن چون صریح نهی و منع و وعید در گریختن از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است و فایده ندارد و گریختن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه کسی در خانه
نشسته زلزله آمد چنانکه غالب ظن باشد در خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستد میسوزد از اینجا باید برآمد و اگر این را بر آن قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا محض
توهم است و فرق است میان اسباب ظنیه و وهمیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در وهمیه منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع نشده و بر ارتکاب آن وعید و بر ترک وعد آمده
واقع شده دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه و اسباب عذابه ثم سلك الطريق الوسطى پس رفت آن حضرت میانه راه از این غیر راهی است که از آن رفته بود
آن راه نخست را طریق ضب میگویند بفتح ضاد معجمه و تشدید با موحده و این راه طریق مازمین که نام دو کوه است بکسر زای و فتح میم و لهذا در وقت رفتن بر وادی محسر گذشته بود التي تخرج على
الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است الا امروز از آن جمره میکنند و بجمره می آیند که در جانب مکه است
و او را جمره عقبه میگویند و عقبه بفتح عین و قاف راه در کوه و این جمره در ته اوست و بیعة العقبة که انصار کردند نیز مضاف با و است و احکام رمی جمار بتفصیل در باب خود بیاید حتى
اتى الجمرة التي عند الشجرة تا آنکه آمد آن حضرت جمره را که نزد درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد فرماها بسبع حصيات پس انداخت در وی
هفت سنگریزه را يكبر مع كل حصاة منها در حالی که تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزها مثل حصى الخذف مانند سنگریزهای خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین سنگریزه
انداختن بانگشتان و مخذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آنست که سنگریزه یا هسته را در انگشت سبابه میگیرند تا میان دو انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند
از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزها است در صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی
گفته اند کلانتر از نخود و خوردتر از بندق و بعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آن حضرت سنگریزها را از میانه وادی که جمره نزد آنجا است ثم انصرف الى المنحر پس باز
برگشت آن حضرت بسوی قربان جای که در منا بود فنحر ثلثا وستين بدنة بيده پس نحر کرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان
نحر و ذبح و آنکه در سنت در شتر نحر است و در غیر وی ذبح در باب اضحیه گذشت ثم اعطى عليا رضى الله عنه فنحر ما غبر پس داد آن حضرت یعنی شتران را یا کار را بعلی پس نحر کرد علی
چیزی را که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی و هفت باشد واشركه فى هديه و شریک گردانید آن حضرت علی را رضی الله عنه در قربانی
خود ثم امر من كل بدنة ببضعة پس امر کرد آن حضرت بگرفتن گوشت پاره از هر شتر بضعه بفتحات و احد بدن بضم و سکون فجعلت فى قدر پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در
دیگی فطبخت پس پخته شد آن گوشت پاره ها فاكلا من لحمها پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت هدایا یا از گوشت قدر و
قدر مونث می آید وشربا من مرقها و نوشیدند از شوربای آن مرق بفتح میم و را شوربا بجهت آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخشش کردند و در روایتی آمده که نثار
کردند و فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند ثم ركب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانه
کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جائز است فصلى بمكة
الظهر پس گذارد در مکه نماز پیشین را این روایت جابر است و عائشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است
و سخن در اینجا بسیار است و در شرح مبین شده والله اعلم فاتى بنى عبد المطلب پس آمد آن حضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد
آن حضرت است و منصب سقایه زمزم بدست ایشان بود يسقون على زمزم در حالی که آب میدادند مردم را بر زمزم فقال پس گفت آن حضرت انزعوا بنى عبد المطلب
بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب فلولا ان يغلبكم الناس على سقايتكم پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ایشان بر این
از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما لنزعت معكم هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و شرف این فعل فناولوه دلوا فشرب منه پس دادند
آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید آن حضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آن را میکنند هم در محل خود
مذکور گردد ان شاء الله تعالى رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت عائشه بیرون آمدیم ما
با آن حضرت در حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تلبیه کرد بعمره و بعضی از ما کسی بود که احرام بست بحج و تلبیه کرد بحج فلما
قدمنا مكة پس هنگامی که قدوم آوردیم بمکه فقال پس گفت رسول الله پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم من اهل بعمرة ولم يهد فليحلل کسیکه اهلال کرد بعمره و هدی نفرستاد

پس باید که حلال شود و برآید از حرام یعنی احرام بندد بحج در ایام حج ومن احرم بعمرة واهدی فلیهل بالحج مع العمرة وکسی که احرام بست بعمره و هدی فرستاد پس باید که اهلال کند بحج با عمره ثم
لا یحل حتی یحل منهما بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو وفی روایة فلا یحل حتی یحل بنحر هدیه و در روایتی چنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود بنحر کردن هدی
خود و مهل بعمره این حکم دارد ومن اهل بحج فلیتم حجه وکسی که احرام بست بحج پس باید که تمام کند حج خود را قالت گفت عائشه فحضت پس حیض کردم من ولم اطف بالبیت وطواف نکردم
بخانه کعبه برای عمره ولا بین الصفا والمروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حائضا پس همیشه بودم من
حائض حتی کان یوم عرفة تا آنکه شد روز عرفه ولم اهل الا بعمرة و احرام نه بسته بودم من مگر برای عمره فامرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان انقض راسی وامتشط پس امر کرد مرا آن حضرت
که بگشایم سر خود را و شانه کنم یعنی برآیم از احرام و مباح گردانم آنچه حرام شده بود باحرام واهل بالحج و احرام بندم بعد از آن بحج واترک العمرة و ترک کنم عمره را ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آن حضرت
حتی قضیت حجی تا آنکه تمام کردم حج خود را بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشه بود از یک مادر وامرنی
ان اعتمر مکان عمرتی و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض و برآمده بودم از احرام آن من التنعیم احرام بندم این عمره را از تنعیم که جای است
بیرون مکه بدو سه میل نزدیکترین زمین حل بحرم و در آنجا جائیست که آنرا مسجد عائشه می گویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و عوام الناس این تنعیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام
از آنجا می بندند قالت گفت عائشه فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برای عمره بخانه کعبه وبین الصفا والمروة و سعی کردند
میان صفا و مروه ثم حلوا پستر حلال شدند و برآمدند از احرام ثم طافوا طوافا بعد ان رجعوا من منی بعد از ان طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از منی روز نحر طواف زیارت
واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا و اما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمره معا متفق علیه
وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج تمتع کرد آن حضرت بعمره بسوی حج فساق معه الهدی من ذی الحلیفة پس راند و برد
با خود هدی را از ذی الحلیفه که آن جای احرام است وبدأ فاهل بالعمرة و آغاز کرد پس اهلال کرد بعمره ثم اهل بالحج پستر اهلال کرد بحج فتمتع الناس مع النبی پس تمتع کردند مردم با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بالعمرة الی الحج بعمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فکان من الناس من اهدی ومنهم من لم یهد پس بود از مردم کسیکه هدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی
نبرد فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة قال للناس پس هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت بمکه گفت مردم را من کان منکم اهدی فانه لا یحل من شیء حرم منه کسی که
هست از شما که اهدا کرده پس بدرستیکه وی حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شده از وی یعنی از احرام بر نیاید و هم بر آن حال که بوده باشد حتی یقضی حجه تا آنکه بگذارد حج خود را ومن لم یکن منکم اهدی
فلیطف بالبیت وبالصفا والمروة و کسیکه نباشد از شما که اهدی کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه ولیقصر و باید که قصر کند موی خود را ادنی این است والا حلق افضل است
ولیحلل و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست که از این حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم متمتع بود و صحیح
آنست که آن حضرت قارن بود و تاویل این حدیث آنست که مراد بتمتع معنی لغوی است که انتفاع و التذاذ است و شک نیست که این معنی در قرآن موجود است از جهت اکتفا از دو نسک
بنسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت وی بطریق اسناد بسبب است چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه شهری را زیرا که چون بنا بامر او است گویا خود بنا کرده اما روایت
آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم منفرد بود پس وجه آنست که نخست احرام حج بست پس از آن نیت عمره کرد و قارن شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برای حج احرام بست و افراد کرد و این
تاویلات بجهت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد از آن حال متمتع را که هدی نکرد بیان نمود که
چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد ثم لیهل بالحج پستر باید که چون ایام حج برسد احرام بندد برای حج ولیهد و باید که اهدا کند که هدی کردن و اراقت دم نمودن واجب است مر
متمتع را برای شکرگذاری این نعمت که توفیق ادای هر دو نسک یافت فمن لم یجد هدیا پس کسی نیابد هدی را فلیصم ثلثة ایام فی الحج پس باید که روزه دارد سه روز در حج هر سه روز که باشد
و افضل آنست که سابع و ثامن و تاسع بدارد و بعضی گفته اند که پیش از تاسع دارد وسبعة اذا رجع الی اهله و روزه دارد هفت روز وقتی که برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید
مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده وسبعة اذا رجعتم پس بعضی تفسیر کرده اند آنرا برجوع باهل و بعضی بفراغ از اعمال حج و برآمدن از منا و رجوع بمکه بیضاوی گفته که مذهب ابی حنیفه این است و
طیبی نیز موافق آن گفته اما در هدایه گفته که اذا رجع الی اهله ظاهر این حدیث موید این مذهب است و چون آن حضرت قدوم آورد بمکه و امر کرد اصحاب را بآنچه گفت فطاف حین قدم مکة
پس طواف کرد هنگامیکه رسید بمکه واستلم الرکن اول شیء و بوسه داد حجر اسود را نخست از هر چیز ثم خب ثلثة اطواف پستر رمل کرد در سه طواف چنانکه گذشت در سه طواف که آنرا اشواط
میگویند که یکبار گرد کعبه گشتن است ومشی اربعا و مشی کرد بطریق معتاد آهسته چهار مجموع هفت طواف و شوط شد که آنرا طواف گویند فرکع حین قضی طوافه بالبیت عند المقام
رکعتین پستر گذارد هنگامیکه تمام کرد طواف بیت الله نزد مقام ابراهیم دو رکعت نماز را ثم سلم پستر سلام داد فانصرف پس برگشت از نماز فاتی الصفا پس آمد کوه صفا را فطاف بالصفا
والمروة سبعة اطواف پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار که آنرا سعی بین الصفا والمروه گویند ثم لم یحل من شیء
حرم منه پستر حلال نشد آن حضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی و از احرام نیز بر نیامد زیرا که قارن بود و اگر متمتع هم بود هدی با خود داشت حتی قضی حجه ونحر هدیه یوم النحر تا آنکه
گزارد حج خود را و نحر کرد هدی خود را روز نحر وافاض و ریخت بسوی مکه یعنی از منی بمکه آمد فطاف بالبیت پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت ثم حل من کل شیء حرم منه پستر حلال
شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی حتی نساء و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نساء و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام برآمد وفعل مثل ما فعل رسول الله و کرد مانند آنچه کرد

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من ساق الهدی من الناس کسیکہ سوق ہدی کرد از مردم متفق علیہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
هذه عمرة استمتعنا بها این عمرہ است کہ منفعت گرفتیم با بدان فمن لم یکن عندہ الهدی فلیحل الحل کله پس کسیکہ نباشد نزد وی ہدی پس باید کہ حلال شود حلال شدنی ہمہ فان
العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم القیمة زیرا کہ عمرہ بتحقیق در آمد در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت رواہ مسلم وهذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب
تہی است از فصل ثانی **الفصل الثالث** عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد اللہ فی ناس معی روایت است از عطا گفت شنیدم جابر را در میان مردمی کہ شریک بودند
بمن در شنیدن قال گفت جابر اهللنا اصحاب محمد احرام بستیم ما کہ اصحاب محمدیم صلی اللہ علیہ وسلم بالحج خالصا وحدہ بحج سادہ و بی آمیزش عمرہ تنہا قال عطا قال جابر
گفت عطا کہ گفت جابر فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة در صبح شب چہارم کہ گذشتہ بود از ماہ ذی الحجہ فامرنا
ان نحل پس امر کرد آن حضرت ما را کہ حلال شویم قال گفت آن حضرت حلوا واصیبوا النساء از احرام بر آئید و برسید زنان را قال عطاء ولم یعزم علیهم و واجب نکردانید بر ایشان
رسیدن بزنان ولکن احلهن لهم ولیکن حلال کردانید زنان را برای ایشان و مباح کردانید وطی ایشان را فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفة الا خمس پس گفتیم ما کہ ہنگامیکہ نباشد
میان ما و میان عرفہ مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را کہ برسیم بسوی زنان خود و مباشرت کنیم ایشان را فنأتی عرفة تقطر مذاکیرنا المنی پس بیائیم عرفہ را در حالی
کہ می چکانند النہای مردی ما آب منی قطرہ چکیدن و چکانیدن و مذاکیر جمع ذکر است بتحقیق بر خلاف قیاس قال گفت عطاء یقول جابر بیدہ در حالیکہ اشارت میکند جابر بدست
از برای تمثیل چکانیدن مذاکیر منی را کانی انظر الی قوله بیدہ یحرکها عطا میگوید گویا کہ من نگاہ میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود کہ می جنبانید دست خود را از برای نمودن صورت
ذکر قال گفت جابر فقام النبی پس ایستادہ و خطبہ خواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فینا در میان ما فقال قد علمتم انی اتقاکم للہ بتحقیق دانستہ اید شما کہ بدرستی کہ من پرہیزکارترین شمایم
ولولا هدیی لحللت کما تحلون و اگر نمی بود ہدی من ہر آئینہ حلال میشدم من چنانچہ شما حلال میشوید ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الهدی و اگر پیش میدیدم
از کار خود چیزیرا کہ پس دانستم یعنی اگر میدانستم کہ بر آمدن از احرام اینچنین بر شما شاق خواہد آمد نمیراندم ہدی را و من نیز از حرام می بر آمدم فحلوا پس حلال شوید و بر آئید از احرام کہ حکم الہی عز
شانہ چنین است فحللنا و سمعنا و اطعنا پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آن حضرت را بسمع رضا و اطاعت و فرمان برداری کردیم قال عطاء قال جابر گفت عطا کہ گفت جابر
فقدم علی رضی اللہ عنہ من سعایته پس قدوم آورد امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ از یمن کہ برای گرفتن صدقات رفتہ بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی باج ستان فقال بم
اهللت پس گفت آن حضرت علی را بچہ چیز و بچہ نوع احرام بستی تو قال بما اهل به النبی گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم بچیزی و نوعی کہ احرام بست بآن پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فقال رسول اللہ پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاهد وامکث حراما پس ہدی کن یعنی بران ہدی با خود و درنگ کن و بایست در حالی کہ
محرمی چنانچہ من کردہ ام قال واهدی له علی هدیا گفت جابر پس گرفت ہدی برای خود علی رضی اللہ عنہ فقال سراقة بن مالک بن جعشم پس گفت سراقہ یا رسول اللہ
العامنا هذا ام لابد آیا برای امسال ما است این حکم یا برای ہمیشہ است قال لابد گفت آن حضرت برای ہمیشہ است چنانکہ در فصل اول گذشت رواہ مسلم وعن عائشة
رضی اللہ عنہا انها قالت قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاربع مضین من ذی الحجة گفت عائشہ قدوم آورد آن حضرت یعنی بمکہ ہنگامیکہ چہار شب
گذشتہ بود از ذی الحجہ او خمس یا پنج شب فدخل علی وهو غضبان پس در آمد آن حضرت بر من و حال آنکہ وی خشمناک است فقلت من اغضبک پس گفتم من کہ در
غضب آورد ترا یا رسول اللہ ادخله اللہ النار در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ قال گفت آن حضرت اوما شعرت انی امرت الناس بامر آیا نمی دانی و خبر
نداری کہ من امر کردم مردم را بامری فاذا هم یترددون پس ناگاہ مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت
الهدی معی و اگر میدیدم کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزیرا کہ پس دانستم نمی آوردم و نمیراندم ہدی را ہمراہ خود حتی اشتریه تا آنکہ میخریدم ہدی را اکنون بعد از احرام
ثم احل کما حلوا پس حلال میشدم چنانکہ حلال شدند مردم رواہ مسلم **باب دخول مکة والطواف** ذکر کردہ درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید و از کدام جانب بدر
رود و چہ وقت در آید و ذکر کردہ کیفیت طواف را و آنچہ لازم است او را از استلام حجر و جز آن و مکہ بمعنی ہلاک و نقصان کردنست پس این بلد شریف را از جہت مکہ میگویند کہ وی ہلاک میکند و
فانی میگرداند گناہان او ہلاک میکند ہر کسی را کہ ظلم کند در الحاد و رزد در ان و مکہ نیز می گویند و بکہ بمعنی کوفتن است از جہت کوفتن وی اعناق جباران را یا از جہت ازدحام خلائق نزد وی کہ جوب
دق اعناق است یا از جہت آنکہ وی میکوبد مردان را و می شکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاہدت و طواف کشتن گرد چیزی اکنون غالب آمدہ و اسم شدہ گشتن گرد کعبہ زادہا اللہ
تعظیما و تشریفا **الفصل الاول** عن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی گفت نافع کہ ابن عمر بود کہ قدوم نمی آورد بمکہ الا آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح
طای مہملہ و بضم و کسر نیز آمدہ و فتح اصح و افصح و اشہر است بتنوین و بی تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ حتی یصبح و یغتسل و یصلی تا آنکہ صبح میکرد ابن عمر و غسل می
آورد و نماز میگذارد و ظاہر آنست کہ مراد نماز نفل است برای در آمدن این مقام شریف فیدخل مکة نهارا پس می در آمد مکہ را روزانہ واذا نفر منها مر بذی طوی وبات بها
حتی یصبح ویذکر ان النبی و ذکر میکرد ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از مبیت بذی طوی و اغتسال و صلوۃ و درین حدیث استحباب
دخول مکہ روز است تا بہ بیند کعبہ را و عاکفتہ و الآن عادت جاری شدہ بدر آمدن وقت سحر کسانی را کہ می آیند از جدہ و سنت موافق اول است و اگر چہ جلوہ جمال سحر ذوقی و حالی دیگر
می بخشد ولیکن ظہور سلطان عزت و ابہت و جلالت بیت اللہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا در وقت چاشت اظہر و ابہر است عرف ذلک الذوق والحمد للہ متفق علیہ وعن عائشة

رضی الله عنها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها گفت عائشه که آن حضرت هنگامیکه می آمد مکه را در می آمد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی است
و معلاة که مقبره مکه است همان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام است و عامه معلا میگویند بضم میم و تشدید لام وخرج من اسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است
متفق علیه وعن عروة بن الزبیر عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشانست و خواهرزادهٔ عائشه صدیقه است و پسر اسماء بنت ابی بکر روایت میکند از عائشه که گفت قد حج النبی
صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدأ به حین قدم مکة انه توضأ ثم طاف بالبیت پس خبر داد مرا عائشه که نخست چیزی که آغاز کرد آن
حضرت بدان چیز در وقتی که قدوم آورد مکه را این بود که آن حضرت وضو کرد پستر طواف کرد بخانه کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند ثم لم تکن عمرة پستر نبود عمره ثم حج ابو بکر پستر حج کرد ابوبکر
فکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلك یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این خلفای ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند نخست کاری که
کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند و در بعضی روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است ولیکن معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم
شد که آن حضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی ماند و هر که سوق نکرده بود از احرام برآمد مگر آنکه مراد نفی عمره فسخ حج بعمره و برآمدن از احرام است
و عروة این کلام را در رد کسی گفت که زعم کرد که آن حضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آن حضرت بر قران خود باقی ماند مگر آنکسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و
بعد از عمره احرام دیگر برای حج به بندد متفق علیه وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم بود آن حضرت که چون
طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت ومشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار
شوط طواف که عبارتست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند بمعنی تک و در رسایل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از فقها
اطلاق این لفظ را مکروه داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانچه در کراهت
اطلاق یثرب بر مدینه طیبه گفته اند ثم سجد سجدتین پستر میگذارد بعد از طواف دو رکعت ثم یطوف بین الصفا والمروة پستر طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس
رمل در طوافی می بود که بعد از وی سعی است متفق علیه وعنه قال رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از ابن عمر است که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر
الی الحجر ثلثا از حجر اسود تا حجر اسود سه بار ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة و بود آن حضرت که سعی میکرد در مغاک
جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت رواه مسلم وعن جابر رض قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم
مکة اتی الحجر فاستلمه هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت مکه را آمد حجر اسود را یعنی ابتدای طواف از حجر اسود کرد ثم مشی علی یمینه پستر مشی کرد بر دست راست خود از برای طواف
فرمل ثلثا ومشی اربعا پس رمل کرد در سه طوف و مشی کرد در چهار رواه مسلم وعن الزبیر بن عربی تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت است از وی یک حدیث
در استلام حجر قال سال رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر گفت سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال پس گفت ابن عمر رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یستلمه و یقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد او را از اینجا معلوم شد که استلام شامل لمس بید و تقبیل بدهان هر دو را است و گویا مراد باستلام اینجا لمس
بید است بقرینه مقابلت بتقبیل رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت
ابن عمر ندیدم من آن حضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود است و رکن یمانی که محاذی اوست رکن یمانی نام همین رکن است ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی
خواند بطریق تغلیب و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمانی را فضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام
ازین جهة تخصیص کرده شده اند باستلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادت و تصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق
علیه وعن ابن عباس رض قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن
بمحجن در حالی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود بآن چوب اشارت بحجر میکرد و چوب را بوسه میداد و محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم چوب سر کج مانند چوگان متفق
علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت علی بعیر و هم از ابن عباس است که آن حضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء
فی یده هرگاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود و کبر و تکبیر می برآورد و در حدیث بوسه دادن آن چیز نیز کور نیست
رواه البخاری وعن ابی الطفیل صحابی است آخر الصحابة موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المومنین علی بود رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت ویستلم الرکن بمحجن معه ویقبل المحجن طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بمحجن که با او بود و بوسه میداد محجن را و در حدیث استلام رکن
است بچوب و تقبیل آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود و مجمل آنکه هر چه استطاعت دارد بکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب و مانند آن رواه مسلم وعن عائشة
رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج در حالی که ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را فلما کنا
بسرف طمثت پس هنگامی که بودیم بسرف حیض کردم من و سرف بفتح سین و کسر راء و فاء آخر نام موضعی است [illegible] بکرمانزدیک مکه و در آنجا مرقد ام المومنین میمونه است رضی الله عنها [illegible]

عنها ور فاف و موت وی ہم درین موضع اتفاق افتاده بود فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابکی پس درآمد آن حضرت و حال آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع
شود از گزاردن حج فقال لعلك نفست بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول می گویند قلت نعم گفتم
آری قال فان ذلك شیء کتبه الله علی بنات آدم گفت آن حضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر دختران
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نسای بنی اسرائیل است و کلام دروی در باب حیض گذشت فاقضی ما یقضی الحاج پس بکن ای عایشه چیزی که می کنند
حاجیان غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف نمیکنی بخانه تا آنکه پاک شوی متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال بعثنی ابوبکر رضی الله عنه
فی الحجة التی امره النبی صلی الله علیه وسلم علیها گفت ابوهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود او را آن حضرت برای حجه یعنی بر اهل حجه قبل حجة الوداع پیش
از حجة الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد و سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت
یوم النحر فی رهط فرستاد مرا ابوبکر روز نحر میان گروهی که امره ان یؤذن فی الناس امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گویند و اعلام کنند در مردم احتمال دارد که ضمیر به ابو
هریره رود الا لا یحج بعد العام مشرك آگاه باشید که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی حج کردن مخصوص مسلمانان باشد و لا یطوفن بالبیت عریان و باید که طواف نکند
بخانه کعبه هیچ برهنه و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنیم در آن متفق علیه الفصل الثانی عن
المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیه گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر میدارد هر دو دست خود را
فقال قد حججنا مع النبی گفت جابر بتحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم نکن نفعله بودیم پس نبودیم که بکنیم آن را و بهمین روایت است یعنی نبود آن حضرت که میکرد
آن را که مذهب ائمه ثلثه این است و امام احمد گفته دستها بردارد و دعا کند و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسایل
که در مذهب حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند و لا بد رفع یدین از سنن دعا است والله اعلم رواه الترمذی وابو داود وعن ابی هریرة قال
اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل مکة روی آورد آن حضرت پس درآمد مکه را فاقبل الی الحجر پس روی آورد بسوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر را
ثم طاف بالبیت پس طواف کرد بخانه ثم اتی الصفا پس آمد بجبل صفا فعلاه پس بالا برآمد او را حتی ینظر الی البیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فرفع یدیه پس برداشت هر دو
دست را فجعل یذکر الله ما شاء و یدعو پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعا می کرد
مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عباس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطواف حول البیت
مثل الصلوة طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب الا انکم تتکلمون فیه پس فرق این است که شما سخن میکنید در آن و سخن کردن مبطل نیست آن را چنانکه نماز را و درین عبارت
ایمای است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تکلم فیه فلا یتکلمن الا بخیر پس کسیکه سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر بنیکی یعنی سخن نیک کند اگرچه از جنس کلام ناس باشد و این
حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذهب ائمه همین است ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت
ثوب و استقبال قبله و قراءت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غربا طواف افضل
است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت رواه الترمذی والنسائی والدارمی وذکر الترمذی جماعة وقفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعه را
از رواة که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت وهو اشد بیاضا من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شیر فسودته خطایا
بنی آدم پس سیاه گردانیده است او را گناهان اولاد آدم و رسیدن دستهای ایشان رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح و گفته اند که درین حدیث تنبیه
ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند آن را بی تردد و بی تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و لعمری درین حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم باحتیاج
آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاهر نمایند و قول اهل زیغ که ما داستانیم بنصوص که بهشت و آنچه در وی است از جواهر مباین و مخالف است بحقیقت چیزها که مخلوق اند درین دار
فانیه در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطه آفات بدان و باین حجر خود آفات برسید تا آنکه از دست قرامطه و ملاحده شکست که هنوز اثر آن در وی باقی است و جوابش آنست که تواند که بعد
از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد بیرون او از جنت جهت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت است
گو یا چیزیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه گشتن او بگناهان آدمیان تنبیه است مرآدمیان را که عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند چه دلهای ایشان و این همه تردد و
شک و تاویل از ظلمت باطن و جهل نفس است و راه ما است آنست که بظاهر آن ایمان بیارند و حقیقت آن را بعلم الهی تفویض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بالله التوفیق فائده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چونکه آن سفیدی میرود و می آید قیامت یا نزدیک
میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیز ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صغیر مشرق و بود در جلت
این چیز در سنه پانصد و هفتاد و نه و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در هفصد و هشت بود

واللہ اعلم وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الحجر و ہم از ابن عباس است کہ گفت آن حضرت در شان حجر اسود واللہ لیبعثنہ اللہ یوم القیمۃ سوگند
ہر آئینہ می برانگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت لہ عینان یبصر بہما در حالی کہ مر او را دو چشم است کہ می بیند بآن یشہد علی من استلمہ بحق گواہی میدہد ور قیب و حافظ می گردد
بر کسیکہ استلام کردہ است او را بحق یعنی با یمان و صدق و یقین حسبۃ للہ گواہی میدہد بحق و راستی و این حدیث نیز محمول است بر ظاہر زیرا کہ حق سبحانہ قادر است بر ایجاد بصر و نطق
در جمادات و تاویل میکنند آن کسانی کہ در دل ایشان زیغ و تفلسف است و میگویند کہ این کنایت است از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب است از بیضاوی کہ می گوید
غالب بر ظن آنست کہ مراد ہمین است اگر چہ ممتنع نیست حمل او بر ظاہر و ہیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا کہ وی مجبول است نیز بر تفلسف و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز اللہ عنہ
رواہ الترمذی وابن ماجۃ والدارمی وعن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الرکن والمقام یاقوتتان من یاقوت الجنۃ گفت
ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم آن حضرت را کہ میگفت بدرستیکہ رکن یعنی حجر اسود و مقام یعنی مقام ابراہیم و آن سنگی است کہ در ان اثر پایہای او است علیہ السلام ہر دو یاقوت اند از جنس
یاقوت بہشت و یاقوت نام جوہری مشہور است طمس اللہ نورہما محو و ناپدید کردہ است خدای تعالی نور این ہر دو را ولو لم یطمس نورہما لاضاءا ما بین المشرق والمغرب
و اگر ناپدید نمیکرد نور این ہر دو را ہر آئینہ روشن میشد ہر چہ میان مشرق و مغرب است یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آنست تا ایمان بغیب باشد و امتحان ایمان درین صورت
رواہ الترمذی و امام احمد حنبل در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود نیز روایت کردہ اند وعن عبید بن عمیر ہر دو لفظ مصغر است از کبار تابعین و ثقہ است و در زمان نبوت
ولادت یافتہ بعضی گفتہ اند آن حضرت را دیدہ واللہ اعلم روایت میکند ان ابن عمر کان یزاحم علی الرکنین کہ ابن عمر بود کہ انبوہی میکرد بر ہر دو رکن رکن اسود و رکن یمانی در حالی
ما رایت احدا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یزاحم علیہ انبوہی کردنی کہ ندیدم من ہیچ یکی از یاران آن حضرت را کہ انبوہی میکرد بر ہر یکی از ین دو رکن
قال ان افعل فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابن عمر اگر میکنم انبوہی منکر نشوید بر من کہ حجت دارم بران زیرا کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ
وسلم یقول میگفت ان مسحہما کفارۃ للخطایا بدرستیکہ مالیدن این دو رکن بدست پوشندہ است مر گناہان را وسمعتہ یقول و شنیدم آن حضرت را کہ میگفت من
طاف بہذا البیت اسبوعا کسیکہ بگردد گرد این خانہ ہفت طوف فاحصاہ پس محافظت کند برعایت واجبات و سنن و آداب آن کان کعتق رقبۃ باشد ثواب آن مانند ثواب
آزاد کردن بندہ وسمعتہ یقول و شنیدم آن حضرت را کہ میگفت لا یضع قدما ولا یرفع اخری ننہد کسی قدمی را در طواف و برنمیدارد بار دیگر الا حط اللہ عنہ بہا خطیئۃ
مگر آنکہ فرود می آرد و کم میکند خدای تعالی از ان کس بسبب آن قدم نہادن و برداشتن گناہان او را وکتب لہ بہا حسنۃ و می نویسد برای وی نیکی را یعنی در ہر قدم گناہی کم
میکند و حسنہ می نویسد رواہ الترمذی وعن عبد اللہ بن السائب صحابیست اہل مکہ قرأت از وی دارند و مجاہد بر وی خواندہ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما بین الرکنین میگفت آن حضرت میان رکن یمانی و رکن اسود این دعا را ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الاخرۃ حسنۃ وقنا
عذاب النار گفتہ اند کہ صحیح نشدہ از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعای در طواف مگر این دعا و دعاہای دیگر کہ میخوانند از صحابہ و تابعین و سلف کرام آمدہ واللہ اعلم رواہ ابوداود
وعن صفیۃ بنت شیبۃ بعضی گفتہ اند کہ وی آن حضرت را دیدہ و بعضی گفتہ اند ندیدہ و ابن حبان او را در تابعین از کتاب ثقات نوشتہ و وی صفیہ بنت شیبہ بن عثمان بن
ابی طلحہ حجبی است کہ کلید خانہ کعبہ در دست ایشان بود قالت اخبرتنی گفت صفیہ خبر داد مرا بنت ابی تجراۃ بضم فوقانیہ و سکون جیم و فتح را پیش از الف و در بعضی نسخ بہمزہ قالت
دخلت مع نسوۃ من قریش دار آل ابی حسین گفت بنت ابی تجراۃ در آمدم با زنانی چند از قریش سرای آل ابی حسین را ننظر الی رسول اللہ در حالی کہ نگاہ میکنیم بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم وہو یسعی بین الصفا والمروۃ و آن حضرت میدوید میان صفا و مروہ فرایتہ یسعی وان مئزرہ لیدور من شدۃ السعی پس دیدم من او را کہ سعی می کرد و بتحقیق
میزر آن حضرت ہر آئینہ میگردید انتقی و دیدن میزر بکسر میم و سکون تحتانیہ بمعنی ازار آید کہ زیر می بندند و بمعنی لحاف و ملحفہ بکسر میم بمعنی لباس کہ بالای ہمہ لباسہا باشد نیز می آید و اینجا این مراد است
وسمعتہ یقول و شنیدم آن حضرت را کہ می گفت اسعوا فان اللہ کتب علیکم السعی سعی کنید زیرا کہ حق تعالی نوشتہ است و واجب گردانیدہ است بر شما سعی را و سعی فرض است
نزد مالک و شافعی و احمد و نزد ما واجب است و بعضی تطوع گفتہ اند بظاہر کریمہ فلا جناح علیہ ان یطوف بہما رواہ فی شرح السنۃ ورواہ احمد مع اختلاف روایت کردہ است
این حدیث را در شرح السنۃ باین لفظ کہ گذشت و روایت کردہ آنرا احمد با اختلاف در لفظ وعن قدامۃ بضم قاف و تخفیف دال مہملہ بن عبد اللہ بن عمار صحابیست قدیم الاسلام
ساکن شد مکہ را و ہجرت نکرد الا ان قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسعی بین الصفا والمروۃ علی بعیر گفت دیدم آن حضرت را کہ سعی میکرد میان صفا و مروہ
بر شتری سوار لا ضرب ولا طرد نہ زدن بود و نہ راندن و دور کردن مردم را چنانکہ پیش ملوک و امرا می کنند ولا الیک الیک و نبود بکسو شو بکسو شو رواہ فی شرح السنۃ و
عن یعلی بفتح تحتانیہ و سکون عین مہملہ بن امیۃ بضم ہمزہ و فتح میم و تشدید یا صحابیست خلیف قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر ابن الخطاب
بود بر نجران قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبیت مضطبعا گفت کہ پیغمبر خدا طواف کرد بخانہ کعبہ در حالی کہ مضطبع است و اضطباع ردا از زیر بغل راست
بر کتف چپ انداختن ببرد اخضر بجامۂ سبز رواہ ابوداود و ابن ماجۃ والدارمی وعن ابن عباس رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ اعتمروا
من الجعرانۃ روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت و اصحاب وی عمرہ کردند از جعرانہ کہ نام موضعی است چنانکہ در بیان عمرہ ہای آن حضرت ساتبا معلوم شد فرملوا بالبیت ثلثا
پس رمل کردند بطواف بیت در سہ شوط وجعلوا اردیتہم تحت اباطہم و گردانیدند رداہای خود را زیر بغلہای خود ثم قذفوہا علی عواتقہم الیسری پس انداختند رداہا را بر دوشہای

چپ خود که معنی اضطباع است مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبا شب بمکه آمد و هیچکس را خبر نکرد و ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکند والله اعلم
رواه ابوداود **الفصل الثالث** عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک
نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است در سختی و نرمی یعنی در ازدحام و خلوت منذ رأیت رسول الله از آن باز که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمهما
که بوسه میداد آن دو رکن را متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را اینچنین آمده است که قال نافع رأیت ابن عمر یستلم الحجر بیده گفت نافع دیدم
ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثم قبل یده پس تر بوسید دست خود را وقال ما ترکته منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله و گفت
ابن عمر ترک نکردم این را از آن باز که دیدم آن حضرت را که میکرد این را وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی
اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا و شکایت بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و این نیز راجع بمعنی
اول است گویا عضو وی گله میکند از حال خود فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس گفت آن حضرت طواف کن از پس مردمان و حال آنکه تو سوار باشی فطفت
ورسول الله پس طواف کردم من و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی الی جنب البیت نماز میکند در پهلوی خانه کعبه یقرأ بالطور وکتاب مسطور
در حالیکه میخواند سورهٔ والطور وکتاب مسطور را متفق علیه وعن عابس بعین مهمله و کسر موحده در آخر سین مهمله بن ربیعة بعضی او را از صحابه شمرده اند و بعضی از
تابعین ذکر کرده اند و اکثر برین اند قال رأیت عمر یقبل الحجر ویقول گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت انی لاعلم انک حجر ما
تنفع ولا تضر بدرستیکه من هر آئینه میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی و زیان نمیرسانی ولولا انی رأیت رسول الله واگر نمیبودم که من دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقبل بوسه میداد ما قبلتک بوسه نمیدادم ترا میگویند که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب العهد باسلام در فتنه نیفتند بعبادت وی و
آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رضی گفت باز مان از این سخن یا امیر المؤمنین که وی نفع و زیان میکند باذن خدای عز وجل متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال وکل به سبعون ملکا یعنی الرکن الیمانی روایت میکند ابو هریره که گفت آن حضرت که موکل گردانیده شده اند بوی یعنی برکن
یمانی هفتاد فرشته فمن قال پس کسیکه بگوید اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی الدنیا والاخرة ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار قالوا آمین میگویند آن هفتاد فرشته آمین هر گاه رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بر آن و تواند که این خصلت و خصوصیت مخصوص برکن یمانی
بود و رکن اسود را فضائل دیگر باشد اجل و اعظم و افزون از آن رواه ابن ماجة وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا کسیکه
طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محیت عنه عشر سیئات محو کرده میشود از وی
ده بدی وکتب له عشر حسنات و نوشته شود برای وی ده نیکی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی ده پایه ومن طاف فتکلم و کسیکه طواف کند پس
سخن کند یعنی بآن کلمات مذکوره و مکرر آورد ومن طاف را تا حکمی دیگر بود ممنوع و مربوط گردانند وهو فی تلک الحال و حال آنکه وی در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحالة
خاض فی الرحمة برجلیه می در آید در رحمت بدو پای خود کخائض الماء برجلیه همچو آینده آب بدو پای خود اینچنین تقریر کرده طیبی معنی این حدیث را و گفت بندهٔ ضعیف عصمه الله
که در خاطر فقیر خلجان میکند که معنی این حدیث آن باشد که اگر چه تکلم بکلام ناس کند نه بآنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او ولا یتکلم الا بسبحان الله الخ با وجود آن او را ثواب است
که میباشد خائض در دریای رحمت بهر دو پای خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد باسفل و نمی رسد رحمت تا اعلای او از جهت بودن او متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم نکند بغیر ذکر خدا
کند مستغرق میگردد در دریای رحمت از پا تا سر و از اسفل تا اعلا والله اعلم فافهم وبالله التوفیق رواه ابن ماجة **باب الوقوف بعرفة** بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است
و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفة عرفه اسم مکانی مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار
نواحی و اطراف و تعدد محال وقوف است و وجه تسمیه بعرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان
ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکانی معظم و مشهور است گویا معروف است پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت
تعرف عباد در وی بسوی خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگر چه مشترک است میان وی و امکنهٔ دیگر ولیکن این مکان عظیمترین مکانها است که موازی و معادل نیست او را هیچ مکانی از
امکنهٔ ارضیه پس تسمیه کرده شد بدان کذا قیل و برین وجوه مشتق از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف است بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آن در بوی خوش
و چون در منی بوهای بد بجهت گندیدن ذبایح پیدا می گردد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روایح و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن در آن وادی اگر چه ساعتی باشد
و اگر چه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع است و حاجی شد بعد از آن طواف است چنانکه گذشت **الفصل الاول** عن محمد بن ابی بکر الثقفی که تابعی ثقه است انه سأل
انس بن مالک روایت میکند که وی پرسید انس را وهما غادیان من منی الی عرفة و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع
رسول الله پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه بود که تلبیه میکرد
از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بر آن ویکبر المکبر منا فلا ینکر علیه و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشد بوی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند

روا است ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و سنت آنست که تلبیه گویند و تکبیر روز عرفه مر غیر حاج راسنت نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبة تلبیه میگفته باشند واما تکبیر سنت است
در پس نمازها حاج و غیر حاج را متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا روایت است از جابر که گفت آنحضرت که نحر کردم من
اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آنحضرت در آنجا نحر کرده ووالآن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منحر النبی نامند و نیز کاه در آنجا عمارتی کرده اند ومنی کلها
منحر و منا همه محل نحر است در هر موضعی از منی که نحر کنند جایز است فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها و جایهای رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت و
وقفت ههنا وعرفة کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در مزدلفه که او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم وحوا در وی وازدلاف نیز
بمعنی قرب و اجتماع است گفت ووقفت ههنا وجمع کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقف است و شک نیست که مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا
من النار من یوم عرفة گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی از آزاد کردن خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه وانه لیدنو و بدرستیکه وی تعالی
نزدیک میشود برحمت و مغفرت ثم یباهی بهم الملائکة پس تفاخر میفرماید و نازش میکند به بندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید
بملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند رواه مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن
عبد الله بن صفوان تابعی قرشی است ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات عن خال له یقال له یزید بن شیبان روایت میکند عبد الله از خالی که مر او راست گفته میشود او را یزید
بن شیبان صحابیست قال کنا فی موقف لنا بعرفة گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی که بود مارا در عرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا وقوف
کرده آمده اند یباعده عمرو من موقف الامام جدا دور می انداخت یعنی وصف میکرد و بعید آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار والبنه فاتانا پس آمد ما را ابن
مربع الانصاری بکسر میم و سکون را و فتح موحده نام او زید است یا یزید بن عبد الله فقال انی رسول رسول الله پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم صلی الله علیه وسلم
الیکم بسوی شما یقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آنحضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراهیم پس بدرستیکه شما بر میراثید از میراث پدر کلان شما
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیله را از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند و موقف قبیله ابن زید
بن شیبان در جای بود که بسیار دور بود از موقف آنحضرت که موقف امام عبارت از آنست پس اینها خواستند که عرض نمایند که نزدیکتر بایستند با حضرت خود تقرب نمود که خواهند در خواست
الی صحابی را که ابن مربع می گفتند بر ایشان فرستاد که بجای خود بایستند واز موقف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آنست انتقال نکنند که عرفات همه موقف است
دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا در تنازع و تخالف نیفتند رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال کل عرفة موقف همه عرفه و هر جزو وی موقف است هر جائیکه وقف کنید صحیح است وکل منی منحر و همه منا منحر است در هر جای وی که نحر کنید جایز است وکل
المزدلفة موقف و همه مزدلفه موقف است وکل فجاج مکة طریق ومنحر و همه راههای مکه راه و منحر است فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آید
درست است و هر جائیکه در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است و روز نحر که دهم ذی الحجه است در منی میباشند آنجا قربانی میکنند و دمهای دیگر
مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آنها اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عهده است والا افضلیت موقف آنحضرت و منحر و طریق
وی باقی است کما لا یخفی رواه ابوداود والدارمی وعن خالد بن هوذة بفتح ها و سکون واو و ذال معجمه قال رأیت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس
یوم عرفة خطبه میکرد مردم را روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گویا که این بقصد انتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک
همه بشنوند رواه ابوداود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة بهترین دعاها دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیانست وخیر ما قلت انا والنبیون من قبلی و بهترین دعا و ذکری که گفتم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند این است
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا
شریک له وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف و کسر را و سکون مثناة تحتانیه و در آخر زای و عبید الله بلفظ تصغیر این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده است
در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذهبی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه
و مالک و جز ایشان و حدیث او مرسل است و طلحة بن عبید الله از عشره مبشره است و وی طلحة بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت آنحضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی در آن روز خردتر باشد ولا
ادحر بدال و حای مهملتین رانده تر و دورتر ولا احقر و نه خوارتر و خوردتر ولا اغیظ منه و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش فی یوم عرفة که در روز عرفه میباشد یعنی شیطان
همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه میخورد و خوار میگردد و در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خواری و غصه وی وما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة و
نیست آن راندگی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان وتجاوز الله عن الذنوب العظام و در گذشتن خدای تعالی از

گناهان بزرگ ایشان الا ما اُری یوم بدر مگر آنچه دیده شد از خواری و زاری و نزاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام بود در آن روز خواری وی مانند
روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رای جبرئیل یزع الملائکة پس بدرستیکه شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میداد ملائکه را و صفها راست میکرد برای جنگ مشرکان و وزع بزای
و عین مهمله باز داشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و وزوع بفتح واو سرهنگ و سالار لشکر و باز دارنده رواه مالک مرسلا و فی شرح السنة بلفظ المصابیح روایت کرد این حدیث را
در شرح سنه بلفظی که در مصابیح مذکور است وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون میباشد روز عرفه
بدرستیکه خدای تعالی فرود می آید باسمانی که پایان تر است یعنی قریب میشود برحمت و احسان و کرم فیباهی بهم الملائکة پس می نازد بآدمیان بفرشتگان را فیقول انظروا الی
عبادی پس میگوید حق سبحانه بنگرید بسوی بندگان من اتونی شعثا غبرا ضاجین آمده اند بدرگاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده برآرنده آواز را بتلبیه و کرو شعث
بضم شین جمع اشعث و غبر بضم غین جمع اغبر و ضج بضاد معجمه بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق از هر راه کشاده دور و دراز اشهدکم انی قد غفرت لهم گواه میگیرم شما را بر آنکه
بدرستی که من آمرزیدم ایشانرا فیقول الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت برهق کرده میشد و رهق
بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن و فلان و فلانة و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند قال گفت آن حضرت یقول الله میگوید خدای عزوجل قد غفرت
لهم بتحقیق آمرزیدم مر ایشانرا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة گفت آن حضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد
شدن در وی از آتش دوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش ومن دان دینها گفت عائشه
بودند قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند بمزدلفه از جهت ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم
اوئیم بیرون نمی آئیم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل و کانوا یسمون الحمس و بودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حا و سکون میم و سین مهمله جمع احمس بمعنی شجاع از حماسه
بمعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند مائل بسفیدی و آن سخت میباشد فکان
سائر العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله نبیه پس هنگامیکه آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم ان یأتی عرفات که بیاید عرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وی ثم یفیض منها پس تر براند و سیر کند شتابان از وی یفیض بضم یا از افاضت بمعنی ریختن اشک
و آب بکثرت و بیکبار روان شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس پس تر روان شوید و برآئید از آنجا که روان
میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید از این امر مسلمانانرا نیز متفق علیه وعن عباس ابن مرداس صحابیست از مؤلفة القلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود و حاضر شد فتح را با پانصد کس از قوم خود وی از جماعه است که حرام کرده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة دعا کرد مر امت خود را در شبانگاه روز عرفه
بآمرزیده شدن گناهان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهرتر است فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد
و قبول کرده شد دعای آن حضرت باین طریق که بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم مر ایشانرا همه گناهها را جز مظالم که مراد از آن حقوق عباد است جمع مظلمه بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را
منکر اند و بعضی ضم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عام تر است که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ للمظلوم منه پس بدرستیکه من گیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم
از گناهان را نمی بخشم و اخذ بلفظ متکلم نیز روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی میدهی
مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است و غفرت للظالم و می آمرزی مر ظالم را فلم یجب عشیته پس اجابت کرده نشد و قبول کرده نشد دعای آن حضرت
در شبانگاه عرفه فلما اصبح بالمزدلفة پس هنگامیکه صبح کرد آن حضرت بمزدلفه اعاد الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سأل پس اجابت کرده شد آن حضرت بسوی چیزی که
سوال کرده قبول افتاد دعای آن حضرت در آمرزیده شدن تمامه گناهان اگرچه مظالم باشند قال فضحک رسول الله گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم او قال تبسم یا گفت راوی بجای ضحک تبسم فقال له ابو بکر و عمر پس گفتند مر آن حضرت را ابوبکر و عمر بابی انت وامی ان هذه الساعة ما کنت تضحک فیها
پدر و مادر من فدای تو باد بدرستیکه این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این
تاویل از برای آن میکنیم که ابوبکر و عمر آن حضرت را هرگز پیش از این در مزدلفه ندیده بودند تا بگویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت فما الذی اضحکک اضحک الله سنک
پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایت است از شادی و خوشحالی قال گفت آن حضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عزوجل قد
استجاب دعائی وغفر لامتی بدرستیکه دشمن خدای که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای مرا و بیامرزید مر امت مرا اخذ التراب فجعل
یحثوه علی رأسه گرفت خاک را پس گشت که می انداخت بهر دو دست خاک را بر سر خود و یدعو بالویل والثبور و دعا میکند بویل و ثبور و هلاک و میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه
و ویل بمعنی وای و سختی و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر است و ثبور بمعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاضحکنی ما رأیت
من جزعه پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری و ناله و فریاد او رواه ابن ماجة وروی البیهقی فی کتاب البعث والنشور بما که از این حدیث معلوم

میکرد که حج مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفای حقوق و بیهقی گفته که مراین حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است
والا پس قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک کافی است و ظلم داخل در ما دون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است که کسی که
حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر و مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط
نمیکند نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه او نماز یا کفارتست و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکرد و زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب نیست مگر تاخیر وی پس نفس تاخیر وی ساقط میگردد
بحج نه آن حقوق بانفسها پس حج میبرد و ساقط میکرداند اثم مخالفت را نه حقوق و ابن تیمیه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط می کرداند چیزی را که واجب
است بروی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمه او است مثلا توبه داده شود و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط نمی کردد حق آدمی بحج اجماعا انتهی و درین کلام
از تشدید و تضییق چیزیست که مخفی نیست و مشهور آنست که حقوق الله مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور برانند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است
والله اعلم **باب الدفع من عرفة والمزدلفة** باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی
برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم
بعضی را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن را احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند **الفصل الاول** عن هشام بن عروة تابعی
است مثل پدرش عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت سأل اسامة بن زید کیف کان رسول الله پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع بچه کیفیت سیر میکرد در حجه وداع هنگامیکه بر کشت از عرفات قال گفت اسامه کان یسیر العنق بود آن حضرت که سیر میکرد
شتاب و عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفته میان آهستگی و شتابی زیاده بر مشی و بعضی گفته گام کشاده نهادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیز تر میرفت فی الصراح
فجوه بفتح فا و سکون جیم قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف وهم فی فجوة منه و نص بصاد مهمله سیر شدید فوق عنق و فی الصراح نص نیک راندن نص ناقه میگویند وقتی که بر آمد نهایت
آنچه در واست از سیر و اصل وی استقصا و رسیدن نهایت چیزیست متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم
عرفة روایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آن حضرت روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم وراءه زجرا شدیدا وضربا للابل پس
شنید آن حضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران را که مردم مبالغه میکردند در تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشار بسوطه الیهم پس اشارت کرد آن حضرت
بتازیانه خود بسوی مردم و قال و گفت ایها الناس علیکم بالسکینة ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار ورزید فان البر لیس بالایضاع زیرا که نیکی کردن و ثواب
یافتن در باب حج و جز آن نیست به تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفث و فسوق دور بودن رواه
البخاری وعنه ان اسامة بن زید کان ردف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الی المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسامه بن زید بود سوار در پس آن حضرت
در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری که اسن اولاد عباس بود از
مزدلفه بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم پس هر دو یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یلبی حتی رمی جمرة
العقبة تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد در جمره عقبه در روز نحر و بعد از رمی تلبیه تمام کرد و ذکر جمرة العقبه در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید متفق علیه وعن ابن عمر رض
قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء بجمع گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشا هر دو را در یک وقت که وقت عشا است بگزارد در مزدلفه و جمع نام
مزدلفه است چنانکه گذشت کل واحد منهما باقامة گزارد هر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی هر یکی را تکبیر جدا بر آورد و اگرچه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة الوداع گذشت
ولم یسبح بینهما نگزارد نماز نفل میان این دو نماز و لا علی اثر کل واحدة منهما و نه در پی هر یکی از اینها یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نه راتبه مغرب و نه عشا رواه البخاری
وعن عبد الله بن مسعود رض قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الا لمیقاتها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا را که گزارده هیچ نماز را
مگر در وقتش الا صلوتین صلوة المغرب والعشاء بجمع مگر دو نماز که مغرب و عشا باشد در مزدلفه ازینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روایت میکنند بران وجهی که
شافعیه فهمیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر او است وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها و بگزارد نماز بامداد در روز مزدلفه
پیش از وقت وی یعنی وقت معتاد وی که همیشه میگزارد در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آن حضرت صلی الله علیه
وسلم دریافت بنور وحی یا مزید علمی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و مصرح است باآنکه بعد از طلوع فجر گزارده نه پیش از وی و در
بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود رض آمده که وی گذارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گذارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از
دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة
فی ضعفة اهله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از نسا و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد
از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید

وقول امام ابوحنیفه همین است ودر بعضی احادیث مطلق آمده که برود ورمی جمرة العقبه بکنید ونظر باین اطلاق امام شافعی وامام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر
نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم متفق علیه وعن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم ترد
است افضل بود وی پس آن حضرت نشسته بر ناقه انه قال فی عشیة عرفة وغداة جمع للناس حین دفعوا که آن حضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را بجایی که
تیز راندند و دفع وزجر وضرب بسیار کردند علیکم بالسکینة بر شما باد ای مردم که قرار وآرام کنید و شتابی واضطراب نورزید وهو کاف ناقته وحال آنکه آن حضرت بازدارنده بود ناقه خود را
از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی بازداشتن حتی دخل محسرا تا آنکه درآمد وادی محسر را بسین مکسوره مشدده وهو من منی واین وادی محسر از منا است وبعضی میگویند از
مزدلفه است وتحقیق آنست که برزخ است میان هردو چنانکه گذشت قال علیکم بحصی مثل حصی الخذف الذی یرمی به الجمرة گفت آن حضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها را
ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بآن جمره و سابقه بیان حصی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آنست که سنگریزها از راه برداشتند ودر بعضی روایات آمده که از مزدلفه
برداشته بودند واین منقول است از ابن عمر وسعید بن جبیر واز هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت واگر از آنها بردارند اصل
جواز باقی است لیکن خلاف اولی وافضل است ونیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهند برد و یا هفتاد که هفت امروز خواهند انداخت و
شصت وسه برای روزهای دیگر وقال لم یزل رسول الله وگفت فضل ابن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یلبی تلبیه میگفت حتی رمی جمرة العقبة
بعد از رمی جمره از تلبیه باز ماند رواه مسلم وعن جابر رض قال افاض النبی صلی الله علیه وسلم من جمع وعلیه السکینة افاضه کرد یعنی روان شد آن حضرت از مزدلفه و
حال آنکه بود بر وی قرار وآرام وامرهم بالسکینة وامر کرد مردم را نیز بسکینه وآهستگی واوضع فی وادی محسر وتیز راند در وادی محسر بیان این سابقا گذشت وامرهم ان یرموا
بمثل حصی الخذف وامر کرد مردم را که رمی کنند بمانند سنگریزه خذف که مقدار نخود یا بمقدار ریشک باشد چنانکه گذشت وقال لعلی لا اراکم بعد عامی هذا گفت آن حضرت
باصحاب شاید که من نه بینم شما را بعد ازین سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را وازین جهت این حج را حجة الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد یاران را مؤلف میگوید که
لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری وصحیح مسلم وذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی
جامع الترمذی مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم مع تقدیم وتاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی وتاخیر بعضی از بعضی ومقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد الفصل
الثانی عن محمد بن قیس بن مخرمة بفتح میم وسکون خای معجمه وبفتح را و میم تابعی ثقه است قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان اهل الجاهلیة کانوا
یدفعون من عرفة حین تکون الشمس کانها عمائم الرجال فی وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه میبود آفتاب گویا که وی
دستارهای مردانست در رویهای ایشان قبل ان تغرب یعنی پیش از آن که فرو درود آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزی را که می افتد از نور آفتاب هنگامیکه
نزدیک میشود بافق بعمامه زیرا که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتهی وبعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غائب میکرد نصف گویا عمامه است بر سر کوه زیرا
که شکل عمامه نصف کرده است ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانها عمائم الرجال فی وجوههم وروان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه
میشد آفتاب گویا که عمامه مردان است در رویهای ایشان وانا لاندفع من عرفة حتی تغرب الشمس وبدرستیکه ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب وندفع من المزدلفة
وروان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان سیرت وروش ما این مخالف است مر سیرت پرستندگان بتان
والشرک ومخالف است سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال فیه وگفته است بیهقی در وی خطبنا وساقه نحوه وراند است حدیث را
وذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ واصل کتاب اینجا بیاض است واین عبارت را جزری نوشته ودر تخریج ابن حجر اخرجه البیهقی من حدیث مسور بن مخرمة نحوه وعن
ابن عباس رضی الله عنهما قال قدمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة پیش فرستاد ما را آن حضرت در شب مزدلفه اغیلمة بنی عبد المطلب اگر کودکان
عبد المطلب باشیم علی حمرات سوار بر خرکان فجعل یلطخ افخاذنا پس گشت آن حضرت که میزد بکف دست ران های ما را بروجه تلطف ودر وداع فی الصلاح لطخ بطا وحای مهملتین بکف
دست برپشت زدن کسی را نرم نرم ویقول ومیگفت ابینی بضم همزه وفتح موحده وسکون تحتانیه وکسر نون وفتح یای مشدده ای پسرکان من در تصحیح این لفظ سخن بسیار است در شرح بیان کرده
لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس رمی نکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب وقت مستحب برای رمی نزد ما این است تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جایز است ولیکن اسائتی دارد ونزد شافعی و
احمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم رواست بی اسائت بشرطی که بعد از نصف لیل باشد رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی
صلی الله علیه وسلم بام سلمة لیلة النحر گفت عائشه فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس
گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله علیه وسلم عندها وبود آن روزی که می بود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز
نوبت او بود گویا این اشارتست بسبب استعجال وی در رمی وافاضت والله اعلم وگفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه ودرین حدیث مقال است واساطین علم حدیث منکر شده اند آنرا ودر
ابوداود در فرستادن ام حبیبه وسوده نیز احادیث آمده وظاهر آنست که همه را فرستاده بودند وعن ابن عباس رض قال یلبی المقیم او المعتمر حتی یستلم الحجر تلبیه میکند مقیم یا معتمر
تا آنکه استلام حجر میکند وشروع در طواف مینماید وکلمه او برای شک راویست ومراد بمقیم کسی است که اقامت بمکه کرده است و عمره بجامی آرد پس مراد بمعتمر ومقیم یکی می افتد ومقصود آنست که قدوم

قطع تلبیه نزد استلام حجر میکند چنانچه در حج بر رمی جمرة العقبه مینماید رواه ابو داؤد روایت کرده است این حدیث را ابو داؤد یعنی مرفوعا بآنحضرت و قال وگفته است و روی موقوفا علی
ابن عباس و روایت کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود الفصل الثالث عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید
روایت است از یعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که وی شنید شرید را بفتح شین معجمه و کسر را و سکون تحتانیه و دال مهمله در آخر که از صحابه است و وی نیز ثقفی است
و بعضی گفته اند حضرموتی است یقول میگفت شرید افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم افاضه کردم از عرفات همراه آن حضرت فما مست قدماه الارض حتی
اتی جمعا پس نسود پاهای آن حضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام راه سوار رفت و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد الا در مکه و در حدیث بخاری از حدیث
اسامه آمده است که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود که نماز در پیش تست یعنی در مزدلفه است رواه ابو داؤد
وعن ابن شهاب از مشاهیر تابعین است زهری که گویند او است قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله
بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در سالی که فرود آمد بمکه بجنگ عبد الله بن الزبیر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گذارد سأل عبد الله کیف تصنع فی الموقف یوم عرفة
پرسید از عبد الله بن عمر که چگونه کنیم نماز را روز عرفه فقال سالم پس گفت سالم که پسر عبد الله بن عمر است بحجاج ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة اگر هستی تو که میخواهی
سنت را پس تهجیر کن بنماز و در نیم روز بگذار در روز عرفه و هجر و هاجره سختی گرمی در نیم روز و تهجیر و اهجار سیر کردن در نیم روز فقال عبد الله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم
انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة بدرستی که ایشان یعنی اصحاب آن حضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است که
گفت ابن عمر راست و درست نام کرده است او را مراد او سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداهنت در پیش اینچنین ظالمی فقلت لسالم زهری میگوید پس گفتم مر
سالم را ابن عمر فعل صحابه نقل کرد افعل ذلک رسول الله آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سالم پس گفت سالم و هل تتبعون فی ذلک الا سنته و آیا
که پیروی میکردند در آن یعنی در تهجیر و گذاردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری باب رمی الجمار جمار در اصل بمعنی سنگهای خورد می آید و جمار جمع جمره اسم سنگریزه
است که رمی کرده میشود و آن مواضع را که آنجا رمی میکنند جمرات میگویند بجهت رمی جمار در آن یا بجهت آنکه محل اجتماع حصا است و جمره بمعنی جمع می آید و بعضی گویند که اجمار بمعنی اسراع است
یعنی شتابی کردن آمده است که آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را بمنا پس بجنبید ابلیس از پیش وی بشتابی الفصل الاول عن جابر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته یوم النحر گفت جابر دیدم من آن حضرت را که رمی میکرد سوار بر شتر خود روز نحر و یقول لتاخذوا مناسککم و می گوید باید که بگیرید و بیاموزید
مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وی در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتی بعلت سواری هم هست که تا همه به بینند و دریابند فانی
لا ادری لعلی لا احج بعد حجتی هذه زیرا که بدرستی که من ندانم یا نمی یابم شاید که حج نکنم بعد از حج من که این است رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سواره و در هدایه
گفته است که هر رمی که بعد از وی رمی است چنانکه رمی جمرات دیگر غیر جمرة العقبه افضل آنست که پیاده کنند زیرا که بعد از وی ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن است و حالت مشی اقرب
است بتضرع و بیان افضلیت مرویست از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم بن جراح که گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر
است یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر رمی که بعد از وی ایستادن است پیاده
فاضلتر است و آنکه بعد از وی ایستادن نیست سواره فاضلتر است پس برخاستم از وی تا در خانه رسیده بودم که آواز موت وی برخاست پس تعجب کردم
و حیران شدم از حرص وی بر علم در مثل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیحه آمده آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم رمی جمرة العقبه
کرد در روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرد پیاده و در کل وعنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمی الجمرة بمثل حصی الخذف و هم از جابر است که گفت
دیدم آن حضرت را که رمی جمره میکرد بمانند حصی خذف شرح این گذشت در باب حجة الوداع رواه مسلم وعنه رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمرة یوم النحر ضحی
و هم از جابر است که رمی کرد آن حضرت جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلک فاذا زالت الشمس واما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بیان
آن بیاید متفق علیه وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما انه انتهی الی الجمرة الکبری روایت است از ابن مسعود که وی در رسید بجمره کبری که در جانب مسجد
خیف است فجعل البیت عن یساره ومنی عن یمینه پس گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود ورمی بسبع حصیات
و انداخت هفت سنگریزه را یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ثم قال پس گفت ابن مسعود هکذا رمی الذی انزلت علیه سورة البقرة اینچنین رمی کرد آنکسی که فرود آورده
شده است بر وی سوره بقره عبارتست از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن
و سوره بقره اطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است که لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الاستجمار تو بفتح مثناة و تشدید واو بمعنی فرد و طاق و مراد باستجمار مسح کردن بجمار است در استنجا از غائط یعنی سنت است پاک کردن موضع استنجا آنست که
بسه کلوخ و سنگ کنند و شرح این در کتاب الطهارة در باب آداب الخلا گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در مجمر میسوزند یعنی سه قطعه از عود مثلا بگیرند یا سه بار بگردانند و رمی الجمار
و انداختن سنگریزه ها در حج نیز طاق است که هفت سنگریزه می اندازند و در بعضی روایات رمی جمار مذکور نیست و مراد باستجمار همین است والسعی بین الصفا والمروة تو و سعی در میان صفا

و مروه نیز بغت باراست والطواف تو وکشتن کرد کعبه نیز بغت باراست واذا استجمر احدکم فلیستجمر بتو وچون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تکریر برای تاکید است
مرحکم سابق را بجهت اہتمام ومبالغه در رعایت تثلیث رواه مسلم الفصل الثانی عن قدامة بضم قاف وتخفیف دال بن عبد الله بن عمار بفتح عین وتشدید میم صحابی است
قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه وہجرت نکرد بمدینه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء گفت دیدم آن حضرت
که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای موی وی سرخ بود فی الصراح اصهب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود باین نوع که بالای پشم وی سرخ بود ودرون وی سفید لیس
ضرب ولا طرد ونبود زدن ونه راندن یعنی مردم را از پیش میراندند باشند ومیزده باشند چنانکه پیش ملوک وامرا میکنند ولیس قیل الیك الیك ونبود گفتن یکسو شو ودور شو قیل معنی قول الیك
رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین
الصفا والمروة لاقامة ذکر الله فرمود آن حضرت مشروع گردانیده نشده است انداختن سنگریزها ودویدن میان صفا ومروه مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از ان
قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن ودرک نمیکند معنی عبارت دران خصوصا سنگریزها بکیفیت مخصوص انداختن واز اینجا تا آنجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این
امور از برای اقامت وذکر خدا ویاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان آنچه مقارن آنهاست از ادعیه واذکار اگرچه ظاهر نزد عقل شما نه در آید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی ورمی مثلا متحیر میشود
و فهم نمیکند مگر آنکه تعبد محض می یابد وعقل خود را معزول ومضمحل می شمارد ونمی بیند مگر امر شارع را ویاد نمی آرد ماسوای حق را واین قسمی از فناست که اخص انواع ذکر حقیقی است واین
باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت ووجود وقوف آن حضرت در آن اماکن وموافق واتباع وموافقت وی صلی الله علیه وسلم ورسیدن دهان ودست وپای در آنجا
که وی نهاده لذت ونورانیت وذوق وحالت می بخشد واثرها وذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است ع رف من ذاق ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی اللهم
ارزقنا واذقنا رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنها قالت قلنا وہم از عائشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا
نبنی لك بناء یظلك بمنی آیا نه برآریم برای تو بنای وخانه که سایه کند ترا بمنا قال لا گفت آن حضرت بنا مکنید در منا خانه منی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن ونشستن کسی است که پیشی کرده
وپیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است ومراد اینجا منزل است یعنی منا جای نیست که مخصوص بکسی باشد جای عبادت است اگر در آنجا بناها کنند تنگ کرده جای بر بندگان
خدا این توجیه شافعیه است ونزد ما وجه نهی آنست که زمین حرم وقف است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را ووقف کردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ یکی والآن
عربان جاها ساخته ومحلها بنا کرده اند وعمارتهای عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که دران تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان
ایشان جای بکرا در منا گرفته ومتعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح سندی مدنی که مرد صالح وعالم وفاضل بود آنجا آمد ونشست خادمان آن بحضرت شیخ آمده گفتند که
قاضی صالح آمده از ما بزور آنجا را گرفته نشسته است فرمودند تعرض نکنید وبگذارید وچند طبق از فواکه طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند وفرمودند با ایشان عرض کنید که ملازمان خوب
کردند که اینجا آمده نشستند جای شماست غایت آنچه تقتضای حسن خلق ومباسطت است کار فرمودند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی الفصل الثالث عن نافع
قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمرۂ اولی یعنی بعد از رمی وقوفا طویلا ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد ویکبر الله
تکبیر میگفت خدا را ویسبحه وتسبیح میکرد وی تعالی را ویحمده وحمد میگفت او را یحمد بتخفیف وتشدید هر دو روایت است ویدعو الله ودعا میکرد خدا را بسیار ایستادن درین
دو مقام ودعا کردن وتضرع نمودن مستحب ومسنون است وگفته اند مقدار قرأت سورۂ بقره میباید ایستاد وبعضی اعرابی تعطش نزال رحمت چندان ایستاده اند که پایهای ایشان آماس کرده
شده وبالله التوفیق ولا یقف عند جمرة العقبة ونمی ایستاد بعد از رمی نزد جمرۂ عقبه در روز نحر ونه در ایام دیگر ودر باب یوم نحر بیاید که گفت ابن عمر همچنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم وعقبه راه برآمدن بر کوه واین جمره در پایان کوه واقع شده است ووجه عدم وقوف نزد این جمرۂ عقبه وطول وقوف نزد دو جمرۂ دیگر بهمانجا مذکور کردد انشاء الله تعالی رواه
مالك باب الهدی بفتح وسکون وبفتح وکسر وتشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز ولغت قرآن است وثانی لغت بنی تمیم وهر دو قرأتست وواحد هر دو هدیة وهدیة است وآن
چیزیست که فرستاده میشود از چارپایها بمکه تا ذبح کرده شود وگاهی بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد ووجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه میفرستد بجناب حق وتقرب میجوید نزد وی بدان و
هدی از ابل وبقر جائز است باتفاق ودر غنم خلاف است ونزد ما جائز است وجائز نیست در هدایا مگر آنچه جائز است در ضحایا الفصل الاول عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله
علیه وسلم الظهر بذی الحلیفة گفت ابن عباس گزارد آن حضرت نماز پیشین را وقتی که برآمد بحج در ذی الحلیفة که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پس طلبیده وخواند
ناقه خود را که میخواست آنرا هدی گرداند فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن پس نیزه زد آن ناقه را در کرانه راست کوهان وی فی الصراح صفحة کرانه هر چیز صفح انسان پهلوی وی و
سلت الدم عنها وسترده وپاک کرد خون را از ان وقلدها نعلین وآویخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در آویختن بجهت علامت هدی وآن
از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم کردد که هدی است وهیچکس نذردد ودر اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض ثم رکب راحلته بعد از ان سوار شد آن حضرت بر شتر سواری
خود که ناقه قصوا بود فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج پس هنگامیکه بر داشت ناقه آن حضرت را بر بیداء که نام موضعی است تلبیه کرد بحج رواه مسلم بدانکه اشعار پاره کردن جانب
کوهان است تا آنکه روان شود از وی خون مشتق از شعور است بمعنی علم یعنی تا بدانند که این هدی است وتمیز کرده شود نزد اختلاط واشناخته شود نزد گم شدن وباز آیند از ان دزدان ونخورند آنرا فقرا
اگر هلاک کرده واتفاق دارند بر ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وی فی نیز مستو میکردد موی پهلوی او ودر غنم تقلید بس است واشعار سنت است نزد جمهور ائمه وروایت کرده شده است از امام ابی حنیفه

که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند
از تعرض آن مگر با شعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت و ختان و داغ است
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لایعد ولایحصی این کلام مشهور است میان قوم و گفته
که کراهت ابی حنیفه مر اشعار را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود و پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت نیست
نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند مبالغه میکردند و اشعار عادت
احرام نمانده بود و پس مکروه پنداشت از جهت آن والله اعلم و توریشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده در شرح آنرا نقل کرده ایم وبالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت غنما گفت عائشه هدی فرستاد آن حضرت یکباری بخانه کعبه گوسفند را فقلدها پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقرة یوم النحر گفت جابر ذبح کرد آن حضرت از جانب عائشه و از جهت
وی گاوی را روز نحر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود رواه مسلم وعنه نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجته و هم
از جابر است که نحر کرد آن حضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود و نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بشتر است و مشهور نزد ایمه آنست که گاو از هفت
کس کرده باشد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی گفت عائشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیدی بدو دست خود و بدن بضمتین و بضم و سکون جمع بدنه بفتحات ثم قلدها واشعرها پس تقلید کرد بدن را و انداخت آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را واهداها و فرستاد
آنها را بمکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده بود فما حرم علیه شئ کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزی که حلال کرده شده بود مر او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را برای آن گفت که رسید بوی که ابن عباس میگوید که هر که هدی بمکه فرستد حرام میکرد و بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بحرم و نحر کرده شود پس
رد کرد بر ابن عباس این قول و برا متفق علیه وعنها قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی و هم از عائشه است که گفت بافتم قلاید بدن آن حضرت را از صوف که بود
نزد من عهن بکسر و سکون هاء پشم یا پشم رنگین ثم بعث بها مع ابی پس فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه وعن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة آن حضرت دید مردی را که میراند شتر را فقال ارکبها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدنة پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون سوار شوم قال ارکبها ویلک باز فرمود سوار شو آنرا وای بر تو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
میآری فی الثانیة او الثالثة در کرت دوم گفت آن حضرت این را یا در کرت سوم و از آنچه ذکر کرد در این حدیث معلوم میشود که در کرت سوم فرمود اما این در این روایت است
و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی درست است یا نه قومی برآنند که درست است اگر زیان نکند و را و جمعی میگویند اگر مضطر گردد درست است
والا نه و قول امام ابوحنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم متفق علیه وعن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی است و اسع العلم قال
سمعت جابر بن عبد الله سئل عن رکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ارکبها بالمعروف سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال اذا الجئت الیها این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی و
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تجد ظهرا تا آنکه بیابی تو پشتی یعنی مرکب را که بر پشت او سوار شوی رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنه
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة عشر بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بمکه همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب
اسلمی است وامره فیها و امیر و حاکم گردانید او را در آن بدنها که نگاهبانی آن بکند و خبردار باشد فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها چگونه کنم و چه سازم
بدنه که مانده شود و هلاک گردد ابداع باز آمدن شتر از سیر بجهت ماندگی یا بار گران ابداع بضم همزه و سکون موحده و کسر دال التحقیق این عبارت بیانی دارد بزبان علم در شرح ذکر کرده شده
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها نحر کن او را ثم اصبغ نعلیها فی دمها پس رنگ کن سر و نعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در
خون وی ثم اجعلها علی صفحتها پس بگردان نعل را گویا هر دو نعل یکی باشد و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرده صفحه سنام بدنه تا بدانند و بگذارند که هدی است
پس بخورند از وی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است ولا تاکل منها انت ولا احد من اهل رفقتک و مخور از آن بدنه تو و نخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و رفع تهمت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و رفقه
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چون هیچکس نخورد سباع میخورند و در این تضییع مال است جوابش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می آیند در پس ایشان
و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد منتفع میگردد رواه مسلم وعن جابر قال نحرنا مع رسول الله گفت جابر نحر کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم عام الحدیبیة البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة در سال حدیبیه که بعمره آمده و محصر شدند شتر را از هفت کس و گاو را نیز از هفت کس و بدنه نزد شافعیه

بود و نزد امام مالک از اهل بیت تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت نمی گنجد مالک را دارد که زیاده از هفت کس صحیح

طحوی

مخصوص بشتر است و نزد ابوحنیفه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره متقابل نهاده و در باب الجمعه نیز هم چنین آمده است غالب این است و لیکن ما
میگوییم که اینجا بقرینه مقابله شتر مراد است و اگرنه شامل ابل و بقر و غنم است کذا قال اہل اللغة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما انه اتی علی رجل قد اناخ بدنته ینحرها و از ابن عمر
آمده است که بدستی وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را در حالی که نحر میکند آنرا قال ابعثها قیاما مقیدة برانگیز آنرا در حالی که ایستاده است بسته شده یعنی پای
چپ سنة محمد لازم گیر سنت محمد را صلی اللہ علیہ وسلم سنت در شتر نحر است و طریق نحر این است که پای چپ شتر را بریسمانی بربندد و در بالای سینه وی نیزه زند تا خون روان شود
و بقیه و در گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح رواست و لیکن سنت نحر است بروجه مذکور متفق علیه وعن علی رضی اللہ عنہ قال امرنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان اقوم علی بدنه گفت امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ که امر کرد مرا آن حضرت که بایستم بر بدن وی و خبردار باشم از کار و بار آن وان اتصدق بلحمها و امر کرد که تصدق کنم گوشت آن و
جلودها و پوستهای آن واجلتها و جلهای آن وان لا اعطی الجزار منها و امر کرد که ندهم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن قال گفت آن حضرت نحن نعطیه من عندنا ما
میدهیم جزار را از پیش خود متفق علیه وعن جابر رضی قال کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالاء سه روز یعنی در سه
روز بخش میکردیم و میخوردیم و بمردم میدادیم و زیاده بر سه روز جای نبود نگاه داشتن آن فرخص لنا رسول اللہ پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال کلوا وتزودوا
پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز فاکلنا وتزودنا پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج بمردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده بر سه
روز نگاه ندارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمه بن الاکوع بیاید متفق علیه و ضابطه در خوردن ذبائح آنست که از اضحیه و دم تمتع و قران بخورد و از دم جنایات نخورد

الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اهدی عام الحدیبیة فی هدایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جملا کان لابی جهل روایت
است از ابن عباس که آن حضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شده بودند و اقریش که بمکه در آید و عمره برآرد در هدایای خود شتر نری که مر ابوجهل را بود و در روز بدر بغنیمت بدست آمده
بود فی راسه برة من فضة در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از نقره بره بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحمه بینی وی اندازند کذا فی القاموس یغیظ بذلک المشرکین خشم
می انداخت و غمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا ببینند آنرا در دست مسلمانان افتاده و ذبح کشته و ازینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و آن مشرکان را تا ببینند آنرا در دست
مسلمانان افتاده و ذبح کشته و ازینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و مستحب است قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار رواه ابوداود وعن ناجیة
الخزاعی صحابیست نام وی ذکوان بود آن حضرت ناجیه نام کرده و هدایای خود در ابوی سپرده بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت و مآکه تسمیه او بناجیه بجهت نجات یافتن او
از قریش قال قلت گفت ناجیه گفتم من یا رسول اللہ کیف اصنع بما عطب من البدن چگونه کنم معامله بچیزی که هلاک و مانده گردد از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی دمها
گفت آن حضرت نحر کن آنرا پس غوطه ده نعل او را که قلاده او است ثم خل بین الناس وبینها پس سر سوده و بگذار و مانع بردار میان مردم و میان آن بدنه فیاکلونها پس بخورند مردم
آنرا یعنی فقرا غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت رواه مالک والترمذی وابن ماجه ورواه ابوداود والدارمی عن ناجیة الاسلمی ظاهر آنست که اختلاف در نسبت
و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب او را اسلمی گفته اند و مولف خزاعی گفته وعن عبد اللہ بن قرط بضم قاف و سکون را و در آخر طای مهمله صحابی است نام او شیطان بود آن
حضرت عبداللہ نام نهاد عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اعظم الایام عند اللہ یوم النحر گفت آن حضرت بدرستیکه بزرگ ترین روزها نزد خدا روز نحر است ثم یوم القر بفتح
قاف و تشدید را قال ثور گفت ثور که راوی حدیث است وهو الیوم الثانی یعنی یوم القر روز دوم از روز نحر است نامیده شده بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت ورزیدن ایشان
در منی بعد از تعب کشیدن در ادای مناسک و مراد آنست که از جمله اعظم ایام روز نحر است ورنه در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذو الحجه است و روز
نحر از جمله این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه است
واللہ اعلم قال گفت عبداللہ بن قرط وقرب لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدنات خمس او ست نزدیک گردانیده شدند برای نحر برای آن حضرت بدنه پنج یا شش فطفقن یزدلفن الیه
بایتهن یبدأ پس در ایستادند بدنه ها که نزدیک میشدند بسوی آن حضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنوبها پس هنگامیکه ساقط شد و افتاد بر زمین پهلوهای آنها
یعنی سرد شدند و افتادند قال گفت راوی فتکلم بکلمة خفیة پس تکلم کرد آن حضرت بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت لم افهمها که نفهمیدم من آن کلمه را قال وقلت ما قال
گفت راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آن حضرت بود و در بعضی نسخ فسألت الذی یلیه یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آن حضرت که چه گفت آن حضرت قال
قال گفت آن کس که گفت آن حضرت من شاء اقتطع هر که خواهد ببرد از این شتران برای خود قطعه رواه ابوداود و ازینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نهب و غارت در نثار بعد
از اذن مالک وذکر حدیثا ابن عباس وجابر رضی فی باب الاضحیة و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند در اضحیه

الفصل الثالث

عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و تیراندازان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من ضحی
منکم فلا یصبحن بعد ثالثة گفت سلمه گفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس بعد از شب سوم وفی بیته منه شیئ و حال آنکه باشد در خانه
وی از آن چیزی فلما کان العام المقبل قالوا پس هنگامیکه شد سال آینده گفتند یا رسول اللہ نفعل کما فعلنا العام الماضی کنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت
اضحیه را بعد از سه روز قال گفت آن حضرت کلوا واطعموا وادخروا بخورید و بخورانید و ذخیره کنید فان ذلک العام کان بالناس جهد زیرا که بدرستی در آن سال بود بمردم

مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فادفت ان تعینوا فیهم پس خواستم من نهی از او خاد که اعانت کنید مردم بخورانیدن آن چون اسمال احتیاج برطرف شد نهی نیز برطرف گشت اگر
بنهد رخصت است متفق علیه وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه صحابی است او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا کنا نهیناکم عن لحومها ان تاکلوها فوق ثلث گفت آن حضرت بدرستی ما بودیم که نهی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که میخورید از بالای سه روز زیاده بران لکی تسعکم
برای آنکه تا گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما و بهمه کس برسد جاء الله بالسعة آورد خدای تعالی فراخی و گنجایش را فکلوا وادخروا پس بخورید و بنهید واتجروا بهمزه یعنی طلب
کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت والا تشدید تا می بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید که در خوردن نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضیافة الله
است چنانکه فرمود والا ان هذه الایام ایام اکل وشرب وانا و آگاه باشید بدرستیکه این روزها یعنی روزهای منی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چون سالها
ریاضت کشیده اید و محنت دیده اید درین چند روز که حج کرده اید مغفور شده اید بخورید و بنوشید و وی آسایش ببینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود وذکر الله
واین روزهای ذکر خدا است رواه ابوداود باب الحلق حلق ستردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و معتمر اگر زنان که حلق حرام است بر ایشان و وجه
افضلیت آن است که مقصر باقی وا مانده است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و تبذل و انکسار و ادنی قصر آنست که بگیرند از موی سر خود مقدار سر انگشت
و کفایت میکند در حلق نزد ما حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکه در مسح و ثابت نشده است حلق از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در
حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست الفصل الاول عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله وسلم
علیه حلق رأسه فی حجة الوداع آن حضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع واناس من اصحابه و حلق کردند جماعه از اصحاب وی نیز از جهت دریافت شرف
و متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد آن حضرت آنرا بدعا محلقین را چند بار و قصر بعضهم و تقصیر کردند بعضی اصحاب از جهت اخذ برخصت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
نیز در مرة اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویة انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم
عند المروة بمشقص گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت نزد مروه بمشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شده و مشقص بکسر میم و سکون
شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان دارد است و بعضی گفته اند که مشقص نام جلم است بفتح جیم و لام مقراض که بوی موی و پشم و جز در گوسفند و شتر را میبرند و این
انسب و اظهر است متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت گفت در
حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر سترندگان را قالوا والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوندا رحمت کن محلقان را قالوا والمقصرین یا رسول الله التماس دعا باز کردند صحابه برای مقصران در مرتبه
قال گفت والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص بمحلقین کرده و بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت والمقصرین
متفق علیه از این حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را و التماس صحابه و دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را برآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود
که از احرام حج برآمدند و بعضی گفته اند که در حدیبیه بود که بعلت احصار از احرام برآمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بحلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید
والله اعلم وعن یحیی بن الحصین بضم حای تابعی ثقه صدوق است عن جدته روایت میکند از جده خود که صحابیه است و کنیت وی ام الحصین است انها سمعت النبی که جده
وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرة واحدة که دعا کرد آن حضرت محلقین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر
حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت والمقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین که مفید اشتراک آنها است با
مقصرین فافهم وچه عجب است موقع لفظ والمقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود از امتثال امر محروم شدند از دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم متفق علیه وعن انس
رضی ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی منا فاتی الجمرة فرماها روایت است از انس که آن حضرت آمد بمنا پس آمد بجمرة العقبة را پس رمی کرد آنرا و این در روز نحر است
که از مزدلفه آمد چنانکه گذشت ثم اتی منزله بمنا ونحر نسکه پس تر آمد بمنزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق پس تر طلبید سر تراش را که نام وی معمر بن عبد الله
عدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمده که چون معمر آمده و استره در دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد آن حضرت گفت یا معمر ممکن کرد ترا رسول خدا
بر دو نرمه گوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول الله بدرستیکه این از نعمتهای خدا است و منت او است بر من آن حضرت گفت
آری همچنین است وناول الحالق شقه الایمن و داد سر تراش را جانب راست خود و ظاهر این حدیث آنست که معتبر در ابتدا یمین محلوق است و بعضی یمین حالق اعتبار کنند فحلقه
پس حلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه پس تر خواند آن حضرت ابو طلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه است و او است که لحد قبر شریف را
حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از جهت در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد ثم ناول الشق الایسر فقال احلق پس تر داد آن حضرت جانب چپ خود را پس
گفت تراش فحلق پس تراشید فاعطاه ابا طلحة پس داد موی را بابی طلحه فقال اقسمه بین الناس پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بهر یک را یکتاره موی بود و تا رهوی
نصیب رسیده و گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است بیت مرا از زلف تو موئی بسند است فضولی میکنم بوی بسند است و همچنین اظفار نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات

در میان امت تا الی یومنا هذا باقی ماند که باعث تذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم گویا بوی بسند است که گفته است این معنی را واست متفق علیه و
عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله گفت عائشه بودم من که طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر
قبل ان یطوف بالبیت و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه بعد از حلق و لبس ثیاب بطیب فیه مسك بخوشبوی که در وی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی طیب
احرام مشک و گلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می برآیند و همه چیز حلال می شود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز حلال می شوند متفق علیه وعن ابن عمر رض ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنا روایت است از ابن عمر که آن حضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد پس تر بازگشت بمنی پس بگذارد ظهر را بمنی رواه مسلم
و در حدیث جابر و عائشه آمده که گذارد ظهر را بمکه و درین دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگریست و حدیث جابر و عائشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه
اگرچه اینجا از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عائشة رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله گفتند نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها
از حلق کردن زن سرش را رواه الترمذی وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این عبارت
محتمل جواز حلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر رواه ابوداود والدارمی وهذا الباب خال عن الفصل الثالث ملحق بما
سبق الفصل الاول عن عبدالله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسألونه آن حضرت توقف کرد و ایستاد
در جای در حجة الوداع بمنا برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس آمد آن
حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست
فجاءه آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت بینداز
و نیست هیچ حرج فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم و لا اخر الا قال افعل و لا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شده و نه چیزی که تاخیر کرده شده
مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمی آمد آن حضرت را مردی پس گفت
حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست و اتاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم و لا حرج تقدیم و تاخیر
درین صورت بدو سه واسطه است وعن ابن عباس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسأل یوم النحر بمنی فیقول لا حرج گفت ابن عباس بود آن حضرت که سوال کرده
میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست حرج هیچ فساله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت رمیت بعد ما امسیت رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت
بامداد است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزد ائمه اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و
اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود رواه البخاری بدانکه افعال روز نحر چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما برآنند و شافعی و احمد از ایشانند
که سنت است متمسک باین حدیث و جماعت که امام ابوحنیفه و مالک از ایشانند میگویند واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم است از جهت جهل و نسیان و لیکن دم واجب
است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر میکرد بخلاف آن والله اعلم الفصل الثانی عن علی رضی
الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آن حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق من طواف افاضه کردم پیش از حلق قال احلق او قصر و
لا حرج گفت آن حضرت سر تراش یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد بروی در ترتیب زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی تقصیر اکتفا کنی نیز جائز است وجاء آخر
فقال ذبحت قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی قال ارم و لا حرج این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود رواه الترمذی الفصل الثالث
عن اسامة بن شریک بفتح شین و کسر را صحابی است نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس
یاتونه گفت برآمدم من با آن حضرت قصد حج کننده پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل پس بعضی گوینده بود این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف
سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم واخرت شیئا او قدمت شیئا یا گوینده بود که تاخیر کردم چیزی را یا پیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم آن را فکان یقول لا حرج پس بود
آن حضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه نیست الا علی رجل اقترض عرض مسلم ولیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد آبروی مسلمان را بغیبت و اهانت و نحو آن
فی الصراح عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وی باشد یا در پدران یا در هرچه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نحو آن
میدارد آن را از نقص و عیب کردن وهو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برای غرض صحیح دینی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود و تفسیق و
تکذیب و مانند آن میکنند فذلک الذی حرج و هلک پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت حرج بکسر را است بر وزن تعب رواه ابوداود باب خطبة
یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع خطب بفتحتین شان و امری که واقع میشود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کما فی القاموس و بمعنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده
عرف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خا در طلب المرأة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانی را درین ایام قدید میکنند ایام تشریق
گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق یعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد مراد بتودیع وداع

کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آن حضرت است مردم را و لهذا حج آن حضرت را حجة الوداع نام کردند الفصل الاول عن ابی بکرة بفتح با و سکون کاف تا و آخر صحابی مشهور است
قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد ما را آن حضرت در روز نحر قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات والارض گفت آن حضرت که
زمان یعنی سال بتحقیق باز گشت بهیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدای تعالی آسمانها و زمین را بود اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الایة یعنی کلام آنست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا کار
کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می دزدیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در وی حج گذارد بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمد محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از این جهت تاخیر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه
واقع شود که میقات اوست منها اربعة حرم از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بضمتین جمع حرام است ثلاث متوالیات سه ماه حرام
پی هم آینده اند ذو القعدة بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می نشستند در وی از سفرها و ذو الحجة بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح است و رجب مضر
مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار کان ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که جغرات است و وی دوست میداشت و بسیار میخورد از این جهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی
رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت آنست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم وی الذی بین جمادی و شعبان آن ماه که میان جمادی الاخری و شعبان است
صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان و قال و گفت آن حضرت ای شهر هذا کدام ماه است این ماه مقصود از این سوال تمهید و تاسیس بیان مقصود است
و تقریر آن در اذهان ایشان قلنا الله و رسوله اعلم گفتیم ما خدا و رسول خدا داناتر است عادت صحابه بود که نزد سوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میداشتند
اگر چه خود جواب آن را میدانستند خصوصا در اینجا که باوجود آنکه معلوم و متعین بود در پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که میپرسیدند فسکت پس خاموش ماند آن حضرت حتی ظننا انه
سیسمیه بغیر اسمه تا آنکه گمان بردیم ما که آن حضرت نزدیک است که نام میبرد آن را بجز نام مشهور که دارد فقال الیس ذا الحجة پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه قلنا بلی گفتیم آری
این ماه ذی الحجه است قال گفت آن حضرت ای بلد هذا کدام شهر است این شهر قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة
گفت آیا نیست این بلده قلنا بلی گفتیم آری این شهر بلده است بلده بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بغلبه نام مکه شده که فرد کامل شهرهاست که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل
و کمالات است گویا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی اقامت است قال فای یوم هذا گفت آن حضرت پس کدام روز است این روز
قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام گفت آن حضرت پس بدرستیکه
خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام است که بی حق شرعی تعرض کنید بآن کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا مانند حرام بودن روز شما که این روز نحر است در شهر
شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تاکید است برای حرمت که هر یکی از این سه محل حرمت و احتیاط است خصوصا نزد اجتماع و ستلقون ربکم و نزدیک است که پیش آیید
پروردگار خود را و برسید در حضرت وی فیسألکم عن اعمالکم پس پرسد پروردگار شما را از کردارهای شما الا دانا و آگاه باشید فلا ترجعوا بعدی ضلالا پس مگردید بعد از من
از دنیا گمراهان و در روایتی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم و در گذشتن از حد شرع در حفظ حرمت
دماء و اموال و اعراض است و در توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مراد کفران نعمت است و نصیحت حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب حرام
مودی بکفر میگردد و نزدیک بآن میسازد یا بکنید افعالی که مشابه افعال کافران است در خونریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح است و کفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد از خطاب
بمسلمانان کرده و فرمود الا هل بلغت دانا و آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را قالوا نعم گفتند صحابه آری رسانیدی قال اللهم اشهد گفت آن حضرت
خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت منکر نشوند و عذر نیارند فلیبلغ الشاهد الغائب پس باید که برساند هر چه شنیده است احکام را هر که حاضر است
مر غایب را فرب مبلغ اوعی من سامع پس بسا کسی که رسانیده شده بوی یاد دارنده تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه و عن وبرة بفتح
واو و بفتح موحده و سکون وی و برا از تابعین است روایت وارد از ابن عمر و سعید بن جبیر قال سألت ابن عمر متی ارمی الجمار گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم قال گفت ابن عمر اذا رمی
امامک فارمه وقتی که رمی کند امام تو پس رمی کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب او است در اقامت مناسک حج لیکن بشرط آنکه اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است
این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آن کس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید وبره فاعدت علیه المسألة پس باز عرض کردم بروی مسئله را فقال کنا نتحین پس گفت ابن عمر بودیم
که انتظار میبردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را فاذا زالت الشمس رمینا پس وقتی که میگشت آفتاب رمی میکردیم رواه البخاری و عن سالم عن ابن عمر انه
کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر که وی بود که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد خیف است بهفت سنگریزه
یکبر علی اثر کل حصاة در حالی که تکبیر میگفت در پی هر سنگریزه ثم یتقدم پس پیشتر میرفت حتی یسهل بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را و سهل ضد حزن بفتح حای حطی و سکون
زای زمین درشت فیقوم مستقبل القبلة طویلا پس می ایستاد مقابل قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن بقدار ایستادن کسی که سوره بقره بخواند چنانکه گذشت و یدعو و دعا میکرد و یرفع یدیه
و بر میداشت هر دو دست خود را ثم یرمی الوسطی پس رمی میکرد جمره میانه را بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هر گاه که میانداخت سنگریزه را ثم [illegible]

پستر میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ فلیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی
پستر رمی میکرد جمرة العقبه را از مغاک وادی بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمرة العقبه ثم ینصرف پستر بر می گشت فیقول هکذا رأیت رسول
الله پس میگفت همچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه البخاری بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید ایستاد و بسیار
ایستاده در دعا کرد و جمره اخیر را رمی میکنند و برگردند و نایستند و دعا نکنند سر آن را بجز شارع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست که عقل را به دریافت کنه آن راهی نیست و این
نیز از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رأیت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود و نماز و ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف
اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع است پس وقوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و لحوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو
جمره دیگر که بر کرانه راه افتاده در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و وسط وی میباشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر دعای حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و برآمدن از نماز و در جمره اولی و وسطی اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمره عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و
شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز
آمده و تحقیق کرده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم قرآن و بنده ضعیف تجاوز الله عنه وعفا وقتیکه مشرف شد باین
عبادت انداخته شد در دل وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف نزد این
جمره اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمره اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادا نمود حق
خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح کرد ایستاد و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لاسیما
درین عبادت که حج است که ثمره غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گناهان می بخشد گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار
تعب کشیدید و مجاهده کردید بگذرید می آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را برکابر علمای مکه که در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم وعن ابن
عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
از آن حضرت که شب باش کند بمکه در شبهای منی من اجل سقایته از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و سقایه جای آب دادن
فاذن له پس اذن کرد آن حضرت مر عباس را به بیتوتت مکه متفق علیه بدانکه مبیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و
معتبر در مبیت اکثر لیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یکساعت کفایت است و متمسک قول بسنیت آن این حدیث است
که اگر واجب میبود چون اذن می فرمودند آن حضرت عم عباس را به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن
و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصا در مثل این مقام
از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آثام است و استیذان برای اسقاط
آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم
نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد بر ترک آن وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقایه زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حواله وی بود فقال
العباس یا فضل اذهب الی امک پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فات رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها
پس بیار آن حضرت را آبی از نزد مادر خود فقال اسقنی پس گفت آن حضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم و آب اندرون خانه میار فقال پس گفت عباس یا رسول الله
انهم یجعلون ایدیهم فیه مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم فقال اسقنی باز گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند فشرب منه پس خورد
آن حضرت از آب زمزم ثم اتی زمزم پستر آمد آن حضرت به آب زمزم وهم یسقون و یعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کار میکردند در سقایه
فقال پس گفت آن حضرت اعملوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است
ثم قال لولا ان تغلبوا پستر گفت آن حضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب کشید
و این کار از دست شما برود لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه هر آینه فرو می آمدم یعنی از ناقه آن حضرت آن روز سوار بود و تا مردم ببینند و احکام بیاموزند تا آنکه می نهادم
ریسمان را بر این و اشار الی عاتقه و اشاره کرد آن حضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب روایت است از انس که آن حضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را در محصب پس خواب کرد

یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الان نام موضعی معین است بیرون مکه در جانب منا متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحا نیز میگویند و خیف بنی کنانه
نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت وطاف به بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
طواف وداع رواه البخاری وعن عبد العزیز بن رفیع بضم را و فتح فا از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است قال سألت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء
عقلته عن رسول الله گفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر یوم الترویة کجا گذارد آن حضرت
نماز پیشین را روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند و وجه تسمیه در باب حجة الوداع در حدیث جابر گذشت قال بمنی گفت انس نماز ظهر بمنی گذارد پس معلوم شد که
آن حضرت از مکه پیش از ظهر برآمد قال فاین صلی العصر یوم النفر گفت ابن رفیع با انس و ظاهر موافق بسیاق این بود که گوید فقلت پس گفتم من پس کجا گذارد نماز عصر را روز
نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جایز است نام روز چهارم از روز نحر است که از منی می برآیند فی الصراح نفر بسکون گروه گروه بازگشتن حاجیان از منا قال بالابطح گفت گزارد نماز
عصر بابطح که همان محصب است ثم قال پس تر گفت انس افعل کما یفعل امراؤک بکن چنانکه میکنند امرای تو یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو می کنند و مخالفت مکن
که باعث تهیج شر گردد و امری ضروری هم نیست متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الابطح لیس بسنة گفت عائشه فرود آمدن آن حضرت ابطح را نیست
سنت و از مناسک حج و آن حضرت آنرا طریق سنت و تعبد نکرد انما نزله رسول الله فرود نیامد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم لانه کان اسمح لخروجه اذا خرج
مگر از جهت آنکه نزول در ان موضع سهلتر و آسانتر بود و برای بیرون آمدن آن حضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکه درآمد و
طواف کرد تا از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد متفق علیه بدانکه اختلاف است در ان که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن
عمر است که آن از سنن حج و تتمه مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در منا گفت ما فرود آئیم فردا انشاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده
بودند و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم نکنند و بمان سپارند پس آن حضرت صلی الله
علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا را نماید و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی
رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول بابطح در لیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفته که اصح آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان
بود لطف صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابورافع مولی آن حضرت که گماشته و متعهد دار و بار خانه وی بود
آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه وسلم آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابورافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
بخاری از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمد و مخفی نماند که هرگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق
بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکرده اند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی
حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله حاله و احسن مبداه و ماله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله علیه حج گزارد و نفر نمود با وی از
منا و رسید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر را و بخواب رفت و گذاردیم در آنجا نماز عصر بعد از ان فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود یعنی
برآمد و این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزول بمحصب سنت است و لیکن توقف آن حضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید والله اعلم وعنها قالت احرمت
من التنعیم بعمرة گفت عائشه احرام بستم من از تنعیم برای عمره قبل خلت مکة پس درآمدم مکه را فقضیت عمرتی پس قضا کردم عمره خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود
چنانکه در باب قصه حجة الوداع گذشت وانتظرنی رسول الله و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالابطح در ابطح که در آنجا نزول فرموده بود حتی فرغت تا آنکه
فارغ شدم من فامر الناس بالرحیل پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه فخرج فمر بالبیت پس بیرون آمد آن حضرت از محصب پس گذشت بخانه کعبه فطاف به قبل
صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز بامداد و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز گویند و در وی رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثم خرج الی المدینة
پس تر بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته بروایة الشیخین مولف میگوید که این حدیث نیافتم من آنرا بروایت بخاری و مسلم بل بروایة ابی داود بلکه یافتم
بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره با اندک اختلافی در آخر حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس ینصرفون فی کل وجه بودند
مردم که برمیگشتند در هر طرف و مقید بمد آمدن در مکه و برآوردن طواف وداع مقید نمی شدند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا ینصرفن
احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیت باید که بر نیاید یکی از شما و کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و امان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف وداع الا انه خفف عن
الحائض مگر آنست که سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است متفق علیه این حدیث دلالت دارد بر وجوب
طواف وداع و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اگرچه ظاهر وی بعد از رحیل است بی تقیید
بطواف محمول است برین بقرینه این حدیث وعن عائشة قالت حاضت صفیة لیلة النفر حیض کرد صفیه در شب نفر او همین شب است که آن حضرت در محصب بود
و شب در باب الحج مضاف بروز سابق میکردند نه آینده چنانکه متعارف است فقالت ما اراني الا حابستکم پس گفت صفیه خود را گمان نمی برم مگر موقوف دارنده و مانع آینده شما یعنی از رحیل بمدینه زیرا که

مرجعی

من حيض كردم و طواف نكرده ام قال النبي صلى الله عليه وسلم عقرى بفتح عين و سكون قاف حلقى بفتح حا و سكون لام و اين دعا است كه بزنان كنند و ليكن حقيقت دعا مراد
نيست هم چنين بر زبان از عادت عرب شده است چنانكه در امثال آن و عقر مجروح كردن و قتل كردن و هلاك ساختن بالمعنى ناز است و حلق رسيدن درد در حلق يا بدن چيزى در حلق و معنى
گفته كه اين كلمه است كه در محل تعجب استعمال ميكنند و اين دو كلمه را زياده برين تحقيق است كه در شرح كرده شده است اطافت يوم النحر اى طواف كرده است روز نحر طواف زيارت قيل
نعم گفتند آرى كرده است قال گفت آن حضرت خطاب بصفيه فانفرى پس برآى و كوچ كن متفق عليه الفصل الثاني عن عمرو بن الاحوص رضي الله عنه بفتح همزه و
سكون حاى مهمله و بصاد مهمله صحابى است روايت كرده است از وى پسر وى سليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في حجة الوداع اى يوم هذا
گفت شنيدم آن حضرت را كه ميگفت در حجة الوداع كدام روز است اين روز قالوا يوم الحج الاكبر گفتند روز حج اكبر است حج اكبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجيد واقع شده است
و ميگويند اكبر در مقابله اصغر است كه عمره است و او را حج اصغر مى نامند و آنچه الآن مردم حج را كه روز جمعه افتد حج اكبر ميگويند متعارف زبان علم و شريعت نيست و حديثى هم روايت
كرده اند كه حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند كه اين حديث موضوع و باطل است نعم حجى كه آن حضرت كرده صلى الله عليه وسلم روز جمعه بود و بى شك حج روز جمعه فضيلتى خاص دارد
از جهت اجتماع شرف زمان و مكان قال فان دماءكم واموالكم واعراضكم بينكم حرام كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا شرح اين در فصل اول معلوم شده است الا لا يجنى
جان على نفسه آگاه باشيد بايد كه گناه نكند و ستم نكند هيچ گناه كننده و ستم كننده بر نفس خود و مقصود نهى از گناه كردن و ستم كردن است بر غير چه هر كه بر كسى ستم ميكند بحقيقت بر خود ميكند
كه اثم و جزاى آن راجع بدو است پس اين خبر در معنى نهى است و در روايتى است الا على نفسه و برين تقدير بمعنى خبر است نه بمعنى نهى الا لا يجنى جان على ولده آگاه باشيد بايد كه
جنايت نكند هيچ جنايت كننده بر فرزند خود ولا مولود على والده و جنايت نكند هيچ فرزندى بر والد خود و ذكر اين حديث بجهت آنست كه قبح و شناعت اين بيشتر است از جنايت بر اجانب
يا بجهت آنكه نيز حكم جنايت بر نفس است بجهت جريان عادت جاهليت بر اخذ اقارب شخصى بجنايت وى و باين وجه اين تاكيد حكم سابق است الا ان الشيطان قد ايس ان يعبد في
بلدكم هذا ابدا آگاه باشيد بدرستيكه شيطان بتحقيق نااميد شد از اين كه عبادت كرده شود او را كنايت است از بت پرستيدن در شهر شما كه اين است يعنى مكه هميشه تا روز قيامت ولكن ستكون
له طاعة فيما تحتقرون من اعمالكم فيرضى به و ليكن سرانجام است كه باشد مر شيطان را فرمان بردارى در چيزى كه حقير و كم ميشماريد شما از عملهاى خود يعنى كارها مى كنيد و گناهان مى ورزيد
و آن را خورد و حقير مى پنداريد و در آن عملها طاعت شيطان است كه راضى ميگردد شيطان بدان و آن عملها موذى بفتن و هيجان حروب و شرور ميگردد رواه ابن ماجة والترمذي
وصححه و حكم بصحت كرده است ترمذى اين حديث را وعن رافع بن عمرو المزني بضم ميم و فتح زاى و بنون نسبت بمزينه صحابى است روايت كرده از حضرت پيغمبر صلى الله عليه
وسلم و حديث قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب الناس بمنى حين ارتفع الضحى گفت ديدم آن حضرت را كه خطبه ميكرد مردم را بمنى هنگاميكه
بلند شد چاشتگاه على بغلة شهباء سوار بر استر شهبا و شهبا آنكه بالاى پشم وى سرخى بود و درون سفيدى چنانكه شقرا است بشين معجمه و قاف وعلي يعبر عنه و على مرتضى رضى الله
عنه تعبير و تفسير ميكرد از آن حضرت و بمردم مى شنوانيد و مى فهمانيد و ميرسانيد بآنكسان كه دور بودند آنچه آن حضرت ميفرمود والناس بين قاعد و قائم و مردم بعضى ايستاده بودند
و بعضى نشسته در حج سه خطبه مسنون است يكى در روز ترويه بمكه دوم روز عرفه سيوم در منى و در هر جا احكام كه بعد آن بايد كرد تعليم و تلقين ميفرمود رواه ابو داود وعن عائشة
وابن عباس رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخر طواف الزيارة يوم النحر الى الليل روايت است از عائشه و از ابن عباس كه آن حضرت تاخير كرد
طواف زيارت را تا شب ظاهر اين معارض است بحديث عائشه كه آن حضرت طواف كرد و ظهر بمكه گزارد و اين اضطرابى است كه در حديث عائشه واقع شده و بسبب اين تقديم و ترجيح
كرده اند حديث ابن عمر را كه در صحيحين واقع شده كه آن حضرت ظهر بمنا گزارد چنانكه گذشت والله اعلم رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة وعن ابن عباس رض ان
النبي صلى الله عليه وسلم لم يرمل في السبع الذي افاض فيه روايت است از ابن عباس كه آن حضرت رمل نكرد در طواف افاضت از اينجا معلوم ميشود كه رمل در
طواف زيارت نيست و رمل در طواف وداع هم نيست پس رمل نيست مگر در طواف قدوم رواه ابو داود وابن ماجة وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال اذا رمى احدكم جمرة العقبة فقد حل له كل شيء الا النساء گفت آن حضرت وقتى كه رمى كرد يكى از شما جمرة العقبه را پس بتحقيق از احرام برآمد و
حلال شد مر او را همه چيز مگر زنان و بعد از طواف زنان نيز حلال خواهند شد رواه في شرح السنة وقال اسناده ضعيف وفي رواية احمد والنسائي عن ابن
عباس قال اذا رمى الجمرة فقد حل له كل شيء الا النساء وعنها قالت افاض رسول الله صلى الله عليه وسلم من آخر يومه حين صلى الظهر گفت
عائشه افاضه كرد و روان گشت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بجانب مكه براى طواف در آخر روز خود در وقتى كه گزارد ظهر را ظاهر اين حديث نيز همين است كه ظهر بمنا گزارد ثم رجع الى منى
پستر برگشت بسوى منى فمكث بها ليالي ايام التشريق پس درنگ كرد بمنى شبهاى روز تشريق يرمي الجمرة اذا زالت الشمس رمى ميكرد جمره را وقتى كه برگشت آفتاب از جانب
مشرق بسوى مغرب كل جمرة بسبع حصيات هر جمره بهفت سنگريزه يكبر مع كل حصاة تكبير ميگفت با هر سنگريزه ويقف عند الاولى والثانية و مى ايستاد نزد
جمره اولى و ثانيه بعد از رمى و يطيل القيام و دراز ميكرد ايستادن را و يتضرع و زارى ميكرد و دعا چنانكه گذشت ويرمي الثالثة فلا يقف عندها و رمى ميكرد جمره سيوم
پس نمى ايستاد نزد آن رمى ميكرد و ميگذشت رواه ابو داود وعن ابي البداح بفتح موحده و تشديد دال و حاى مهملتين بن عاصم بن عدي ابو البداح تابعى ثقه است و
پسر وى صحابى است عن ابيه روايت ميكند از پدر خود قال رخص رسول الله صلى الله عليه وسلم لرعاء الابل في البيتوتة گفت رخصت كرد آن حضرت مر راعى

چرانند کان شتران در شب باش بمنی یعنی اگر در منا بیتوتت نکنند رخصت است ان یرموا یوم النحر رخصت کرد که رمی کنند روز نحر ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر پس جمع کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است فیرموا فی احدهما پس رمی کنند در یکی ازین دو روز رواه مالک والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح

باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزهای که پرهیز میکند از ان محرم یعنی حرام است بروی کردن آن خواه واجب کرد بروی دم یا صدقه یا نه وصدقه نصف صاع از گندم یا صاع از جو یا چیزی قلیل غیر مقدر بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از ان در رساله فارسی مناسک بیان کرده ایم

الفصل الاول عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله مردی پرسید از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیز جایز است که بپوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز بپوشید لیکن لا تلبسوا القمص نپوشید پیراهن ها را قمص بضمتین جمع قمیص ولا العمائم و نپوشید دستارها را ولا السراویلات و نپوشید ازارها و مراد بپوشیدن قمیص و سراویل پوشیدن آنهااست بر وجه متعارف در ان چنانچه پیراهن را در بر افکنند و تنبان را در پایها کنند والا اگر بر تن افکنند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیرا که درینصورت نمیگویند که پیراهن پوشیده و ازار پوشیده ولا البرانس و نپوشید برنس ها را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز و تعیین خاص است در معرفت آن و آنچه مشهور است این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشند ولا الخفاف و نپوشید موزه ها را الا احد لا یجد نعلین فلیلبس خفین مگر کسی که نیابد نعلین را پس بپوشد موزه ها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین و باید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی بر آیند ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه زعفران و نپوشید از جامه ها چیزی را که سوده است آنرا زعفران ولا ورس و نه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو و سکون را گیاه زرد است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه وزاد البخاری فی روایة و زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المراة المحرمة و نقاب بر روی نیفکند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنتقب تباء ین و تشدید قاف و نقاب بکسر نون روی بند ولا تلبس القفازین و نپوشد زن بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها می پوشند

و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب و هو یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که خطبه میخواند در حال آنکه وی میگفت اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را و اذا لم یجد ازارا لبس سراویل چون نیابد ته بند را بپوشد تنبان ولیکن قطع میکند موزه ها را از زیر پاشنه ها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور برین اند و اگر بهمان طور درست بپوشد فدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که دران اضاعت مال است و بحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابو حنیفه پاره کند و ازار سازد متفق علیه

و عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله ابن امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة گفت بودیم ما نزد آن حضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند اذ جاءه رجل اعرابی ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه علیه جبة و هو متضمخ بالخلوق بر آنمرد جبه بود و حال آنکه آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خا معجمه و قاف در آخر نام طیبی است که عربان میسازند و دران زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و تضمخ بضاد و خای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه گویا میچکد از وی فقال پس گفت آنمرد یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و هذه علی بدرستیکه من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت آن حضرت اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که بتست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان نه از ان جهت که تعاطی از طیب بعد از احرام مفسد احرام است فافهم و اما الجبة فانزعها و اما جبه که تو پوشیده پس برکش آنرا و برار از بدن ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک پس بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آنمرد عالم بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آن حضرت عمره را بحج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقوف بعرفه و عدم آن متفق علیه

و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم و لا ینکح و لا یخطب هر سه لفظ برفع و جزم مرویست نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خا زن خواستن و این مذهب شافعی و جمهور علما است لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد ما جائز است همه و دلیل ما تزوج میمونه است رض رواه مسلم

و عن ابن عباس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوج میمونة و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها و حال آنکه آن حضرت محرم بود در برای عمره قضا متفق علیه

و عن یزید بن الاصم بن اخت میمونة رض خواهر زاده میمونه بعضی گویند که او را روایت است و صحابی است و صحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمونة روایت میکند از خاله خود میمونه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها و هو حلال که آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود رواه مسلم قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله و الاکثرون علی انه تزوجها حلالا گفت محیی السنة اکثر اینند که آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود و ظهر امر تزویجها و هو محرم و ظاهر شد امر تزویج وی در حالی که آن حضرت محرم بود ثم بنی بها و هو حلال پس تر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسرف فی طریق مکة نکاح میمونه و بنای وی در سرف بود بفتح سین مهمله و کسر را و بفا نام موضعی است بر راه مکه بر ده میل از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الان در آنجا در مرقد وی عمارتیست که بعضی امرا ساخته اند بدانکه حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

واصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است در حفظ و اتقان و فقه و حدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان رض که
دال است بر نهی ماول است بانکه مراد آن است که نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست که مشغول است بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم است و آنکه حمل کرده اند شافعیه حدیث
ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزویج وی در احرام باین اعتبار گفته است تزوج وهو محرم تکلف است و مبنی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است
که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم را نیز حمل میتوان کرد که مراد آنست که ظاهر شد امر تزویج و حال آنکه حلال بود و کلام در اینجا در کتب اصول زیاده بر نیست جمله از آن
در شرح ذکر کرده ام فتدبر وعن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغسل رأسه وهو محرم روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آن حضرت که می شست سر
مبارک خود را و حال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم را شستن سر از برای جنابت باتفاق و در تبرد خلاف است و هم چنین در شستن بخطمی و مانند آن نیز خلاف است
و در هدایه گفته است که لا باس است در غسل کردن بحمام درآمدن و در شرح گفته است زیرا که بمجرد شستن نیز و در زوال یدکی موی بلکه زیاده کند تلبید شعر وی را و نشوید سر و ریش بخطمی زیرا که وی نوعی
از طیب است و وی میکشد هوام سر وی را وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم گفت ابن عباس که خون گرفت آن حضرت و حال
آنکه وی محرم بود و اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه وهو محرم در حق مردی که چون شکایت کرد مرد چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید ضمدهما بالصبر تضمید کند مرد
چشم را بصبر و قید عینیه اتفاقی است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است بطریق اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعر صبر دار وی تلخ مشهور است که
در دو چشم را بدان دوا کنند و در چشم بکشند و تضمید و تضمد جراحت بستن است بضماده یعنی بعصابه و نهادن دارو با بر جراحت نیز گویند اگر چه عصابه بسته نشود و ظاهر آنست که مراد اینجا
بستن عصابه باشد زیرا که وی می پوشد جزوی از وی را و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم وعن ام الحصین
صحابیه است حاضر شده حجة الوداع را قالت رأیت اسامة وبلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله گفت دیدم اسامه و بلال را رضی الله عنهما و یکی از این دو کس گیرنده
بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم والآخر رافع ثوبه یستره من الحر و دیگر بردارنده بود جامه خود را که می پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی
رمی جمرة العقبة تا آنکه رمی کرد آن حضرت جمرة العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده مانند تاج چیزی بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال مر محرم را طیبی گفته
که این قول اکثر علما است و مالک و احمد مکروه میدارند آنرا رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و راء صحابی انصاری است از اصحاب شجره گویند که او را بتی بود که می
پرستید آنرا و عبادة بن صامت یار او بود روزی بروی درآمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد و عبادت بن صامت در خانه او درآمد بت را بشکست و چون کعب درآمد و بت شکسته دید خشم آمد
و خواست که دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به وهو بالحدیبیة
قبل ان یدخل مکة روایت میکند که آن حضرت گذشت بروی وی با آن حضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه درآید بمکه وهو محرم وهو یوقد تحت قدر و حال آنکه کعب محرم
بود و وی آتش می افروخت زیر دیگی والقمل تتهافت علی وجهه و شپشهای افتادند بر روی وی فقال اتؤذیک هوامک پس گفت آن حضرت آیا آزار میکنند ترا شپشهای
تو قال نعم گفت کعب آری آزار میکنند قال فاحلق رأسك گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را واطعم فرقا بین ستة مساکین و بخوران و قسمت کن فرقی را
میان شش مسکین والفرق بفتح الفاء ثلثة آصع و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است از گندم بده و آصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کردند آصع خواندند چنانکه
ادر جمع دار میکنند او صم ثلثة ایام یا روزه دار سه روزه او انسك بضم سین بلفظ امر نسیکة یا ذبح کن ذبیحه را متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما انه
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی النساء فی احرامهن عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب ترجمه این از حدیث ابن عمر در
فصل اول ظاهر شد ولتلبس بعد ذلك ما احبت من الوان الثیاب و باید که بپوشد بعد از برآمدن از احرام هر چه دوست دارد از اصناف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود معصفرا
او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا فی الصحاح عصفر رنگ سرخ معصفر معروف و خز بخای معجمه و زای نیز نوعی از جامه و در قاموس گفته عصفر نبت معروف است معصفر جامه رنگ
کرده شده بآن نبت معروف و حلی زیور است و آنرا نیز داخل لباس اعتبار کرده رواه ابوداود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا یعنی سواران رکب
میگذشتند بما ونحن مع رسول الله و ما یعنی زوجات آن حضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محرمات محرم بودیم فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا
جلبابها پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما و میگذشتند از پیش ما فرو می هشت یکی از ما چادر خود را من رأسها علی وجهها از سر خود بر روی خود و لفظ حاذو آمچنین واقع شده است
از جواز در سنن ابی داود و در مصابیح حاذونا از محاذات و در بعضی الفاظ حاذو با حای حمله و ذال معجمه نیز آمده فاذا جاوزونا پس چون میگذشتند از پیش ما کشفناه دور میکردیم چادر را از روی
و میکشادیم روی را و برهنه میکردیم روی را رواه ابوداود ولابن ماجة معناه وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدهن بفتح یا و تشدید دال بالزیت وهو
محرم بود آن حضرت طلا می کرد روغن زیت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود غیر المقتت اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مقتت بضم میم و تشدید
تا زیتی که ریخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بروغنهای خوشبو و قت و تقتیت روغن در گل پروردن و نزد امام ابوحنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است کذا قال
رواه الترمذی الفصل الثالث عن نافع ان ابن عمر وجد القر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که ابن عمر یافت سردی و سرما خود فقال پس گفت

الق علی ثوبا یا نافع بینداز بر من جامه را ای نافع که سردی میخورم نافع میگوید فالقیت علیه برنسا پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را فقال تلقی علی هذا وقد نهی رسول الله
پس گفت ابن عمر ایا می اندازی بر من این را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم از آنکه بپوشد برنس را محرم ظاهر است مذهب ابن عمر
اجتناب مخیط بود مطلق بهر نوع که بپوشند و سابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند نه بر وجهی که متعارف در آنست باکی ندارد و یا از جهت احتیاط کرد والله اعلم رواه ابوداود وعن
عبدالله بن مالک ابن بحینة مالک بتنوین است و این صفت ثانیه عبدالله است و بحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبدالله است و مالک نام پدر او است
و اگر بی تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه او است و این را در مواضع دیگر نیز ذکر کرده ام فتدبر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم
خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بلحی جمل بفتح لام و سکون حای مهمله و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکة
فی وسط راسه خون کشید در میان سر خود و سط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر ضرورت است
زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در انجا موی نیست جائز است بی فدیه متفق علیه وعن انس رض قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو محرم علی ظهر القدم حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به از جهت دردی که بود در پشت پا و پا جای موی نیست غالبا و با وجود
آن دردی هم داشت رواه ابوداود والنسائی وعن ابی رافع مولای آن حضرت و وی بخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بود و چون خبر اسلام او عباس را بنا نشنید
آزادش کرد و حاضر شد احد او خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود ولیکن به بدر حاضر نشده قال تزوج رسول الله
صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود وبنی بها وهو حلال و دخول کرد آن حضرت میمونه را و حال
آنکه آن حضرت حلال بود وکنت انا الرسول بینهما و بودم من میانجی میان آن حضرت و میمونه رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب المحرم
یجتنب الصید بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میکرد جزا اما در خوردن محرم صید را
تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی درینجا مذاهب و اقوال است علما را
مذهب بعضی صحابه و تابعین ومن بعدهم و ابن عباس و طاوس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب
مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم هدیه کند
حلال است و مذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید مر محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بران
ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود و چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذاهب و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل هرچه تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین
ابن جثامة بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد و مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض انه اهدی لرسول الله روایت است از وی که وی
هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا گورخر را که شکار کرده بود وهو بالابواء و آن حضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده او بودان یا
بودان بود بفتح واو و تشدید دال نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک بمدینه و میگویند که قبر عبدالله والد آن حضرت در ابو است و ابن صعب بن جثامه در آنجا
ساکن بود فرد علیه پس برگردانید آن حضرت بر وی و قبول نکرد فلما رای ما فی وجهه پس هنگامی که دید آن حضرت چیزی را که در روی او ست از ناخوشی و انفعال
وانده و از قبول ناکردن آن حضرت هدیه او را قال گفت آن حضرت انا لم نرده علیک الا انا حرم بدرستیکه باز نگردانیده ایم آن را بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم و حرم بضمتین جمع حرام است بمعنی
محرم کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر این حدیث دال آنست که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورده و محرم را جایز نیست
قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمار وحشی را
که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را و شق بکسر نیمه هر چیزی و در روایتی آورد عضوی را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد
بود وعن ابی قتادة رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیبیه بود
در سال ششم از هجرت فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند وهو غیر محرم و وی محرم نبود فرأوا حمارا
وحشیا قبل ان یراه پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش از آنکه ببیند وی آنرا فلما رأوه ترکوه پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی
راه ابو قتادة تا آنکه دید آنرا ابو قتاده فرکب فرسا له پس سوار شد ابو قتاده اسپی را که مر او را بود فسألهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وی تازیانه
او را بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوط رمح نیز مذکور است فابوا پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت احرام تا لازم نیاید
اعانت بر صید فتناوله پس فرود آمد ابو قتاده از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه پس حمله آورد و بتاخت بر حمار وحشی فعقره پس پی کرد و شکنید
و بکشت او را ثم اکل فاکلوا پس خورد ابو قتاده پس تر خوردند یاران وی نیز فندموا پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره گوشت با

نکاه داشته بود فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوه پس هنگامیکه دریافتند آن حضرت را و بملازمت شریف رسیدند وحقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت
از حکم آن که روا بود خوردن آن یا نه قال هل معکم منه شیء گفت آن حضرت آیا هست با شما از ان چیزی قالوا معنا رجله گفتند با ما پای اوست و در روایتی بازوی او فاخذها
النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را هردو و همچنین آمده که فلما اتوا رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمود امنکم احد امره ان یحمل علیها آیا از شما هیچ یکی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند و تیاز زاد بروی او اشار
الیها یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرده قال فکلوا ما بقی من لحمها گفت آن حضرت پس خوب کردید
که خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت بر اباحت میکند مادامیکه خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث سابق
بر حرمت آن بطلق دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعه وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام پنج چیز اند که گناه نیست بر کسیکه بکشد آنرا در زمین حرم اگرچه در زمان احرام باشد الفارة بتخفیف موش والغراب
زاغ والحداة بکسر حا و فتح دال و همزه بر وزن عنبه جانوری معروف است که آنرا غلیواز میکویند و در صراح زغن گفته والعقرب و کژدم والکلب العقور و سگ جراحت کننده
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند در زمین حل
و حرم و میکشد آنرا محرم الحیة مار والغراب الابقع بموحده و قاف زاغ ابلق که سیاه و سفید میباشد در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیور و کلاب میباشد وفی الصراح
ابقع پیسکی در مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واقع شده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که گویا من می بینم بسوی کلب
ابقع که دهان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابرص والفارة و موش والکلب العقور و سگ گزنده والحدیا تصغیر حداة است که در حدیث سابق مذکور شد متفق
علیه بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور شد نه حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی
موصوف بابقع و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم همین است و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب
عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشانرا و هر موذی را جایز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز است نزد شافعی و نزد
ما اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بروی محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود الفصل الثانی عن جابر رض ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال مالم تصیدوه روایت است از جابر که آن حضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال است
مادام که صید نکنید شما که محرمید او یصاد لکم یا صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود و مذهب مالک و شافعی این است و این توسط است میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور
شد رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر گفت آن حضرت که ملخ از شکار دریاست
یعنی حکم وی حکم صید بحر است وارد شده است که جراد از عطسه ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند کرم که ماهی می اندازد ایشانرا دریا بساحل و پرورش می یابد و بعضی
تجویز کردند بعضی از علما که صید کند او را محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر بحکم قول حق سبحانه واحل لکم صید البحر او متم حرما حلال است اما کسیکه تجویز نمی کند میگوید که وی صید بر است که استقرار او
در آنجاست و بیضه میکند در زمین و قوت میکند از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر است
در حل اکل بی ذبح و تذکیه والله اعلم رواه ابو داؤد والترمذی وعن ابی سعید الخدری رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی فرمود
بکشد محرم درنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجه وعن عبد الرحمن بن ابی عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم
تابعی است مکی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت مشمول بعفت و سلامت قال سألت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید هی گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح معجمه و ضم موحده
جیوان معروف که آنرا کرگ کفتار گویند آیا شکار است وی که حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است فقلت ایوکل پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است
خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر آری خورده میشود فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آری شنیدم از آن حضرت
رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی میخورد و از ابن عباس
نیز اباحت آن مرویست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیث در
کراهت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعیه میگویند که ضبع مخصوص است از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم وعن جابر
رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جنایت
ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است ویجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم و میکردانند و میدهد محرم در جزای آن قوچ را وقتی که برسد و بکشد آنرا محرم رواه ابو داؤد وابن ماجه
والدارمی وعن خزیمة بضم خای معجمه و فتح زای بن جزی بفتح جیم و سکون زای العبد او بی همزه و فتح جیم و کسر زای و یا نیز میگویند و بعضی تشدید زای میخوانند بی یا قال سألت
رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع قال او یاکل الضبع احد گفت آن حضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را

بخورد و سالته عن اکل الذئب و پرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ قال او یاکل الذئب احد فیه خیر گفت آیا می خورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی است رواه الترمذی و
قال لیس اسناده بالقوی الفصـــل الثالث عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادرزاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام
آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز قال کنا مع طلحة بن عبید الله و نحن حرم گفت بودیم با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم فاهدی
له طیر پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندگان پخته و طلحة راقد و طلحه خوابیده بود فمنا من اکل پس بعضی از ما کسی بود که خورد و منا من تورع و بعضی از ما کسی بود که پرهیزکاری
نمود و نخورد فلما استیقظ طلحة وافق من اکله پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزی که باقی مانده بود بخورد قال فاکلناه مع
رسول الله گفت طلحه پس خوردیم ما آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی برای آن حضرت نیز اهدا کرده بودند و بخورد زیرا که برای ایشان صید نکرده بود و این تاویل کسی است که میگوید
بخورد محرم آنانچه برای وی صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تورع کسی که نخورد بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم باب الاحصار
و فوت الحج حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان میگویند وقتی که باز دارد بیماری یا پادشاه منع کند از کار و
مقصدی که دارد و هم چنین میگویند حصر هم اند بهمین معنی و چون محصر شد محرم و نتوانست بمقصد رسید جائز است او را که از احرام بر آید لیکن آئمه ثلثه میگویند که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانچه
در واقعه حدیبیه شده و مریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر آید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار بمرض نیز می باشد و در حدیث آمده است که کسی
لنگ شد یا شکست پای او بر آید از احرام و بروی است حج سال آینده و درین باب خلافی دیگر است و آن این است که هدی پیش فرستید نزد ما بحرم زیرا که شناخته نشده است ریختن
خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعیه موقوف نیست بر حرم و ذبح کند همانجا که محصر شده چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم هم
در حدیبیه ذبح کردند و حدیبیه از زمین حل است جوابش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل
و پاره از حرم است پس شاید که ذبح در حرم وی کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم است و خلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کند و نزد شافعی
قضا نیست لتسمیه بعمرة القضا مؤید مذهب ما است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است الفصـــل الاول عن ابن عباس رض قال احصر رسول الله صلی الله
علیه و سلم فحلق راسه و جامع نساءه و نحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آن حضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکه او را از در آمدن بمکه و عمره گزاردن
پس بر آمد آن حضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که
با اهل مکه واقع شده رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن عمر بیرون آمدیم ما با آن حضرت یعنی بعمره
پس نزول کرد آن حضرت بحدیبیه فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم هدایاه هدیهای خود را که همراه داشت و حلق و حلق کرد آن حضرت و قصر اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق
کردند بعد از توقف بسیار در بر آمدن از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع و صول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برای از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از
احرام بر آمد و حلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند رواه
البخاری و عن المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و را قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نحر قبل ان یحلق و امر اصحابه
بذلک نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهود است و در هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگوید باید کرد و اگر نکند جزای نیست
زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت و عبادت بر تقدیری است که مترتب کرده بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت
و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف والله اعلم رواه البخاری و عن ابن عمر رض انه قال الیس حسبکم سنة رسول الله گفت ابن عمر آیا
کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سنت آنست که ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا و المروة اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از
شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند ثم حل من کل شیء پس حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود حتی یحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آینده فیهدی
پس ذبح کند هدی را او یصوم ان لم یجد هدیا یا روزه دارد اگر نیابد هدی را در این حدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند در آن پس گفت
ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره بر آرد و از احرام بر آید و بعد از آن حج را قضا کند رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها
قالت دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عائشه در آمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آن
حضرت است دختر زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام او ست که بشرف اسلام مشرف نشده ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بر وی در آمد فقال لعلک اردت الحج
پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلطف و مهربانی قالت گفت ضباعه آری اراده حج دارم و لیکن والله ما اجدنی الا وجعة نمی یابم من خود را مگر بیمار و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم و میترسم که قدرت بر اتمام حج نیابم یا نه و جع بفتح جیم درد و بکسر دردناک چنانکه ورع و ورع فقال لها حجی پس گفت آن حضرت مر ضباعه را
حج کن یعنی احرام حج ببند و اشترطی و قولی و شرط کن و بگو اللهم محلی من حیث حبستنی خدایا مکان بر آمدن من از احرام همانجاست که حبس کنی و باز داری تو مرا در آنجا محل بفتح



میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو و میگویند که اگر مرض
مبیح تحلیل می بود احتیاج باشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نمودی متاخر باشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش
از نحر هدی تحلل میتواند کرد و همچنین است مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است بوی در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضباعه
والله اعلم و بصحت نرسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنة رسول الله بجهت آنست و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر
قائل است باحصار از جهت مرض نافهم **الفصل الثانی** عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه ان یبدلوا الهدی
الذی نحروا عام الحدیبیة فی عمرة القضاء روایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند در سال حدیبیه در عمرهٔ
قضا یعنی سال بقا در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده که عمرهٔ قضا بجا آرند هدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذهب
امام ابو حنیفه است و این بر تقدیریست که نحر در حدیبیه در غیر حرم بود و ظاهر است و اگر گوئیم حدیبیه نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان
کردیم پس تبدیل بجهت احتیاط و ادراک فضیلت است ثانیا و امر برای استحباب است رواه ابوداود و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که وفیه ضعیف وفی
سنده محمد بن اسحق وعن حجاج ابن عمرو الانصاری صحابی است معدود در اهل مدینه و حدیث وی نزد حجازین است روایت کرده از وی عکرمه و جزوی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کسر کسیکه شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او او عرج بکسر الفظ معلوم یا لنگ شود فقد حل پس بتحقیق حلال
شد یعنی باید که از احرام بر آید و علیه الحج من قابل و بر وی است حج از سال آینده و این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و تقیید
باشتراط تکلف است رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی وزاد ابی داود فی روایة اخری و زیاده کرده است ابوداود در روایت
دیگر او مرض یا بیمار شود وقال الترمذی هذا حدیث حسن و در نسخه حسن صحیح وفی المصابیح ضعیف و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و تورپشتی گفته که
حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته که در این حدیث تتمه ایست از قول عکرمه و وی یکی از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این است که گفت فذکرت ذلک
لابی هریرة وابن عباس عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آنرا مر ابی هریرة را و ابن عباس را که حجاج بن عمرو همچنین میگوید فقالا صدق پس گفت ابو هریره و ابن عباس
رض راست گفته است وعن عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح میم الدیلی بکسر دال مهمله و سکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد
بکوفه و وفات یافت بخراسان قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج
و معظم ارکان وی وقوف است بعرفه اگرچه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت ندارد من ادرک عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر
فقد ادرک الحج کسیکه دریابد وقوف عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفه بعد از
زوال روز عرفه است و آخر وی تا طلوع فجر عید است و معنی وقوف استادن در ان وادیست اگرچه یکساعت بود و اگرچه در خواب باشد اینجا مسئله است می آرند که یکی در جزو
اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگذارده است بحیثیتی که اگر وقوف کند نماز از دست رود و اگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گذارد و بعضی گفته اند نماز
کند که افضل عبادت است و بعضی گفته اند که حج کند که در قضای او عسرتی تمام و مشقتی عظیم است و هو المختار ایام منی ثلثة روزهای منی سه روز است یازده و دوازده
و سیزده که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و رمی باید کرد فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند و دو روز در آنجا باشد و در آخر روز
دوم بر آید پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در وی ترک واجب ومن تاخر فلا اثم علیه و کسی که پس ماند و روز سیزدهم هم باستد پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در وی
ارتکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابرانند در جواز اگرچه توقف و تاخر افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه
بودند بعضی تعجیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابرانند و در هیچ یکی اثمی و حرجی نیست رواه الترمذی وابوداود والنسائی
وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح **باب حرم مکة حرسها الله تعالی** حرم مکه زمینی است که احاطه کرده است بدان
و گردانیده است او را خدای تعالی در حکم آن بجهت تعظیم و تشریف و تسمیه بحرم بجهت آنست که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی در وی بسیاری از آنچه حرام نیست در غیر
وی و سبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام را بزمین فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وی سبحانه ملائکه را نگهبانی و پاسبانی وی کنند پس
درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان مکه و مواقف ملائکه بود حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه
علیه و علی نبینا در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بوی در یمین و شمال و شرق و غرب وی پس هر چه از زمین روشن شد بنور حجر حرم شد و حدود حرم را علامات است و آن
مناره هاست که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت
جبرئیل عم بعد از وی قصی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وی قصی و گفته اند عدنان بن اود اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم را
در وقتی که ترسید که مندرس گردد حرم و بعد از وی قریش کردند بعد از ان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پس تر عمر بن الخطاب پس تر عثمان بن عفان بعد از وی

معاویة بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن جهاد ونیة گفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیانش آنست که هجرت از مکه بمدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه و چون فتح شد مکه منقطع
گشت آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر بدار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که گرد آورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی
هجرت است یعنی ترک هوای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع ازان واذا استنفرتم و چون خوانده شوید و برآورزیده شوید و
برآورزیده شوید و برآورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که برآئید بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمانان را فانفروا پس برآئید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را
وقال یوم فتح مکة و گفت آن حضرت روز فتح مکه ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض بدرستیکه این شهر یعنی مکه حرام کردانیده است او را خدای
تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند دران روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم وی امر قدیم و شریعت سابقه است و نیست ازان قبیل که حادث
بود و مخصوص باشد بشریعتی دون شریعتی یا مراد آنست که این زمین را در وقتی که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینة بیاید که ابراهیم علیه السلام حرام کردانیده مکه را و ساخته است او را حرم و من حرم کردانیده ام مدینه را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد وجه اسناد
آن با براهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریم با براهیم علیه السلام از جهت آن باشد که وی رسانید و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشرائع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور باسمان در وقت طوفان نوح علیه السلام و مندرس و
منطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و برطرف شد حرمت او و گشت شریعت متروکه منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمة الله الی
یوم القیمة پس این بلد حرام است بحرام کردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت وانه لن یحل القتال فیه لاحد قبلی و بدرستی شان این است که هرگز حلال
نکرده کارزار کردن درین بلد مر هیچ یکی را پیش از من ولم یحل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن
الولید و لا بد آن بامر و اذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشانست میگویند که فتح مکه بقهر و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح
عنوه میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهیئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی صریح است در وقوع قتال و فتح عنوه و ثمرهٔ خلاف آنست کسیکه میگوید فتح
عنوه بود جائز نمیدارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از کفار و وقف کردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن مملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة تکریر از برای تقریر و تاکید است لا یعضد
شوکه بریده نشود خار او چه جای اشجار و در هدایه گفته که هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرد که مملوک نیست و خود رسته است بر وی است قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و درآنچه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت
و تعذر منع دواب ازان و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و اذخر مستثنی است چنانچه در حدیث بیاید
و جائز است قطع او و رعی او و کماة نیز مستثنی است زیرا که از جملهٔ نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهایم در کلاء حرم و مذهب امام احمد نیز چو مذهب
ما است و شیخ امام اجل عارف و اورع بارع عبد الوهاب متقی از عارضهٔ عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
گلی از حرم آورده بدست مالیده و بتقدیر الهی سهو شد و ما آنرا بوی کردیم بمجرد بوی کردن المی در بینی ما دوید چنانچه مورچه دود و بدماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم برآمد و روز بروز
زیاده شد تا رسید بجایی که رسید ماشاء الله و یقدره ولا ینفر صیده و رمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر
تنفیر کرده هم در نفار پیش از سکون تلف شد ضامن گردد ولا یلتقط لقطته الا من عرفها و برندارد بر زمین افتادهٔ حرم را مگر کسیکه تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی در لقطهٔ
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه بیاید مالک آن را پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکرده و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه
صاحب او بیاید بدهد اما اینجا نه یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب ما
نیز همین است و دلیل بر ان اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید ان شاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آن است
که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصائص او است
و اگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائدهٔ نمی بینیم فتدبر ولا یختلی خلاها و بریده نشود علف تر وی و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را بمد روایت کرده اند و آن خطا است کذا قال التوربشتی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا الاذخر مگر اذخر که آن

استثنا کن از میان خلا اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور است خوشبوی فانه لقینهم زیرا که اذخر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیوننا قیون جمع
قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آهن و زر ولبیوتهم و از برای خانهای مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
میسازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکردانیم اذخر را در قبرها و خانهای ما اذخر را عرب در میان گورها نیز می انداختند فقال چون التماس کرد عباس آن استثنا
اذخر را از آن حضرت وحی آمد پس استثنا کرده فرمود الا الاذخر مگر اذخر که رواست قطع کردن و در مذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هرچه
خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند باجتهاد گفت و اول اصح و اظهر است والله اعلم وفی روایة ابی هریرة لا یعضد شجرها ولا یلتقط ساقطتها
الا منشد بردارد بر زمین افتادهٔ مکه را مگر منشد و انشاد تعریف گم شده کردن وعن جابر رض قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لاحدکم
ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میگفت روا نیست مر یکی را از شما که بردارد در مکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است
مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علما است زیرا که آن حضرت در عمرهٔ قضا بسلاح درآمد و لیکن کافران گفتند که آنها را در قراب دارد و در روز فتح نیز مسلح آمد رواه مسلم
وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة یوم الفتح وعلی راسه المغفر روایت است از انس که آن حضرت درآمد مکه را در فتح
و بر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فا زرهٔ خود که در زیر کلاه می پوشند کذا فی الصراح فلما نزعه جاءه رجل وقال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة
پس هرگاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل بفتح معجمه و مهمله آویخته است بپردهای کعبه فقال اقتله پس گفت آن حضرت بکش او را
و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته گریخته بود و آن حضرت را و مسلمانان را هجو میکرد و گفته اند که او را دو داه بود مغنیه که بهجو مسلمانان تغنی میکردند
و نووی گفته که در این حدیث دلیل است مر کسی را که روا داشته است اقامت حدود و قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم معلوم میشود و من دخل المسجد فهو آمن کسی که درآید مسجد را آمن است و نیز میگویند که اباحت قتل وی در ساعت
اباحت حرم بود و شاید که برآورده کشته باشند والله اعلم متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل یوم فتح مکة وعلیه عمامة
سوداء روایت است از جابر که آن حضرت درآمد روز فتح مکه و بر وی دستار سیاه بود بغیر احرام درآمد بی احرام رواه مسلم در این حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن
سواد چنانکه مذهب حنفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهن سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوندهٔ مکه را مگر آنکه
نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی اینست و جواب مر حنفیه را آنست که حلال کرده شد مر آن حضرت را ساعتی وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة غزا میکند لشکری کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی است پادشاه مصر در عهد مهدی
موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم وآخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند
اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت قلت یا رسول الله وکیف یخسف باولهم وآخرهم وفیهم اسواقهم
و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت ومن لیس منهم و کسیکه
نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف و بندیانند مثلا قال یخسف باولهم وآخرهم گفت آن حضرت خسف کرده
میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یبعثون علی نیاتهم پس برانگیخته میشوند بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی غرا اسمه هلاک میکند اخیار را بشومی اشرار که
مختلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرب
الکعبة ذو السویقتین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذو السویقتین میگویند که از حبشه است و سویقه تصغیر ساق و سویقتین تثنیه او است و حبشه را اکثر ساقهای خورد
و نحیف و باریک میباشد و ظاهرا این شخص را ساقهای باریکتر و خوردتر از آنها باشد و حکم الهی بران رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
که کعبه با این قدر و عظمت بر دست احقر الناس خراب میکردد و سفیانیان با آن شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند والله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه وعن ابن عباس رض عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کانی به گفت آن حضرت گویا که من می بینم بخراب کنندهٔ کعبه و می بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است افحج بفا و تقدیم حای مهمله
بر جیم آنکه در دو پای وی فرجه گشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشند و در مشی وی بالای قدمین نزدیکی باشد و در پاشنها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه
شتر و گاو و گوسفند نزد دوشیدن کنند یقلعها حجرا حجرا برمیکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سردار قوم
باشد و با وی لشکری بود رواه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه
غله نگاه داشتن تا گرانی فروشند در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین برگشتن و ارتکاب آنچه
حرام است در حرم رواه ابو داؤد وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد چه عجب خوش شهری بودی تو واحبک

الی و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من ولولا ان قومی اخرجونی منک ما سکنت غیرک اگر نبودی اینکه قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن عبد الله بن عدی بن حمراء قرشی زهری است وبعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است
معدود در اهل حجاز قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة ایستاده بر حزوره بفتح حا وسکون زای معجمه وفتح واو وتا در آخر وبعضی
بفتح زای وتشدید واو روایت کرده اند وعوام مکه تصحیف میکنند وعزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل صغیر را گویند والآن نام موضعی است نزد منارهٔ مسجد که متصل باب اجیاد است
فقال والله انک لخیر ارض الله واحب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستیکه تو بهترین زمینی خدائی ومحبوب ترین زمین خدائی
نزد خدا ولولا انی اخرجت منک ما خرجت واگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم ودر بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر ودوست داشته
شده تر نزد من وبسوی من وبود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرهٔ قضا زیراکه قریش گفتند که بعد از سه روز برآید ونشینید وبعضی گمان برده
اند که نزد خروج هجرت بود واین سخن صحیح نیست زیراکه در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت ووی سوار بود بر راحلهٔ خود ودر خروج هجرت باین صفت
نبود بلکه پنهان برآمده بود ودورتر ازین آنست که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیراکه در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی
وابن ماجة **الفصل الثالث** عن ابی شریح العدوی بفتح عین ودال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمرو بن سعید که وی گفت مر عمرو بن
سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان وهو یبعث البعوث الی مکة وحال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال
عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ائذن لی ایها الامیر احدثک قولا قام به رسول الله دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته اذنای شنیده است این سخن را هر دو گوش من ووعاه قلبی ویاد داشته است آنرا دل
من وابصرته عینای ودیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حین تکلم به هنگامیکه تکلم کرد آن حضرت آن سخن را حمد الله واثنی علیه ستایش
کرد مر خدای را وذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکة حرمها الله پستر گفت آن حضرت بدرستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی ولم یحرمها الناس
وحرام نگردانیده اند او را مردم فلا یحل لامرئ یؤمن بالله والیوم الآخر پس حلال نیست مر مردی راکه ایمان می آرد بخدا وروز آخرت ان یسفک بها دما آنکه بریزد
در مکه خون را ولا یعضد بها شجرة ونه حلال است که ببرد در وی درختی را فان ترخص احد لقتال رسول الله پس اگر رخصت جوید یکی وحجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیها در مکه وگوید که پیغمبر خدا قتال کرد ما نیز کنیم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگوئید مر او راکه خدا اذن کرد پیغمبر خدا را ولم یأذن لکم واذن نکرده است
مر شما را وانما اذن لی فیها ساعة من نهار واذن نکرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت وزمان قلیل از روز وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها
بالامس وتحقیق بازگشته است حرمت او امروز همچو حرمت او دیروز ولیبلغ الشاهد الغائب وباید که برساند این حکم را هر که حاضر است وشنیده است از من هر کرا
که غائب است فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمرو بن سعید
انا اعلم بذلک منک من داناترم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابا شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است ولیکن ان الحرم لا یعیذ عاصیا بدرستیکه حرم پناه نمیدهد
گناه کار را که خلاف امر والی کند وخروج نماید بر وی ولا فارا بدم ونه پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته در حرم درآید ولا فارا بخربة
بضم خای معجمه وسکون را وبفتح نیز گفته اند وبموحده فساد در دین وخیانت وبلیه یعنی اگر یکی فسادی در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را
ضایع سازد وبحرم گریزد جزای آن از وی ساقط نکرده ومقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است واز طاعت امام برآمده واگر از حرم برآید آنجا سزایش میدهیم واگر نه در
حرمش میکشیم متفق علیه وفی البخاری الخربة الخیانة یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربه را بخیانت وعن عیاش بفتح عین وتشدید تحتانیه وشین معجمه بن ابی ربیعة
بفتح را وکسر موحده المخزومی بخای معجمه وزای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش وآن حضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیعة چنانچه در باب
القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه الحرمة همیشه اند این امت بخیر وسلامت در دین ودنیا
مادامیکه تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه وحرم خدا را واجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن حق تعظیمها چنانچه باید وشاید تعظیم وی کرده ومبالغه و
احتیاط در آن نموده فاذا ضیعوا ذلک هلکوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند رواه ابن ماجة **باب حرم المدینة حرسها الله تعالی**
احادیث در تحریم حرم مدینهٔ مطهره آمده واختلاف کرده اند علما در ترتیب حکم تحریم بران ومذهب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجرد تعظیم وتکریم است بی ثبوت
احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا وهر که بکند چیزی از آن آثم میگردد وجزای نیست بران واینست قول مالک وروایتی است از احمد وقولی است
مر شافعی را ونووی گفت که مشهور از مذهب مالک وشافعی وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه وقطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان وتورپشتی گفته
که قائل نشده اند بتحریم صید مدینه مگر چندین معدود از صحابه وجمهور ایشان منکر نشده اند اصطیاد طیور را در مدینه ونرسیده است مارا نهی از آن بطریقی که اعتماد
توان کرد بران وبعضی علما گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مکر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ماکتبنا عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا القران ومافی هذه الصحیفة گفت امیرالمؤمنین علی ننوشتیم ما از آن حضرت از وحی مگر قرآن را و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله
عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص کردانید بصحیفهٔ دیگر جز قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که ننوشتیم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن ورقه بود که در وی
احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام است وحد وی از عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو این نام دو کوه است بمدینهٔ مطهره
که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه نو پدید آرد دران بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم او آوی محدثا یا جای دهد در وی
و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی بمعنی رضی یعنی خوش کند بدعت یا راضی کردد ببدعت از
غیر خود فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بر وی است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه ولا یقبل منه صرف ولا عدل و
پذیرفته نشود از آن کس فرضیه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیراکه آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و بتوبه زیراکه وی باز
میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیراکه وی معادل و مساوی مفدی است و از جملهٔ احکامی که در صحیفهٔ نوشته بود این بود که ذمة المسلمین
واحدة یسعی بها ادناهم عهد مسلمانان یکی است سعی میکند بآن ذمه فروترین مسلمانان یعنی هرکه از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان
دهد کافر را و عهد بندد و بوی و در پناه خود در آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را ذمه از آن گویند که نقض آن موجب مذمت
است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهدیکه مسلمانی بذمی بسته است بشکند چنانکه سوق
کلام در آنست فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیه وکسیکه دوستی و پیوستگی کند با قومی
بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل بدانکه ولاء دو قسم است یکی را ولای موالاة
گویند و عادت عرب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد بیکدیگر شریک و ممد و معاون باشند و با دوستان یکدیگر دوست
باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در اسلام در حق میکردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده بس
با صحابه عقد موالات می بستند و دوم ولای عتاقه است که هرکه آزاد کرد بندهٔ را آزاد کننده را حق ولائی ثابت شد و نزد عدم وارثان قریب وارث میگردد و از نهی
احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد که مردی را موالی باشد پس نباید که قومی دیگر را موالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد و نهی است شاره
ایشان زیراکه درین نوعی از نقض عهد و ایذا است که نباید کرد و بعضی گفته اند هرکه موالات کند کافر را بقصد ایذای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد
پس معنی آن باشد هرکه نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه وفی روایة لهما من ادعی
الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه وکسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل این روایت تائید اراده ولایت عتاقت میکند چنانچه در حدیث آمده است العتق لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی
و رابطه است مانند رابطهٔ نسب تنبیه اشکالی که درین حدیث شده است اینست که عیر خود نام کوهیست بمدینهٔ منوره اما جبل ثور پس آن بمکه است نه بمدینه و آن کوهی است که
آن حضرت در غار آن بهجرت مخفی شده بود اما در مدینه جبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری آنرا مبهم گذاشتند و بعضی علامت کذا نوشته و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته
و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ما بین عیر الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شده و بعضی گفته اند که عیر نام جبلی است بمکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه
مقدار مسافت است که میان عیر و ثور است بمکه و شیخ مجدالدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر بمدینه در خلف جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانکه ائمه
گمان برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم
ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها او یقتل صیدها گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدرستیکه من حرام میگردانم میان هر دو لابه مدینه که بریده
شود درختان آن و کشته شود شکار آن لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آن است و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه
و ها در آخر جمع عضه درخت کلان خار دار وقال و گفت آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است
که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند لا یدعها احد رغبة عنها
الا ابدل الله منها من هو خیر منه نمی گذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی
کسی را که آنکس بهتر است از وی ولا یثبت احد علی لاوائها وجهدها و پا بر جا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه
الا کنت له شفیعا او شهیدا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت و گفته اند وجه او در تنبیه

بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت است و بعضی گفته اند این هر دو لغت است بیک معنی رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد من امتی گفت
آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینه هیچ یکی از امت من الا کنت له شفیعا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت رواه
مسلم وعنه قال کان الناس اذا رأوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت بودند مردم چون میدیدند
اول میوه که آن نوباوه میگویند می آوردند آن را بسوی آن حضرت فاذا اخذه قال پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را
اللهم بارک لنا فی ثمرنا خداوندا برکت ده ما را در میوهٔ ما برکت بفتح را که السیدن و افزون شدن و بمعنی ثبات و دوام نیز آید وبارک لنا فی مدینتنا
و برکت ده ما را در شهر ما وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد هر
دو پیمانه است ولیکن مد یک رطل و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعه رزق و برکت در آن است اللهم ان
ابراهیم عبدک وخلیلک ونبیک خداوندا بدرستی ابراهیم بندهٔ خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست وانی عبدک ونبیک
و بدرستی که من بندهٔ توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حب
که اکمل است از خلت زیرا که حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصهٔ ذات شریف او است از جهت تواضع و اکتفا کرد بثبوت عبودیت که خلاصه
اکمل صفات و ارفع مقامات است و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصهٔ مقام محمدیت است و هر که غیر او است فروتر است از
وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص ملقب بآن مقامات شده باشد والله اعلم
وانه دعاک لمکة و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی وانا ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک لمکة و من دعا میکنم ترا برای مدینه
بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه ومثله معه و مانند آن با آن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست ثم یدعوا اصغر ولید له
پس میخواند آن حضرت خورد ترین خود دیرا که بود مر آن حضرت را از اهل بیت وی فیعطیه ذلک الثمر پس میداد آن خورد را آن میوه و تخصیص خوردان
از جهت زیادت رحم و شفقت بر خوردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خوردان راغب تر و مائل تر و خوشحال
حال شونده تر اند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم است مر امت را بر قمع شرهٔ شهوت و خصوصا در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوباوه رواه
مسلم وعن ابی سعید رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما گفت آن حضرت بدرستیکه ابراهیم حرام
گردانید مکه را پس گردانیدش و را حرام یعنی دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند وانی حرمت المدینة حراما و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را
حرام گردانیدنی ما بین مازمیها چیزیکه میان دو طرف او است از کوهها و مازم بکسر زای تنگی میان کوهها که بیکدیگر پیچیده مراد لابتین است که در حدیث
سعد گذشت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نشود در وی خون ولا یحمل فیها سلاح لقتال و بر داشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن ولا
یخبط فیها شجرة الا لعلف و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت بمعنی مخبوط
و چون ریختن برگ از درخت جائز نباشد بدین طریق اولا نخواهد بود رواه مسلم وعن عامر بن سعد تابعی ثقه است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است ان سعدا
رکب الی قصره بالعقیق روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن
در اشعار واقع شده است و در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه پس یافت سعد غلامی را که میبرید درختی را و میریزد برگ آنرا
فسلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس وقتی که باز آمد سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام فکلموه ان یرد
علی غلامهم پس گفتند سعد را که باز گرداند از جامه و سلاح بر غلام ایشان او علیهم یا بر ایشان شک راوی است بجای علی غلامهم علیهم گفت یعنی بدهد بایشان
ما اخذ من غلامهم چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که
باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی گفته است آن حضرت که هر که ببرد درخت مدینه را سلب وی
غنیمت است مر کسی را که بگیرد او را و نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن وابی ان یرد علیهم و ابا آورد سعد ازین که باز گرداند سلب
او را بر ایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعک ابو بکر و بلال گفت عائشه وقتی که قدوم آورد آن حضرت بمدینه تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و
وعک تب یا درد تب و فی الصراح وعک تیزی تب فجئت رسول الله فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را فقال پس گفت
آن حضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه وصححها

ودرست ونیک گردان هوای مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که بساکنان مدینه است وبارک لنا فی صاعها ومدها وبرکت ده ما را در صاع مدینه
ومد مدینه وانقل حماها وبجای دیگر ببر تب مدینه را فاجعلها بالجحفة پس بگردان وببر تپ مدینه را بجحفه بضم جیم وسکون حای مهمله وبفا نام موضعی است میان مدینه
ومکه ساکنان او دران وقت یهود نا بهبود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا وبلا وتپ وبیماری بود پس دعا کرد آنرا که بزمین کفار
رود و درین حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامراض واسقام وموت وهلاک وفسا وبلا دایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی فی رویا النبی
صلی الله علیه وسلم فی المدینة رایت امرأة سوداء ثائرة الراس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان مدینه
دیدم من زنی را سیاه ژولیده موی خرجت من المدینة بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت مهیعة تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است
بفتح میم وسکون ها وفتح تحتانیه وعین مهمله تا در آخر فتاولتها ان وباء المدینة گفت آن حضرت پس تعبیر کردم من این رویا را یا آن زن را که آن تپ وبیماری مدینه بود نقل الی
مهیعة برده شد بسوی مهیعة وهی الجحفة ومهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح وبا بمد وقصر بیماری عام که او را مرگامرگی گویند وفی القاموس
وبا طاعون یا هر بیماری عام ودر حرف نون گفته طاعون وبا وفی الصراح طاعون مرگ وبا رواه البخاری وعن سفیان بن ابی زهیر بضم زای وفتح ها وسکون
تحتانیه صحابیست معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن فیاتی قوم یبسون بفتح تحتانیه وضم موحده وتشدید سین
مهمله گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند ونرم میبرند ومیرانند ستوران خود را پس سیر نرم وراندن ستور
چنانکه در قران مجید واقع شده است وبست الجبال بسا فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم پس کوچ میکنند باکسان خود وباکسانیکه اطاعت وفرمان برداری میکنند ایشانرا
یعنی باهل وعیال وتوابع ولواحق خود والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون ویفتح الشام فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم
لو کانوا یعلمون ویفتح العراق فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند
ومردم برای طلب سعت معیشت وحطام دنیا وحظوظ فانیهٔ وی از مدینه بیرون می روند واز جوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم واقامت در مهبط وحی ومنزل برکات
اعراض می نمایند واگر بدانند وبفهمند حقیقت حال وسعادت مبداء ومآل را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم وتحقیر حال مردم است وبعضی گفته اند
که مراد آنست که مردم از ولایات وبلاد برآیند وبمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه ونازلان اوست واول معنی اصح واوجه است واظهر است از حدیث
والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بقریة تاکل القری امر کرده شده ام من بهجرت
کردن بقریه که میخورد قریهای دیگر را یعنی غالب می آید وفرو می برد همه را یعنی هرکه دروی ساکن میگردد ووطن میسازد غالب می آید وفتح میکند همه بلاد را واین حاجت
این بلدهٔ عظیم الشان است که هرکه در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عمالقه آمده ان غالب شدند وفتح کردند بلاد وولایات را بعد از ان یهود ساکن شدند و
غالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رسیدند وغالب شدند بر یهود پس سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم ومهاجران رضی الله عنهم وغالب گشتند وچه
غلبه که ایشانرا حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند واخبار ساکنان این بلدهٔ شریفه در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است
ذکر کرده ام ویکی از اسمای این بلدهٔ مطهره اکالة القری واکالة البلدان است از جهت تسلط وغلبهٔ وی بر سایر بلاد وامصار ونفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار وحمل کرده اند
آنرا بعضی بر زیادت فضل وکرامت نسبت بفضائل بسایر اماکن گویا فضایل همه مضمحل ومتواری اند در جنب فضائل وی چنانکه مکه را ام القری گفتند از جهت اصالت و
عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض وگفته اند که مضمون اکالة القری ابلغ واکمل از معنی ام القری است چه امومت تقاضا میکند محو واهلاک را مگر ثبوت اصالت وحق
امومت را بخلاف اکل که مقتضی تواری واضمحلال است ومر این بلده را اسما والقاب بسیار اند از صد متجاوز وبعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم یقولون یثرب
میگویند مردم در زمان قدیم این بلده را یثرب وهی المدینة ونام وی الان مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یثرب واثرب بود بر وزن
مسجد پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن واجتماع مردم واستیناس وائتلاف ایشان در وی ونهی کرد از خواندن به یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت
است یا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنی هلاک وفساد وتثریب بمعنی توبیخ وملامت است یا بتقریب آنکه یثرب در اصل نام صنمی یا یکی از جبابره بود وبخاری در
تاریخ خود حدیثی آورده که هرکه یکبار یثرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک وتلافی آن کند ودر روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند وبعضی گفته اند که تعزیر
باید کرد قائل آنرا وآنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل یثرب از زبان منافقان است که نه دگران قصد اهانت آن میکردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار
لفظ یثرب آمده تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید بیرون می اندازد ودور میکند مدینه مردم بد را وپلید را چنانکه دور میکند کورهٔ آهنگران چرک وپلیدی
آهن را وکیر بکسر کاف وسکون تحتانیه کورهٔ که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدمند وبعضی گفته اند که بنا کرده شدهٔ گل را کوره
گویند ومشک را که بدان در دمند کیر خوانند واین قول اصوب وارجح است ومراد اهل کفر اند وشرک اند که از آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند وساحت قدس
این مکان شریف از ان پاک کرده شد متفق علیه وعن جابر بن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور وخواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمی المدینة طابة بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب
خود طابه و هم چنین طیبه بفتح طای و سکون تحتانیه و طیبه به تشدید و طایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای وی طبایع سلیمه را و طیب
عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رائحهٔ وی و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی روایح طیبه می آید که در می یابد آنرا
کسی که شامهٔ باطن وی بزکام کفر و نفاق و خبث اعتقاد مزکوم نباشد و شاید که مشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و تحسین باطن
و ظاهر آن را دریافته باشد بیت در آن زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست چه جای دم زدن نافهای تاتاریست ابو عبد الله عطار گفته است شعر
بطیبة رسول الله طاب نسیمها فما المسک والکافور والمندل الرطب رواه مسلم وعن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بایع رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت میکند جابر که بادیه نشینی بیعت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة پس رسید آن اعرابی را تپی بمدینه
فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقال و گفت یا محمد اقلنی بیعتی بازگردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله
برانداختن بیع فابی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برانداختن بیعت وی و قبول کردن قول وی ثم جاءه پس تر باز آمد آن
اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثها و تنصع طیبها نیست مدینه مگر مانند دمهٔ آهن گر که دور میکند پلید خود را و خالص میکرداند پاک خود را یعنی
دور میکرداند و بدر میکند مردم پلید را و خالص از هر چیز و برین تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند از نصع بمعنی خالص کردانیدن و برین وجه طیبها
منصوب است و بضم تا و بفتح نون و کسر صاد مشدده از تنصیع نیز روایت است و تبضیع بموحده بجای نون و صاد مهمله نیز روایت کرده اند از بضع بمعنی
جمع و بموحده و ضاد معجمه نیز از بضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا و فتح طا و کسر یای مشدده هر دو روایت است و
ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و نصع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم یا در آخر زمان خواهد بود که چون
دجال بیرون می آید و جنبانیده و افشانده میشود مدینه سه کرت پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر
زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز مدتی از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه مطیبه بود و چون بیرون آورد ند
او را گفت میترسم از آنها نباشم که مدینه نفی آنها می کند و همچنین میترسد هر که از آن مکان شریف برآمده است یا رب مگر بضرورت بحکم شرع و رعایت
حق شرعی برآمده باشد بیت ضرورت است و گرنه خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری ز حضرت تو نخستم
باختیار خود زره را زمهر جدائی چه در خور است فنسال الله العافیة وحسن العاقبة وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینة شرارها برپا نمیشود قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه بدان را که در وی اند کما ینفی الکیر خبث
الحدید این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی
انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال بر راههای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که در نمی آید مدینه را به نگهبانی آنها وبا و نه
دجال نقب بفتح نون و ضم نیز آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فرجه میان دو کوه بدر آمدن دجال بی شک در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانی
تا در آمدن و با هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس من بلد
الا سیطاه الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که بی سپرکند آنرا دجال و در آید الا مکة والمدینة مگر مکه و مدینه لیس نقب من انقابها
الا علیه الملائکة نیست هیچ راهی از راه های مدینه مگر آنکه بر وی فرشتگان اند صافین صف زده بحرسونها پاس میدارند او را فینزل السبخة
پس نزول میکند و فرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و سبخه بسین مهمله و موحده و خای معجمه مفتوحات و سکون موحده نیز آمده
شورستان فترجف المدینة باهلها پس می جنباند مدینه ساکنان خود را ثلث رجفات سه بار جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر و منافق
پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یکید اهل المدینة
احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء بد سگالی نکند و ایذا نکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد و فانی گردد عنقریب چنانکه میگدازد نمک در آب چنانکه
ظاهر شد از حال یزید شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بعقاب الهی والم دق و سل بگداخت و فانی شد متفق علیه وعن انس
رض ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قدم من سفر فنظر الی جدرات المدینة روایت است از انس که آن حضرت چون قدوم می آورد
از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضع راحلته تیز میراند شتر سواری خود را وان کان علی دابة و اگر سواری بود بر دابهٔ دیگر که مراد بدان اسب و استر
و مانند آن است حرکها من حبها می جنبانید آنرا بجاذبهٔ محبت مدینه استعمال ایضاع مخصوص بشتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد رواه البخاری

دیبا و اندو دم پاک را از مردم پلید و تنصع طیبها و بعض محققین گفته اند نصوع است بمعنی خلوص و ناصع خالص

وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد وهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت را جبل احد یعنی نظر شریف وی بران افتاد فقال پس گفت
آن حضرت هذا جبل یحبنا ونحبه این کوهیست که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را اللهم ان ابراهیم حرم مکة خداوندا بدرستیکه ابراهیم
حرام گردانید مکه را وانی احرم ما بین لابتیها و بدرستیکه من حرام میکردانم زمینی را که میان دو سنگستان مدینه است متفق علیه اثبات محبت
احد را بعضی تاویل می کنند و میگویند که این همه تکلم بمجاز است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است
مصرع ومن مذهبی حب الدیار لاهلها و در مقابل این در بعضی روایات زیاده آمده است که عیر جبل یبغضنا ونبغضه وعیر
بعین مهمله مفتوحه کوهی است که دشمن میدارد ما را و دشمن میداریم ما او را زیرا که ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بر ظاهر است
از جهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جمادات بران وجهی که لایق بحال آنها است خصوصا بانبیا و اولیا خصوصا سید
انبیا و سلطان اولیا که محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هر که را خدا دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند زیرا که هر چیز
خلق و محکوم او ست و حنین جذع بمفارقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اول دلیل است بران و حنین جذع حدیث مشهور است که بسر حد تواتر
رسیده است وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سهل بن سعد ساعدی که از مشاهیر صحابه است گفت
که گفت آن حضرت احد جبل یحبنا ونحبه رواه البخاری

الفصل الثانی

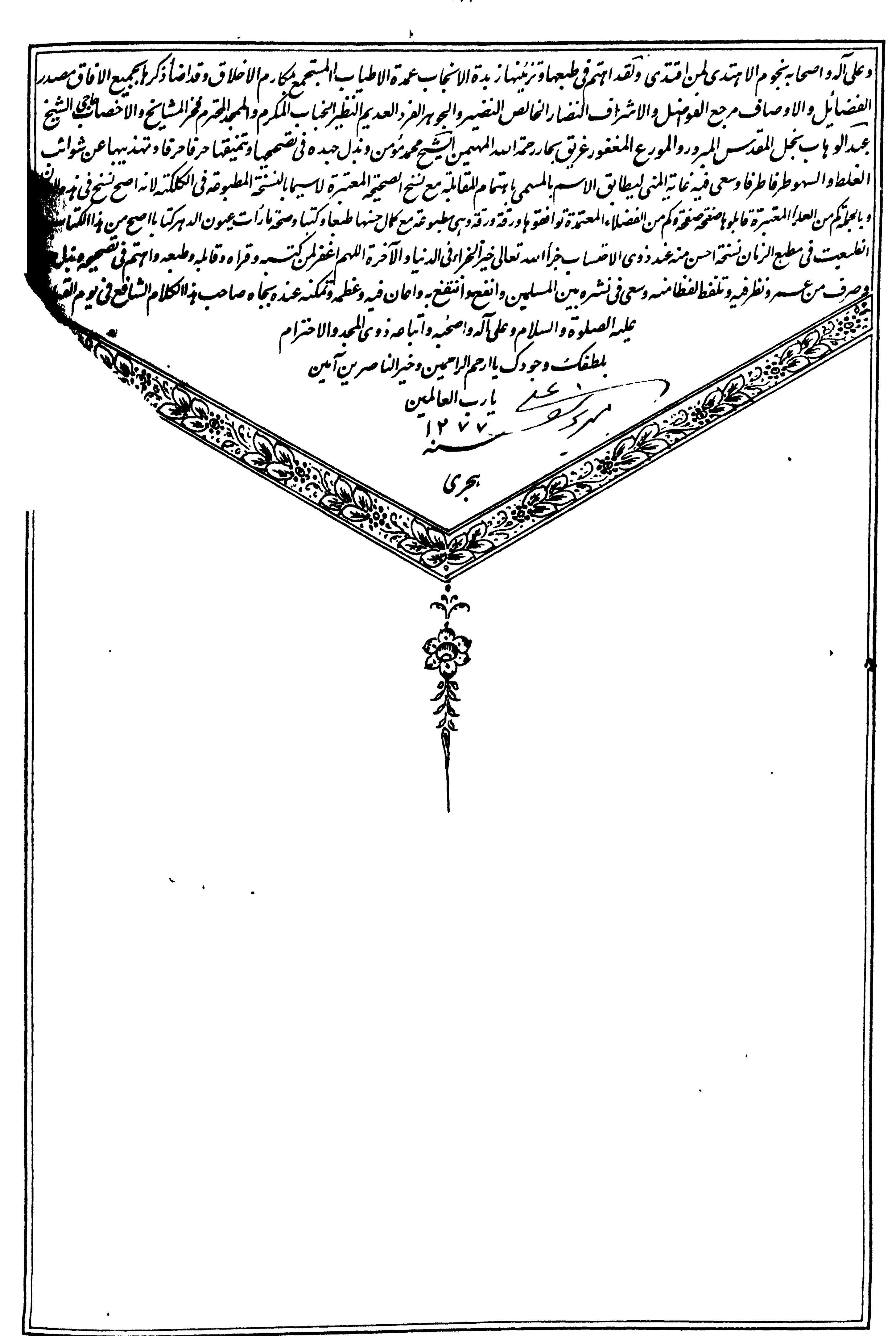
عن سلیمان بن ابی عبد الله تابعی است
بسیاری از مهاجران را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است قال رأیت سعد بن ابی وقاص اخذ
رجلا یصید فی حرم المدینة الذی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار می کرد در حرم
مدینه که حرام گردانید آن حضرت وحد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و جز آن دران منع کرده فسلبه ثیابه پس ربود سعد و گرفت جامهای آن مرد
را فجاء موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامهای او را بدهد فقال ان رسول الله پس
گفت سعد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حرم هذا الحرم حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را وقال من اخذ احدا یصید
فیه فلیسلبه وگفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد رخت و سلاح او را فلا ارد علیکم طعمة اطعمنیها رسول الله پس باز
نیمکردانم بر شما و نمیدهم خورشی که خورانیده است مرا ان خورش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عطائیکه کرده است بمن و فی الصراح طعمه بالضم خورش و وجه کسب یعنی من که
نمیدهم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر من و کسبی است که من بغیر موده آن حضرت حاصل کرده ام ولکن ان شئتم دفعت
الیکم ثمنه ولیکن اگر میخواهید شما و بسیار بجد اید میدهم بشما بهای آن از پیش خود رواه ابو داود وعن صالح مولی لسعد روایت است از
صالح که مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینة یقطعون من شجر المدینة سعد یافت چندی غلام را از
غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت و جامه آنها را وقال یعنی لموالیهم وگفت سعد یعنی مر موالی
ایشان را وقتی که طلب کردند رد کردن آن متاع بسوی ایشان سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ینهی ان یقطع من
شجر المدینة شیئ نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی وقال وگفت آن حضرت من قطع منه شیئا فلمن اخذه سلبه
کسیکه ببرد از درختان مدینه چیزی را پس مر کسی راست که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او رواه ابو داود وعن الزبیر روایت است از زبیر بن
العوام بتشدید واو که از عشره مبشره است و ابن عمه رسول الله است صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صید وج وعضاهه
گفت آن حضرت که شکار وج و درختان وج بفتح واو و تشدید جیم نام وادی است بطائف حرم حرام است حرم بکسر حای و سکون را بمعنی حرام است
محرم لله حرام کرده شده است برای خدا تاکید حرم است رواه ابو داود وقال محی السنة رحمه الله وج ذکروا انها من ناحیة الطائف
وج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است وقال الخطابی وگفته است خطابی انه بضمیر مذکر بدل آنها بضمیر مونث که در روایت محی
السنة است و بر هر تقدیر راجع بوج است و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تانیث بتاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان
وگفته اند که حرمت وج بر سبیل حمی بود که آن حضرت برای اهل صدقه کرد کرده بود نه بطریق حرم و اگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از ان منسوخ
شد شافعیه برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و وج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم
جنایت و وجوب جزا وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت
بها گفت آن حضرت کسیکه میخواهد که بمیرد بمدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا و اقامت کند در وی تا آنکه بمیرد
در وی فانی اشفع لمن یموت بها پس بدرستیکه من شفاعت میکنم مر کسی را که بمیرد بمدینه و در بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی مقبول الشفاعة گردانیده میشوم

دعای امیرالمومنین عمر است که میکرد اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک وتحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم
بامید اجابت آن انشاءالله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امیدوارند و در موت مدینه واجب میکردد
شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه گناهان و رفع مراتب و درجات عظیمه یا این کنایت است از انکه موت درین بلدهٔ مطهره البته برایمان
است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده است چنانکه
بیاید رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
همه عالم خراب کردد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بجریان حکم الٰهی تعالی این نیز ویران و فانی کردد قریة اینجا بمعنی موضع است و
ترتیب اسما برین طریق است که قریه است که بالاتر ازوی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک مرتبه
نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه است رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن غریب وعن جریر بن عبدالله رض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر
المومنین عمر گفته است که ندیدیم هیچکس را از امت خوبروتر از جریر مگر آنکه حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیدهٔ وی بسیار است
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثة
نزلت فهی دار هجرتک بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکدام ازین سه جا را که فرود آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست
یعنی مرا مخیر ساختند که هرکدام از اینجاها که خواهی جای تست المدینة یکی مدینه او البحرین بحرین که جزیره الیست بحر عمان مشهور او قنسرین به
کسر قاف و فتح نون مشدده و سکون سین وکسر را و فتح آن هردو بکسر نون نیز گفته اند نام بلدیست از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته
شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه رواه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
بکرة بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طائف و چون آن حضرت طائف را محصر ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افکنده
بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابوبکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
باب ملکان مر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت [illegible] خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته رواه البخاری وعن انس
رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من
البرکة خداوندا بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیدهٔ در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و مثله معه وا این حدیث و امثال آن دلالت دارد بر
افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانبین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه وعن
رجل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من زارنی متعمدا کان فی جواری یوم
القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه منست روز قیامت از بعض عارفان می آرند که وی حج کرد و بزیارت نیامد گفت
زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج کنم و این نهایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است ولیکن صواب آن است
که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد
بیت رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض و بحقیقت در هردو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی صلی الله
علیه وسلم ع هردو جای تست باید رالدجا ومن سکن المدینة وصبر علی بلائها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة و کسیکه سکونت ورزد در مدینه
و صبر کند بر بلای وی و شدت و محنت وی خصوصا چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لاوائها چنانکه سابقا گذشت باشم من مر او را
گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت در معاصی ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین یوم
القیمة و کسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدای تعالی از بی بیمان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در
بهشت همچنین بی سوال و حساب و کالجا وعن ابن عمر رض مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت
من کان کمن زارنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود مرا در حیات من و یکی از فوائد و نتائج زیارت شریف آنست که زائر را از
نصیبهٔ صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آنست حاصل میگردد و این مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی



بخلاف شهدا که بحیات معنوی مشرف اند واین مسئله را بتفصیل هرچه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام وبالله التوفیق رواهما روایت کرد این هردو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید رض یحیی بن سعید دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث وثقات ایشان وروایت میکند
از مالک وشعبه وثوری وغیر ایشان ودیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکنند از وی مالک وشعبه وثوری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة آن حضرت نشسته بود وگوری کنده میشد در مدینه فاطلع رجل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال بئس مضجع المؤمن
پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن است گور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بئسما قلت بد حرفی بود که تو گفتی که نکوهش گور کردی
برای مسلمان قال الرجل انی لم ارد هذا گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش موت برای مومن انما اردت القتل فی سبیل الله اراده
نکردم مگر مدح وتحسین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل واکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث مرات سه بار گفت این سخن را این چنین تقریر
کرد طیبی این حدیث را واز اینجا لازم می آید که مردن در مدینه ومدفون شدن در وی افضل است از شهادت ومدفون شدن در جای دیگر واین حدیث ابلغ و
ادخل است در بیان فضیلت مدینه ومدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهرترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه لفظ
حدیث احتمال این هم دارد که گفته شود ومراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مؤمن بمدینه مثل قتل فی سبیل الله وقتل فی سبیل الله افضل واعظم است
از همه ولیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه وقبر در وی افضل است از موت در سائر بلاد وقبر در آن وباین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت
در سائر بلاد ولیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن وکشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد رواه مالک مرسلا روایت کرده است این حدیث را
مالک بطریق ارسال واز اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است واما مالک وهشام بن عروه وشعبه وثوری همه از وی روایت
دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات وائمه اهل حدیث واز اکابر ایشان است چه وی روایت میکند از امام مالک واز هشام بن عروه ویحیی بن سعید
انصاری وشعبه وثوری دارد فتدبر وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را وهو بوادی العقیق وحال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از اودیه مدینه وذکر آن در اشعار واحادیث بسیار واقع شده وآن حضرت آنجا میرفت ونماز میگذارد یقول میگفت آنحضرت اتانی
اللیلة آت من ربی آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بگزار نماز درین وادی مبارک
وقل عمرة فی حجة وبگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد وقول استعمال کرده میشود در جمیع افعال وفی روایة و
قل عمرة وحجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که
حکم عمره وحج دارد رواه البخاری تمام شد کتاب
المناسک بعون الله تعالی وحسن توفیقه
ثم یتلوه کتاب البیوع

قد تمت النسخة المبارکة المیمونة الشریفة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبد الحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم الخمس عشر من شهر
ذی الحجة الحرام سنة ١٢٧٧ سبع وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء والتحیة وبعد فان هذا الکتاب المشکوة افضل الکتب
بعد القرآن واخیر الصحف فی الازمان وقد ثبت شرفا وحقا عند علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول وفی الحقیقة ان تیامل فی هذا الکلام بلا
اشتباه انکان کلام الله کلامه ولکن کلامه کلام الله لاسیما هذا الکتاب ترتیب الاجزاء والفصول والابواب کانه سماء بلاغة تلالات فیها کواکب الانوار
وجنة خلد تجری من تحتها الانهار فلم ابتسمت فیها الازهار من مسائل الشرع الغراء الفائق وسجعت اطیار القدس علی قضب براعتها معان رائق وکانت
اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس والفاظه کالثمرات اللذیذة ذات الکوس ومن النقاط فوقهن حمائم ومن الاعراب علیهن جماسم
مداد سطوره اسود من ذوائب الحور والولدان وبیاض طرفی سطره فیها عینان نضاختان وتجری من کل نقطة عیون علوم المعنویة کالسلسبیل واجمل نثره
فصحاء العرب وهم کانوا فی الشعر افضل من الخلیل جواهر نظمه المنثورة معلقة بالعرش کالقندیل وقد نسخت من کلمة سبع معلقات البلغاء بلا دلیل وکیف لا
وهو کلام النبی الامی المحترم افصح العرب والعجم ومن علومه علم اللوح والقلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی رسول الله المجتبی محمد المصطفی صلی الله علیه



وعلى آله واصحابه نجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم فى طبعها وتزيينها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع مكارم الاخلاق وقد اضاء ذكرها بجميع الافاق مصدر
الفضائل والاوصاف مرجع الفوضل والاشراف النضار الخالص النضير والجوهر الفرد العديم النظير الجناب المكرم والممجد المحترم فخر المشايخ والاخصاب حاجى الشيخ
عبد الوهاب نجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيمن الشيخ محمد مؤمن وبذل جهده فى تصحيحها وتمنيقها حرفا حرفا وتهذيبها عن شوائب
الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باهتمام المقابلة مع نسخ الصحيحة المعتبرة لاسيما بالنسخة المطبوعة فى الكلكتة لانه اصح نسخ فى هذا [illegible]
وبالجملة كم من العلماء المعتبرة قابلوها صفحة صفحة وكم من الفضلاء المعتمدة توافقوها ورقة ورقة وهى مطبوعة مع كمال حسنها طبعا وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتابا اصح من هذا الكتاب
انطبعت فى مطبع الزمان نسخة احسن منه عند ذوى الاحساب جزاه الله تعالى خير الجزاء فى الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقابله وطبعه واهتم فى تصحيحه وبذل
وصرف من عمره ونظر فيه وتلفظ الفاظ منه وسعى فى نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع فى يوم القيامة
عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحبه واتباعه ذوى المجد والاحترام
بلطفك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناصرين آمين
يارب العالمين

مهر [illegible]

سنة ۱۲۷۷ هجرى